

فِرَقَةٌ

احمد اسماعيل

در بونه نمود و نقد

جلد اول

برسی مجموعه شہادت و ادعائہی احمد بصری پیرامون فرزندہی از حضرت حجت ع و
وصایت و خلافت از آنحضرت ع و حجت رویا و اسماخارہ

نویسنده
اکبر سیرامی

قال صادق عليه السلام

أكتب و بنت عليك في إيمانك

فرقه احمد اسماعیل

در بوته نمود و نقد

جلد اول

بررسی مجموعه شبّهات و ادعاهای احمد بصری پیرامون

فرزندی از حضرت حجت علیه السلام و وصایت و خلافت از

آنحضرت صلی الله علیه و آله و حجیت رویا و استخاره

نویسنده: اکبر بیرامی

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافِسَةً
فِي سُلْطَانٍ، وَلَا ائْتِمَاسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَّامِ،
وَلَكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ

پروردگارا! تو می دانی آنچه ما انجام دادیم، نه برای برتری طلبی بود و نه برای
این که متاع پست دنیا را بدست آوریم، بلکه بدین سبب بود که نشانه های از
بین رفته دینت را بازگردانیم...

حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

نهج البلاغه - خطبه ۱۳۱

فهرست مطالب

مقدمه	۱
نکات دهگانه در رابطه با فرقه انصار المهدی	۶
* نکته اول	۶
* نکته دوم	۷
* نکته سوم	۸
* نکته چهارم	۱۶
* نکته پنجم	۱۸
* نکته ششم	۱۸
* نکته هفتم	۱۹
* نکته هشتم	۲۰
* نکته نهم	۲۱
* نکته دهم	۲۲
فرقه انصار المهدی از ظهور تا هیبوط	۲۶
* احمد بن اسماعیل الهمبوشی	۲۶
* شروع ادعا از «باییت» تا «امامت»	۳۸
* قیام مسلحانه گروهک انصارالمهدی	۳۹
نقد و بررسی مبانی اندیشه‌ی فرقه احمد بن اسماعیل بصری	۴۷
* ادعای اول: احمد بصری فرزند امام زمان <small>ع</small>	۴۹
• قول سلیس در ابطال فرزند ابلیس	۵۲
▪ دلیل اول. شهادت شاهدین	۵۲
▪ دلیل دوم. روایات اهل بیت <small>ع</small>	۶۴
❖ دلیل اول: لایطلع علی موضعه أحد من ولده	۶۶
❖ دلیل دوم: صلوات ضراب اصفهانی	۷۲
❖ دلیل سوم: صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ	۷۵
❖ دلیل چهارم: السلام علی ولاة عهدہ، و الائمة من ولده	۷۶
❖ دلیل پنجم: اللهم اَعْطِه في نفسه و ذريته	۷۷
❖ دلیل ششم: جزیره خضراء	۷۸
❖ دلیل هفتم: زوجته هی احدی بنات اَبی لهب	۸۴

- ❖ دلیل هشتم: وَ تَجَعَلَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ مِنَ الْأَيْمَةِ الْوَارِثِينَ ۸۵
- ❖ دلیل نهم: خبر وصیت ۸۸
- ❖ دلیل دهم: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وُلَاةِ عَهْدِهِ وَ الْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ ۸۸
- ❖ دلیل یازدهم: نُزُولِ الْقَائِمِ فِي مَسْجِدِ السَّهْلَةِ بِأَهْلِهِ وَ عِيَالِهِ ۹۰
- ❖ دلیل دوازدهم: تجعله و ذریته فيها الائمه الوارثین ۹۱
- ❖ دلیل سیزدهم: اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ ۹۳
- ❖ دلیل چهاردهم: طردنا من دیارنا و آبائنا ۹۵
- ❖ دلیل پانزدهم: فعندها يظهر ابن المهدي ۹۸
- ❖ دلیل شانزدهم: الغائب عن أهله، الموتور بأبيه ۱۰۳
- ❖ دلیل هفدهم: بعدهم أتباعهم و شیعتنا ۱۰۴
- ❖ دلیل هجدهم: ابن صاحب الوصیات ۱۰۶
- ❖ دلیل نوزدهم: و الأوصیاء من عترته بعد قائمهم ۱۰۷
- ❖ دلیل بیستم: أسباطنا حلفاء الدين ۱۰۹
- ❖ دلیل بیست و یکم: دعای علوی مصری ۱۱۲
- ❖ دلیل بیست و دوم: استحباب شرعی ازدواج ۱۱۶
- ❖ نتیجه پژوهش ۱۱۷

• نکته ۱۱۸

* ادعای دوم: استدلال احمدبصری به نصوص شرعی ۱۲۷

• حجیت استخاره و خواب ۱۲۸

▪ جایگاه «استخاره» در بین دلایل شرعی ۱۳۰

❖ بررسی حجیت استخاره در تشریح احکام و عقاید شرعی ۱۳۰

❖ بررسی ادله حجیت استخاره ۱۴۵

○ شبهه اول ۱۴۵

○ شبهه دوم ۱۵۰

○ شبهه سوم ۱۵۱

▪ جایگاه «خواب و رؤیا» در بین دلایل شرعی ۱۵۴

❖ بررسی حجیت خواب در تعیین احکام و عقاید شرعی ۱۵۴

○ دلیل پیوستن خواب به ادله شرعی لفظی ۱۵۵

- نکته اول ۱۶۰

- نکته دوم ۱۶۶

➤ فرقه قادیانیه و خواب ۱۶۶

➤ فرقه قحطانیه و خواب ۱۶۷

➤ فرقه شیخیه و خواب ۱۷۰

➤ فرقه بابیه و خواب ۱۷۰

- فرقه حلقه (عرفان کیهانی) ۱۷۲
- فرقه وهابیت و خواب ۱۷۳
- فرقه شافعیه و خواب ۱۷۳
- فرقه جند السماء و خواب ۱۷۴
- نکته سوم ۱۷۵
- نکته چهارم ۱۸۵
- مبحث لزوم تال فاسد ۱۸۶
- نکته پنجم ۱۸۷
- ❖ شبهات پیروان مدعی مهدویت پیرامون حجیت رؤیا ۱۸۹
- الف. ادله قرآنی ۱۸۹
- دلیل اول: ذکر رؤیا در قرآن ۱۹۰
- دلیل دوم: ستایش پیامبران به علت تصدیق رؤیا ۱۹۲
- دلیل سوم: نکوهش تکذیب کنندگان رؤیا در قرآن ۲۰۱
- دلیل چهارم: شهادت خداوند در قرآن، همان رؤیا است ۲۰۳
- دلیل پنجم: رؤیا؛ احسن القصص است ۲۰۸
- دلیل ششم: مشرکین، منکر حجیت رؤیا هستند ۲۰۹
- دلیل هفتم: قرآن، راوی رؤیاهای راستین است ۲۱۱
- ب. ادله روایی ۲۱۴
- دسته اول: روای مومنان در آخر الزمان، صادق است ۲۱۴
- دسته دوم: رؤیا، بشارت الهی است ۲۱۶
- دسته سوم: رؤیای مومن در آخر الزمان، بخشی از نبوت است ۲۲۰
- دسته چهارم: من رأی فی المنام فایای رأی ۲۲۶
- استنادات تطبیقی احمد بصری ۲۴۱
- تقریر استدلال ۲۴۱
- ❖ روایت اول: شعارهم احمد احمد! ۲۴۲
- ❖ روایت دوم: و من البصره... احمد! ۲۴۴
- ❖ روایت سوم: فألحقوا بمكة فإنه المهدي ﷺ و اسمه أحمد ۲۴۹
- ❖ روایت چهارم: منهم الغلام الاصر الساقين اسمه احمد ۲۵۶
- ❖ روایت پنجم: فَأَمَّا الَّذِي يَخْفَى فَأَحْمَدُ! ۲۵۹
- ❖ روایت ششم: حدیث وصیت ۲۶۵
- متن حدیث وصیت ۲۶۶
- بررسی تطبیقی حدیث وصیت ۲۷۲
- الف. سند روایت ۲۷۲
- ب. متن روایت ۳۵۳
- ج. دلالت روایت ۳۶۲

- پاسخ به شبهات پیروان احمد همبوشی پیرامون خبر موسوم به حدیث وصیت ۴۰۳
- * شبهه اول (مصدق محور) ۴۰۴
- پاسخ ۴۰۶
 - نقد و بررسی اجمالی ۴۰۶
 - نقد و بررسی تفصیلی ۴۰۷
 - ❖ فساد «گزاره الف» ۴۰۷
 - ❖ فساد «گزاره ب» ۴۱۱
 - ❖ فساد مقدمه «ج» ۴۲۰
- * شبهه دوم (اصالت محور) ۴۲۴
- جواب ۴۲۵
 - فساد مقدمه «الف» ۴۲۵
 - ❖ قرینه اول: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا» ۴۲۶
 - ❖ قرینه دوم: «لَوْلَا الدِّينَ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ» ۴۲۷
 - فساد مقدمه «ب» ۴۲۸
 - ❖ نکته اول: تواتر وصایت ائمه علیهم السلام در احادیث نبوی ۴۲۹
 - ❖ نکته دوم: ابطال قید «کتابت» و «در شب وفات» مربوط به وصیت ۴۳۳
- * روایات وصیت پیش از وفات حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله ۴۳۵
- نگرشی بر روایات «وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله» ۴۴۴
- * نگرش اول: عدم وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله ۴۴۴
 - * نگرش دوم: وصایای گوناگون پیغمبر صلی الله علیه و آله ۴۴۶
 - * «وصیت از جانب الله» یا «وصیت نوشته توسط امام علی علیه السلام»؟ ۴۵۹
 - * مبحث «امر جدید» ۴۶۴
 - تقریر ادعا ۴۶۴

مقدمه

﴿ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ مِنَ اللَّهِ وَ إِلَى اللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
 اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَسَلَمْتُ نَفْسِي وَإِلَيْكَ وَجَّهْتُ وَجْهِي وَ إِلَيْكَ أَلْجَأْتُ ظَهْرِي وَ إِلَيْكَ فَوَضْتُ أَمْرِي؛
 اللَّهُمَّ احْفَظْنِي بِحِفْظِ الْإِيمَانِ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ وَ مِنْ خَلْفِي وَ عَنْ يَمِينِي وَ عَنْ شِمَالِي وَ مِنْ فَوْقِي
 وَ مِنْ تَحْتِي وَ مِنْ قِبَلِي وَ اذْفَعْ عَنِّي بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. ١ و اما
 بعد:

ستایش و سپاس خداوندی را که دین شریف اسلام را بواسطه نبی کریم حضرت محمد مصطفی ﷺ برقرار نموده و آن را جامع و مانع و دینی ابدی قرار داده و با اعلان ولایت حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) و یازده فرزند معصومش (علیهم السلام)، اکمال و اتمام نمود و مذهب محمد ﷺ و آل محمد (علیهم السلام) را یاری کرده و اجازه و افتخار پیروی از ایشان را به شیعیان عطا فرمود؛ ولی دشمنان دین و مذهب آل محمد (علیهم السلام) از نخستین روز، پیوسته در کمینگاه بوده اند تا در هر دوره ای، به هر راهی و با هر ابزاری، خللی در سدّ عظیم اسلام و خمودی در صمود بنیان استوار مذهب شیعه پدید آورند. ابتدا قرآن و شرع را بهانه کرده و مردم را تشویق به برون رفت از مذهب آل محمد (علیهم السلام) نمودند و آنگاه که بهانه هایشان توسط عالمان مذهب شیعه زائل گردید، پیروان دیگر مذاهب را بر مذهب شیعه شورانیدند و یا در درون مذهب افرادی را پروراندند که با نمای شیعی، همان گزافه هایی را نوشخوار بنماید که بالا آمده از بطن ناپاک همین دشمنان است؛ و آنگاه

(۱) بسمله حضرت امام سجاد (علیه السلام) جهت استمداد از خداوند متعال. (الکافی - شیخ ابو جعفر کلینی -

که هیچ یک از این نیرنگ‌ها افاقه نکرد، چاقوی تیز فتنه را بدست اوباش مدعی دین دادند تا پیروان آل محمد علیهم‌السلام را رو به قبله نموده و به نام اسلام و ادعای سنت، سر بزنند.

از جمله‌ی همین فریبکاری‌های این دَد سیرتان، خلقت فرقه‌هایی در دل مذهب متحد شیعه امامیه است، تا بدین روش پیکر زخم خورده ولی یکپارچه و زنده و پویای شیعه را به جذام تفرقه و چند شقّه‌گی مبتلا کنند. پس از این‌رو در طی چند سده اخیر و بویژه در هنگامه غیبت کبری، مدعیان فراوانی به پشت گرمی اینان برخاسته و با ادعای مقامی والا و الهی، شیعیان را بسوی خود و به دشمنی با مراجع تقلید و علمای نیکوکار مذهب، فراخوانده‌اند.

به ویژه در عصر معاصر و با پیشرفت راه‌های ارتباطی و ظهور ابزارهای ارتباط جمعی نوین نظیر شبکه‌های ماهواره‌ای و فضای مجازی، مسیر و وسیله‌ای جدید و زودبازده در اختیار این افراد قرار گرفته است تا بواسطه آن افکار خود را در سطح وسیع و بی آنکه ناظری بر نوشته‌ها و گفته‌هایشان باشد، منتشر کنند؛ پس این راه‌های ارتباطی سبب رشد قارچ‌گونه این فرقه‌های نوظهور شده و جولانگاه بی‌دینان و مخالفان مذهب و یا مدعیان دروغین فرستادگی و نمایندگی از جانب حضرت مهدی علیه‌السلام و یا مدعیان مهدویت گردیده است؛ بطوری که در مدت زمانی کوتاه ده‌ها وبلاگ و تارنما و نیز صدها صفحه در وبگاه‌های اجتماعی (نظیر فیس بوک و غیره) و همچنین برخی شبکه‌های ماهواره‌ای برای نشر این افکار پدید آمده است که بیشتر تأثیر زودبازده ولی گذرا دارند. یکی از این فرقه‌های نوظهور، فرقه انصارالمهدی به ریاست و مدیریت فردی به نام احمد اسماعیل صالح است که چندین سال پیش در شهر نجف اشرف تأسیس گردید. این نوشتار سخنی است پیرامون این فرقه و ادعاها و شبهاتی که نسبت به مذهب شریف شیعه ابراز نموده‌اند. پیروان و مبلغان این فرقه مدعی‌اند مذهب شیعه توان رد شبهات آنان را ندارد و اسناد و مدارک و ادله‌ای که توسط این فرقه عرضه می‌شود، بقدری نیرومند و کاری است که مخالفان آن هرگز نمی‌توانند پاسخی برای آن بنویسند. چنانکه یکی از مبلغان این فرقه می‌نویسد:

الظاهر أن القوم قد أطبق عليهم الخوف المريب، فلم نر منهم قرطاساً مدوناً في الرد على ما يسطره أنصار الإمام المهدي... فلو كانوا أصحاب علم لسطرت أيديهم ما يعتقدون صحته، ولكن بما أنهم يعلمون أن ما في أيديهم لا يعدو الرماد في قبال المسجد، ولو أظهوره و الحال هذه لفضحوا على رؤوس الأشهاد و لذلك لا ذوا بالصمت المريب!

ظاهراً این طایفه به ترسی شک برانگیز دچار شده‌اند؛ چراکه از ایشان نوشته‌ای مدون در رد آنچه انصار امام مهدی نوشته‌اند، نمی‌بینیم... پس اگر این‌ها باسواد بودند، دستانشان چیزی را که باور دارند صحیح است، می‌نوشت! ولی چون این‌ها می‌دانند که آن چیز که در دست دارند، چونان خاکی در مقابل یاقوت است، و اگر آن را هویدا کنند، آبرویشان در پیش همگان خواهد رفت، بدین سبب به سکوتی آغشته به تردید پناه برده‌اند!

برخلاف این رجزخوانی‌ها و معرکه‌گیری‌های کودکانه، پژوهشگران مذهب شیعه همانطور که نسبت به فرقه‌های گمراه‌گر پیشین (همانند بهائیت، وهابیت، عرفان حلقه و...) خاموش ننشسته و کتاب‌های گوناگونی در ردشان نوشته‌اند، نسبت به این فرقه نوظهور نیز بی تفاوت نبوده و چندین کتاب در ابطال شبهات و ادعاهای آن به زبان‌های فارسی و عربی نوشته‌اند؛ کتبی همانند «الرد القاصم»؛ «الشهب الأحمدي»؛ «دجال البصره»؛ «المهدوية الخاتمه»؛ «اهدي الرايات»؛ «البرهان الساطع» و غیرها به زبان عربی و کتبی همانند «خواب‌های پریشان»؛ «ره افسانه»؛ «از تبار دجال»؛ «نص خالد» و غیرها به زبان فارسی در رد این فرقه نوشته شده و بسیاری از شبهات این فرقه با تکیه بر ادله شرعی مستحکم، ابطال شده است. این کتاب نیز نگرشی پژوهش محور نسبت به شبهات و ادعاهای این فرقه است.

از خداوند یاریگر می‌خواهم ما را در نوشتار این کتاب کمک نموده و بر واژگان
آن تأثیر و نفوذ بخشیده و نویسنده را از راه حق و راست، کژ نبرد؛ و بِهِ نَسْتَعِينُ وَ هُوَ
خَيْرُ نَاصِرٍ وَ مُعِينٍ.

نکات دهگانه
در رابطه با
فرقه انصار المهدی

نکات دهگانه در رابطه با فرقه انصار المهدی

نکته اول □

برجسته‌ترین فرقه‌هایی که در طول تاریخ، مدعی مقامات پیرامون مهدویت شده‌اند، از چند جنبه خارج نبوده‌اند.

الف. نشانه‌های ظهور؛ یعنی این فرقه ادعا نموده که سرکرده‌اش یکی از علامات ظهور مهدی عج است؛ همانند یمانی‌گری، خراسانی‌گری، سیدحسنی‌گری و از این دست از ادعاها.

ب. باییت و سفارت؛ یعنی این فرقه مدعی گردیده که پیشوایش، منتخب و فرستاده مهدی عج بوده و نماینده ویژه او در هنگامه غیبت است.

ج. ذریت و خلافت؛ یعنی تعدادی از این فرقه‌ها مدعی‌اند که سرکرده‌شان، فرزند حضرت صاحب‌الزمان عج و جانشین پس از اوست.

د. مهدویت و قائمیت؛ یعنی برخی از این فرقه‌ها، سرکرده و پیشوای خویش را مهدی منتظر و قائم آل محمد عج دانسته‌اند.

پس هر کدام از این فرقه‌ها با کوله‌باری از شبهه و گزافه در بین مسلمین جا خوش کرده و ای بسا سبب پیوستن دسته‌های فراوانی به گروهشان گردیده‌اند؛ و مثال‌ها در این باره بسیار است.

ولی فرقه انصار المهدی، انجمن و مجمع این ادعاهاست؛ یعنی رهبر این فرقه هم مدعی یمانیت است (نشانه ظهور)؛ هم مدعی بابیت و سفارت است؛ هم مدعی ذریت و بنوت و خلافت مهدی است؛ هم مدعی مهدویت و قائمیت است. و این فرقه در همه این زمینه‌ها مجموعه شبهاتی که فرقه‌های پیشین در اثبات ادعایشان مطرح نموده‌اند را از نو احیاء نموده و آغشته به دیگر شبهات، روانه بازار ادعا کرده است. پس این فرقه صرفاً همانند دیگر فرقه‌های نوظهور و زائل نیست؛ بلکه دارای شبهات فراوان در تمامی ابعاد عقیدتی مذهب شیعه است که دست یازیدن بدین شبهات و پاسخ به آن‌ها ماندگار و ارزشمند خواهد بود. یعنی اگرچه این فرقه‌ی رو بزوال پس از مدتی از بین خواهد رفت؛ اما پاسخ شبهاتشان، بین راغبان و پژوهشگران باور مهدویت، ماندگار و در رد فرقه‌های نوظهور دیگر نیز کارساز خواهد بود.

نکته دوم



مشی و روش اینجانب در رد شبهات این فرقه از دو دیدگاه خارج نبود؛ یا اینکه تلاشم را صرف در جواب‌های نقضی نموده و پاسخ‌هایی بنگارم که ریشه در مبانی مریض و مخلوق آنان دارد (صناعه جدل)؛ و یا اینکه بجای غوطه‌ور شدن در جواب‌های نقضی و استفاده از خطا و دروغ و غلط‌های فراوان احمد اسماعیل و یارانش، روی به قوانین عقل و نصوص معتبر اهل بیت علیهم‌السلام و آیات قرآن آورده و بدین روش (که مشی پاینده شیعه در پاسخ به شبهات بوده است)، پوکی و نادراستی شبهات این جماعت را هویدا سازم (صناعه برهان).

پس در بیشتر موارد، روش دوم را اختیار نمودم؛ چرا که در روش نخست، پاسخ‌های ما با زایل شدن این فرقه، از بین خواهد رفت؛ از این رو بهتر دیدم که بجای اُتراق نمودن در قواعد نادراست این فرقه، نوشته‌ای با افق گسترده‌تر در تکذیب شبهات فرقه‌های مدعی مهدویت بنگارم. بعبارت دیگر این جنبش، همانند یک موجود

آزمایشگاهی حاوی بیماری‌های گوناگون است؛ که با کالبدشکافی و کاوش در آن، می‌توان پادزهرهای فراوانی ساخت که در درمان امراض مشابه نیز کارگر است.

نکته سوم □

بسیاری از شبهات این جنبش، وام گرفته از فرقه‌هایی است که از ابتدا در دشمنی با دین مبین اسلام یا مذهب شیعه امامیه بوده است؛ همانند بهائیان، قادیانی‌ها، وهابیان و دین ناباوران.

بعنوان مثال:

ادعای «غلط نحوی» در قرآن کریم، که از جمله هوچی‌گری‌های بی‌دینان و مخالفان دین اسلام است و از طرفی مبلغان دین احمد اسماعیل نیز آن شبهات را بازنشر داده‌اند؛ چنانکه یکی از مبلغانشان می‌نویسد:

آیات قرآنية كثيرة تخالف النحو؛ أكثر الآيات التي سأستشهد بها موجودة في الكثير من المواقع المسيحية على شبكة الانترنت، و هم يستدلون بها.

آیات قرآنی فراوانی با نحو در مخالفت است؛ بسیاری از آیاتی که بدان استشهدا خواهد نمود، در بسیاری از سایت‌های مسیحیت در اینترنت موجود است و آنان بدان آیات استدلال می‌کنند!^۱

همچنین شبهه «سیزده امامی بودن تشیع» که از اختراعات وهابیان است و فرقه احمد اسماعیل نیز به پیروی از آنان در نشر این شبهه سهیم گشته‌اند، به عنوان مثال یکی از مبلغان این فرقه می‌نویسد:

(۱) العصمة - عبدالرزاق الدیراوی - ص ۱۱۰.

عند مجيء الوصى الثالث عشر و هو اليماني و المهدي الأول ترسب عنه الفرقة لا يؤمنون به فيصبح عدد فرق النار اثنا عشر من منتحلين مودة اميرالمومنين كلها في النار و تبقى الفرقة الناجية التي اتبعت الوصى الثالث عشر.

با آمدن وصی سیزدهم که همان یمانی و مهدی است؛ فرقه‌ای از او رویگردان شده و به او ایمان نمی‌آورند (منظور شیعیان دوازده امامی)؛ پس تعداد فرقه‌های جهنمی، دوازده فرقه می‌شود از آن‌هایی که اهل مودت امیرالمؤمنین هستند؛ پس همگی در آتش جهنم خواهند بود و فقط یک فرقه، نجات‌دهنده خواهد ماند که از وصی سیزدهم پیروی می‌کنند!^۱

بنابراین مذهب شیعه دوازده امامی در دید ایشان، مذهب اهل جهنم و بلکه خارج از دین و در دشمنی با پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است آن هم بدین سبب که قائل به وجود امام سیزدهم نیستند؛ چنانکه نوشته‌اند:

الأحاديث التي ذكرت أن الأئمة ثلاثة عشر، و هي روايات متواترة معني. و المعتقد الإمامي يسلم باثني عشر إمامًا، وهنا وقف علماء الحديث بين مطبين: و احلاهما مر؛ بين أن يسلموا أن الأئمة ثلاثة عشر، و ينسفوا أهم المعتقدات الشيعية أو أن يطرحوا حديثا متواترا، و هذا يستلزم رفض رسالة محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و هو الكفر بعينه.

احادیثی که گفته شمار امامان سیزده تن است، متواتر معنوی است؛ و طبق باور شیعه امامیه، تعداد امامان دوازده تن است؛ و اینجا علماء حدیث بر دو نظریه وقوف نموده‌اند (که شیرین‌ترینش تلخ است!) یا تسلیم شوند که تعداد امامان سیزده نفر است و در اینصورت مهم‌ترین اعتقاد شیعه درهم

(۱) الیمانی الموعود حجة الله-ص ۲۷.

می‌شکند؛ یا حدیث متواتر را دور بیاندازند که این مستلزم انکار پیامبری محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده و این خود کفر است!^۱

این شبهه آغشته به تکفیر، تکرار همان سخنانی است که پیش از تأسیس این فرقه، توسط وهابی مشهور ناصر بن عبدالله قفاری گفته شده است؛ وی که مخترع شبهه «سیزده امامی» است، می‌نویسد:

أَنْ أُمَّتَهُمْ - بدون علی - اثنا عشر و مع علی یصبحون ثلاثة عشر. و هذا ینسف بنیان الاثنی عشریة.

همانا امامان شیعیان بدون علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دوازده و با علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سیزده نفر می‌شود و این بنیاد اندیشه دوازده امامی را درهم می‌شکند.^۲

همچنین شحاته محمد صقر در کتاب سراسر حقد خویش می‌نویسد:

أَنَّ أُمَّتَهُمْ بدون الإمام علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اثنا عشر و مع الإمام علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یصبحون ثلاثة عشر؛ و هذا ینسف بنیان الشیعة کله.

همانا امامان مذهب شیعه بدون امام علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دوازده تن بوده و با او می‌شوند سیزده امام؛ و این بنیان کلی مذهب شیعه را درهم می‌شکند.^۳

(۱) المهدی و المهديين فی القرآن و السنة-ص ۱۳۴. لازم به تذکر است این فرد که حکم کفر همه شیعیان دوازده امامی را صادر نموده، حتی اسم کتابش را غلط نوشته و درست آن: «المهدی و المهديون» است که وی به غلط، «المهدی و المهديين» نوشته است! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

(۲) اصول مذهب الشیعه-ج ۲-ص ۶۶۸.

(۳) الشیعه هم العدو فاحذرهم-ص ۳۹.

همچنین احمد بن حمدان الغامدی که از شیعه‌ستیزان مشهور عربستان است در کتابی که خطاب به یکی از محققان شیعه نوشته است، می‌گوید:

إذا كنت تقول بصحة جميع أحاديثه فلم لا تعتقد بثلاثة عشر إمامًا ذلك
لأنه روى في المجلد الأول من الكافي في باب عدد الأئمة أربع روايات على
أن الأئمة ثلاثة عشر إمامًا؟

اگر تو معتقد به درستی همه روایات کلینی هستی پس چرا اعتقاد به
سیزده امام نداری؟! چراکه در مجلد اولش، باب شمار امامان، چهار روایت
آمده است که اثبات می‌کند تعداد امامان سیزده نفر است!^۱

دیده می‌شود که احمد اسماعیل و یارانش در این مسئله، مقلد وهابیت بوده و
هر آنچه از استاد فراگرفته‌اند را طوطی‌وار و با همان کلمات و ادبیات تکرار نموده‌اند.
بلکه روایات این شبهه نیز از وهابی‌ها تقلب شده و عیناً همان اخباری که قفاری و
شحاته صقر و دیگران در اثبات این ادعای مضحک آورده‌اند، در کتب این فرقه گمراه
ذکر شده است.

همچنین یکی از ارکان ادعاهای فرقه احمد اسماعیل، «عدم اصالت علم رجال»
نزد مذهب شیعه و عدم صدور دانش رجال‌شناسی از جانب اهل بیت است؛ بلکه به
ادعای این فرقه نوظهور، شیعیان به تقلید از سنی مذهبان، رو به علم رجال آورده‌اند!
چنانکه یکی از مؤسسان این فرقه می‌نویسد:

إن اتخاذ منهج معين لم يصدر عن أهل البيت عليهم السلام يعتبر جرأة و مخالفة
شرعية لدين محمد و آل محمد عليهم السلام فكيف إذا كان المنهج مخالفًا لما روى
عن أهل البيت عليهم السلام؟

(۱) رساله جوابیه علی ابو مهدی الحسینی القزوبنی - ص ۱۲۸.

پذیرفتن روشی معین که از جانب اهل بیت علیهم السلام صادر نگردیده، جسارت بوده و مخالفت شرعی با دین محمد و آل محمد علیهم السلام است؛ چه رسد به اینکه این روش مخالف آن چیزی باشد که از اهل بیت علیهم السلام روایت گردیده است؟^۱

این سخنان، تکرار همان اتهاماتی است که اشرف جیزاوی وهابی می‌نویسد:

زمانی که روافض، پیشینه و پیشی گرفتن اهل سنت در میدان روایت و درایت حدیث را دیدند، و سفرهای علماء به دوردست‌ها برای تصحیح یک لفظ یا یافتن سند و یا سماع حدیث یا تثبیت روایات را شنیدند؛ پس کینه چرکینی در وجودشان جنبیدن گرفت و خواستند به خیال خود روشی قانونمند برای روایات اقامه نمایند حال آنکه همه دروغ است؛ و روایت‌داری طعن را با روشی دزدی و با تطبیقی وصله‌پاره تعدیل کنند... و تلاش نمودند که از غبار و خاشاک، قصری و از دروغ، قاعده‌ای و از تقلب، علمی بسازند. پس هرچه [در حیطة علم رجال و حدیث] دارند از تقلب‌هایشان از نوشته‌های اهل سنت است که در علم مصطلح الحدیث نوشته شده و این‌ها خواستند از اهل سنت تقلید کنند و به روش ایشان تربیت شوند.^۲

همچنین شبهات فراوان دیگر در این باره همانند ادعای غلو در حق امامان علیهم السلام از طرف شیعه، ادعای نقص عصمت در امامان و پیامبران علیهم السلام، بطلان علم اصول فقه شیعی، بطلان تقلید از مراجع معظم تقلید، عدم عدالت یا علمیت فقهای شیعه، نکوهیده بودن شیعیان در کلام اهل بیت علیهم السلام، ادعای کشتن امام حسین علیه السلام توسط شیعیان و از این دست از مطالب که در تمامی این‌ها، فرقه احمد اسماعیل، شاگرد و مقلد وهابیان بوده و شبهاتش از کتب و مقالات آنان سرچشمه گرفته است. گویی که این فرقه، سرباز وهابیت جهت تخریب باورهای شیعه از درون می‌باشد.

(۱) الوصیة و الوصی (جامع) - ص ۲۵۵.

(۲) علم الحدیث بین اصالة اهل السنة و انتحال الروافض - ص ۱۱.

از جمله شبهات مشهوری که این فرقه از باور گمراه بهائیت وام گرفته و آموخته است، شبهه «میلاذ حضرت قائم آل محمد ﷺ در عصر کنونی» است! چنانکه نوشته‌اند:

الروایات تذکر المهدیین والذریة... الثالث... عن الباقر قال: ... هذا مولود فی آخر الزمان هو المهدی من هذه العترة، تكون له حیرة و غیبة یصل فیها اقوام.

روایاتی که مهدیین و فرزندان مهدی ﷺ را یاد می‌کند: ... روایت سوم... امام باقر ﷺ فرمود: ... «این مولودی در آخرالزمان است» که همان مهدی ﷺ از عترت است و برای او حیرت و غیبتی خواهد بود که قوم‌هایی در اثرش گمراه شوند.^۱

پس مدعی‌اند چون در این روایت، امام باقر ﷺ خطاب به ام هانی ثقفی فرموده است: «مهدی ﷺ در آخرالزمان بدنیا خواهد آمد» پس قطعاً مراد از او احمد اسماعیل است که در عصر کنونی بدنیا آمده است! و این همان استدلال فرقه بابیه و بهائیه در اثبات مهدویتِ علیمحمد باب است؛ چنانکه میرزا نعیم بهائی می‌نویسد:

امّ هانی ثقفیه روایت کرده که بامدادی خدمت حضرت امام محمدباقر ﷺ مشرف شدم و عرض نمودم: ای آقای من آیه‌ای از کتاب خدا بر قلب من وارد شده که مرا بقلق و اضطراب انداخته و مرا از خواب بازداشته. فرمود: بپرس از ما ای امّ هانی. گفتم: قول خداوند عزوجلّ که فرموده است: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ﴾. فرمود: نیکو مسئله‌ای سؤال نمودی ای امّ هانی. «این کس است که در آخرالزمان متولد می‌شود» و او مهدی ﷺ از این عترت است و او را حیرت و غیبتی است که در آن گروهی گمراه

(۱) اخبار الطاهرین فی المهدی و المهدیین-ص ۹۱؛ همه گمراهند جز یمانی!-ص ۷۹.

می‌شوند و گروهی هدایت می‌یابند. پس خوشا به حال تو اگر او را دریابی و خوشا آنکه دریابد. انتهی؛ این حدیث شریف بخوبی محقق و ثابت می‌نماید که آن حضرت باید در زمان آخرین متولد گردد. از باب درایت و عقول را کفایت می‌نماید که بدانند ممکن نیست و سنت الله بر این جاری نشده است که تولد در اول الزمان باشد و قیام در آخر الزمان.^۱

همچنین شبهه «حق جدید» و «قائم جدید» بودن احمد اسماعیل و «دعوت جدید» بودن، ادعای او،^۲ وام گرفته از باور بابیت است؛ چنانکه میرزا نعیم بهائی می‌نویسد:

وجه هشتم [در حقانیت علیمحمدباب] آنکه در عبارات ائمه معصومین (علیهم‌السلام) در حق حضرت قائم (علیه‌السلام) «حق جدید» و «امام جدید» بسیار مذکور شده و البته و غیر از محمدبن الحسن باید باشد، زیرا امام که متصل به ائمه شود امام جدید خوانده نخواهد شد.^۳

پس این فرقه نوظهور، بسیاری از شبهات خود را از کیسه الحاد (ضد دین) و عناد (وهابیت) و ادعا (بهائیت) اندوخته است و از خود چیزی ندارد؛ از این رو اقامه نوشتاری در پاسخ به این شبهات، از آن بابت که پاسخی به شبهات دیگر دشمنان مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز هست، سودمند و ماندگار خواهد بود.

لازم به تذکر است که بسیاری از شبهات این فرقه، برگرفته یا آغشته از دیدگاه‌های کمیابی است که هر از چندی بین شماری از علماء شیعی و غیرشیعی هویدا گردیده و پس از اندکی، به علت مخالفت با اجماع یا جمهور نظر تشیع، به

(۱) الاستدلالیه-نعیم بهائی-ص ۱؛ ر.ک جمال ابهی-موسوی-عنوان «مهدی (علیه‌السلام) در آخر الزمان دنیا می‌آید»-ص ۳۱۰.

(۲) ر.ک جامع الأدله-ص ۱۳۵؛ الوصیه و الوصی (جامع)-ص ۱۷۶.

(۳) الإستدلالیه-ص ۶.

نیستی گراییده است؛ همانند برخی از آراء ابوالحسن مرندی و ابن عربی صوفی، میرزای قمی صاحب قوانین الأصول، محدث نوری، شیخ حرعاملی و دیگران. بعنوان مثال یکی از مبلغان این فرقه در اثبات وجود فرزند برای حضرت مهدی علیه السلام می نویسد:

ذکر المیرزا النوری فی النجم الثاقب اثنی عشرًا دلیلاً علی وجود الذریة
للإمام المهدي علیه السلام.

میرزای نوری در نجم الثاقب دوازده دلیل بر وجود ذریه برای امام مهدی علیه السلام مطرح نموده است.^۱

بنابراین بیشتر مطالب این جنبش گمراه، بدون پژوهشی شایسته در متون و صرفاً انتقال نظریات برخی از افراد کم فروغ می باشد که اتفاقاً آن نظریات نزد اصحاب مذهب، متروک و پیوسته مورد انتقاد و عدم اقبال بوده است. بعنوان مثال بسیاری از دلایلی که فرقه احمد اسماعیل در اثبات حجیت رؤیا مطرح نموده اند، برگرفته از «قوانین الأصول» میرزای قمی و «دارالسلام» محدث نوری است؛ حال آنکه چندین پژوهشگر آن دلایل را مورد انتقاد قرار داده اند.^۲

پس نگرش بر نظریات کمیاب و ناهمگون و بررسی علمی آن در آینه کتاب و سنت و قوانین عقل و باورهای مذهب شیعه امامیه، میزان درستیش را هویدا خواهد نمود.

(۱) الرد الحاسم علی منکری ذریة القائم - ص ۱۰.

(۲) فقه الرؤی - ص ۱۴۳ - سید مرتضی حسینی شیرازی.

نکته چهارم □

آنچه بانگ هشدار و زنگ خطر نسبت بدین فرقه را به صدا درمی آورد، وجود اندیشه «تکفیر شیعیان» در میانشان است؛ آنان، مذهب شیعه دوازده امامی را مذهب اهل جهنم دانسته^۱ و هر که از پذیرفتن امام سیزدهم سرباز زند را کافر تلقی نموده^۲ و هر که مجموعه ادعاهای احمد اسماعیل را قبول نکند، دشمن رسول الله ﷺ،^۳ و هم

(۱) فکلما جاء وصی ترسیت فرقة من هذه الأمة مدعين أنهم علی منهاج الوصی الذی قبله، إلى أن یصل الأمر إلى الوصی الثانی عشر من الأوصیاء فعنده یكون قد أتبع من فرقة و ترسیت علی مسیره الأوصیاء أحد عشر فرقة کلها فی النار، و عند مجيء الوصی الثالث عشر - هو الیمانی و المهدی الأول - ترسب عنه فرقة لا یؤمنون به، فیصبح عدد فرق النار اثنا عشر من متحلین مودة أميرالمؤمنین کلها فی النار، و تبقى الفرقة الناجیه التي اتبعت الوصی الثالث عشر. هر قدر که وصی آمده است، فرقه‌ای از این امت مدعی شده است که بر منهاج همان وصی قبلی باقی می ماند؛ تا اینکه این امر به وصی دوازدهم (امام زمان عجل الله فرجه) رسید؛ پس قومی نیز از او رویگردان شده و به همان مسیر فرقه‌های یازده وصی رفته و همه اهل جهنم شدند؛ و هنگامی که وصی سیزدهم آید که همان یمانی و مهدی اول است؛ قومی از وی رویگردان شده و بدو ایمان نیاورند؛ پس تعداد فرقه‌های جهنمی، دوازده فرقه می شود که همگی از اهل مودت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند؛ پس همه در آتش جهنم خواهند بود و تنها یک فرقه ناجیه باقی خواهد ماند که از وصی سیزدهم تبعیت می کند! (الیمانی حجة الله-ص ۲۷).

(۲) الأحادیث التي ذكرت أن الأئمة ثلاثة عشر، و هی روایات متواترة معنی. و المعتقد الإمامی یسلم باثنی عشر إمامًا، و هنا وقف علماء الحدیث بین مطبین: و احلاهما مر؛ بین أن یسلموا أن الأئمة ثلاثة عشر، و ینسفوا أهم المعتقدات الشیعیة، أو أن یطرحوا حدیثا متواترا، و هذا یستلزم رفض رسالة محمد بن عبدالله ص و هو الکفر بعینه. احادیثی که گفته اند تعداد امامان سیزده تن است، متواتر معنوی هستند؛ و طبق عقیده شیعه امامیه، تعداد ائمه دوازده تن است؛ و اینجا علماء حدیث بر دو نظریه وقوف نموده اند (که شیرین ترینش تلخ است!) الف. یا تسلیم شوند که تعداد ائمه سیزده نفر است و در اینصورت مهم ترین اعتقاد شیعه درهم می شکند؛ یا حدیث متواتر را دور بیاندازند که این مستلزم انکار نبوت محمد بن عبدالله ص بوده و این خود کفر است. (المهدی و المهدیین فی القرآن و السنة-ص ۱۳۴).

(۳) أن رسول الله محمد بن عبد الله ص بریء من کل من ینتسب علیه و لم یدخل فی هذه الدعوة و یعلن البیعة تَبَّتْ یدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ. همانا رسول الله محمد بن عبدالله ص از هر کسی که خود را به او منتسب کند در

شأن دشمنان صدر اسلام و نفرین شده^۱ و خارج از ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام)^۲ می دانند. از طرفی مرجعیت شیعه را سبب شرک شیعیان دانسته^۳ و شیعیان دوازده امامی را مصداق بارز نواصب واقفی می دانند^۴ و همه عبادت‌ها و خوبی‌های شیعیان را باطل و بی ارزش تلقی می کنند.^۵ پس به معنی تام کلمه ما با یک فرقه تکفیری روبرو هستیم

حالی که به این دعوت نپیوسته و اعلان بیعت ننموده، بیزار است؛ پس بریده باد دستان ابولهب! (بیان البرائة- احمد اسماعیل).

(۱) فليعلم الجميع أنَّ من يقف اليوم بالصدِّ من هذه الحركة اليمانية المباركة سيلعنه التالون كما يلعن اليوم من وقف ضدَّ رسول الله محمد بن عبد الله ﷺ. پس همگی بدانید که هرکس امروزه ضد این حرکت یمانی مبارک بایستد، آیندگان او را لعنت خواهند نمود، همانطور که امروز دشمنان پیغمبر محمد بن عبد الله ﷺ لعنت می شود! (نصيحة إلى طلبة الحوزة العلمية- احمد اسماعیل- ص ۳۰).

(۲) و أعلن بأسم الإمام محمد بن الحسن المهدي ﷺ أن كل من لم يلتحق بهذه الدعوة... خارج من ولاية علي بن أبي طالب ﷺ و هو بهذا إلى جهنم و يسئ الورد المورود. به اسم امام محمد بن الحسن المهدي ﷺ اعلان می نمایم: همه کسانی که به این دعوت ملحق نشوند، خارج از ولایت علی بن ابی طالب ﷺ بوده و بدین سبب جهنمی هستند و چه بد جایگاهيست! (بیان البرائة)

(۳) الشرك أنواع منها... الشرك الظاهر، و هو أيضاً أقسام منها الشرك الصريح في العقيدة كعبادة الأصنام و الأوثان، و عبادة العلماء غير العاملين الضالين، و هم الأصنام التي لها لسان. شرک چند نوع است... اولین آن شرک ظاهری است که خود به چند قسم تقسیم می گردد؛ از جمله شرک صریح در عبادات همانند بت پرستیدن و همچنین «پرستش علمای بی عمل گمراه» و آن‌ها بت‌هایی هستند که زبان دارند! (بیان المحرم- احمد اسماعیل).

(۴) ر.ک: واقفة عصر الظهور- علاء رزاق الأسدی. ناگفته نماند که این شبهه نیز از کیسه بهائیت دزدیده شده! و اصل این ادعا که شیعیان به علت انکار امام سیزدهم، واقفی هستند، اول بار توسط بانیان و منادیان فرقه ضاله بهائیت ادعا شد؛ چنانکه میرزا نعیم بهائی می نویسد:

مناظرات حضرت امام رضا (علیه السلام) با جماعت واقفیه در اکثر کتب شیعیان مذکور است و حضرت رضا (علیه السلام) خبر ابتلاء شیعیان را سخت تر از واقفیه می دهد... ملاحظه فرمائید که می فرماید عنقریب این امت مثل واقفیه به کلمه غیبت مبتلا می شوند. (الاستدلالیه-وجه نهم).

(۵) كل من لم يلتحق بهذه الدعوة و يعلن البيعة لوصي الإمام المهدي ﷺ... كل أعماله العبادية باطلة جملة و تفصيلا فلا حج و لا صلاة و لا صوم و لا زكاة بلا ولاية. تمامی افرادی که بدین دعوت نپیوندند و اعلان

که تمامی مخالفان خود را ناصبی، کافر، ملعون، خارج از ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اهل جهنم حکم داده و در زمره مشرکین درآورده و تمامی اعمال عبادی اش را باطل می دانند.

از این رو بایستی پیش از آنکه در کنار داعش و بوکوحرام و القاعده و النصره و احرار و التکفیر و الهجره و غیرها، فرقه تروریستی دیگری آن هم با مُهر تشیع، بار دیگر به جان اسلام زخم خورده بیافتد، دعاوی و شبهات این جماعت در چارچوب قضاوت عقل و شرع قرار گیرد و پوچی آن اثبات گردد.

نکته پنجم

بیشتر دلایل و شبهات روایی این فرقه به نقل از منابع پر از خطا و اشتباه (همانند کتاب بشارة الإسلام) و یا کتابهایی بی اعتبار و بی اهمیت نزد مذهب شیعه (همانند کتابچه ۲۵۰ علامت) است که با رجوع به مصادر اصلی و منابع پیشینه دار، یا اثری از آن روایات نیست و یا به گونه ای دیگر نقل گردیده که یا در تضاد با اندیشه های این فرقه است. و مثال ها در این باره بسیار است که در ادامه خواهیم دید.

نکته ششم

شمار قابل توجهی از روایات مورد استناد این فرقه در اصل به نقل از منابع اهل سنت و غیر شیعیان می باشد؛ ولی مبلغان این فرقه برای روپوشانی این مهم، این اخبار را به نقل از مصادر معاصر و متأخر شیعه (که اخبار پیرامون مهدویت در کتب سنی مذهببان را آورده اند) درج می کنند و در طول این نوشتار از این رندی ها بسیار خواهیم

بیعت نکنند، پس تمامی اعمال عبادی شان بلا استثناء باطل است؛ چراکه بدون ولایت (احمد اسماعیل)، نه حجتی است و نه صلاتی و نه روزه ای و نه زکاتی! (بیان البرائة- احمد اسماعیل).

دید. طبعاً حیطة پژوهش‌های علمی از اینچنین دغلکاری‌ها منزّه است و اینچنین روش‌هایی، تا بوده روال ثابت فرقه‌های دروغین است.

از سویی دگر در برخی موارد علیرغم ادعایشان مبنی بر «اخذ باور از عترت معصوم»، مهم‌ترین باورهای خود را از غیرمعصومین و بر پایه نظریات اشخاص غیرمعصوم و حتی مخلفان و دشمنان اهل بیت بنا نموده‌اند که در ادامه شاهد خواهیم بود. پس این نیز کاستی فزاینده این فرقه را می‌رساند که علیرغم ادعای پیروی از اهل بیت (علیهم‌السلام)، به اندیشه‌های ناشناس و نادرست کجروان و مخالفان اهل بیت (علیهم‌السلام) پناه برده‌اند.

□ نکته هفتم

از جمله روش‌های این فرقه سوء استفاده از موضوعات شایع و هیجان‌انگیز نزد عموم مردم و بویژه قشر جوان مذهبی است؛ موضوعات منسوخی نظیر نظریه داروین^۱، همخوانی نشانه‌های ظهور مندرج در روایات بر حوادث کنونی نظیر داعش و آمریکا و گرانی‌ها و قوانین حقوق بشر جدید و غیره^۲، آغشته نمودن مدعای احمد اسماعیل به نوشته‌های تورات و انجیل^۳ و یا ادعای حجیت خواب و رؤیا^۴ و نوید جوانان

(۱) ر.ک: وهم الإلحاد- احمد اسماعیل.

(۲) الیمانی الموعود حجة الله- حیدر الزیادی.

(۳) خطاب عیسی عن القيامة الصغری- علی عبدالرضا.

(۴) البلاغ المبین (الرویا حجة)- احمد الحطاب؛ ابو منتظر الصافی.

به دیدار با پیامبران و امامان در خواب^۱. پس اینچنین هوچیگری‌ها و عوام فریبی‌ها از جمله شاخصه‌های این فرقه و دیگر فرقه‌های همسان می‌باشد.^۲

نکته هشتم

اصلی‌ترین ابزار و ای بسا انگیزه این گروهک و همسانانش، جدا نمودن شیعیان از دانشمندان و فقیهان می‌باشد. بطوری که با نوشتن کتب فراوان سعی در سیاه‌نمایی مرجعیت فقهی شیعه نموده و از طرفی به پیروی از بهائیت، تقلید از مراجع دین را (از آن بابت که کشف دغلکاری‌های این فرقه‌ها بدست مراجع و شاگردانشان صورت می‌پذیرد) تحریم و هر دروغ و دونگی را بعنوان دلیل و برهان مبنی بر رویگردانی از

(۱) البلاغ المبين الحلقة الثانية (الرويا حجة) - احمد الحطاب؛ ابو منتظر الصافي.

(۲) ناگفته نماند که استفاده ابزاری از این موارد توسط این فرقه، جزو روش‌های فراگیر نزد گروهک‌های تروریستی مذهب محور جهت اغوا و جذب جوانان ناآگاه بوده است؛ چنانچه پژوهشگران وبسایت آتلانتیک (the Atlantic) طی مقاله‌ای مفصل با عنوان (براستی خواسته‌های داعش چیست؟)، در این باره می‌نویسند:

During the last years of the U.S. occupation of Iraq, the Islamic State's immediate founding fathers, by contrast, saw signs of the end times everywhere. They were anticipating, within a year, the arrival of the Mahdi—a messianic figure destined to lead the Muslims to victory before the end of the world. McCants says a prominent Islamist in Iraq approached bin Laden in 2008 to warn him that the group was being led by millenarians who were “talking all the time about the Mahdi and making strategic decisions” based on when they thought the Mahdi was going to arrive. “Al-Qaeda had to write to [these leaders] to say ‘Cut it out’”.

در طول سال‌های اخیر اشغال عراق توسط ایالات متحده آمریکا، پدران فاسد دولت اسلامی (داعش)، مدعی رویت نشانه‌های آخر الزمان گردیدند؛ آنها پیش‌بینی نمودند که در طی یک سال، مهدی (ﷺ) بشکل مسیحایی ظهور خواهد نمود و مسلمانان را به سمت فوز و رستگاری، رهبری خواهد نمود؛ مک کنتز می‌گوید یک اسلام‌گرای برجسته در عراق در سال ۲۰۰۸ به بن لادن نزدیک شد تا به وی هشدار دهد که این گروه را ظهور‌گرایانی که "همیشه در مورد مهدی (ﷺ) صحبت می‌کنند و تصمیم‌گیری‌های استراتژیک را بر اساس زمانی که فکر می‌کنند مهدی (ﷺ) ظهور می‌کند"، رهبری می‌کنند. القاعده مجبور به نوشتن حکمی خطاب به رهبران این گروهک شد تا دست از این کار بردارند!

مراجع عادل مذهب شیعه ارائه نموده‌اند.^۱ ان شاء الله در پایان این نوشتار گریزی بر شبهات این فرقه نسبت به باور "عدم تقلید از فقهاء" و اخبار نهی پیروی از فقیهان شیعه خواهیم زد و براهین این فرقه را به نقد و بررسی خواهیم نشست. (که این نوشته در جلد دوم خواهد آمد.)

□ نکته نهم

تفسیر و تأویل نادرست و جهت‌دار اخبار و روایات، جزو آداب و رسوم این فرقه است؛ بطوریکه مبلغان این فرقه هر روایت یا گفته‌ای را بدین سبب که به هیچ یک از اصول عقلی و نقلی پایبند نیستند و خود را در قبال عقل و شرع پاسخگو نمی‌دانند، براحتمی به هر چه برایشان ایده‌آل است، تفسیر می‌کنند و احياناً اگر پاسخی در مقابل سخن اهل بیت (علیهم‌السلام) و یا دیدگاه علمای مذهب شیعه نداشتند، به سادگی آن را رها نموده و به جهت اینکه آن حدیث یا دیدگاه، با باورها و اندیشه‌های احمد اسماعیل ناسازگار است، آن را بی‌ارزش می‌دانند. لازم به توجه است که «الأبالی‌گری در استدلال» بارزترین ویژگی جاهل قائل (نادان گویا) است؛ نادان خاموش از آن روی که نمی‌داند، سخن نمی‌کند؛ ولی نادان گویا، خود از نادانی‌اش، باخبر است و از این رو بی‌آنکه بر دانش و قانونی پایبند بماند -چراکه دانش و باوری ندارد تا او را پایبند سازد- در هر چه مخالفش باشد، اعم از بدیهی و محسوس و عقلی و نقلی، اشکال وارد می‌کند و در دفاع از وهم و جهل مرکب خویش، به هر دروغ یا گمانی، چنگ می‌زند. و خدا می‌داند که نماد گویای این ویژگی، فرقه احمد اسماعیل است و در ادامه، اهل دانش و پژوهش بر راستی این ادعا، گواه خواهند بود.

(۱) ر.ک: البيان المفید فی بدعة التقلید-ج ۱ و ۲- عبدالعالی المنصوری؛ المعممون بالنفاق - حسین المنصوری.

نکته دهم



سرکردگان این فرقه برخی از علوم آلی (ابزاری) و اصالی (بنیادی) شیعه را نادرست و بدعت و حتی از واردات کافران و دشمنان می‌دانند! علمی نظیر دانش اصول الفقه و دانش رجال و راوی‌شناسی؛ دانش نحو و لغت و علوم دیگر نزد این جماعت بی اعتبار و در تضاد با ارزش‌های ایشان است و این درحالی است که بهنگام تهیدستی و درماندگی، از سر ناچاری به دانش اصول الفقه یا رجال یا کلام رجوع نموده از آن استفاده می‌کنند. بعنوان مثال احمد اسماعیل بصری اولین خرده‌ای که بر توقیع سمري می‌گیرد، ضعف سندی آن است:

توجد كثير من المناقشات لهذه الرواية... فهي مطعون في سندها^۱

همچنین برای برون رفت از حکم توقیع سمري گوید:

إنها غير مسورة و هذا يطعن في كليتها عندهم!^۱

این توقیع قضیه غیر مسوره است و این بر کلیت این توقیع نزد ایشان طعن وارد می‌کند.^۲

آنچه از قراین برمی‌آید، ادعای بی اعتباری این علوم از جانب فرقه احمد اسماعیل، ریشه در دو رخداد دارد:

اولاً احمد اسماعیل در این علوم بی سواد بوده و اندک درس‌هایی که در حوزه خوانده بود نیز از یادش رفته است؛ بدین سبب در گستره‌ی علمی همانند رجال و اصول فقه و لغت و نحو، بسیار به خطا و غلط دچار شده است؛ اسناد ضعیفی را به غلط

(۱) مع العبد الصالح-ص ۲۸؛ ایضاً ر.ک: لعلکم تهتدون- ناظم العقیلی-ص ۱۲.

(۲) همان-ص ۲۹.


تصحیح و اسناد صحیح را تضعیف نموده و در استدلال‌اتش به علم اصول، به خطاهای فاحشی که طلبه‌های سطح مقدماتی نیز بدان دچار نمی‌شوند، گرفتار گردیده و در سخنرانی‌ها و نوشته‌های خود غلط‌های املائی و نحوی بی شماری را مرتکب گردیده است که حتی اصل سواد آکادمیک و دانشگاهی او را تحت الشعاع قرار می‌دهد؛ بطوری که نوشتن واژه‌های ساده‌ای همانند: «ان شاء الله»؛ «مشیئة»؛ «یضَل» را بلد نبوده و از بابت املائی غلط می‌نویسد و در امور نحوی نیز بی‌سواد است؛ بطوری که مرفوع را منصوب و منصوب را مجرور و مجرور را مرفوع ادا می‌کند و در جمع و انفراد کلمات اشتباه نموده و حتی بعضاً توان جمله‌سازی را نیز از دست می‌دهد؛ پس اگر این علوم نزد این جماعت بعنوان «علم» مطرح باشد، بایستی اعتراف کنند که احمد اسماعیل بدین علوم نادان است؛ بدین مناسبت اصل «علم» بودنش را منکر می‌شوند تا خللی در وجه علمی احمد اسماعیل پدید نیاید.

ثانیاً وقتی ادعاها و استدلال‌ات این فرقه در پیچ و خم این معارف قرار گرفته و بر اساس معیارهای علمی همانند رجال و درایه و اصول سنجیده می‌شود (که روال مذهب شیعه از گذشته بر همین بوده)، سوء استفاده و مغلطه و استدلال‌های نادرست ایشان آشکار شده و از استدلال‌شان، چیزی جز اثبات «بی دلیل بودن» خودشان، باقی نمی‌ماند. بدین دو علت، چاره کار را در پاک کردن صورت مسئله و عدم پایبندی به علوم اسلامی دیده‌اند، تا دستشان برای مغالطه باز بماند.^۱

با امعان نظر در این نکات دهگانه دانسته می‌شود که این فرقه در قلمرو ادعا و استدلال در چه فضای آلوده و ناسالمی نفس می‌کشد و آنچه بایسته است، نه فقط افشای دروغین بودن این فرقه، بلکه رفع و حل شبهه‌اتی است که این جنبش به نام یک مدعی ناشناس، چونان تیغ و خراش‌هایی بر پیکره زخمی مذهب شیعه می‌گزند.

(۱) ر.ک: العصمه - عبدالرزاق دیراوی ص-۱۰۹؛ دعوة السيد احمد الحسين هي الحق المبين - ص ۱۵۲ و انتصاراً للوصية - ناظم العقيلي - ص ۱۰.

از خداوند بی همتا، خواهانم که این بنده گنهکار و شرمگینش را در ادای این حق پیروز گرداند و این نوشته را مایه عزت مذهب مقدس تشیع قرار دهد.



فرقه انصار المهدي
از ظهور تا هبوط

فرقه انصار المهدی از ظهور تا هبوط

احمد بن اسماعیل الهمبوشی □

نامبرده از اهالی کشور عراق و منطقه بصره است؛ وی از زادگان خطه‌ی «هُویر» از شهرستان زبیر تابع استان بصره می‌باشد که در سال ۱۳۴۷ خورشیدی بدنیا آمد؛ ادعاهای وی، بنابر شمارش اینجانب، هشتاد مورد است؛ بدین قرار که:

۱. او قائم آل محمد ﷺ است؛^۱ ۲. او بقیه آل محمد ﷺ است؛^۲ ۳. او پیغمبرِ امام زمان ﷺ است؛^۳ ۴. او آموزگارِ پیامبران ﷺ است؛^۴ ۵. او ماء معین است؛^۵ ۶. او معدن علم است؛^۶ ۷. او قرآن گویا است؛^۷ ۸. او صاحب عهد و میثاق است؛^۸ ۹. او قائمی است که

(۱) قانون معرفة الحجة-دیراوی-ص ۵.

(۲) ماذا جرى على القرآن-علاء السالم-ص ۳.

(۳) الطريق الى الدعوة اليمانية- علی ابو رغيف-ص ۵.

(۴) مع العبد الصالح-ص ۵.

(۵) تفسير الآيات من كتاب المتشابهات-علی الناصری-ص ۳.

(۶) قانون معرفة الحجة-دیراوی-ص ۵.

(۷) ماذا جرى على القرآن - علاء السالم-ص ۳؛ تفسير الآيات من كتاب المتشابهات- علی الناصری-

ص ۳.

(۸) البيان المفيد في بدعة التقليد-ج ۲-ص ۳.

امیدش را داشتند؛^{۱۰} او صاحب شمشیر ذوالفقار است؛^{۱۱} او فرزندِ خواب است؛^{۱۲} او بهشت و جهنم را دیده است؛^{۱۳} او خشم خداوند را دیده است؛^{۱۴} دودمان او بر سنت یحیی علیه السلام خواهد بود؛^{۱۵} او شریک طرید مظلوم است؛^{۱۶} او سنگِ زاویه است؛^{۱۷} او سنگ پایه است؛^{۱۸} او سنگ متقطع از حضرت محمد صلی الله علیه و آله است؛^{۱۹} او هیکل باطل را نقض می‌کند؛^{۲۰} او امامی ناشناس است؛^{۲۱} او قلعه ابلیس را از بین می‌برد؛^{۲۲} احمد در بین حروف، «س» و «ص» است؛^{۲۳} احمد «ط» و «س» یس است؛^{۲۴} احمد «قاف» آیات قرآن است؛^{۲۵} احمد قبله پیامبران و فرستادگان است؛^{۲۶} احمد اسماعیل همان صراط مستقیم خدا است؛^{۲۷}

(۱) همان.

(۲) فصل الخطاب فی حجیة رؤیا اولی الألباب-ج ۱-ص ۳.

(۳) الإفحاح فی رؤیا أم الإمام-علاء رزاق-ص ۵.

(۴) فصل الخطاب فی حجیة رؤیا اولی الألباب-ج ۱-ص ۳.

(۵) همان.

(۶) همان.

(۷) البیان الشافی-ص ۵؛ المسيح سرّ الله-صادق المحمدی-ص ۳.

(۸) البیان المفید فی بدعة التقلید-ج ۲-ص ۳.

(۹) همان.

(۱۰) همان.

(۱۱) همان-ج ۱-ص ۳.

(۱۲) همان

(۱۳) همان.

(۱۴) لبيك يا داعي الله-زكي الأنصاري-ص ۵.

(۱۵) الجمهوريات العلم و مشروع يمانی آل محمد-ص ۵.

(۱۶) لبيك يا داعي الله-زكي الأنصاري-ص ۵.

(۱۷) همان.

(۱۸) همان.

۱.۲۷ احمد شمشیر خدا است؛^۱ ۲۸. احمد شترِ حضرت صالح علیه السلام است؛^۲ ۲۹. احمد حق الیقین در عالم ذر است؛^۱ ۳۰. احمد بقیة الله در زمین است؛^۲ ۳۱. او زنده کننده

(۱) همان.

(۲) بیان الحق - ص ۳۰.

نسبت به شترِ حضرت صالح علیه السلام، نکاتی بدین عناوین مطرح است:
طبق روایات اهل بیت علیهم السلام الف. ناقه حضرت صالح علیه السلام، جزو حیوانات بهشتی است و در همان صورت و هیكل حیوانی و بهیمة وار خویشت در بهشت خواهد بود. تفسیر قمی: قال الصادق علیه السلام: لا یکون فی الجنة من البهائم سوی حمارة بلعم بن باعور و ناقه صالح و ذئب یوسف و کلب اهل الکهف. در بهشت از حیوانات اهلی فقط الاغ بلعم باعور و شتر صالح و گرگ یوسف و سگ اهل کهف حضور خواهند داشت.
ب. این شتر، ماده بوده و اتفاقاً باردار نیز بوده و بعد از خروج از دل کوه، زایمان کرده است. اصول کافی: عن ابی الحسن الأول علیه السلام... قالوا: یا صالح ما أسرع ما أجابک ربک، ادع لنا ربک ینخرج لنا فسیلها، فسأل الله عزوجل ذلك فرمت به فدب حولها فقال لهم: یا قوم أبقی شیء؟ قالوا: لا انطلق بنا إلی قومنا نخیرهم بما رأینا ویؤمنون بک. از امام کاظم علیه السلام قوم صالح گفتند: ای صالح خداوند چقدر زود اجابت نمود (حول معجزه ناقه صالح) پس از خدایت برای ما بخواه که فرزندش را نیز خارج سازد؛ پس از خداوند این را نیز طلب نمود و آن شتر فرزندش را زایید و فرزندش کنار مادرش به راه افتاد. پس حضرت صالح علیه السلام فرمود: آیا چیز دیگری باقی مانده؟ گفتند: خیر. با ما نزد قوم ما بیا تا آنان را نیز از هر چه دیده ایم خبردار کنیم و به تو ایمان آورند.

ج. این شتر علاوه بر آستن بودن، سرخ موی و حیوان پُر مویی بوده است.

اصول کافی: عن ابی الحسن الأول علیه السلام... قالوا: یا صالح ادع لنا ربک ینخرج لنا من هذا الجبل الساعة ناقه حمراء شقراء وبراء عشراء بین جنبیها میل، فقال لهم صالح: لقد سألتمونی شیئا یعظم علی ویهون علی ربی عزوجل. قوم صالح گفتند: ای صالح از خداوندت بخواه هم اکنون برای ما از این کوه شتری «سرخ پوست، پُر مو و حامله به فرزند ده ماهه» بیرون آورد. پس حضرت صالح علیه السلام فرمود: از من چیزی خواستید که بر من بسیار بزرگ است و بر پروردگارم بسیار آسان.

توضیح اینکه: عشراء یعنی آن حیوانی که، فرزند در آستانه زایمان در رحم خویشت دارد.

د. این شتر، در روز قیامت نیز در شکل و شمایل شتر محسوس خواهد شد و اتفاقاً حضرت صالح علیه السلام سوار بر این شتر وارد صحرای محشر می گردد. امالی صدوق: عن الرسول صلی الله علیه و آله: لَنْ یُرْکَبَ یَوْمَئِذٍ إِلَّا أَرْبَعَةٌ أَنَا وَ عَلِی وَ فَاطِمَةُ وَ صَالِحٌ... وَ أَمَّا صَالِحٌ فَعَلَى نَاقَةٍ لِلَّهِ الَّتِی عُقِرَتْ. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: در قیامت جز چهار تن

سنت پیغمبر ﷺ است؛ ۳۲^۳. او قسمت کننده بهشت و جهنم است؛ ۳۳^۴. او کم سن و سال ترین از اهل بیت ﷺ است؛ ۳۴^۵. او حامل الذکر است؛ ۳۵^۶. احمد کعبه مومنان است که باید در مقابلش سجده نمود؛ ۳۶^۷. همه هستی در عالم دَرّ مقابل احمد سجده کرده اند؛ ۳۷^۸. احمد جوهره خداوندِ معبود است؛ ۳۸^۹. احمد شاهد و مشهود است؛ ۳۹^{۱۰}. احمد خاتمه دهنده روز قیامت است؛ ۴۰^{۱۱}. همه بشریت و همه جنّیان از درک و معرفتِ احمد عاجزند؛ ۴۱^{۱۲}. احمد نزدیک ترین فرشته به نور ایمان است؛ ۴۲^{۱۳}. احمد، عزائم قرآن است؛ ۴۳^{۱۴}. احمد، معزّی است که عیسی پیغمبر ﷺ پشت سرش نماز

سوار بر مرکب وارد عرصه محشر نخواهند شد: من و علی و فاطمه و صالح... و اما صالح سوار بر همان شتر خداوند می شود که پی گردید.

(۱) بین الجمهوریات الحلم ومشروع یمانی آل محمد-زکی الأنصاری-ص ۵.

(۲) السلسله الأخلاقیه-ص ۵.

(۳) الدعوة الیمانیه من کتب السنة-حسین المنصوری-ص ۵.

(۴) الیمانی حجة الله-ناظم العقیلى-ص ۳.

(۵) السلسله الاخلاقیه-ص ۵.

(۶) همان.

(۷) اولو الأمر فی القرآن و السنة- عبدالعالی المنصوری-ص ۵.

(۸) بین الجمهوریات العلم و مشروع یمانی آل محمد-ص ۵؛ این ادعا شبیه ادعای برخی از اهل تسنن است که ادعا دارند فرشتگان در روز صدور فرمان الهی مبنی بر سجده به حضرت آدم ﷺ، از سر خضوعشان در برابر ابوبکر بن ابی قحافه سجده نمودند.!! (تعلیق روض الریاحین-ص ۱۱۱).

(۹) همان.

(۱۰) همان.

(۱۱) همان.

(۱۲) همان.

(۱۳) همان.

(۱۴) همان.

می خوانند؛^۱ ۴۴. مراد از آیه ﴿مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنَ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾، همین احمد است؛^۲ ۴۵. احمد صاحب شجره مبارکه است که از طور سینا برخاست؛^۳ ۴۶. احمد، کوکب درّی است؛^۴ ۴۷. احمد منتقم خون آل محمد ﷺ است؛^۵ ۴۸. احمد شکست خورده ای است که حقش غصب گردیده؛^۶ ۴۹. او دابة الأرض است؛^۷ ۵۰. او حامل ثقل محمد ﷺ و فرزند طه و محکّمات قرآن است؛^۸ ۵۱. احمد شبیه عیسی (علیه السلام) است؛^۹ ۵۲. او فاتح دولت امین است؛^{۱۰} ۵۳. او ذخیره انبیاء و مرسلین است؛^{۱۱} ۵۴. او توسط میکائیل و جبرائیل و دیگر فرشتگان تأیید شده و یاری می شود؛^{۱۲} ۵۵. اشعیاء و ارمیاء و یوحنا ی بربری امر احمد اسماعیل را برای اهل زمین هویدا کرده اند؛^{۱۳} ۵۶. او فرزند امام زمان (علیه السلام) است؛^{۱۴} ۵۷. او «نماینده ویژه» و «فرستاده» حضرت مهدی (علیه السلام) است؛^{۱۵} ۵۸. او صاحب مقام مهدویت و عصمت بوده و حجت خدا بر روی زمین است؛^{۱۶} ۵۹. پرچم وی

(۱) البشارة بالمعزی احمد-ص ۱۲.

(۲) همان.

(۳) مجمع نقیة- حسین المنصوری-ص ۵؛ السلسله الاخلاقيه-ص ۵.

(۴) مجمع نقیة- حسین المنصوری-ص ۵.

(۵) الصرخی فی واد سحیق-ناظم العقیلى-ص ۵.

(۶) همان.

(۷) الیمانى حجة الله-ناظم العقیلى-ص ۱۰۵.

(۸) یحیی العصر-ضیاء الزیدی-ص ۳.

(۹) شبیه عیسی أو من هو المصلوب- عبد الرزاق الدیراوى.

(۱۰) بین الجمهوریات العلم و مشروع یمانى آل محمد-ص ۵.

(۱۱) همان.

(۱۲) بیان اظهار قبر فاطمة الزهراء- احمد اسماعیل.

(۱۳) الجواب المنیر- احمد اسماعیل-ج ۱-ص ۱۹.

(۱۴) بیان البرائة- احمد اسماعیل.

(۱۵) المتشابهات- احمد اسماعیل-ج ۴-سوال ۱۴۴.

(۱۶) همان؛

پرچم مهدی علیه السلام و مخالفت با وی همانا دشمنی با مهدی علیه السلام است؛^۱ ۶۰. بر پشتش مهر خاتمیت است؛^۲ ۶۱. او آگاه‌ترین مردم به تورات و انجیل است؛^۳ ۶۲. احمد سنگی در دستان امام علی علیه السلام بود که با پرتاب شدنش، یکبار کشتی نوح علیه السلام را نجات داده و بار دیگر ابراهیم علیه السلام را از آتش نمرود رها کرده و بار دیگر یونس علیه السلام را از شکم نهنگ بیرون کشیده و بار دیگر با موسی علیه السلام در طور سینا هم‌کلام شده و بار دیگر به شکل عصای موسی علیه السلام در آمده و دریاها را از هم شکافته است و بار دیگر زرهی شده هم برای داود نبی علیه السلام و هم امام علی علیه السلام در جنگ احد و صفین؛^۴ ۶۳. اصحاب ۳۱۳ نفر، در اصل یاران و پیروان او هستند؛^۵ ۶۴. نام احمد در آسمان «ستاره صبح» و «سپر انبیاء» و «حصن حصین» است؛^۶ ۶۵. احمد شیری از نسل یهودا است که در بدر و حنین کنار امام علی علیه السلام، جنگیده است؛^۷ ۶۷. احمد، حرف «ص» و رودی از رودهای بهشت است که اعمال مردم در آن ریخته می‌شود؛^۸ ۶۸. احمد حجرالأسود و رکن یمانی است؛^۹ ۶۹. احمد گوسفندی است که دوازده امام و دوازده مهدی به آن سجده کرده‌اند؛^{۱۰} ۷۰. احمد زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود؛^{۱۱} ۷۱. احمد وصی و جانشین امام

(۱) همان

(۲) همان

(۳) همان.

(۴) الجواب المنیر-احمد اسماعیل-ج ۱-ص ۱۶.

(۵) المتشابهات-ج ۴-سوال ۱۴۴.

(۶) المتشابهات(جامع)-احمد اسماعیل-ص ۱۹۸.

(۷) همان؛ رسالة الهدایة-احمد اسماعیل-ص ۱۴.

(۸) همان.

(۹) همان.

(۱۰) رسالة الهدایة-احمد اسماعیل-ص ۱۳ و ۱۴.

(۱۱) الجواب المنیر-احمد اسماعیل-ج ۱-ص ۵۶.

زمان ﷺ است؛^۱ ۷۲. احمد همان یمانی از نشانه‌های ظهور است؛^۲ ۷۳. احمد به جای عیسی ﷺ به صلیب کشیده شد؛^۳ ۷۴. او پیغمبر «خضر» و «ایلیاء» ﷺ است؛^۴ ۷۵. احمد از عیسی پیغمبر ﷺ افضل است؛^۵ ۷۶. آیات متعددی در انجیل و تورات و قرآن تأییدکننده فرقه احمد است؛^۶ ۷۷. در دوران ظهور مهدی ﷺ، روح القدس با احمد

(۱) المتشابهات-احمد اسماعیل-ج ۴-سوال ۱۴۴.

(۲) همان.

(۳) همان-سوال ۱۷۹؛ در این رابطه پرسشی آمیخته به بذله‌گی از احمد اسماعیل شده است که بیان آن خالی از لطف نیست؛ پرسشگر نوشته است:

فلقد أحررتني زميلي بخبر كان صاعقاً بالنسبة لي، مفاده أنكم كنتم الشبيهة ليسوع الرب أثناء صلبه، وإن جسمك الشريف يحمل آثار الصلب الذي حدث في الماضي. سؤالی هو: هل ممكن أن ترونا صوراً تبين الآثار الباقية من ذلك الحدث العظيم، وثق أيها الفاضل إن صح لدينا ذلك فأنا و عائلتي سوف نتبعك و نكون المصدقين لدعوتك بأنفسنا و أموالنا. رفيقم خبری به من داد که همانند آذرخشی بر وجودم اثر کرد! مفاد خبر اینکه حضرتعالی همان شبیه یسوع پروردگار هستید که به صلیب کشیده می‌شد و بالطبع جسم شریفتان آثار به صلیب کشیده شدنتان را هنوز هم با خود دارد! پس آیا ممکن است چند عکس از جاهایی که در اثر آن رخداد بزرگ زخم برداشته به من نشان دهید؟! بزرگوار! مطمئن باش که اگر ما این را درست بدانیم خودم و خانواده‌ام از این پس پیرو تو و با جان و مال تصدیق کننده دعوت تو خواهیم شد!

پس احمد اسماعیل در جوابش گوید:

أسأل الله لك أن ترى الحق جلياً لتصره، و الصور أطلبها من الله سبحانه و تعالى فهو قادر أن يريك الحقيقة جلية. از خداوند می‌خواهم که حق را به روشنی برایت نشان دهد تا یاری‌اش کنی؛ همچنین آن عکس‌ها را هم از او طلب می‌کنم؛ پس او می‌تواند حقیقت را به وضوح نشان دهد!! (الجواب المنير-ج ۴-الی ۶-ص ۴۶).

(۴) الجواب المنير-ج ۱-ص ۳۰.

(۵) سایت المهدیون- مقالات بخش الیهود و المسیح؛ نص کلام: (ورد فی النصوص ما يدل علی

أفضلية المعزى علی عيسى .)

(۶) الجواب المنير-ج ۱-ص ۲۲ الی ۳۰.

است و نه امام زمان علیه السلام؛^۱ ۷۸. بر همگان واجب است احمد را یاری کنند؛ و الا اهل جهنمند؛^۲ ۷۹. وی زمینه‌ساز و ممهّد ظهور امام زمان علیه السلام است؛^۳ ۸۰. خون حسین علیه السلام در کربلاء از برای احمد جاری شد.^۴

نام برده از اهالی بصره می‌باشد و بنا به گفته خود، ابتدا در دانشکده مهندسی بصره، در رشته شهرسازی ادامه تحصیل داده و پس از چندی به شهر نجف اشرف هجرت نموده و با پیوستن به حوزه علمیه نجف، مشغول طلبگی گردیده است.

ولی پس از مدتی بدین ادعا که مبانی و دروس حوزوی، آغشته به بدعت و دور از آموخته‌های سنت است، ترک درس کرده و حوزه علمیه را حوزه‌ی گمراهی حکم داده و شروع به خودخوانی نمود.

وی می‌گوید:

اسمی احمد کنت اعیش فی مدینة البصرة فی جنوب العراق واكملت دراستی الاکادیمیة وحصلت علی شهادة بکلوریوس فی الهندسة المدنیة ثم انتقلت إلى النجف الأشرف وسكنت فیها لغرض دراسة العلوم الدینیة، وبعد اطلاعی علی الحلقات الدراسیة والمنهج الدراسی فی حوزة النجف، وجدت أن التدريس متدنی لا أقل بالنسبة لی أو بحسب رأیی كما وجدت أن فی المنهج خلافاً کبیراً، فهم یدرسون اللغة العربیة والمنطق و الفلسفة وأصول الفقه و علم الکلام، العقائد، و الفقه، الأحکام الشرعیة، ولكنهم أبداً

(۱) الإمام المهدي علیه السلام يستغنی فی زمن الظهور عن روح القدس الأعظم؛ لأنه فُتِحَ له فی زمن الغیبة الصغری، فینقل روح القدس الأعظم إلى المهدي الأول. (سایت المهدیون)

(۲) بیان الی طلبه الحوزات العلمیة- احمد اسماعیل.

(۳) بیان السید احمد الحسن الیمانی الموعود- احمد اسماعیل.

(۴) الجواب المنیر- احمد اسماعیل- ج ۱- ص ۱۹.

لايدرسون القرآن الكريم أو السنة الشريفة، أحاديث الرسول محمد ﷺ و الأئمة عليهم السلام و كذا فإنهم لايدرسون الأخلاق الإلهية التي يجب أن يتحلى بها المؤمن. و لذا قررت الإعتزال في داري و دراسة علومهم بنفسى دون الإستعانة بأحد، فقط كنت معهم و أواصل بعضهم و يواصلوني .

نام من احمد است، در بصره زندگی می‌کردم در جنوب عراق! و تحصیلات آکادمیکم را تکمیل نموده و مدرک مهندسی شهرسازی را کسب کردم؛ سپس به نجف اشرف کوچ کردم برای یادگیری علوم دینی؛ ولی پس از آنکه وارد حوزه شده و از محتوای درسی و شیوه آموزش این حوزه آگاه شدم، دیدم که دروس حوزه حداقل نسبت به من یا در دید من، سطح پایینی دارد و در آن کاستی‌هایی فزاینده دیده می‌شود و صرفاً لغت عرب و اصول فقه و کلام و منطق و فلسفه و عقاید و فقه و احکام شرعیه را مطالعه می‌کنند ولی ابدأً آموزشی برای قرآن کریم یا سنت شریف نبوی یا احادیث محمد و آل محمد عليهم السلام در کار نیست و آن‌ها درس اخلاق الهی که بر هر مومنی تخلّق به آن اخلاق واجب است را کنار گذاشته‌اند. پس به این دلیل تصمیم گرفتم از حوزه دوری کرده و در خانه‌ام گوشه عزلت گرفته و خودم علوم‌شان را تنها بخوانم بدون هیچ کمک کاری و صرفاً با بعضی از روحانیون حوزه نجف در ارتباط باشم.^۱

از همین گزیده سخن، میزان آموخته‌های این مدعی آشکار می‌گردد؛ چراکه وی در سخنی تعجب آور مدعیست: در حوزه‌های علمیه بجای آنکه «قرآن و سنت» فراگرفته شود، «عقائد و احکام شرعی و فقه» آموزش داده می‌شود! حال آنکه «احکام شرعی» یعنی «دسته ای از بایدها و نبایدهایی که توسط قرآن و سنت تعیین می‌گردد و عبد مکلف، بواسطه رعایت این احکام، پاداش داده می‌شود.» فلذا دو مصدر تشریحی

(۱) الجواب المنیر- احمد اسماعیل- ج ۲- ص ۸۲.

احکام شرعی و فقهی، قرآن و سنت است؛ و تمامی سرفصل‌های احکام شرعی اعم از عبادات و معاملات و ایقاعات و غیره، بر اساس آیات احکام قرآن کریم و سنت صحیحہ محمد و آل محمد علیهم‌السلام نهاده می‌شود. پس بدیهیست که آموزش احکام شرعی نیازمند آموزش تخصصی «قرآن و سنت» باشد و در مطالعات حوزوی و به ویژه در سطوح عالی ادله‌ای که از سنت و قرآن مبنی بر احکام شرعی مطرح گردیده، مورد پژوهش و بررسی قرار می‌گیرد؛ در عقائد نیز کلیات و جزئیات باورهای مذهب شیعه همانند امامت و عدل و رجعت و شفاعت و غیره بر پایه کتاب خدا و سنت متواتر و براهین عقلی تعیین و تبیین می‌گردد؛ و عجیب که این مدعی، از این نکته باخبر نبوده و مدعیست به جای قرآن و سنت، احکام و عقائد آموزش داده می‌شود! این سخن شبیه آنی است که وقتی گفتند: «فلانی! در کوه‌های گیلان، جنگل را دیدی؟» گفت: «درخت طوری کوه را پوشانده بود که اصلاً جنگل دیده نمی‌شد!»

سپس وی می‌گوید:

أما سبب التحاقی بالحوزة العلمية في النجف فهو أنني رأيت رؤيا بالإمام
المهدي عليه‌السلام و أمرني فيها أن أذهب إلى الحوزة العلمية في النجف، و أخبرني
في الرؤيا بما سيحصل لي، و حدث بالفعل كل ما أخبرني به في الرؤيا.

ولی آنچه که باعث شد تا من به حوزه علمیه نجف راه یابم این بود که
من در روایا امام زمان علیه‌السلام را دیدم که به من دستور داد تا به حوزه علمیه
نجف بروم و وی از آنچه برایم اتفاق خواهد افتاد خبردارم کرده و هرآنچه
که وی گفته بود همان شد!^۱

برآیند گفتار احمد بصری بر این است که وی از دروس حوزوی آنچنان بهره‌ای
نبرده و بخوبی نزد اساتید دینی و علمای اصول و فقه، تربیت نشده است، بلکه پس از

(۱) همان.

گذران اندک مدت، از یادگیری این علوم پشیمان شده و بلکه غرض دیگری در سر پرورنده است. از این روست که وقتی سوال می شود «آموزگاران و اساتید او در حوزه و نسبت به این دعاوی چه کسانی هستند؟»، در پاسخ می گویند:

درس السيد أحمد الحسن علی يد الإمام المهدي عليه السلام.

احمد الحسن نزد امام مهدی عليه السلام درس خوانده است!

خود وی نیز بدین سبب که زمانی جزو شاگردان سطح ابتدائی عالمان حوزه بوده و با همان سواد نازل و ناچیز، بر فقهاء و مراجع بزرگ شیعه شوریده است، از اصل شاگردی اش نزد اساتید حوزه علمیه نجف دلخور و دلچرکین بود و از این رو بهنگام پرسش از اسامی اساتید حوزوی اش، می گفت:

كنت في الحوزة العلمية في النجف و بين علمائها كما كانت مريم المقدسة في الهيكل و بين علماء اليهود.

حضور من در حوزه علمیه نجف و بین عالمانش، همانند حضور مريم مقدس در هيكل يهودی و بين عالمان يهود بود!^۲

حال آنکه این توجیه چاره سازش نیست؛ چراکه حضرت مريم عليها السلام هیچگاه برای آموزش آئین دگرگون شده ی یهودیت و به قصد دانش آموزی نزد عالمان یهود به معبد مقدس نرفت؛ بلکه از بدو حضورش در آن معبد، مورد بغض و کینه یهودیان خُشک اندیش قرار می گرفت؛ لیکن احمد اسماعیل خود مدعیست که هدفش از ورود به حوزه علمیه، «دانش آموزی» و «شاگردی نزد علماء» بوده است^۳ و همو پس از

(1) <http://almahdyoon.org/elm/34-aseela-aqaediya/128-q-26>

(۲) الجواب المنير - ج ۲ - ص ۸۳ و ۸۴.

(۳) "ثم انتقلت إلى النجف الأشرف وسكنت فيها لغرض دراسة العلوم الدينية".

چندی که دروس حوزی به او نساخته، با پوچ خواندن آن، گریزان از حوزه، شروع به خودخوانی نموده است. پس بین قصه فرار احمد از حوزه و ترک تحصیلش با حضور مبارک حضرت مریم علیها السلام در معبد مقدس هیچ شباهتی نیست.

به هر روی احمد اسماعیل با این زمینه‌چینی، مدعی اصلاح روند آموزش در حوزه‌های علمیه تشیع گردید. وی با بهانه‌های مذکور مدعی شد: برای رهایی حوزه از کجروی، بایستی «اصلاح علمی» و «اصلاح عملی» و «اصلاح مالی» در آن رخ دهد؛ اصلاح علمی اینکه بجای بدعت‌هایی همانند فقه و احکام شرعی و اصول و عقائد، بایستی قرآن و حدیث به طلاب یاد داد؛ و اصلاح عملی اینکه بایستی برای دشمنی با صدام حسین همگی ابراز وجود کنند؛ چرا که وی می‌خواهد با خون خود آیتانی از قرآن را بنویسد و حوزه علمیه باید بدین سبب علیه او بشورد؛ و اصلاح مالی اینکه بایستی مکانیزم گردش مالی حوزه را به سمت تأمین فقراء گرداند. وی با نشر این باورها، عرصه را برای امر اصلی خود فراهم نمود تا مدعی شود که وی فرستاده حضرت

عجیب است که احمد اسماعیل مدعیست وی حجت معصوم خداوند بر بندگانش می‌باشد و علوم کل و جزء و علوم تورات و انجیل و قرآن و اهل بیت علیهم السلام و سایر علوم نزد اوست؛ حال همو برای اینکه تربیت دینی بشود و علوم اهل بیت علیهم السلام را فرا بگیرد، به حوزه علمیه پناه می‌آورد. حال ورود وی به حوزه علمیه و درخواست یادگیری علوم حوزوی از دو دیدگاه خارج نیست:

الف. احمد به حوزه رفته تا علوم حوزوی را بیاموزد؛ در اینصورت وی برای آموزش علوم دشمنان مهدی علیه السلام (حسب زعمش که اصحاب حوزه علمیه را دشمنان امام زمان علیه السلام می‌داند) به نزد ایشان رجوع کرده و نزد دشمنان مهدی علیهم السلام شاگردی کرده است. ! امام معصومی که برای آموزش بدعت، شاگرد و زیردست دشمنان دین شده است. ! کوسه‌ی ریش حنایی شنیده‌ای؟ همین است. !

ب. احمد به حوزه رفته است تا علوم اهل بیت علیهم السلام را یاد بگیرد؛ و این بدتر از دیدگاه نخست است؛ چراکه وی ادعا نموده بود که حوزه هیچ علمی از اهل بیت علیهم السلام آموزش نمی‌دهد؛ و در عین حال در حوزه به شاگردی و تلمذ روی آورده است تا علوم اهل بیت علیهم السلام را فرا بگیرد؛ این جمع نقیضین حاکی از عدم عقلانیت است و از انسان عاقل سر نمی‌زند چه برسد به حجت خداوند. !

صاحب‌الزمان علیه السلام است و به امر او آغازگر ایجاد اصلاحات کلی در حوزه علمیه خواهد بود!

□ شروع ادعا از «باییت» تا «امامت»

با گذران دو سه سال از ادعای «مرجعیت علمی و اصلاحاتی» احمد اسماعیل و ادعای تکراری و بیهوده وی مبنی بر تغییر و تحول و از هم‌پاشیدگی بنیان کنونی حوزه علمیه، وی به یکباره در سال ۱۳۸۱ خورشیدی (۱۵ سال پیش از اکنون) مدعی گردید که هرچه در رابطه با کثر روی حوزه می‌گوید، از سوی امام زمان علیه السلام است، چراکه وی دارای مقام باییت و سفارت است و او پیامبر و فرستاده امام زمان علیه السلام است و زین پس همه شیعیان بایستی پیرو و در بیعت او باشند. در سایت این فرقه آمده است:

فی نهاية عام ۱۹۹۹ بدأ و بأمر الإمام المهدي علیه السلام بنقد الباطل في الحوزة بشدة، و طالبهم بالإصلاح العلمي و العملي و المالي، و بعد مسيرة نقد و مطالبة بالإصلاح استمرت حتى عام ۲۰۰۲ أمر الإمام المهدي علیه السلام السيد أحمد الحسن بإبلاغ الناس بأنه رسول من الإمام المهدي علیه السلام و بدأت دعوة الناس للإيمان بالسيد أحمد الحسن في الشهر السابع عام ۲۰۰۲ م.

در پایان سال ۱۹۹۹ میلادی امر وی آغاز گردید و بدستور امام مهدی علیه السلام شروع به انتقاد شدید از باطل‌گرایی حوزه نموده و خواستار اصلاح علمی و عملی و مالی شد؛ پس از روال انتقاد و اصلاح طلبی که تا ۲۰۰۲ میلادی طول کشید، امام مهدی علیه السلام به سید احمد الحسن دستور داد تا به مردم ابلاغ نماید که همانا او فرستاده امام مهدی علیه السلام است؛ و دعوت از مردم

برای ایمان به سید احمد الحسن از ماه هفتم سال ۲۰۰۲ میلادی آغاز گردید.^۱

احمد در یکی از مشهورترین سخنرانی‌هایش به اسم **قصة اللقاء (ماجرای دیدار)** دلیل اصلی ادعای بابیت و سایر مقاماتش را «خواب و رؤیا» عنوان نمود. وی مدعیست که شبی از شب‌ها در خواب با امام زمان علیه السلام دیدار نموده و در آن خواب از آن حضرت دستور می‌گیرد که در زمان و مکان مقرر دیدار نماید. فلذا بنیاد این فرقه به یک خواب برپا شده است.

احمد بصری مدعیست در اثر آن رؤیا، از شهر و دیار خویش خارج شده و مشغول زیارت قبور ائمه علیهم السلام در عراق می‌گردد که در اثنای آن زیارت‌ها، امام زمان علیه السلام را نیز مشاهده می‌کند و در اثر این مشاهده و با دستور گرفتن از آن حضرت، یاری حق را آغاز و برخی از طلبه‌های حوزه علمیه را دعوت به بیعت با خود، بعنوان «فرستاده امام مهدی علیه السلام» می‌کند.^۲

با شدت گرفتن فراخوان احمد اسماعیل و گرایش گروهی از اهالی عراق در طول چند سال، وی گروهک انصارالمهدی را به ریاست خود بنا نهاد.

□ قیام مسلحانه گروهک انصارالمهدی

روالی که احمد اسماعیل بعد از بنیانگذاری فرقه نوظهورش پیش گرفت، همان روشی بود که پیش از او ضیاء عبدالزهره القرعاوی از اهالی دیوانیه عراق آزموده و با شکست روبرو شده بود. ضیاء القرعاوی چندی پیش از احمد، به حوزه پیوسته و سپس مدعی «بدعت گرایی حوزه» و ایجاد اصلاحات در حوزه علمیه نجف شده و با خروج از

(۱) سایت المهدیون - بخش سیره الإمام احمد الحسن - مقاله متی بدأت دعوة و من این؟ .

(2) <http://www.youtube.com/watch?v=kB5r79WpHRU>

حوزه و باطل خواندن آن، کتابی تحت عنوان «قاضی السماء» نوشته و خود را «مهدی از نسل فاطمه» معرفی نمود و با بهره‌گیری از راه‌های جذب نفر و تبلیغ شبکه‌ای، دسته‌های فراوانی از بصره و بغداد و دیوانیه و ناصریه عراق را به هواخواهی خویش درآورد؛ سپس وی فرقه عقیدتی خود را تبدیل به گروهک نظامی نموده و بقصد یورش به شهر مقدس نجف و کشتار فقهاء و مراجع دینی - که در باور فرقه جندالسماء (لشکر آسمان) قرعاوی، مراجع شیعه اصلی‌ترین دشمنان مهدی بن فاطمه بودند-، لشکریانش را در نخلستان‌ها و مزارع اطراف نجف اشرف ساکن نموده و آن خطه را «جزیره خضراء» نام نهاده و شروع به جمع‌آوری سلاح‌های جنگی کرده بود که در اثر حمله ناشیانه به شهر مقدس نجف، خود وی و چند صد نفر از پیروانش و شماری از سربازان عراقی کشته شدند و با مرگ قرعاوی و دستگیری فرماندهان شاخه نظامی فرقه‌اش، این گروهک شکست خورده و فرقه «جندالسماء» به ریاست قرعاوی به نیستی گرایید. علی‌الدباغ از مسئولین وقت حکومت عراق مدعی گردید طی این جنگ، بیش از ۲۶۰ نفر کشته و ۲۱۰ نفر زخمی و نزدیک به ۵۰۰ نفر دستگیر شده‌اند؛ همچنین در رابطه با این فرقه به الشرق الأوسط گفت:

تابع الدباغ ان «جند السماء جماعة عقائدية دينية مسلحة أرادت الهجوم على الروضة الحيدرية (مقام الامام علي) في النجف». و أضاف «لا يزال التحقيق جاريا حول ارتباط هذه الجماعة داخليا و خارجيا من الواضح ان قدرات هذه الجماعة ليست ذاتية، بل ان هناك تداخلا بين الاهداف الدينية و الأهداف الإرهابية تستعمل العنف المسلح»

علی‌الدباغ اینگونه اظهار داشت: «جند السماء یک گروهک عقیدتی - دینی دست به اسلحه بود که هدف آن هجوم بر روضه حیدریه (حرم امام علی علیه السلام) در نجف بود.»

وی در ادامه بیان داشت:

«همچنان تحقیق در رابطه با این گروهک چه در داخل و چه در خارج ادامه دارد؛ زیرا هویداست که این همه توانمندی این گروهک، ذاتی و خودجوش نبوده است؛ بلکه تداخلی بین اهداف دینی و اهداف وحشت آفرین اربابی جهت بکارگیری این حرکت مسلحانه خشن وجود داشته است.»^۱

احمد اسماعیل نیز اینچنین ماجرای دارد؛ بگونه‌ای که وی گام به گام، در پی قرعاوی رفته و در همه کارها از او پیروی کرده است. بدین شیوه که وی نیز ابتدای حرکتش را از پیوستن به حوزه علمیه آغاز نموده و پس از حضور ناچیز و ناملموس در حوزه، و مبادرت به ترک حوزه و ابراز دشمنی با آن، مدعی سفارت و باییت و سپس امامت و وصایت شده و پس از فریفتن گروهی از اهالی بصره و ناصریه به همان روش‌های جذب نیروی قرعاوی، یارانی برای خود دست و پا نموده و با تنظیم و تشکیل شاخه نظامی گروهک خویش، شرایط را برای شورش مسلحانه آماده نموده است.

احمد اسماعیل، پس از گذران پنج، شش سال از ادعای باییت و سفارت تا امامت و وصایت و نشر این ادعا در بین اهالی عراق و گرویدن بیش از ۵۰۰ نفر از کسانی که آماده سلاح بدست گرفتن بودند، بالأخره در دی ماه سال ۱۳۸۶ خورشیدی و مصادف با ایام تاسوعا و عاشورا، در دو استان بصره و ناصریه شورش نموده و به منظور چیرگی بر این دو استان، با نیروهای امنیتی این دو منطقه که در آن روزها به جهت خطر حملات تروریستی گروهک القاعده و دیگر گروه‌های اربابی و تروریستی در حالت آماده باش بودند، وارد درگیری شد.^۲ سرانجام این درگیری نیز تکرار همان نتیجه

(1) <http://www.aawsat.com/details.asp?article=404563&issueno=10293>

(۲) تا به امروز هم رگه‌هایی از آن شورش مسلحانه شکست خورده در کتاب‌های این فرقه باقی مانده است؛ بعنوان مثال در جلد سوم از جوانب منیر احمد اسماعیل، یکی از پیروان این اندیشه گمراه می‌نویسد:

تلخ قیام قرعاوی بود؛ شکست شورش مسلحانه گروهک احمد اسماعیل با بیش از ۱۵۰ کشته و زخمی و دستگیری چند ده نفر.

سایت البینه در طی مقاله‌ای در این باره نوشت:

كان قتال عفيف اندلع بين جماعة "أنصار المهدي" الدينية و الشرطة العراقية، في يوم عاشوراء الماضي، راح ضحيتها أكثر من ۱۵۰ شخصاً بين قتيل و جريح بينهم عشرات من قيادات الشرطة العراقية.

نبرد سنگینی مابین گروهک دینی انصارالمهدی و نیروهای امنیتی عراق در عاشورای گذشته در گرفت که در نتیجه آن بیش از ۱۵۰ شخص کشته و مجروح گشتند که ده‌ها تن از آنان، از نیروهای امنیتی عراق بودند.^۱

العربية نیز طی پژوهشی مشروح در این باره نوشت:

كشفت قيادة شرطة البصرة بالعراق الملف الأمني لزعيم جماعة أنصار المهدي أحمد الحسن الملقب باليماني، الذي يزعم أنه رسول الإمام

من انسان حقجویی هستم که از بخت بدم در روزی که جنبش مهدوی در بصره و ناصریه ظهور کرد، در عراق نبودم؛ امیدوارم مجموعه نگاشته‌های مکتب سید یمانی را برایم ارسال کنید. (الجواب المنیر عبر الأثیر - ۲۰۱).

فرازهایی از ظهورنامه‌ی احمد اسماعیل که در آن روز جهت آغاز شورش منتشر شد بدین قرار است: «تنها انگیزه از قیام امروز ما دفاع از خود و باورمان و دین خداست که ستمگران کمر به نابودی‌اش بسته‌اند؛ آنان آتش فتنه را شعله‌ور ساختند که این بار هرگز آن آتش را خاموش نمی‌کنیم تا خداوند ما را با نصرت عزیز و وعده داده شده‌اش، یاری دهد و ان شا الله آنان در آتش خودشان خواهند سوخت و به فتنه خودشان دچار خواهند شد... من تمامی سربازان علمای گمراه و خائن که نوکر اشغالگران و طاغوت هستند را نصیحت می‌کنم که همان آزادی که حر ریاحی داشت را برگزینند و از سپاه دشمنان خدا به سپاه حق ملحق شوند... سپاه حسین (علیه السلام)... پس آیا عاقلی هست که خود را از آتش جهنم نجات دهد؟»

(1) <http://www.albainah.com/Index.aspx?function=Item&id=20442&lang=ar>

المهدي المنتظر عليه السلام و يسبق ظهوره، و ذلك بعد قيامه بأعمال عنف استهدفت قوات الشرطة، و قتلت المئات في يوم عاشوراء ۱۸/۱/۲۰۰۸. و بحسب الملف الذي اطلعت عليه العربية نت، درس اليماني الهندسة المدنية، و اتبع السحر و التنويم المغناطيسي لجذب الأتباع و معظمهم من خريجي الجامعات و الحوزات العلمية الدينية، و يدعون أنهم شاهدوا الرسول أو المسيح عليه السلام في أحلامهم، و أوصوهم باليماني.

سرگروه نیروهای امنیتی استان بصره عراق پرونده امنیتی را در رابطه با رئیس گروهک انصارالمهدی، احمد الحسن ملقب به «الیمانی» که ادعا دارد وی فرستاده امام مهدی عليه السلام بوده و پیش از او ظهور می کند، کشف کرد. نامبرده پس از شورش خشونت بار خود، مورد برخورد نیروهای امنیتی عراق قرار گرفت که طی آن صدها نفر کشته شدند و این اتفاق در روز عاشورا ۲۰۰۸/۱/۱۸ رخ داد. همچنین به حسب پرونده امنیتی که العربیه بر آن دست یافت، احمد الیمانی در اصل دانشجوی رشته مهندسی شهرسازی بوده و همچنین جادوگری و هیپنوتیزم را جهت جذب نیرو آموزش دیده بود که عمدتاً یا فارغ التحصیل از دانشگاه‌ها یا طلاب حوزه‌های علمیه بودند. پیروان احمد ادعا می کردند که پیغمبر یا عیسی مسیح عليه السلام را در خواب می بینند که آن‌ها، اینان را به پیروی از الیمانی وصیت می کنند.^۱

سایت عراق آیپا و نیز سایت‌های دیگر همانند براتانیوز نوشتند:

كان من بين المعتقلين ۱۵ قياديا في التنظيم من ضمنهم حسن الحمامي الزعيم الروحي لجماعة أنصار المهدي، و الذي أكد خلال حديثه أمام الصحفيين أن التنظيم كان يسعى لاستهداف المرجعيات الدينية في النجف

(1) <http://www.alarabiya.net/articles/2008/02/03/45126.html>

و ضرب مواكب العزاء في عاشوراء. و أضاف الحمامي: "القوه الضاربه الجهاديه مكونه من عشرة آلاف مجاهد و كانت غايتها ضرب المرجعيه و ضرب العلماء و زعزعة الأمن و الاستقرار في البلاد."

در میان دستگیرشدگان، پانزده تن از فرماندهان این گروهک از جمله حسن الحمامي رهبر معنوی گروهک انصارالمهدی نیز وجود داشتند؛ وی در خلال مطالب خود خطاب به خبرنگاران تصریح کرد: «ماهیت این جنبش، هدف قرار دادن مرجعیت دینی و ضدیت با عزاداری اباعبدالله (علیه السلام) در عاشورا بود»؛ حسن الحمامي عنوان نمود: «نیروی ضربتی جهادی انصارالمهدی، تشکیل شده از هزاران پیکارجو است که انگیزه اصلی آنان ضدیت با مرجعیت و علماء و از بین بردن آرامش و امنیت در استان‌ها بود.»

در این گزارش آمده است:

قال أحمد دعبيل الناطق الإعلامي لمحافظة النجف إن جماعة الضال المضل احمد الحسن هي امتداد لجماعة جند السماء، مشيرا إلى وجود تمويل مادی للتنظيم من دول مجاورة. و قال: "من خلال هذه المعلومات التي وردت من غرفة العمليات في رئاسة الوزراء و وزعت إلى هذه المحافظات الثلاثة (البصرة و الناصرية و النجف)، قامت لجنة أمنية بمداهمة أوكار هؤلاء الارهابيين، و تم إلقاء القبض على ٤٥ إرهابي من بينهم ١٥ قياديا و تم العثور على أكذاس من العتاد و مجموعة من الأسلحة و على مواد شديدة الانفجار من الـ TNT والـ C-4 و العثور على أجهزة تفجير".

احمد دعبيل سخنگوی رسمی استان نجف اینگونه اذعان داشت که گروهک گمراه احمد الحسن، در حقیقت امتداد جنبش گروهک جندالسماء قرعاوی بود بنابر اشاراتی که وی مبنی بر حمایت مالی دولت کشورهای مجاور از این جریان داشت؛ وی همچنین گفت: «در خلال اطلاعاتی که در

اتاق عملیات دفتر نخست وزیری مطرح شد و سپس به سه استان بصره و ناصریه و نجف نیز فرستاده شد، گروه امنیتی ویژه ای جهت سرکوبی مخفیگاه این ارهابیون فرستاده شد که در نتیجه آن ۴۵ ارهابی دستگیر شد که ۱۵ نفر از آنان جزو افراد مهم و برجسته این جریان بودند؛ همچنین در این عملیات، تجهیزات جنگی و تسلیحات نظامی و مواد منفجره TNT و C4 و تجهیزات بمب گذاری کشف و ضبط شد.^۱

با این شکست سنگین و دستگیری سران نظامی این گروهک بعنوان «گروهک تروریستی» و به جرم «ارهابی گری» و همسویی با القاعده، باقیمانده سران این فرقه بر آن شدند که فعالیت شاخه نظامی این فرقه را بطور کامل منحل نموده و از این پس تنها به تبلیغ آرام «باور یمانی» بپردازند؛ بنابراین از سال ۸۷ خورشیدی تا به اکنون (۹ سال) فعالیت این گروهک، معطوف بر نشر مقالات و تأسیس وبگاه‌های گوناگون و ایجاد صفحات فراوان در تارنماهای اجتماعی مجازی همانند فیس بوک و اینستاگرام و برنامه‌های پیام‌رسان صوتی و متنی نظیر پالتاک و واتس آپ و تلگرام و غیره گردیده و هر از چندی اقدام به چاپ و نشر کتب و جزوات و برقراری خانه های تیمی نیز نموده‌اند.

این فرقه به جهت سرازیر شدن مبالغ مالی قابل توجه از جانب پیروان و نیز منابع نفتی وابسته به سیاست‌های ضد شیعی برخی کشورهای منطقه، دارای خزانه‌ی درآمد مناسبی گردید که بر سر پخش و تقسیم آن درگیری سختی بین سرکردگان این فرقه در گرفت و در نهایت منجر به دو شقّه شدن این فرقه به ریزفرقه های: «مکتب انصارالمهدی» و «رأیة انصارالمهدی» گردید.

این گزیده سیره احمد اسماعیل و سیر ادعا و تاریخچه ظهور و هبوط فرقه وی می‌باشد.

(1) <http://burathanews.com/news/34419.html>



نقد و بررسی

مبانی اندیشه‌ی

فرقه احمد بن اسماعیل بصری

نقد و بررسی مبانی اندیشه‌ی فرقه احمد بن اسماعیل بصری

همانطور که پیشتر آمد، احمد اسماعیل مدعی بیش از هشتاد ادعاست و بدیهی است که برای این دعاوی برهان و بینهای ندارد. راهکاری که او برای تحقق ادعاهایش ارائه نموده، تعریف ویژگی‌هایی می‌باشد که بواسطه آن بتوان او را دارای مقام و مرتبه‌ای والا و همسو با ادعاهایش دانست؛ پس از آنکه این مقام مقدس برای او احراز گردید، زان پس همه ادعاهای هشتادگانه دیگر نیز رنگ راستی و درستی می‌گیرند.

شیوه استدلال احمد بصری بدین قرار است:

مقدمه اول: احمد اسماعیل، فرزند امام زمان ع است.

مقدمه دوم: بنابر خبر وصیت پیغمبر ص و روایات دیگر، فرزند امام زمان ع بعد از وفات آن حضرت، امر امامت و مهدویت را بدست خواهد گرفت که اسم او احمد است.

مقدمه سوم: بشارت‌های الهی و ملکوتی، راستی و پسندیدگی ادعاهای احمد اسماعیل را با خواب و استخاره اثبات می‌کند.

مقدمه چهارم: اخبار و احادیث، از پیدایش فردی به نام «احمد» در آخرالزمان سخن نموده است.

مقدمه پنجم: احمد مذکور در وصیت و آن احادیث همان یمانی مذکور در اخبار و احادیث است که پرچمش در دوران غیبت، پرچم هدایت بوده و از نشانه‌های ظهور است که مراد از آن، احمد اسماعیل است.

مقدمه ششم: احمد اسماعیل، نماینده و فرستاده امام زمان علیه السلام در هنگامه غیبت و پیش از ظهور است.

نتیجه: احمد اسماعیل هم پیش از ظهور و هم در عصر ظهور و هم پس از وفات امام مهدی علیه السلام، صاحب امر است؛ چرا که او از دودمان امام زمان علیه السلام و جانشین او بوده و مهدی بعد از مهدی علیه السلام خواهد بود؛ از طرفی او در روزگار غیبت نیز فرستاده و نماینده ویژه و گمارده مهدی علیه السلام و از نشانه‌های ظهور او بوده و برایش بیعت خواهد ستاند و در هنگامه ظهور، یمانی و یکی از علایم ظهور مهدی علیه السلام خواهد بود که پرچمش رهنمون به حق است. احادیث گوناگون و رؤیاهای فراوان و استخاره‌های مکرر نیز این ادعا را اثبات می‌نماید.

یعنی اگر بخواهیم مجموعه اندیشه‌ها و ادعاهای وی را عرضه و نقد نمائیم، بایستی ادعاهای: «ذریّت و بنوّت (فرزندی) از امام زمان علیه السلام»؛ «خلافت و وصیت بعد از امام زمان علیه السلام»؛ «مذکور (نام برده شده) و موعود (وعده داده شده) بودن در لسان اهل بیت علیهم السلام»؛ «باییت و سفارت (فرستادگی) از امام زمان علیه السلام» و «یمانیت» وی را مورد چالش قرار داده و همچنین جهت برگشت از ادله ساختگی و اختراعی این فرقه به ادله شرعیه مذهب شیعه، ادعای «حجیت شرعی رؤیا و استخاره» را نیز مورد بررسی قرار دهیم. پس عرض و نقد این ادعاها بدین شرح است:

□ ادعای اول: احمد بصری فرزند امام زمان علیه السلام

احمد بصری خود را از اهل بیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و از دودمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام دانسته و رتبه و منزلت اهل بیت علیهم السلام را برای خود نیز مدعیست. او طبق روایتی که آن را حدیث وصیت نامیده، ادعا دارد که وصی امام زمان علیه السلام و جانشین اوست.

اما در حقیقت نسب وی همانند سایر برادران و عمویان و عموزادگانش به همبوش جد اعلی خاندان بنی سلمان (پدر بزرگ احمد) می‌رسد و پیوندی به امام زمان علیه السلام ندارد:

أحمد بن إسماعیل بن صالح بن حسین بن سلمان بن داوود بن همبوش

روستای محل زندگی پدران احمد نیز به همین نام یعنی «قریه همبوش» نامگذاری شده و بدین سبب که شجره‌نامه همبوش تا سالم بن سویلم موجود است،^۱ پس عشیره همبوشی را سالمی و یا سویلمی یا سلمی نیز می‌گویند.

اما احمد اسماعیل سالمی پس از کجروی از حوزه و مدتی پس از آغاز ادعاهای بابیت و نیابت خاصه، برای خود نژادی دیگر سر و سامان داده و خود را منتسب به امام زمان علیه السلام نمود. یعنی وی در آغاز کار مدعی سیادت و پیوند به دودمان اهل بیت علیهم السلام نبود؛ ولی پس از گذشت مدتی از ادعای بابیت، مدعی انتساب نسل به امام زمان علیه السلام گردید.

وی در سایت رسمی خود، تبارش را چنین معرفی نموده است:

(۱) همبوش بن محمد بن رضوان بن برهان بن عطا الله بن أبو السود بن علی بن علیاء بن عبده بن حمد بن محمد بن عبد الرحمن بن عبد العزيز بن حسن بن حسن بن عباس بن یوسف بن أحمد بن حامد بن حمدان بن شعیب بن سلامة بن مسلم بن سالم بن سویلم بن سلمان.

أحمد ابن السید إسماعیل ابن السید صالح ابن السید حسین ابن السید
سلمان ابن الإمام محمد ابن الإمام الحسن العسکری علیه السلام.

یعنی وی با چهار پشت به صلب امام زمان علیه السلام بر می‌گردد بطوری که اگر در نظر بگیریم که آن حضرت در همان روزگار غیبت صغری ازدواج کرده باشد، بصورت تخمینی هر یک از این اجداد، سیصد سال عمر داشته‌اند!

حال اینکه چرا هیچ یک از عالمان رجال و تراجم در طول ۱۲۰۰ سال سُخنی از وجود فرزندان سیصد ساله‌ی امام زمان علیه السلام به میان نیاورده‌اند، محل سخن ما نیست! نیز آن همه اقوالی که از جانب تبارشناسان عراقی و غیرعراقی مبنی بر این که احمد بن اسماعیل اصلاً و نسباً از تبار همبوش است و عشیره‌اش به آل بوسویلیم می‌رسد، نیز محل سخن ما نیست!

نیز اینکه هیچ یک از تیره و دودمان منتسب به احمد اسماعیل در طول تاریخ از این فضیلت شگرف (که از نسل حضرت امام زمان علیه السلام هستند) اطلاعی نداشتند و خود احمد اسماعیل نیز نمی‌دانسته فرزند امام زمان علیه السلام است و بطور اتفاقی در سن میانسالگی آن هم با یک خواب نسبت به فرزندی‌اش از صاحب‌الزمان علیه السلام خبردار گردید، محل بحث این نوشتار نیست.^۱

در کنار همه این نکات تأمل برانگیز، یک اعلان مباهله از طرف شیعیان صورت گرفت و آن مباهله حول حدیث شریف امام هادی علیه السلام بود که فرمود:

قال علیه السلام لحوم ولد فاطمة علیها السلام محرمة علی السباع.

(۱) البته در پی ادعای امامت توسط احمد اسماعیل، محسن صالح عموی احمد و ایضا یکی از برادران احمد نیز به فرقه او پیوسته و مدعی گردیدند که بله! ما از نسل مهدی علیه السلام هستیم.

امام هادی علیه السلام فرمود: گوشت تن فرزندان فاطمه زهراء علیها السلام بر درندگان حرام است.^۱

شیعیان از احمد بصری خواهانند که وی خود را دست بسته در بین درندگان گرسنه قرار دهد تا همه ببینند که آیا خداوند احمد بصری را به علت راستی پیوندش به دودمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام و من باب پرهیزکاری و پارسایی اش از درندگان نگاه خواهد داشت و یا اینکه وی را به تیغ تیز دندان‌های درندگان خواهد سپرد تا عبرتی باشد بر آنانی که با گره زدن دُم خویش به دامان اهل بیت علیهم السلام، سعی در گمراهی مؤمنان دارند؛ ولی این مباحله یک بار هم لبیک گفته نشد!^۲

(۱) مدینه المعاجز - السید هاشم البحرانی - ج ۷ - ص ۴۷۶.

(۲) این مباحله جهت رسوایی مدعیان فرزندى از اهل بیت علیهم السلام توسط امام هادی علیه السلام ابداع گردید؛ ماجرا از این قرار است که در دوران امام هادی علیه السلام مدعی دروغینی پیدا شد با این ادعا که او همانا «زینب کبری» علیها السلام دخت عظیم‌القدر حضرت مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام است، و بدین جهان رجعت نموده و بایستی تکریم و تقدیر گردد. دانشمندان عامه و دادرسانان حکومت از رسوا کردن این مدعی دروغین و ماندند و از امام جوان شیعه حضرت علی بن محمد هادی علیه السلام مدد طلبیدند؛ پس آن حضرت نزد آن زن رفته و فرمود:

فها هنا حجة تلزمها و تلزم غيرها. قال: و ما هی؟ قال: لحوم ولد فاطمة علیها السلام محرمة علی السباع، فأنزلها إلی السباع فإن كانت من ولد فاطمة علیها السلام فلا تضرها. پس من حجتی دارم که هم این زن و هم غیر او را ملزم می‌دارد؛ متوکل گفت چیست؟ امام علیه السلام فرمود: گوشت تن پور فاطمه علیها السلام بر درندگان حرام است؛ پس این زن را به نزد حیوانات درنده‌ات بفرست، اگر فرزند فاطمه زهراء علیها السلام بود، ضرری به او نمی‌رسد!

زینب کذاب با شنیدن این سخن هیاهو نمود که علی الهادی علیه السلام می‌خواهد عمه‌اش زینب را به کشتن دهد، و اگر در ادعای خود راستگوست، اول خود نزد درندگان برود!

قال: أفعل إن شاء الله. فأتی بسلام و فتح عن السباع و كانت ستة من الأسد. فنزل أبو الحسن علیه السلام إلیها، فلما دخل و جلس صارت إلیه، و رمت بأنفسها بین یدیه، و مدت بأیدیها، و وضعت رؤوسها بین یدیه! فجعل یمسح علی رأس کل واحد منها بیده. امام هادی علیه السلام فرمود: ان شاء الله انجام می‌دهم؛ پس با آرامش سمت قفس درندگان رفت و درب قفس را باز نمود که درونش شش شیر نگه‌داری می‌شد؛ پس ابو الحسن علیه السلام

• قول سلیس در ابطال فرزند ابلیس

نقد و بررسی ادله اتباع احمد همبوشی در اثبات فرزندی او از امام

زمان علیه السلام^۱

▪ دلیل اول. شهادت شاهدین

نخستین دلیلی که پیروان احمد اسماعیل، جهت اثبات راستی پیوند تبار وی به دودمان امام زمان علیه السلام بیان می‌دارند، شهادت و گواهی چند نفر بر این ادعاست. یعنی از آن روی که چند نفر از افراد آگاه، بر «ولادت احمد از نسل امام زمان علیه السلام» گواهی داده‌اند، پس وی براستی از تیره دوازدهمین امام است.

اسامی گواهان عبارتند از: حسن حمامی (از رهبران فرقه احمد اسماعیل که پیشتر اعتراف‌اتش آمد)؛^۱ محسن صالح (عموی احمد اسماعیل)؛^۲ شیاع اسماعیل (از سرکردگان این فرقه)؛^۳ و عیدان خزاوی (از اتباع احمد اسماعیل).^۴

هادی علیه السلام درون قفس شد؛ وقتی داخل شد و در مکانی نشست، شیرها سمتش آمدند و خود را در پیش امام هادی علیه السلام انداخته و دستانشان را سویش بردند در حالی که سرهایشان را در آغوش علی الهادی علیه السلام برده بودند و امام هادی علیه السلام دست بر سر آنان می‌کشید.

سپس آن پیشوای فرزانه از قفس شیران بیرون شده و فرمود:

كل من زعم أنه من ولد فاطمة علیها السلام فليجلس في ذلك المجلس. هر کسی که گمان می‌برد از فرزندان فاطمه علیها السلام است، در همین قفس بنشیند!

فقال لها المتوكل: إنزلی. قالت: الله الله ادعیئ الباطل، و أنا بنت فلان. پس متوکل گفت: درون شو! زینب کذابه گفت: به خداوندی خدا قسم من ادعای باطل نمودم؛ من دختر فلانی هستم!

الإمام الهادی علیه السلام - شیخ علی کورانی - ص ۴۰۵.

(۱) این گفتار در رساله‌ی خاصی بنام قول سلیس در ابطال فرزند ابلیس توسط اینجانب نوشته شده بود که بصورت کامل در این کتاب آورده می‌شود.

مناقشه

اولاً ادعای «گواهی بر فرزندی احمد اسماعیل از امام زمان (عج)» نیازمند دیدار امام زمان (عج) و گواهی بر مقدمات میلاد فرزندان آن حضرت است؛ یعنی این گواهان ابتدا بایستی حضرت مهدی (عج) را مشاهده نموده و با او در ارتباط باشند، بطوری که بدانند او همانا مهدی (عج) دوازدهمین پیشوای شیعیان است؛ سپس بایستی شاهد یا آگاه بر ازدواج آن حضرت باشند؛ سپس یقین حاصل کنند که سلمان (جد سوم) از همین ازدواج دنیا آمده است؛ و سپس به همین منوال شاهد بر میلاد افراد این سلسله نسب باشند. بنابراین بنیاد این ادعای خنک، در مخالفت با عقل و نقل است. هم با باور غیبت امام زمان (عج) در ناسازگاری است و هم احراز آن چرخه‌ای که بالاتر عنوان شد، خارج از اجماع کل مذهب شیعه و خارج از دامنه عقل است.

ثانیاً گواهی این افراد یا از روی حسّ است یا حدس!

اگر گواهی از روی حسّ باشد، پس بایستی شهادت‌دهندگان امام زمان (عج) (جد چهارم) و سلمان (جد سوم) و حسین (جد دوم) را دیده و مطمئن شوند که آنان از سلاله امام زمان (عج) هستند و سپس یقین کنند که حسین فرزندی به نام صالح دارد و

(۱) هذا نسب السيد محسن بن صالح بن حسين بن سلمان و الذي يرجع الى الامام المهدي محمد بن الحسن العسكري (ارواحنا لتراب مقدمه الفداء) ثبتهم الله على ولاية امير المؤمنين و ابناؤه الائمة الطاهرين (ع) النجف الاشرف ۱۸ ذی الحجة ۱۴۳۰ ق.ه.

(۲) انی محسن بن صالح بن حسین بن سلمان و هذا مشجر نسبی الی الامام المهدي محمد بن الحسن العسكري (ع) و علیه وقعت بتاريخ ۴۱۱۲۲۰۰۹ میلادی.

(۳) انی الشیخ شیاع اسماعیل الی فیصل عشیره ال بو محمد اصدق نسب السيد محسن بن صالح بن حسین بن سلمان الی الامام محمد بن الحسن العسكري (ع) و علیه ختمت بتوفیعی بتاريخ ۱۷ ذی الحجة ۱۴۳۰.

(۴) انی الشیخ عیدان خزای محمد شیخ عشیره ال ماضی من قبيلة بنی عبس أوبد صحة نسب محسن بن صالح بن حسین بن سلمان و صدقه و انه يرجع الی الامام محمد بن الحسن العسكري (ع).

از طرفی احمد همبوشی حتماً نوه همان صالح از همان تبار است! یقیناً اینچنین نیست؛ مگر اینکه گواهان عمر نوح داشته باشند! پس شهادت آنان از روی حسّ نبوده است و خود نیز چنین ادعایی نکرده‌اند. چه آنکه یکی از این گواهان، محسن صالح عموی احمد است، یعنی خود وی در این شجره نامه قرار دارد و برای گواهی حسّی بر نسبش بایستی پیش از میلادش، زنده و گواه بر ولادت پدرانش می‌بود که جمع نقیضین است!

اما اگر از سر حدس و گمان اینچنین شهادتی داده‌اند، بنیاد این گواهی بر باطل است؛ زیرا گمان در دانش تبارشناسی و بسیاری از علوم دیگر حجیتی ندارد. چرا که اصل گمان یعنی عدم شهود و یقین؛ یعنی آنان به چیزی گواهی می‌دهند که گواه آن نبوده‌اند! به ویژه که شاهدین همگی خود از پیروان احمد همبوشی و جزو سرکردگان گروهك انصارالمهدی هستند و پس از گرویدن بدین فرقه اینچنین شهادتنامه‌ای دست و پا کرده‌اند.

شبهه

آنچه اتباع احمد بصری در این باره به عنوان دفاعیه مطرح نموده‌اند این است که «خزیمه ذی‌الشهادتین بر امری گواهی داد که شاهدش نبود!». یعنی بنا بر روایات، خزیمه ذی‌الشهادتین در امری که گواه آن نبود، به سود پیغمبر ﷺ گواهی داد، و پیغمبر ﷺ وی را بدین سبب ستوده و نه تنها گواهی خزیمه را به علت حدسی بودن، رد نکرد، بلکه وی را «خزیمه ذی‌الشهادتین» لقب داد تا گواهی خزیمه در امور شرعی معادل با گواهی دو نفر باشد.

جواب

اینچنین برداشتی از این خبر نادرست است؛ خبر مذکور بدین قرار است که روزی پیغمبر خاتم ﷺ با فردی بر سر خرید يك اسب به تنش برخورد و آن شخص مدعی گردید که پیغمبر ﷺ به او بدهکار است؛ ولی آنحضرت فرمود من بدهی تو را پرداخته‌ام.

در این میان خزیمه آمده و بر راستی سخن پیامبر ﷺ گواهی داد؛ آنحضرت فرمود: «خزیمه تو که شاهد ماجرا نبودی» پس خزیمه گفت:

صدقناک یا رسول الله ﷺ فی خبر السماء و لانصدقک فی خبر الارض؟

ای پیامبر ﷺ ما تو را در اخبار آسمانی تصدیق نمودیم حال در یک خبر زمینی تصدیقت نکنیم؟^۱

پس خزیمه نه از روی پندار و گمان، بلکه به جهت باورش بر فرستادگی پیامبر خاتم ﷺ و عصمت آن حضرت از سهو و دروغ، بر راستی او در کشمکش با آن عرب گواهی داد؛ پس شهادت او صرفاً حدسی نیست. بلکه «ظن نوعی» است که نوعش «علم و یقین بر راستی نبی خاتم ﷺ و عصمتش از خبط و فراموشی و آز و دروغ» است و در نتیجه گواهی خزیمه بر آنچه نادیده است، نوعیت علم آور دارد؛ پس ظنی نیست و علم است.

اما پیروان احمد همبوشی بر امری گواهی داده‌اند که اصل ادعاهای وی بدان وابسته است، یعنی «ادعای فرزندی احمد از حضرت صاحب‌الزمان (ع)»؛ و همو تمامی ادعاهای پسین خود من جمله وصایت و مهدویت و امامت سیزدهم و عصمت و قائمیت و غیرها را بر همین بنیاد (ادعای فرزندی) بنا نموده است. بنابراین اینکه آن گواهان ادعای می‌کنند:

پیش فرض اول. احمد اسماعیل، وصی مهدی (ع) و معصوم است.

پیش فرض دوم. فرد معصوم هرگز دروغ نمی‌گوید.

پیش فرض سوم. احمد اسماعیل مدعیست که فرزند امام زمان (ع) است.

(۱) الفوائد الرجالیة-سید بحر العلوم-ج ۲-ص ۳۴۵.

سرانجام: احمد اسماعیل چون وصی و معصوم است، پس در ادعای «فرزندی از امام زمان (عج)» صادق است و دروغ نمی‌گوید.

استدلالی نادرست و دچار دور باطل است. بدین منوال که:

الف. گواهی شاهدان بر فرزندِ احمد از امام زمان (عج) راست است؛ چراکه او وصی و معصوم است و نامش در حدیث وصیت آمده، پس دروغ نمی‌گوید.

ب. احمد بصری وصی و معصوم و مذکور در حدیث وصیت است؛ چراکه شاهدان گواهی داده‌اند بر فرزندِ او از امام زمان (عج).

سرانجام: احمد بصری فرزند امام زمان (عج) و وصی اوست؛ زیرا احمد بصری فرزند امام زمان (عج) و وصی اوست!! و این همان تقدم یک چیز بر خویش است که جمع نقیضین و باطل است.

پس گواهی این انجمن، چیزی جز پندار پوچ نیست و پندار هرگز بهره‌ی حق نمی‌دهد.^۱ مددخواهی آنان از گواهی خزیمه بن ثابت نیز، بی اثر است.

نکته. دیده شد که احمد اسماعیل برای اثبات درستی پیوندش به دودمان امام زمان (عج)، از افراد غیرشاهد، گواهی گرفته است و آن را حجتی بر درستی تبارش می‌داند؛ حال آنکه در تاریخ اسلام اولین کسانی که از غیر شاهدین برای اثبات نسب و نژاد گواهی گرفته‌اند، معاویه ابن ابی سفیان و زیاد بن ابیه (پدر عبیدالله بن زیاد) بوده‌اند! زیاد بن ابیه از مادری نابکار متولد شد که پیشه‌اش لگاتگی و زنا بود؛ از آن زن، زیاد بدنیا آمد که به جهت فزونی فحشای مادرش به مردی گرویده نشد و او را زیاد بن ابیه (زیاد پسر پدرش) نامیدند؛ اما پس از اسلام آوری اهل مکه و وفات پیغمبر (ص) و ماجراهای سقیفه و قدرتمندی بنی امیه و شهادت امام علی (علیه السلام)، زیاد به درگاه معاویه در شام پناهنده شده و از زبردستان وی گردید؛ پس معاویه برای اینکه بدنامی


(۱) إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (یونس ۳۶)

فرماندهانش در شهرها نپیچد، برای زیاد نسبی دست و پا کرده و مدعی شد: «زیاد بن ابیه، همانا زیاد بن ابی سفیان است؛ چراکه ابوسفیان نیز روزی با سمیه (مادر زیاد) نزدیکی نموده است!» اما به سبب نبود دلیلی شرعی بر این ادعا، وی مقرر نمود که از افراد غیر شاهد و کسانی که صرفاً از همبستری ابوسفیان به همراه دیگر مردان با مادر زیاد مطلع بودند، بر این کار گواهی بگیرد؛ صاحب الغارات گوید:

قام زیاد و أنصت النَّاس فحمد الله و أثنى عليه ثم قال أيها النَّاس انَّ معاوية و الشَّهود قد قالوا ما سمعتم، و لست أدري حقّ هذا من باطله و هو و الشَّهود أعلم بما قالوا.

زیاد برخاسته و مردم را ساکت کرده و خداوند را ستود و سپس گفت: ای مردم آنچه معاویه و گواهان گفتند را شنیدید و من نمی‌دانم این سخن کجایش حق است یا باطل؛ و شاهدین خود به گفته‌هایشان داناترند.^۱

سپس زیاد بن ابیه پس از گواهی افراد غیر شاهد، به دروغ نژادش را دگرگون نموده و خود را منتسب به پدری غیر از آنکه بود، نمود. و عجیب که مدعی کنونی مهدویت نیز بر همان منوال پیش می‌رود؛ گویی که در نسب هر دو، عنصر مشترکیست.

شبهه 

گروهی از سرکردگان این فرقه مدعی هستند: از آن بابت که نسب احمد اسماعیل منقطع است و پیوستگی آن به داوود بن همبوش حتمی نیست، پس می‌توان گفت که احمد نسب به امام زمان علیه السلام می‌برد؛ بویژه هنگامیکه اخبار و احادیث،

(۱) الغارات-ج ۲-ص ۹۳۲.

ثابت کننده «وجود فرزند برای امام زمان (عج)» است؛ پس این شیعه است که بایستی در تکذیب فرزندی احمد الحسن از امام زمان (عج) دلیل بیاورد، نه ما!

✚ مناقشه

این سخن در غایت خُنکی و وهن است؛ اگر قرار باشد منقطع النسب بودن فردی سبب پیوند تبار وی به عترت طاهره گردد، پس حرام زاده و بی پدر و مجهول الولاده‌ای باقی نمی‌ماند، مگر اینکه ادعای سیادت و انتساب به اهل بیت (ع) نماید!

اما اینکه «احمد ادعا کرده که فرزند امام زمان (عج) است؛ حال اگر شما مخالفید، باید دلیلی بیاورید»^۱ نیز سبک‌تر از ادعای پیشین است؛ هر فردی که از نخستین قوانین استدلال علمی آگاه باشد، می‌داند که «ابراز بیّنه بر مدعی واجب است»؛ یعنی مدعی برای اثبات ادعای خود بایستی بیّنه‌ای بدهد که از دو حال خارج نیست، یا بیّنه بایستی «برهان»^۲ باشد؛ یا «جدل»^۳ یعنی یا سبب افاده یقین در نزد موافق و مخالف گردد؛ یا دست کم با استناد به مدارک مخالفان (در اینجا شیعه) و در جدال با ایشان بیان شود. حال این گروهک، مدعی است «مخالفان ادعای فرزندی احمد از امام

(۱) قلنا و نعید أن السید أحمد الحسن لیس هو من علیه إثبات انتسابه للإمام المهدي (عج) فلیست هذه قضیته، و إنما علی المعاندین إثبات الخلاف. گفته‌ایم و باز می‌گوییم که بر سید احمد الحسن واجب نیست که پیوستگی‌اش به امام مهدی (عج) را اثبات نماید؛ چرا که این قضیه او نیست؛ بلکه مخالفان این امر باید اثبات خلاف آن را بنمایند! (فی القطیف ضجة - ج ۲ - ص ۱۷).

(۲) برهان یعنی استدلال یقین آور تشکیل یافته از مقدمات یقین آور که ضرورتاً سبب نتیجه‌ای یقین آور گردد. پس از جمله شروط اولیه برهان این است که مقدماتی که برای حصول نتیجه مطرح می‌شود نزد هر شخص معتقد به مبنای آن مقدمات، یقین آور باشد و از حیطة ظن و شک و وهم فراتر باشد؛ نیز نتیجه‌ای که از این مقدمات پدید می‌آید، ضروری باشد، بطوری که نتوان آن نتیجه را از آن مقدمات عزل نمود. پس نتیجه‌ای که از برهان بدست می‌آید را «مطلوب» می‌نامند.

(۳) جدل یعنی قیاس تشکیل یافته از مقدمات مشهور یا مسلم نزد خصم جهت اسکات آن و وصول نتیجه از آن. پس نتیجه‌ای که از جدل بدست می‌آید را «وضع» می‌نامند.

زمان علیه السلام باید دلیل قطعی ارائه دهند؛ حال آنکه «ابطال آنچه احمد و اتباع وی (دلیل) ^۱ نامیده اند»، قاطع‌ترین برهان در ابطال ادعای فرزندی احمد اسماعیل است؛ یعنی هنگامیکه ادله احمد مبنی بر فرزندی اش از امام زمان علیه السلام، باطل و مردود گردید، اصل این ادعا نیز ابطال می‌گردد؛ چرا که هیچ معلولی نیست مگر اینکه علتی داشته باشد؛ حال معلول مورد بحث ما «ادعای فرزندی احمد اسماعیل از امام زمان علیه السلام» است؛ پس هنگامی که تمامی علل این معلول ابطال گردد، اصل موجودیت این معلول نیز ضرورتاً باطل است.

شبیه

مقدمه اول: در روایات آمده است که قائم، **خامل الأصل** است، و مراد از خامل الأصل بودن، یعنی مقطوع النسب بودن^۲، از طرفی این قائم خامل النسب در همان روایت، فرمانده پرچم‌های سیاه (رایات سود) است.

مقدمه دوم: در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است که قبل از مهدی علیه السلام، فردی از اهل بیت او از مشرق خروج می‌نماید و هشت ماه می‌جنگد:

عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: يخرج رجل قبل المهدي علیه السلام من أهل بيته بالمشرق، يحمل السيف على عاتقه ثمانية عشر شهرا.

(۱) دلیل، بخشی از **صناعت برهان** است؛ یعنی آنچه معنی تام «دلیل» می‌گیرد، در جدل یا خطابه یا شعر یا مغالطه نیست؛ بلکه فقط در صورتی که استدلال ارائه شده در قالب برهان باشد، و این برهان نیز اگر آئی باشد، دلیل نام می‌گیرد. اما اهالی این فرقه هر سخن خنک و هر وهم و مغالطه‌ای را آغشته به اصطلاح «دلیل» می‌نمایند که همین نیز حاکی از بی‌مبالاتی در استدلال‌های آنان است.

(۲) فهذه الرواية تدل على أن القائم - كما ثبت سابقا - خامل النسب و هو تعبير مكافئ لتعبير مقطوع النسب. (جامع الأدلة - ابو محمد الأنصاري - ص ۳۸۳).

از امام علی علیه السلام است: قبل از مهدی علیه السلام مردی از اهل بیتش، از مشرق زمین خروج می‌نماید و شمشیر را هشت ماه بر گردنش حمل می‌نماید.

نتیجه: پس آن «خامل الأصل»، همین «فردی از اهل بیت مهدی» است؛ و از آن سو احمد اسماعیل هم پیوندش به قبیله آلبوسویلیم، مشکوک است، و او مدعی فرزندی از امام زمان علیه السلام و به پاخیزی برای ظهورش است، پس آن «خامل الأصل» و آن «رجل من اهل بیته» همین احمد اسماعیل است.

مناقشه

این کل و جزء این استدلال باطل است؛ پس فساد آنچه بیان شد:

- فساد مقدمه اول

اولاً هیچ دلیلی در روایت «خامل الأصل» موجود نیست که حسب آن مدعی شویم این روایت از «قائم» سخن می‌کند! بلکه روایت تصریح دارد که «اصحاب او، اصحاب پرچم‌های سیاه هستند» و این یعنی وی یکی از نشانه‌های قائم است، نه خود قائم.

ثانیاً مَقَرَّ خروج این فرد و اصحابش یعنی اصحاب پرچم‌های سیاه، خراسان است و نه بصره. همانطور که شیخ طوسی روایت کند از امام باقر علیه السلام:

عن أبي جعفر عليه السلام قال: تنزل الرايات السود التي تخرج من خراسان إلى الكوفة، فإذا ظهر المهدي عليه السلام بعث إليه بالبيعة.

از امام باقر علیه السلام است: پرچم‌های سیاه که از خراسان برخاسته‌اند به سمت کوفه سرازیر می‌شوند؛ پس زمانی که مهدی علیه السلام ظهور بنماید، با بیعت بسویش خواهند خاست.^۱

ثالثاً آنکه در این روایت مدنظر است، «خراسانی» است و ربطی به «یمانی» ندارد؛ مگر اینکه احمد بصری ادعا کند، وی هم خراسانی و هم یمانی است؛ حال آنکه حسب روایات اهل بیت علیهم السلام آن کسی که از خراسان برخاسته و به سمت کوفه جهت جنگ با سفیانی سرازیر می‌شود، در کلام اهل بیت علیهم السلام «خراسانی» لقب گرفته است که طبق روایات هیچ تشابه و مطابقتی با یمانی مذکور در اخبار ندارد. همانطور که شیخ نعمانی از امام باقر علیه السلام نقل نماید:

لا بد لبني فلان من أن يملكوا فإذا ملكوا ثم اختلفوا تفرق ملكهم، و تشتت أمرهم، حتى يخرج عليهم الخراساني و السفیاني، هذا من المشرق، و هذا من المغرب، يستيقان إلى الكوفة كفرسی رهان، هذا من هنا، و هذا من هنا، حتى يكون هلاك بني فلان على أيديهما.

چاره‌ای نیست جز به حکومت رسیدن بنی فلان؛ پس زمانی که صاحب مملکت شدند، سپس به اختلاف افتاده و مالکیتشان شقه‌شقه شده و امرشان از هم می‌پاشد؛ تا اینکه خراسانی و سفیانی بر آن‌ها خروج می‌نمایند، آن از مشرق و این از مغرب؛ و هر دو برای رسیدن کوفه چونان اسب‌های سریع مسابقه می‌دهند، آن یکی از اینجا و این یکی از اینجا؛ تا اینکه هلاک بنی فلان بدست آن دو باشد.^۲

نیز طبق روایت شیخ طوسی از امام باقر علیه السلام:

(۱) الغیبه ص ۴۲۵.

(۲) الغیبه ص ۲۶۴.

قال الباقر عليه السلام: خروج السفیانی و الیمانی و الخراسانی فی سنة واحدة،
فی شهر واحد، فی یوم واحد.

از امام باقر عليه السلام نقل است: خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال
یک ماه و یک روز است.^۱

طی این اخبار، امام عليه السلام بین یمانی و خراسانی تفاوت قائل شده و بیان می‌دارد
که خروج این دو در یک روز است؛ حال اگر احمد هم خراسانی و هم یمانی باشد،
یعنی قرار است خودش به همراه خودش در یک روز از دو منطقه جدا از هم خروج
نماید!

پس مراد از فرد خامل الأصل به نص روایات اهل بیت، همانا صاحب پرچم‌های
سیاه است که باز به نص اهل بیت نام و نشان او «خراسانی» است و از خراسان به
سمت عراق خروج خواهد نمود. نه ربطی به یمانی که از یمن خروج خواهد نمود، دارد
و نه ربطی به احمد اسماعیل که زادگاهش بصره است.

- فساد مقدمه دوم

اولاً روایتی که این جماعت بدان استناد نموده‌اند، در اصل به نقل از کتب
ضعیف و آغشته به غلط و ناصواب «الفِتن» نوشته ابن حماد می‌باشد که از عامه و غیر
شیعیان است^۲ و عجب از قومی که مدعی «تشیع ناب» بوده و در عین حال مهمترین

(۱) الغیبة- ص ۲۶۴.

(۲) أخرج نعیم بن حماد، عن علی بن أبی طالب عليه السلام قال: يخرج رجل قبل المهدي عليه السلام من أهل بيته بالمشرق،
يحمل السيف علی عاتقه.. الخ. نعیم بن حماد (از محدثین عامی و فاسد المذهب) تخریج نموده از علی بن
ابی طالب عليه السلام: خروج می‌نماید قبل از مهدی عليه السلام مردی.. الخ. (شرح احقاق الحق- علامه مرعشی نجفی-
ج ۲۹- ص ۵۸۲)

مبانی فکری خود را بر پایه خبرهای ضعیف افرادی منحرف و با عقاید نادرست بنا می‌کنند.

ثانیاً مراد از «من اهل بیته» به احتمال قوی، اهل بیت پیغمبر ﷺ باشد و نه اهل بیت خود مهدی ﷺ.

ثالثاً در این روایت، به صراحت گفته می‌شود که این فرد قبل از آنکه در امر خویش توفیقی حاصل کند، کشته خواهد شد؛ چنانچه ابن حماد در فتن آورد:

عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال یخرج رجل قبل المهدی علیه السلام من اهل بیته
بالمشرق یحمل السیف علی عاتقه ثمانیة أشهر یقتل و یمثل و یتوجه إلی
بیت المقدس فلا یبلغه حتی یموت.

از امام علی علیه السلام است که فرمود: قبل از مهدی علیه السلام، مردی از اهل بیت او
از مشرق زمین خروج می‌نماید که شمشیر را هشت ماه بر گردنش حمل
می‌نماید و می‌کُشد و مثله می‌نماید و به سمت بیت المقدس حرکت می‌کند،
ولی به آن نمی‌رسد تا اینکه می‌میرد.^۱

از مکرهای پیروان احمد همبوشی، عدم تذکر قسمت انتهای روایت است
چراکه در مخالفت کامل با ادعاهای احمد است؛ زیرا احمد مدعی است او علاوه بر
اینکه شروع کننده امر ظهور امام زمان علیه السلام است، بایستی زنده بماند تا پس از وفات امام
زمان علیه السلام، خلافت او را برعهده بگیرد. لیکن این روایت مدعی است اساساً این فرد قبل
از آنکه مهدی علیه السلام ظهور بنماید و خود او نیز در امرش موفق گردد، خواهد مُرد.

(۱) الفتن-نعیم بن حماد-ص ۱۹۸.

- فساد نتیجه

اولاً با ابطال جزء و کل مقدمه اول و دوم، نتیجه‌ای که گرفته شده، باطل است. ثانیاً حتی اگر به فرض واهی، نادرستی مقدمه اول و دوم را نادیده بگیریم، باز نتیجه‌ای که گرفته شده نامربوط است؛ چون باید دلیل صریح حجیت‌آوری باشد که بگوید «مراد از آن حامل الأصل که اهل جنگ و قتل بوده و از اهل بیت مهدی علیه السلام است (بفرض هر چه می‌گویند)، پس بلاشک احمد اسماعیل است». این ادعا از دو حال خارج نیست؛ (۱) یا روایات اهل بیت علیهم السلام تصریح می‌کند که مراد از آن حامل الأصل اهل قتال که از اهل بیت مهدی علیه السلام است، احمد اسماعیل نام دارد؛ (۲) یا این جماعت به ظن و وهم خویش اینچنین ادعایی دارند.

پس حالت اول که منتفی است؛ چراکه هیچ روایتی از اهل بیت علیهم السلام که مدعی شود نام حامل الأصل همانا «احمد اسماعیل» است و او همانا به سمت بیت المقدس خروج می‌نماید، ولو بسند ضعیف وجود ندارد. و حالت دوم نیز از اساس باطل است؛ چه آنکه ظن و وهم پیروان یک فرقه نوظهور حجیتی ندارد!

▪ دلیل دوم. روایات اهل بیت علیهم السلام

پیروان احمد همبوشی مدعی هستند بنابر روایات معتبر از اهل بیت علیهم السلام، امام زمان علیه السلام در دوران غیبت فرزندان دارد که یکی از ایشان نیز احمد اسماعیل همبوشی است. چنانکه یکی از مبلغانش می‌نویسد:

أني قد أثبت في هذا البحث إن روایات الذرية متعددة و صحيحة السند
و تفيد الاعتقاد.

همانا من در این پژوهش اثبات نمودم که روایات ذریت (فرزندی) متعدد و صحیح السند است که سبب افاده اعتقاد می‌گردد.^۱

شبهات این فرقه بر دو بخش کلی است؛ بخش نخست شامل ادله‌ای است که مرحوم میرزا نوری، صاحب نجم ثاقب، در اثبات اهل و عیال داشتن امام زمان علیه السلام نوشته است؛ قسم دوم نیز شامل ادله‌ای است که این جماعت افزون بر آنچه میرزا آورده، اقامه کرده‌اند.

با پژوهش در ادله این جماعت دیده می‌شود که این شبهات علیرغم فراوانی از چند نگرش خارج نیست؛ ۱- به نقل از غیرمعصومین بوده و از حجیت ساقط است؛ همانند خبر سَطیح و دعای هارون تلکبری و ...؛ ۲- ادعا دارد که امام زمان علیه السلام دارای همسر و یا اهل و عیال است؛ همانند الغریب عن اهله و ...؛ که بدیهیست اهل و عیال اعم از ذریه و اولاد است، پس افاده عام بر مدعای خاص باطل است؛ ۳- مدعی اثبات ذریه برای امام زمان علیه السلام آن هم بعد از ظهور است؛ ۴- و یا اینکه اساساً هیچ ارتباطی به فرزند داشتن آن حضرت ندارند و بلکه از امر دیگری سخن می‌کنند؛ همانند روایت «الأئمة من بعده»؛ ۵- و یا اینکه از اخباری بی سند و شاذ و نایاب است؛ همانند داستان جزیره خضراء.

اما آنچه مدلول و معلول ماست هیچ يك از این‌ها نیست و استدلال بدین اخبار در اثبات فرزندى احمد بصرى از نسل حضرت مهدى علیه السلام، محکوم به بطلان است؛ چراکه از دیدگاه صحیح برای هر استدلالی سه وجه معین است:

وجه الف. دال: بر وزن فاعل است و مراد از آن، چیزی است که قرار است دلالت بکند بر امری. به عبارت دیگر چیزی است که با شناختن آن، ذهن به چیز

(۱) الرد الحاسم علی منکرى ذریة القائم-ص ۱۸.

دیگری نیز شناخت پیدا می‌کند. در این استدلال، دالّ همان «روایات اهل بیت (علیهم‌السلام)» است.

وجه ب. مدلول: بر وزن مفعول است و مراد از آن، چیزی است که دالّ در مقام اثبات آن است؛ در این استدلال، مدلول «اثبات بنوّت و ذرّیت احمد بصری از امام زمان (علیه‌السلام)» است.

وجه ج. دلالت: یعنی انتقال ذهن از شناخت یک چیز، به شناخت چیزی دیگر.

پس در این قسمت، آنچه مدعا و مدلول است اینکه: «احمد اسماعیل فرزند حضرت مهدی (علیه‌السلام) است» و روایات دلالت گر، باید این مدلول را اثبات کند؛ وگرنه بین دال و مدلول، ارتباطی نبوده و دلالت گسسته و استدلال باطل است.

❖ دلیل اول: لایطّلع علی موضعه أحد من ولده

روی الشيخ النعمانی تلمیذ ثقة الاسلام الكلینی فی کتاب الغیبة، و الشيخ الطوسی فی کتاب الغیبة بسندین معتبرین عن المفضل بن عمر قال: سمعت أبا عبد الله (علیه‌السلام) يقول: إنّ لصاحب هذا الأمر غیبتین احدهما تطول حتی یقول بعضهم مات و یقول بعضهم قتل، و یقول بعضهم ذهب، حتی لا یبقی علی أمره من اصحابه الا نفر یرسیر لایطّلع علی موضعه أحد من ولده و لا غیره الا المولی الذی یری أمره.

شیخ نعمانی شاگرد ثقة الاسلام شیخ کلینی در کتاب الغیبه و شیخ طوسی در الغیبه به دو سند معتبر از مفضل نقل کرده‌اند که امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: برای صاحب این امر دو غیبت است که یکی طولانی‌تر از دیگری است و در آن، عده‌ای خواهند گفت او مرده است و بعضی دیگر اینکه مهدی (علیه‌السلام) به قتل رسیده و برخی دیگر اینکه: او دیگر رفته است تا اینکه بر امر او از

اصحابش جز تعداد اندکی باقی نماند بر مکانش احدی از فرزندان او یا غیر او آگاه نگردد، جز یک یاور که امر مهدی علیه السلام را سامان می بخشد.

مقرّ استدلال پیروان بصری آخرین بند از این روایت شریفه است: «بر مکانش احدی از فرزندان او یا غیر او آگاه نگردد.»

جواب

نکته ۱: گفتیم آنچه مدلول ماست اینکه: «احمد بصری فرزند امام زمان علیه السلام است»؛ حال سوال اینجاست که آیا «بر مکانش احدی از فرزندان او یا غیر او آگاه نگردد» دلالت می کند بر اینکه «احمد بصری فرزند امام زمان علیه السلام است؟! خیر! ظاهر این خبر بیانگر آن است که امام زمان علیه السلام فرزندان دارد! اما اینکه آیا احمد اسماعیل جزو آن فرزندان است، از این روایت بر نمی آید.

نکته ۲: با رجوع به کتاب مورد استناد میرزا نوری در نجم ثاقب، می بینیم که لفظ روایت بدین صورت ذکر شده است:

لا یطلع علی موضعه أحد من «ولی» ولا غیره إلا المولی الذی یلی أمره.

احدی از ولی (یار و یاور) و غیر او بر مکانش مطلع نگردد جز یاورى که امر مهدی علیه السلام را سامان بخشد.^۱

یعنی اولین مصدرى که آورنده این روایت است، کتاب الغیبه شیخ نعمانى بوده که او این روایت را با لفظ «ولی» (سرپرست) و نه «وُلد» (فرزندان) به سند معتبر نقل

(۱) الغیبه - نعمانى - ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

نموده اما در برخی نسخه‌های متاخر همانند الغیبه شیخ طوسی و کتب دیگر، لفظ «وَلِی» به «وُلْد» تغییر و تصحیف یافته است.^۱

به اینگونه روایات، روایات تصحیف شده گفته می‌شود. یعنی روایاتی که در طول تاریخ در اثر نسخه‌برداری‌های متعدد و خطاهای انسانی در نسخه‌برداری، برخی از الفاظ دچار خطا شده و نادرست نوشته می‌شوند. این امر در روایات و ایضا نوشتار اسامی رؤات بسیار شایع است. به عنوان مثال بُرید بن معاویه از اصحاب گرانقدر حضرت باقر و صادق (علیه السلام) است که در اثر برخی تصحیفات، اسم وی «یزید بن معاویه» نوشته شده است! یعنی «بُرید» در اثر تصحیف «یزید» کتابت شده است؛ بطوریکه در برخی روایات، نوشته شده:

عن القاسم بن عروة «عن یزید بن معاویه» قال: سمعت أبا جعفر (علیه السلام)

یقول: ...^۲.

این خبر نیز عیناً به همین تصحیف دچار است و حال این جماعت، همانند حال کسی است که با استناد به خبری تصحیف شده، اثبات می‌کند یزید بن معاویه بن ابی سفیان شاگرد امام باقر (علیه السلام) بوده است.^۳

(۱) لازم بتذکر است که شیخ طوسی نیز این خبر را به دو طریق نقل نموده است؛ یکی همان است که در آن از کلمه «وُلْد» استفاده شده است؛ و دیگری هیچ کلامی از وجود کلمه «وُلْد» به میان نیاورده است:

عن مفضل سمعت ابا عبد الله (علیه السلام): ... ولا یطلع أحد علی موضعه وأمره، ولا غیره إلی المولی الذی یلی أمره. هیچ کس بر نه بر مکان و نه امر و نه چیز دیگرش مطلع نگردد جز آن یاورى که امر مهدى (علیه السلام) را سامان می‌بخشد. (الغیبه- شیخ طوسی - ص ۶۱).

(۲) الإستبصار- شیخ طوسی - ج ۱ - ص ۲۶۵.

(۳) یکی از داعیان این فرقه نوظهور می‌نویسد:

نکته ۳: با دقت در لفظ حدیث، دیده می‌شود که در قسمت مورد شبهه: لا یطلع علی موضعه أحد من ولی (تصحیف وُلد) و لا غیره إلا المولی الذی یلی أمره؛ بعد از لفظ «ولی»، نوشته است: «و لا غیره». در اینجا ضمیر «هاء» در انتهای «غیره» چون ضمیر متصله مفرده است، اشاره بر این دارد که آنچه قبل از آن، استعمال شده نیز باید مفرد

إن ما یرویه الطوسی و النعمانی لا تعارض فیہ، بل یفسر بعضه بعضاً، فمن اختلاف الروایة نعلم أن المراد من الولی فی روایة النعمانی هو الولد كما فی روایة الطوسی. اینکه روایت طوسی (من ولده) و روایت نعمانی (من ولی) باشد سبب تعارض نیست! بلکه این‌ها همدیگر را تفسیر می‌کنند؛ پس در اثر اختلاف روایت می‌فهمیم که مراد از ولی در روایت نعمانی همان وُلد در روایت شیخ طوسی است! (فی القطیف ضجه - ج ۱ - ص ۱۴). پس این قول به روشنی نادرست است؛ چرا که شرط تفسیر، «شرح و اجمال» است و نه «تبدیل». یعنی زمانی می‌توان گفت فلان روایت مفسر روایت مشابه است که روایت تفسیرکننده دارای زیادت در نقل نسبت به روایت تفسیر شده باشد. حال آنکه اینجا سخن از تفسیر نیست. بلکه هرچه هست تغییر و تصحیف است و آن اینکه کلمه‌ای در اثر اشتباه روایت تبدیل به کلمه‌ای دیگر شده است. پس اجازه جمع بین کلمه تصحیف شده با کلمه اصلی را نداریم و هر اهل علمی بدان واقف است. همو می‌نویسد: إن العلامة المجلسی نقل الروایة فی البحار عن غیبة النعمانی، و فیها (من ولده). همانا علامه مجلسی این روایت را در بحار الأنوار به نقل از غیبت نعمانی با لفظ «من ولده» نقل می‌کند. (بحار الأنوار - ج ۵۳ - ص ۳۲۴).

حال آنکه آنچه ما نقل کرده ایم از خود کتاب الغیبه مرحوم نعمانی است و از آن بابت که تمام الفاظ روایت شیخ طوسی و شیخ نعمانی مثل هم بوده‌اند، علامه مجلسی بر قسمت مصحّف آن یعنی تغییر «ولی» به «ولد» اعتناء ننموده و هر دو را من باب تغلیب یکجا نقل نموده است.

بویژه که شیخ نعمانی نسبت به این حدیث دقت و التفات بسیار داشته و از این رو بلافاصله بعد از نقل این روایت بصورت: «أحد من ولی و لا غیره» می‌نویسد: ولو لم یکن یروی فی الغیبة إلا هذا الحدیث لکان فیہ کفایة لمن تأمله. اگر در اثبات غیبت حضرت حجت به غیر از این حدیث، روایت دیگری نبود، باز همین حدیث برای اهل تأمل کافی بود. (الغیبه ص ۱۷۶).

بماند که بسیاری از محدثین متأخر شیعه همانند مرحوم اصفهانی در مکیال المکارم و مرحوم مقدسی در عقد الدرر و غیرهم روایت را به همان طریق «من ولی» از غیبت نعمانی و غیره نقل نموده‌اند.

باشد؛^۱ و این در حالی است که «وُلد» جمع است و اگر این لفظ صحیح بود، بایستی اینچنین گفته می‌شد: «احد من ولده و لا غیرهم» در حالی که در این روایت شریفه ذکر شده است: «و لا غیره» و این نیز خود تأکید است بر اینکه بین دو نسخه متفاوت از يك روایت، لفظ «ولی» درست‌تر است و وُلد مخالف اصالت و لغت می‌باشد.^۲

نکته ۴: این روایت را چه به متن قوی «احد من ولی و لا غیره» بگیریم و چه «احد من ولده»، اساساً مخالف ادعای احمد همبوشی است؛ چراکه در ادامه این روایت می‌گوید:

لا یطلع علی موضعه أحد من ولی و لا غیره الا المولی الذی یلی أمره.

احدی از یار او و غیرش بر مکان او مطلع نگردد جز یک یاور که کار مهدی علیه السلام را سامان می‌بخشد.

این یعنی هیچ فردی در دوران غیبت (از ابتدای غیبت کبری تا زمان ظهور) از مکان حضرت مهدی علیه السلام آگاه نیست، چه فرزندش باشد و چه غیر فرزندش؛ و اگر آن فرد پیوسته به امام علیه السلام، همانا فرزندش بود، امام معصوم علیه السلام بهمان گفتار رسا، تصریح

(۱) همانند اینکه می‌گوییم: «جاء المعلم و تلامیذه» (معلم و شاگردانش آمدند)؛ پس این «هاء» آخر متصل به «تلامیذ» از آن بابت که «معلم» مفرد است، بایستی مفرد باشد. حال آنکه اگر می‌شد «جاء المعلمون...»، پس باید می‌نوشتیم: «و تلامیذهم» چرا که این «هم» در انتهای تلامیذ بر «معلمون» اشارت دارد.

(۲) یکی از داعیان این فرقه در این باره می‌نویسد:

عطف المفرد علی الجمع، و إن كان شاذاً، إلا أنه وارد فی الکلام. عطف مفرد بر جمع اگرچه شاذ است اما در کلام وارد است!! (فی القطیف ضجه-ج ۱-ص ۱۴).

یعنی اگر اهل بیت علیهم السلام بطریق غلط و شاذ و همانند افرادی که حظ و آموزشی از لغت عربی نبرده‌اند، سخن کنند ایرادی ندارد؛ پس باید به همان قرائت غلط و شاذ «من ولده و غیره» رجوع کرد! این عناد و لجاجت، حقیقتاً تأسف بار است.

می‌کرد که آنکه با مهدی علیه السلام در غیبتش مرتبط است، فرزند اوست؛ حال آنکه بنا بر همان خبر مورد شبهه، امام علیه السلام این مقام را از فرزندان مهدی علیه السلام سلب می‌کند: «لا یطلع علی موضعه أحد من ولی (وُلده) و لا غیره» و فقط یکی از یاوران او و نه فرزندان او را^۱ بعنوان همدم مهدی صاحب الزمان علیه السلام و آگاه از جایگاه زندگی اش معین می‌کند که بنا بر فرموده اهل بیت علیهم السلام، آن مولی، همانا حضرت خضر علیه السلام است؛ همانطور که امام رضا علیه السلام فرمود:

إن الخضر علیه السلام شرب من ماء الحیاة فهو حی لا یموت حتی ینفخ فی الصور، و إنه لیأتینا فیسلم فنسمع صوته ول ا نری شخصه، ... و سیؤنس الله به وحشة قائمنا فی غیبتہ و یصل به وحدته

همانا خضر علیه السلام از آب حیات نوشیده است پس او زنده است و نخواهد مُرد تا اینکه در صور بدمند؛ و او نزد ما (ائمہ) آمده و سلام می‌نماید؛ پس ما صدایش را می‌شنویم ولی خودش را نمی‌بینیم... و همانا خداوند، خضر علیه السلام را مأنوس وحشت قائم علیه السلام در غیبتش گردانیده و در تنهایی اش به او خواهد رساند.^۲

پس این روایت نه تنها دلالتی بر بنوّت احمد بصری از امام زمان علیه السلام ندارد؛ بلکه دلالتی بر وجود فرزند برای آن حضرت نیز نداشته و بلکه این روایت از جمله احادیثی است که در مخالفت با فرقه احمد همبوشی است.

(۱) چرا که در ادامه نفرموده: «الا الولد الذی یلی امره»! بلکه فرموده: «الا المولی الذی یلی امره».

(۲) کمال الدین-شیخ صدوق-ص ۳۹۰-حدیث ۴.

❖ دلیل دوم: صلوات ضراب اصفهانی

روی الشيخ الطوسی و جماعة باسانید متعددة عن يعقوب بن يوسف الضراب الاصفهانی انه حج في سنة احدى و ثمانين و مائتين فنزل بمكة في سوق الليل بدار تسمى دار خديجة، و فيها عجوز كانت واسطة بين الشيعة و امام العصر عليه السلام، و القصة طويلة، و ذكر في آخرها انه ارسل إليه دفترًا و كان مكتوب فيه صلوات على رسول الله صلى الله عليه و آله و باقى الأئمة عليهم السلام و عليه عليه السلام، و أمره إذا أردت أن تصلّي عليهم فصلّي عليهم هكذا و هو طويل، و في موضع منه:

"اللهم أعطه في نفسه و ذريته و شيعته و رعيته و خاصته و عامته و عدوه و جميع أهل الدنيا ما تقرّ به عينه..."

"اللهم صلّ على محمد المصطفى صلى الله عليه و آله، و على المرتضى، و فاطمة الزهراء، و الحسن الرضا، و الحسين المصطفى و جميع الأوصياء مصابيح الدجى عليهم السلام... و صلّ على وليك و ولاة عهده و الأئمة من ولده..."

شيخ طوسی و جماعتی دیگر به اسانید متعدده از يعقوب بن يوسف الضراب نقل کرده‌اند که او در سال ۲۸۱ق حج نمود؛ پس در مکه در سوق الليل به خانه‌ای که اسمش خانه‌ی خدیجه بود ساکن شد که در آن پیرزنی بود که واسطه بین شیعه و امام عصر عليه السلام بود که داستانش طولانیست؛ در آخر داستان می‌گوید که آنحضرت دفتری بر يعقوب ضراب فرستاد که در آن صلواتی بر پیامبر صلى الله عليه و آله و باقی ائمه عليهم السلام و خودش عليه السلام نوشته شده بود و او را دستور داد که هر موقع خواست بر اهل بیت عليهم السلام صلوات بفرست؛ پس اینگونه بگوید (که طولانی هم هست) پس در جایی از آن گوید:

«خداوندا در او و ذریه‌ی او و شیعیان و رعیتش و یاران خاصش و یاران عوامش و دشمنانش و جمیع اهل دنیا آنی را قرار ده که نور چشمان او باشد...»

نیز در ادامه گوید:

«خداوندا صلوات بفرست بر محمد المصطفی ﷺ، و علی المرتضی، و فاطمه الزهراء، و الحسن الرضا، و الحسین المصطفی و همه اوصیاء چراغ‌های هدایت در شب ظلمت (علیهم‌السلام) و صلوات بفرست بر ولایت و بر والیان عهد او امامان از فرزندان او...»

جواب

نکته ۱: حسب آنچه یافتیم این داستان را تنها شیخ طوسی در الغیبه آورده است و آنچه میرزا نوری در مطلع کلامش بعنوان «اسانید متعدده» مطرح نموده و مدعی تعدد سند برای این قصه گردیده است، حقیقت ندارد.

نکته ۲: سند روایت ضعیف است؛ چرا که نه یعقوب ضراب اصفهانی و نه آن زنی که او در این داستان روایت می‌کند نزد شیعه هیچ شناخته شده نیستند. افراد مهملی هستند و به گفته‌هایشان اعتماد نمی‌شود.

نکته ۳: این روایت هیچ دلالتی بر مدلول ندارد. گفتیم مدلول ما این بود که «احمد بصری فرزند امام زمان (ع) است»؛ حال آنکه این روایت فقط از دارایی ذریه و نسل برای امام زمان (ع) سخن می‌کند و نه بیشتر.

نکته ۴: این روایت حتی قاصر از آن است که اثبات کند حضرت صاحب‌الزمان (ع) در دوران غیبت صاحب فرزند است؛ بلکه به فرض ثبوت ذریت، تنها سخنش این است که از آن حضرت نیز فرزندان بدنی خواهد آمد؛ حال اینکه این

فرزندان در دوران غیبت صغری خواهند زیست یا غیبت کبری و یا بعد از ظهور، معلوم نیست.

پس گفته نشود: «صلوات و سلام فرستادن بر آنی که موجود نیست، لغو است؛ پس وقتی بر ذریه امام زمان علیه السلام می‌فرستیم، این یعنی ایشان وجود دارند!»

که می‌گوییم: این سخن مخالف شرع و عقل است؛ قرآن کریم تصریح دارد بر اینکه حضرت عیسی علیه السلام در همان زمان میلاد و نوزادی‌اش، بر خود برای هنگامی که خواهد مُرد و هنگامی که در قیامت برانگیخته خواهد شد، سلام و درود می‌فرستد در حالی که هنوز در گهواره است^۱ و این یعنی سلام فرستادن بر آن چیزی که فعلاً نیست و در زمانی دور، رخ خواهد داد نیز ممکن و میسر است. همچنین در دعاهای آل محمد علیهم السلام نیز مذکور است که آنان امامان پسین را نیز در ادعیه ذکر نموده و بر ایشان و خانواده ایشان صلوات و سلام می‌فرستادند؛ همانند زیارت امین الله که از حضرت سجاد علیه السلام نقل گردیده است که وی امامان پس از خود یعنی امام باقر تا امام مهدی علیه السلام را نام می‌برد.^۲ پس اینکه امام زمان علیه السلام بعد از ظهور و تحکیم حکومت عدل صاحب عیال و فرزند شود، ممنوع نیست اما صلوات ضراب، هیچ دلالتی بر اینکه امام مهدی علیه السلام در دوران غیبت صاحب فرزند است، ندارد.

(۱) ﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾ (مریم ۳۳)

(۲) عَنِ الْبَاقِرِ علیه السلام مَضَى أَبِي عَلِيٍّ بَنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام إِلَى مَشْهَدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَوَقَفَ عَلَيْهِ ثُمَّ بَكَى وَ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ... وَ قُلِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَسْتُودِعُكَ اللَّهُ وَ أَسْتَرْعِيكَ وَ أَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرُّسُلِ وَ بِمَا جَاءَتْ بِهِ وَ ذَلَّتْ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ فَاتَّكِنْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ فِي مَمَاتِي عَلَيَّ مَا شَهِدْتُ عَلَيْهِ فِي حَيَاتِي أَنَّ الْأُئِمَّةَ عَلَيَّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَلِيُّ بَنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بَنُ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرُ بَنُ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بَنُ جَعْفَرٍ وَ عَلِيُّ بَنُ مُوسَى وَ مُحَمَّدُ بَنُ عَلِيٍّ وَ عَلِيُّ بَنُ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنُ بَنُ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدُ بَنُ الْحَسَنِ علیه السلام وَ أَشْهَدُ أَنَّ مَنْ قَتَلَكَمُ [فَاتَلَكَمُ] وَ حَارَبَكُمْ مُشْرِكُونَ.

❖ دلیل سوم: صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ

فی زیارتہ المخصوصة التي تقرأ فی يوم الجمعة، و نقل السيد رضی الدین علی بن طاووس فی کتاب (جمال الأسبوع): "صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ". و فی موضع آخر منها: "صلوات الله عليك و علی آل بيتك". و فی آخرها قال: "صلوات الله عليك و علی أهل بيتك الطاهرين".

در زیارت مخصوص حضرت امام مهدی علیه السلام که در روز جمعه خوانده می شود و سید رضی الدین در جماع الاسبوع نقل نموده آمده است: «صلوات الله بر تو و آل بیت طیب و طاهر تو» و در جای دیگر آمده: «صلوات خداوند بر تو و آل بیت تو» و در جای دیگری از این زیارت آمده: «صلوات الله بر تو و آل بیت طاهر تو».

✚ جواب

نکته ۱: بین دالّ ومدلول، دلالت و پیوندی نیست؛ پس استدلال به این فرازهای زیارت، باطل است.

نکته ۲: اساساً این زیارتنامه، به نقل از اهل بیت علیهم السلام نیست؛ بلکه زیارتی است که خود مرحوم سید بن طاووس شخصاً و یا به نقل از یکی از علمای دیگر آورده و بنا بر پژوهش اینجانب هیچ سخنی مبنی بر انتساب این زیارتنامه به معصوم علیه السلام، نگفته است.

نکته ۳: در تمامی این زیارتنامه‌های پی در پی که سید بن طاووس در این باب برای تک تک ائمه علیهم السلام ذکر کرده است، بلااستثناء بر خود امام معصوم علیه السلام و آل بیت طیب و طاهر آن امام، صلوات فرستاده شده است؛ در حالی که در خاندان ائمه علیهم السلام بعضا افراد ناشایست همانند جعفر بن هادی ملقب به جعفر کذاب و یا ام فضل همسر و قاتل

امام جواد علیه السلام نیز موجود هستند؛ پس حسب این قراین فهمیده می‌شود که مراد از «آل» بیت طیب و طاهر» که برای تک تک امامان علیهم السلام در این زیارتنامه‌های متداول ذکر شده است، اولاد و همسران خود ائمه علیهم السلام نیستند؛ بلکه مراد همان «آل بیت عترت و عصمت» است که شامل دوازده امام و یک پیامبر و حضرت صدیقه طاهره علیها السلام می‌گردد. پس مراد از آل بیت امام زمان علیه السلام، همسر و فرزندانیش نیست؛ بلکه مراد همان چهارده معصوم علیهم السلام است.

نکته ۴: حتی اگر فرض بگیریم که این زیارتنامه متصل به عصمت است (که ثابت نیست) و مراد از آل بیت مذکور، خانواده خود حضرت حجت علیه السلام است (که ثابت نیست)؛ باز هم لفظ «آل بیت» دلالت قطعی بر وجود فرزند پسر برای حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام نمی‌کند؛ بلکه وجود همسر یا همسر و دختران نیز خود به تنهایی «آل الرجل» لقب می‌گیرد. پس لفظ فوق فراتر از آن است که اثبات اولاد برای حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام کند و وجود همسر بدون فرزند نیز در این لفظ می‌گنجد.

نکته ۵: نکته چهارم از جواب شبهه دوم نیز در جواب این شبهه وارد است.

❖ دلیل چهارم: السلام علی ولایة عهده، و الائمة من ولده

مرحوم نوری (ره) می‌نویسد:

در کتاب شریف المزار به نقل از کتاب مجمع الدعوات برای هارون التلعکبری (ره) سلام و صلوات طولانی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و تک تک ائمه علیهم السلام ذکر گردیده است و ایضا بر والیان عهد امام زمان علیه السلام و امامان از فرزند ایشان:

السلام علی ولایة عهده، و الائمة من ولده، اللهم صلّ علیهم و بلغهم
آمالهم و زد فی آجالهم

سلام بر والیان عهد او و امامان از فرزند او، خداوندا بر ایشان درود فرست و به آرزوهایشان برسان و بر عمرشان بیافزا.

جواب

هر آنچه پیشتر گفتیم در حق این شبهه نیز وارد است. من جمله اینکه بین دالّ و مدلول هیچ دلالتی نیست؛ پس استدلال باطل است. و اینکه این دعا مروی از غیر معصوم است و محل احتجاج بایستی صادر از صاحب مقام عصمت باشد، که نیست؛ و اینکه این دعا لزوماً اثبات نمی‌کند امام زمان علیه السلام در دوران غیبت صغری و یا غیبت کبری صاحب فرزند باشد، بلکه هر چه است مرجوع و مربوط به مابعد ظهور است و مراد از آن پیشوایان و والیان عهد ظهور در نقاط مختلف سرزمین دوران حکومت حضرت صاحب الزمان علیه السلام می‌باشد. لازمه این امور خروج حضرت مهدی علیه السلام و قیامش و حکومتش بر عالمین است. بنابراین این خبر نه تنها ادعای این جماعت را اثبات نمی‌کند؛ بلکه از اثبات ذریه برای امام زمان علیه السلام در دوران غیبت نیز معطل است.

❖ دلیل پنجم: اللهم أعطه فی نفسه و ذریته

سید بن طاووس زیارتی را برای امام زمان علیه السلام می‌نویسد که در بخشی از آن اینچنین آمده است:

اللهم أعطه فی نفسه و ذریته و شیعتہ و رعیتہ و خاصّته و عامّته و عدوّه
و جمیع أهل الدنيا ما تقرّ به عینه...

خداوندا در او و ذریه‌ی او و شیعیان و رعیتش و یاران خاصش و یاران عوامش و دشمنانش و جمیع اهل دنیا آنی را قرار ده که نور چشمان او باشد...

جواب

این همان صلوات ضراب اصفهانی است که به عنوان دلیل دوم مطرح نموده و شبهات مربوط به آن را طرح و طرد نمودیم.

❖ دلیل ششم: جزیره خضراء

جزیره خضراء!

جواب

نکته ۱: سند این داستان، بسیار ضعیف است و نمی‌توان به درستی این داستان باور نمود.

از جمله گفته‌های علمای شیعه در تضعیف این داستان:

الف. تنها آورنده این داستان، علامه مجلسی در بحارالأنوار است که درباره‌اش می‌نویسد:

اقول: وجدت رسالة مشتهرة بقصة «الجزيرة الخضراء» في البحر الأبيض أحببت إيرادها لاشتمالها على ذكر من رآه، ولما فيه من الغرائب. و إنما أفردت لها باباً لأنني لم أظفر بها في الأصول المعتمدة.

می‌گویم: رساله‌ای شهرت یافته به داستان: «جزیره سرسبز» را در منطقه دریای مدیترانه یافتیم که به جهت اینکه در آن افرادی امام مهدی عج را دیده‌اند و نیز دارای سخنان غریبی است، دوست داشتم آن را ذکر کنم؛ و

(۱) در قسمتی از داستان جزیره سرسبز، راوی مدعیست به جزیره‌ای در دل دریای مدیترانه سفر می‌کند که آبش هر کشتی و قایق غیر مربوط به اهل بیت علیهم‌السلام را غرق می‌نماید و در آنجا فرزندان از امام زمان عج زندگی می‌کنند.

مبلغ این جریان انحرافی درباره‌ی داستان جزیره خضراء می‌گوید:

وإذا ثبت فإنها أكبر دليل على وجود الذرية للإمام المهدي ع في عصر الغيبة الكبرى. و اگر درستی این داستان ثابت شود، پس این بزرگترین دلیل بر وجود فرزند برای امام مهدی عج در عصر غیبت کبری است. (الرد الحاسم ص ۲۴).

برای این داستان یک باب جداگانه ساختم صرفاً از این بابت که این داستان را در هیچ اصل معتبری نیافتم.^۱

پس علامه مجلسی تنها آورنده این داستان صراحت دارد که این داستان غریب در هیچ کتاب معتبر شیعی موجود نیست و اصول حدیثی و روایی شیعه از نقل اینچنین داستانی فارغ هستند.

ب. علامه سید جعفر مرتضی عاملی در کتاب «چیستی جزیره خضرا و مثلث برمودا» این داستان را دچار کنکاش سندی نموده و ناشناس بودن آورندگان این داستان را اثبات نموده است.^۲

ج. علامه سید بحرالعلوم در کتاب رجالی خویش هنگام ذکر این داستان می‌نویسد: «لو صحّ النقل»^۳ و اهل علم آگاهند که این سخن بمعنی تردید در سند روایت و نبود سندی قابل اعتماد است.

د. علامه شهید سید قاضی طباطبایی در تعلیقی که بر کتاب انوار نعمانیه - چاپ تبریز- دارد، دو بار این داستان را از جهات مختلف سندی و متنی مورد بررسی قرار داده است و مطالب گوناگونی در عدم امکان اعتماد بدین داستان ارائه داشته است.^۴

(۱) بحار الأنوار-ج ۵۲-ص ۱۵۹.

(۲) ماذا عن الجزيرة الخضراء و مثلث برمودا. بنابر آنچه یافتیم، در این باره هیچ عالمی به اندازه علامه سید جعفر نتوانسته حق مطلب را ادا کند؛ چراکه او از جنبه‌های گوناگونی این داستان را به بهترین گونه بررسی نموده است. نکته‌بینی‌های عالمانه و گسترده‌ی نگاه گسترده او راه هرگونه اعتراض و سهل‌انگاری را بسته است.

(۳) الفوائد الرجالية-ج ۳-ص ۱۳۷.

(۴) انوار نعمانیه-سید نعمت الله جزائری-تعلیق سید قاضی طباطبایی-ج ۲-ص ۶۴.

هـ علامه شیخ جعفر کاشف الغطاء بنا بر نقل علامه شهید قاضی طباطبایی این داستان را مورد نقد و ردّ قرار داده است.

و. علامه شهید سیدمحمدصادق صدر در کتاب «غیبت کبری» نیز اعتراضاتی بر این داستان غریب وارد نموده و آن را ضعیف دانسته است.^۱

و دلیل دست یافته مبنی بر تضعیف سند این داستان:

الف. سند این داستان دارای رجال ناشناسی است. تنها یابنده این داستان شخصی ناشناس است که علیرغم پژوهش ندانستیم کیست؛ سید هاشم بحرانی می‌نویسد: «بعضی از مشایخ از شیخی نقل کرده‌اند که این داستان را یافته است!».^۲ در کتاب علامه مجلسی نیز هیچ ذکری از یابنده این داستان نیست؛ بلکه وی مدعیست این داستان در هیچ اصل حدیثی معتبر شیعی یافت نمی‌شود. آنهم با وجود اینکه احتمال و گمان بر این است که ناقل این داستان از معاصران علامه حلی باشد؛ حال آنکه از عصر علامه حلی تا دوان علامه مجلسی بدون تردید کتب فراوانی در شأن احادیث و دیگر مطالب نوشته شده است که اثری از این داستان جز در نوشته معاصران مجلسی همانند سید شوشتری نیست. و هنگامیکه علامه مجلسی با آن احاطه بی‌مانندش بر کتاب‌ها و دانشنامه‌های روایی شیعی و علیرغم دلبستگی‌اش به اخبار و روایات، به روشنی از نبود هیچ مصدري در تقویت این داستان خیالی سخن می‌کند، پی به سستی این داستان ساختگی برده می‌شود.

(۱) مرحوم محمدصادق صدر در کتاب تاریخ غیبت کبری جوانب این خبر را مورد بررسی قرار داده و اعتراض‌های گوناگونی را بر آن وارد می‌داند و خود نیز سه اعتراض اصلی بدین روایت وارد می‌سازد و در ماحصلش می‌نویسد:

لا يمكن أن يكون لهما جانب من الصحة على الإطلاق. مطلقاً ممكن نیست که در این دو خبر اثری از درستی باشد. (تاریخ الغیبه - ج ۲ - ص ۷۶)

(۲) قال بعض المشايخ: وجدت بخط الشيخ... الخ

ب. اصل این داستان وجاده است^۱ و اهل علم حدیث بر کم اعتباری (و یا بی اعتباری) روایات وجاده واقفند. وجاده یعنی فردی خبری را از شیخی بدست آورد که بین او و آن شیخ سند قابل قبولی نباشد؛ بلکه او آن کتاب را پیدا کرده باشد. پس این روایات را وجاده گویند که بر دو دسته است. ۱- یکی وجاده‌های نسبتاً معتبر که در آن گوینده، مدعی انتساب حتمی کتاب به مؤلف گردد. که گروهی معتقد بر اعتبار و گروه دیگر معتقد بر عدم اعتبار این دسته از وجاده هستند. ۲- و دیگری آنکه یابنده خود بر درستی انتساب این کتاب به نویسنده گواهی ندهد که در اینصورت وجاده، درگیر ظن یا وهم است و نمی‌توان بدان اعتماد نمود. پس قراین داستان جزیره سرسبز حکایت از آن دارد که نمی‌توان مدعی اصالت وجاده‌اش شد.

در رابطه با سند این داستان، علامه سید جعفر مرتضی در کتاب «چیستی جزیره خضرا و مثلث برمودا» تلاش شایانی کرده است که جهت مطالعه بیشتر بدان رجوع گردد.

از طرفی اصلی‌ترین گفته مورد استدلال برای اثبات وجود فرزندان برای حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام در عصر غیبت از این داستان، این است که فردی بنام «شمس‌الدین» ادعا می‌کند که از نوادگان حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام است؛ حال آنکه نه اطلاعی از وجود اینچنین فردی است و نه در کتب رجالی بعنوان یکی از علمای شیعه -چه رسد به نائب پنجم امام زمان علیه السلام و فرزند او- معرفی شده است؛ بلکه شخصیتی موهوم می‌باشد که وجود خارجی اش تنها در این داستان پدیدار شده است! از طرفی ولو این ادعا درست باشد؛ یعنی ولو فرض بگیریم که این داستان سندی دارد -که ندارد-؛ و سندش صحیح است -که نیست- و راوی آن -ابن فاضل- راوی مورد اعتماد است -که ثابت نیست-؛ اصل تکیه و اعتماد به فردی گنگ و ناشناس در سرزمینی غریب و باور بر گفته‌های آن فرد ناشناس هرگز روا نیست. بویژه

(۱) وجدت فی خزانه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام... الخ.

هنگامیکه این داستان خیالی او حاوی نکات غلط و دروغ فراوان همانند « باور تحریف قرآن»^۱ و «تکمیل شدن سیصد نفر از یاران ۳۱۳ نفره حضرت صاحب‌الزمان (عج)»^۲ و «گرد آمدن ماهانه فرماندهان سپاه امام مهدی (عج) در جزیره سرسبز»^۳ و «آماده‌باش جمعه‌گانه فرماندهان برای ظهور»^۴ و «برشمردن مواردی بی سند و پوچ بعنوان علامات ظهور حضرت صاحب‌الزمان (عج) همانند عربی حرف زدن شمشیر ذوالفقار»^۵ و «از همگسسته بودن آیات قرآن در اثر تحریف»^۶ و موارد فراوان دیگر بوده، غیرقابل باور و از منظر عقل و نقل ناپسند و نارواست و در طول چند قرن از پیدایش این داستان

(۱) جمعوا هذا القرآن وأسطعوا ما كان فيه من المثالب التي صدرت منهم. این قرآن را گرد آوردند و مثالبی که از سوی آنان سر زده بود را از قرآن کاستند.

(۲) قال: عدتهم ثلاث مائة ناصر، وبقي ثلاثة عشر ناصرا. شمارشان را برشمردم که سیصد تن بودند و ۱۳ تن باقی مانده بود.

(۳) فسألت من السيد عما سمعته فقال لي: إن أمراء عسكرنا يركبون في كل جمعة من وسط كل شهر، و ينتظرون الفرج فاستأذنته في النظر إليهم فأذن لي. إذا هم جمع كثير، يسبحون الله و يحمدون، و يهللونه جل و عز، و يدعون بالفرج للإمام القائم (عج). پس از سید درباره آنچه که از امام (عج) شنیدم پرسیدم و او به من گفت: همانا سپهبدان لشکرهای ما در هر جمعه‌ای در میانه‌ی ماه مجهز شده و منتظر فرج می‌شوند. پس من از او خواستم که بگذارد من هم بینم و او اجازه داد و آن سپهبدان، گروهی فراوان بودند که خداوند را تسبیح گفته و او را می‌ستاییدند و بزرگش می‌داشتند و برای فرج امام قائم دعا می‌کردند.

(۴) إن أمراء عسكرنا يركبون في كل جمعة من وسط كل شهر، و ينتظرون الفرج. همانا سپهبدان لشکرهای ما در هر جمعه‌ای در میانه‌ی ماه مجهز شده و منتظر فرج می‌شوند.

(۵) له علامات وأمارات تدل على خروجه من جملتها ينطق ذو الفقار بأن يخرج من غلافه، و يتكلم بلسان عربي مبین. رهنمودها و قرینه‌هایی برای خروج مهدی (عج) وجود دارد که از جمله‌ی آن این است که ذوالفقار بهنگام خروج از غلاف او به زبان آمده و به زبان عربی گوید، سخن می‌گوید.

(۶) فلهدا تری الآيات غير مرتبطة. برای همین می‌بینی که آیات قرآن از هم گسسته است.

ناهمطراز همچنان گفته‌های آن مدعی موهوم مورد نقد و اعتراض علمای شیعه بوده است.^۱

نکته ۲: بین دال و مدلول هیچ پیوندی نیست؛ پس استدلال از اساس باطل است. نهایت استفاده از داستان جزیره سرسبز، وجود اولادی برای امام زمان علیه السلام است و اینکه آنان افراد نکوکاری هستند. اما آنچه مدلول ما بود، این است که احمد اسماعیل همانا فرزند امام مهدی علیه السلام است.

دیده می‌شود که این داستان، ماجرای خیالی و بی‌هویت است و از طرفی سبب اثبات ادعای این فرقه نیست. و این در حالی است که یکی از گردانندگان این فرقه می‌نویسد:

إذا ثبتت فإنها أكبر دليل على وجود الذرية للإمام المهدي علیه السلام في عصر الغيبة الكبرى.

و اگر درستی این داستان ثابت شود، پس این بزرگترین دلیل بر وجود فرزند برای امام مهدی علیه السلام در عصر غیبت کبری است.^۲

پس بزرگترین دلیل این فرقه در اثبات مهمترین رکن عقیدتی‌شان عبارت است از یک داستان خیالی و بی‌سند و پر تناقض که همان نیز درصدد اثبات ادعاهای این فرقه نمی‌باشد.

(۱) فارغ از باورهای پوچی که در این داستان بعنوان عقاید حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام عنوان شده است، این داستان دارای چندین تناقض است که همواره توسط محققان مورد اشکال قرار گرفته است؛ همچنانکه سید جعفر مرتضی بابی جداگانه در این باره باز کرده و تناقضات این داستان را عنوان داشته است. (ماداعن الجزیره الخضراء و مثلث برمودا-ص ۵۵).

(۲) الرد الحاسم-ص ۲۴.

❖ دلیل هفتم: زوجته هی احدی بنات اُبی لهب

مرحوم میرزای نوری می‌نویسد:

الدلیل السابع: نقل الشيخ الكفعمی فی مصباحه ان زوجته هی احدی بنات اُبی لهب.

دلیل هفتم: شیخ کفعمی در کتابش مصباح، نقل نموده است که همسر حضرت امام زمان علیه السلام یکی از دختران اُبی لهب است.

✚ جواب

نکته ۱: بین دال و مدلول پیوندی نیست؛ پس استدلال باطل است.

نکته ۲: نهایت آنچه این نقل اثبات می‌کند این است که امام زمان علیه السلام دارای همسر است و حتی این خبر از اثبات فرزند برای آنحضرت قاصر است.^۱

نکته ۳: مشخص نیست که این گفته: (نقل الشيخ الكفعمی فی مصباحه.. الخ) به نقل از امام معصوم علیه السلام است و یا يك شخص غیرمعصوم. پس اصل انتسابش به معصوم علیه السلام، مشخص نیست و حجیتش ثابت نیست.

(۱) اتباع مدعی مهدویت احمد همبوشی در کتب‌هایشان وقتی می‌خواهند ادله میرزای نوری را ذکر کنند، به دروغ می‌نویسند: «ذکر المیرزا النوری فی النجم الثاقب اثنی عشرًا دلیلاً علی وجود الذریة للإمام المهدي علیه السلام» (میرزای نوری در نجم الثاقب دوازده دلیل در اثبات وجود «فرزند» برای امام زمان علیه السلام ذکر می‌کند) و سپس این سخن را بعنوان دلیل اثبات وجود فرزند برای امام زمان علیه السلام ذکر می‌کنند! حال آنکه میرزا صرفاً در پی اثبات «فرزند» برای آنحضرت نبود؛ بلکه مدعی بود اخباری تأکید می‌نمایند که امام زمان علیه السلام دارای همسر و اهل و عیال و اولاد است؛ و این ادله ذکر شده در اثبات همسر و یا فرزند برای امام زمان علیه السلام هستند؛ لکن این گروه مغرضانه ادله شیخ نوری را به سمت اهداف خود می‌رانند.

نکته ۴: حسب پژوهش، این نقل قول از کتاب المصباح شیخ کفعمی صحت ندارد. آنچه از نسخه‌های المصباح کفعمی در دسترس بود را گشتیم و در آن اثری از دختر ابولهب و ازدواج حضرت امام مهدی علیه السلام با وی نیافتیم! تنها جایی که شیخ کفعمی در رابطه با ابولهب سخن کرده، ثواب قرائت سوره تَبَّتْ است! ^۱ برخی از محققان مدعی شده‌اند که نقل قول درست در کتاب المصباح «دختر ابی لیث» است و نه «دختر ابی لهب» و میرزا و ایضا محقق شوشتری در این امر اشتباه کرده‌اند. ^۲ لکن همان نیز در المصباح کفعمی حسب پژوهش اینجانب یافت نگردید؛ و الله اعلم.

❖ دلیل هشتم: وَ تَجْعَلُهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ مِنَ الْأَيْمَةِ الْوَارِثِينَ

سید بن طاووس در کتاب اقبال الاعمال در باب اعمال ماه رمضان، دعایی برای حفظ امام زمان علیه السلام ذکر می‌کند (دعای معروف اللهم کن لوليك الحجة بن الحسن علیه السلام...) که در بخشی از این دعا می‌خوانیم:

وَ تَجْعَلُهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ مِنَ الْأَيْمَةِ الْوَارِثِينَ.

و او و فرزندان او را از امامان ارث بر، قرار بده.

✚ جواب

نکته ۱: بین دال و مدلول پیوندی نیست، پس استدلال باطل است. نهایت استفاده از این روایت (در صورت عدم مناقشه در متن و سند و پذیرش هر چه می‌گویند) این است که امام زمان علیه السلام دارای فرزندانی است که جزو پیشوایان ارث بر هستند. حال آنکه مدلول ما این است که اثبات شود احمد اسماعیل همبوشی فرزند

(۱) المصباح-ص ۴۵۳.

(۲) رساله فی تواریخ النبی و آل علیهم السلام-ص ۷۵. پاورقی.

آن حضرت است. پس انگیزه این فراز از دعا چیزی است و مدعای این مدعی، چیز دیگر.

نکته ۲: اصل این دعا در کتاب کافی شریف نوشته شیخ کلینی رحمته الله است؛ بدین

سیاق که:

محمد بن عیسی یاسناده عن الصالحین رضی الله عنهم قال: تكرر فی لیلة ثلاث و
عشرین من شهر رمضان هذا الدعاء ساجدا و قائما و قاعدا... اللهم کن
لِوَلِيكَ فُلانِ بْنِ فُلانِ بْنِ الْحَسَنِ، صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ، فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ، وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ، وَلِيًّا وَ حَافِظًا، وَ قَائِدًا وَ ناصِرًا، وَ دَلِيلًا وَ عَيْنًا،
حَتَّى تُسَكِّنَهُ اَرْضَكَ طَوْعًا، وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.

محمد بن عیسی از صالحین رضی الله عنهم نقل کند که فرمود: در شب ۲۳ رمضان
این دعا در حال سجود و قیام و قعود خوانده می‌شود... « اللهم کن لِوَلِيكَ...
الدعاء»

پس در این دعا که توسط شیخ کلینی در فروع کافی ذکر گردیده است، هیچ
سخنی از ذریه امام زمان علیه السلام که همان پیشوایان وارث هستند، نیست و آن تگّه مورد
استناد میرزای نوری یعنی: «و تَجْعَلُهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ الْوَارِثِينَ» در اصل کتاب و روایت
اصلی وجود ندارد و تمامی محدثان شیعه از گذشته تاکنون این روایت را به نقل از
محمد بن عیسی به همان طریقی که شیخ ابوجعفر کلینی نقل نموده است، یعنی
بدون «و تَجْعَلُهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ الْوَارِثِينَ» ذکر کرده‌اند.^۱ اما مرحوم سید بن طاووس
تنها فردی است که برای اولین بار اضافه‌ای بر دعای مذکور در کتابش نقل نموده است
که طبعا اضافه او وقتی در مقابل نسخه درست‌تر و کهن‌تر و برتر همانند کافی شیخ

(۱) از جمله ایشان: المزار- مشهدی-ص ۶۱۲؛ تهذیب الاحکام-شیخ طوسی-ج ۳-ص ۱۰۳؛ مصباح
المتهجد-شیخ طوسی-ص ۶۳۱؛ مرآة العقول-محمد باقر مجلسی-ج ۱۶-ص ۳۹۴ و سایر مصادر.

کلینی و تهذیب الاحکام و مصباح المتجهد شیخ طوسی قرار می‌گیرد به کُلّی از حجیت و اعتبار ساقط می‌گردد.

برخی از محققان شیعه^۱ نیز بر این باورند که ارجاع کتب حدیثی دارای «افزودگی در نقل روایت» به کتاب کافی کلینی قانونی پایا نزد بزرگان بوده و از این رو هر کتابی که روایتی از کافی کلینی نقل نموده و بر آن اضافاتی وارد می‌نمود و یا بخشی از روایت را ناقص نقل می‌نمود، اصحاب حدیث و فقاہت، نقل مربوط به شیخ ابوجعفر کلینی را درست‌تر می‌دانستند چرا که کنجکاو و تیزبینی وی در فراگیری روایات و دقت و جستجو و ریزبینی و پایبندی وی در ثبت و ضبط اخبار بسیار بیشتر از دیگران بود. پس با برگرداندن دعای روایت شده توسط سید بن طاووس به آنچه شیخ کلینی در کافی روایت کرده، می‌بینیم آن افزوده‌ای که در نسخه‌ی سید بن طاووس است، خالی از اعتبار است.

نکته ۳: آنچه با ژرف‌نگری در ادعیه مربوط به حفظ امام مهدی علیه السلام و تطبیق آنان بدست می‌آید، این است که آن قسمتی که مرحوم سید بن طاووس بر دعای روایت شده از فروع کافی به نقل از امام معصوم علیه السلام، افزوده است، در حقیقت برگرفته از دعایی نامعتبر و به نقل از غیر معصومین می‌باشد. دعایی که علامه مجلسی در بحار نیز نقلش کرده و ابتدا می‌نویسد:

من أصل قديم من مؤلفات قدمائنا، فاذا صليت الفجر يوم الجمعة...
 اللهم كن لوليك في خلقك وليا و حافظا و قائدا و ناصرا حتى تسكنه
 أرضك طوعا، وتمتعه منها طولا، و تجعله و ذريته فيها الائمة الوارثين.

(۱) المهدوية الخاتمة - سید ضیاء الخباز - ج ۱ - ص ۳۱۴.

در یک کتاب قدیمی از نوشته‌های قدمای شیعه آمده است که در روز جمعه وقتی نماز صبح را خواندی بگو: «اللهم کن لولیک... و تجعله و ذریته فیها الأئمة الوارثین.»

پس به احتمال قوی سید بن طاووس بنا بر پندار و حدسش گمان برده که شاید این دعای مروی از شخص مجهول همان دعای نقل شده از محمد بن عیسی در کافی باشد، این دو دعا را با همدیگر درهم آمیخته نموده است؛ و الله اعلم.

نکته ۴: چه این فراز از دعا درست باشد و چه نباشد، این روایت در مقام اثبات فرزند برای امام زمان علیه السلام در عصر غیبت صغری و کبری نیست؛ بلکه از وجود فرزندی که از او ارث خواهد برد سخن می‌کند که بدیهیست مربوط به پس از ظهور است.

❖ دلیل نهم: خبر وصیت

خبری نامگذاری شده به «حدیث وصیت» که به خواست خداوند بطور جداگانه در رابطه با این حدیث سخن خواهیم راند و سند و متن و دلالت آن را بررسی خواهیم نمود.

❖ دلیل دهم: اللهم صلّ علی ولاة عهده و الأئمة من بعده

یونس بن عبدالرحمن از امام رضا علیه السلام نقل کند که آن امام دستور به خواندن این دعا برای حضرت مهدی علیه السلام می‌نمود: «اللَّهُمَّ ادْفَعْ عَنْ وُلَيْكَ وَخَلِيفَتِكَ.. الخ» پس در بخشی از این دعا آمده است:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وُلاةِ عَهْدِهِ وَ الأئمةِ مِنْ بَعْدِهِ.

خداوند بر والیان عهد او و امامان پس از او درود فرست.

پس با ریزیابی در این دعا و تطبیقش با دعای هارون تلعبیری که گفت: «السلام علی ولایة عهده، و الائمة من ولده» (سلام بر والیان عهد او و امامان از فرزند او) می‌توان اثبات نمود که این دو یکی هستند و در واقع مراد از «امامان پس از او»، همانا «امامان از نسل او» است.

جواب

نکته ۱: بین دال و مدلول هیچ پیوندی نیست؛ در نتیجه استدلال باطل است.

نکته ۲: آنچه دعای مروی از هارون تلعبیری است، منتسب به معصوم علیه السلام نبوده و حجت نیست و در نتیجه ادغام دعای مروی از امام رضا علیه السلام با درود هارون تلعبیری، یقین‌آور نیست.

بلکه اصل همان است که ادعیه ضراب اصفهانی و هارون تلعبیری را حمل و عرضه بر روایت امام رضا علیه السلام بکنیم و مدعی گردیم که «الائمة من ولده» نادرست بوده و درست: «الائمة من بعده» می‌باشد و مراد از آن، حضرت امام حسین و امیرالمؤمنین علیهما السلام و سایر پیشوایانی هستند که به دنیا رجعت نموده و بعد از امام زمان علیه السلام، زمام ملت و پیشوایی امت را بر عهده خواهند گرفت. همانطور که روایات متواتره رجعت این ادعا را روا می‌دارد.

نکته ۳: به فرض پذیرفتن استدلال نادرست میرزای نوری رحمته الله، باز ولادت فرزندان مهدی علیه السلام در دوران غیبت ثابت نیست؛ چرا که این فقره از دعا مربوط به پس از ظهور است و فرزندان امام زمان علیه السلام که در دوران ظهور، والیان عهد امام زمان علیه السلام و پیشوایان بعد از خواهند بود، شامل درود هستند.

پس این دعای مروی از امام رضا علیه السلام نه تنها دلالتی بر مدلول ندارد، بلکه از اثبات وجود اولاد برای آن حضرت در عصر غیبت نیز قاصر است.

❖ دلیل یازدهم: نَزُولُ الْقَائِمِ فِي مَسْجِدِ السَّهْلَةِ بِأَهْلِهِ وَ عِيَالِهِ

در بحارالأنوار است که امام صادق علیه السلام فرمود:

عن أبي بصير عن الإمام الصادق عليه السلام: يا أبا مُحَمَّدٍ، كَأَنِّي أَرَى نَزُولَ الْقَائِمِ عليه السلام فِي مَسْجِدِ السَّهْلَةِ بِأَهْلِهِ وَ عِيَالِهِ. قُلْتُ: يَكُونُ مَنَزَلُهُ؟ قَالَ نَعَمْ، هُوَ مَنَزَلُ إِدْرِيسَ عليه السلام.

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کند: ای ابامحمد، گویی نزول قائم علیه السلام به همراه اهل و عیالش در مسجد سهله را می‌بینم؛ پس من (ابوبصیر) گفتم: منزل قائم علیه السلام آنجاست؟ فرمود: بلی! همان منزل ادریس نبی علیه السلام.

✚ جواب

نکته ۱: بین دال و مدلول پیوندی نیست و استدلال باطل است؛ نهایت اثبات این روایت وجود خانواده و اهل و عیال برای حضرت امام مهدی علیه السلام است؛ حال آنکه مدلول ما اثبات فرزندی احمد اسماعیل بصری از امام زمان علیه السلام بود.

نکته ۲: واژه «اهل و عیال» فراتر از اولاد و ذریه است و بیشتر به همسر مرد گفته می‌شود؛ یعنی این روایت حتی در صدد اثبات اولاد و فرزندان پسر برای امام مهدی علیه السلام نیز نیست و آنچه اثبات می‌کند فراتر از فرزند ذکور برای آنحضرت است.

نکته ۳: این روایت به وضوح از دوران پسا ظهور سخن می‌کند که در آن دوران، حکومت عدل مهدوی در گستره‌ی عظیمی از جهان هستی برپا و برقرار گردیده است و امام مهدی علیه السلام شهر کوفه و مسجد سهله را جای سکونت خویش اختیار می‌کند؛ پس آنچه این روایت اثبات می‌کند وجود اهل و عیال برای آنحضرت در پسا ظهور است و از این رو دلالتی بر وجود فرزند و همسر در دوران غیبت ندارد. همانطور که در ادامه روایت، ابوبصیر می‌پرسد: «فما يكون من أهل الذمة عنده؟» (پس در آن دوران، حکم اهل ذمه چه خواهد بود؟) پس امام علیه السلام می‌فرماید: «يسالهم كما سالهم رسول الله صلى الله عليه وسلم» (با آنان

مسالمت می کند همانند مسالمت پیغمبر ﷺ با اهل ذمه زمان خود).^۱ پس دورانی که در رابطه با آن سخن می شود، دوران مابعد ظهور و پابرجایی حکومت مهدوی و زمان فرمانروایی مهدی آل محمد ﷺ است. بنابراین این روایت از اثبات عیال و همسر برای امام زمان ﷺ در عصر غیبت نیز قاصر است؛ چه برسد به پور و فرزند!^۲

❖ دلیل دوازدهم: تجعله و ذریته فیها الائمة الوارثین

علامه مجلسی در بحار الأنوار می نویسد:

من أصل قديم من مؤلفات قدمائنا، فاذا صليت الفجر يوم الجمعة...
اللهم كن لوليك في خلقك وليا و حافظا و قائدا و ناصرا حتى تسكنه
أرضك طوعا، و تمتعه منها طولا، و تجعله و ذريته فيها الائمة الوارثين.

(۱) المزار الكبير - ص ۱۳۴-۱۳۵.

(۲) یکی از سرکردگان این فرقه نوظهور در این رابطه می نویسد:

فنحن كما سلف القول لم نستدل في أي من كتبنا، و إصداراتنا على وجود ذرية للإمام المهدي ﷺ في زمن الغيبة، فليست هذه قضيتنا، و إنما هي قضية من يريد النقض علينا. ما همانطور که گفتیم در هیچیک از کتابها و مقالاتمان استدلالی مبنی بر اینکه امام مهدی ﷺ در دوران غیبت صاحب فرزند است، نداشته ایم! پس این ماجرای ما نیست؛ بلکه ماجرایست که مخالفین ما ساخته اند! (فی القطيف ضجه - ج ۱ - ص ۱۶).

حال آنکه یکی دیگر از این جماعت در این باره می نویسد:

فيمكن أن يكون هذا الحديث قرينة مؤيدة لبقية الأدلة التي تثبت الذرية للإمام المهدي ﷺ في عصر الغيبة الكبرى. پس ممکن است این حدیث (مراد، روایت دلیل شانزدهم) قرینه ای تأییدآور بر سایر ادله باشد که اثبات می کند امام مهدی ﷺ در دوران غیبت کبری دارای فرزند است! (الرد الحاسم - ص ۱۶).

یعنی بهنگام شبهه افکنی و ادعا بصراحت از اثبات وجود فرزندان برای حضرت صاحب الزمان ﷺ در دوران غیبت سخن می کنند و هنگامیکه شبهاتشان در بوته ی نقد و بررسی قرار می گیرد، به دروغ ادعا می کنند که آنان درصدد اثبات وجود فرزندان برای آنحضرت در دوران غیبت نیستند! و این فرار و عقب نشینی آنها علتی ندارد جز پوشالی بودن شبهات و دلایلی که برای راست نشان دادن ادعاهای دروغینشان بکار بسته اند.

در یک کتاب قدیمی از نوشته‌های قدمای شیعه آمده است که در روز جمعه وقتی نماز صبح را خواندی بگو: «اللهم کن لولیک... و تجعله و ذریته فیها الأئمة الوارثین.»

جواب

نکته ۱: بین دال و مدلول پیوندی نیست.

نکته ۲: این روایت دارای مصدر نامعلوم است و علامه مجلسی اسم کتاب و نویسنده را نگفته است و تنها بطور و جاده این روایت را آورده که ضعفش را ذکر نمودیم.

نکته ۳: صدور این دعا از جانب معصوم ثابت نیست و نمی‌دانیم گوینده این دعا معصوم علیه السلام بوده یا غیرمعصوم. و در طی سخنانی که پیش‌تر گفتیم، اثبات گردید این فراز از دعا: «ذریته فیها الأئمة الوارثین» توسط معصوم علیه السلام عنوان نگردیده و این دعا در کتب اصیل شیعه همانند کافی به نقل از اهل بیت علیهم السلام بدون این فراز، روایت شده است.

نکته ۴: این روایت از اثبات ذریه برای حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام در دوران غیبت نیز قاصر است و حکایت از دوران پسا ظهور دارد که فرزندان آنحضرت نیز جزو پیشوایان و والیان باشند و توضیح این امر را در شبهات همسان آوردیم.

نکته ۵: این همان دعایی است که در «دلیل هشتم» عرض و نقد نمودیم؛ پس رجوع شود.

این‌ها ادله‌ای بود که مرحوم میرزا نوری طبرسی در کتاب النجم الثاقب آورده است و که براسستی همگی دلایلی سست و برخاسته از گمان و پندار بود. حال یکی از مبلغان فرقه احمد اسماعیل افزون بر آن گفته‌ها، مدعیست دلایل دیگری یافته است

که مدعای این گروهك را اثبات می‌کند.^۱ ما نیز علیرغم تکراری بودن شبهات و عجز اخبار مورد استدلال از اثبات ادعای دروغینشان، آن دلایل را نیز عنوان می‌کنیم:

❖ دلیل سیزدهم: اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ

شیخ کفعمی در المصباح دعایی نقل می‌کند از امام رضا علیه السلام که در فقره‌ای از آن آمده است:

اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ أُمَّتِهِ وَ جَمِيعَ رَعِيَّتِهِ مَا تَسُرُّ بِهِ نَفْسُهُ.

خداوندا در وجود او و خانواده و فرزندان و نسل و امت او و تمامی رعیت او آن چیزی را اعطا کن که سبب شادمانی وی گردد.^۲

📌 جواب

نکته ۱: بین دال و مدلول پیوندی نیست؛ پس استدلال باطل است.

نکته ۲: این دعا از همان دست ادعیه‌ای است که در صلوات ضراب اصفهانی مطرح نمودیم؛ پس هرچه در رد دلالت شبهات پیشین آمد در این باره نیز وارد است، پس رجوع شود.^۳

(۱) علی أن أضيف بعض الأدلة على وجود الذرية للإمام المهدي عليه السلام التي وفقني الله تعالى للعثور عليها، و سوف تكمل تسلسل أدلة الميرزا النوري والتي أوصلها إلى اثني عشر دليلاً. من دلایل دیگری مبنی بر وجود فرزندان برای امام مهدی علیه السلام می‌افزایم که خداوند مرا موفق به یافتن نمود و ما سلسله دوازده‌گانه دلایل میرزای نوری را کامل خواهیم نمود. (الرد الحاسم على منكري ذرية القائم - ص ۱۴).

(۲) المصباح - کفعمی - ۵۴۹.

(۳) ر.ك: مناقشه دلایل دوم و هشتم و دوازدهم و غیره.

عجیب که طراح شبهه در کتاب خویش دعای فوق را بدین سان نقل می‌کند که: و أهله و وُلْدِهِ و ذریته. یعنی لفظ «وُلْدِهِ» (فرزندانش) را به «وُلْدِهِ» (پسرش) تغییر داده و سپس ادعا می‌کند: «اینجا امام رضا علیه السلام تک پسر امام زمان علیه السلام را بطور ویژه و جدا از دیگر فرزندان دعا نموده و این حاکی از جلالت و خصوصیت اوست!»^۱

حال آنکه آورندگان این دعا، آن را به همان سیاق «وُلْدِهِ» آورده‌اند؛ همانطور که در نسخه اعراب‌گذاری شده المصباح و ایضا البلد الامین کفعمی (متوفی ۹۰۵ق) آمده است:

اللَّهُمَّ اعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَ «وُلْدِهِ» وَ ذُرِّيَّتِهِ.^۲

و در جمال الاسبوع سید بن طاووس (متوفی ۶۶۴ق) آمده است:

اللَّهُمَّ اعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ أُمَّتِهِ.^۳

پس تنها کسی که این دعا را به طرز شاذ اعراب‌گذاری نموده، شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان است که طراح شبهه به آنچه دچار اشتباه شده، استناد کرده و روایت را نه از مصدر اصلی که از مصدر متأخر که موافق انگیزه‌اش بوده، آورده است؛ درحالی‌که ساحت پژوهش‌های علمی از اینچنین غرض‌ورزی‌هایی پاک و به دور می‌باشد. این دست از بی‌اخلاقی‌ها را در ادامه نیز شاهد خواهیم بود.^۴ پس نگویند که

(۱) و هذا الدعاء يخص بالذكر ولد واحد للإمام المهدي علیه السلام و بعده يخص الذرية بالذكر مما يدل على أن لهذا الولد مقام خاص.

(۲) همان؛ البلد الامین-ص ۸۱.

(۳) جمال الاسبوع-۵۱۰.

(۴) با گشت و گذار در نوشته‌های طراح شبهه می‌بینیم که او از سر غرض‌ورزی روی به تغییر اعراب «وُلْدِهِ» به «وُلْدِهِ» آورده است؛ چنانکه در کتاب دیگرش نیز این روایت را به همین اعراب نادرست نقل نموده است. ر.ک: الرد الأحسن فی الدفاع عن احمد الحسن-ص ۱۱۱.

ولده و ذریته هر دو یکیست و ولغو است که هر دو بصیغه‌ی جمع ذکر شوند؛ که می‌گوییم: ذریه اعم از وُلد است و شامل وُلد و بنات می‌شود و از طرفی من باب تاکید می‌توان دسته‌ای را بطور مکرر یاد نمود. همانند آنکه فرمود: «بر نمازهایتان مراقبت کنید و نماز وسطی» پس نماز وسطی جزوی از نمازهاست و من باب تاکید، دوبار بیان شده است.

❖ دلیل چهاردهم: طردنا من دیارنا و آبائنا

امام زمان علیه السلام بعد از ظهورش در بین رکن و مقام خطبه‌ای می‌خواند که در قسمتی از آن می‌گوید:

فقد اخفنا و ظلمنا و طردنا من دیارنا و آبائنا و بغی علینا، دفعنا عن
حقنا.

پس ما ترسانیده شده و در حقمان ستم شده و ما و فرزندانمان را از شهر
طرد نموده و بر ما ستمگری شده و از حقمان دور نگه داشتند.^۱

پس، چون امام زمان علیه السلام فرموده‌اند: «ما را از شهر و فرزندانمان طرد نموده‌اند»؛
پس ایشان صاحب فرزند است.!

✚ جواب

نکته ۱: بین دال و مدلول پیوندی نیست و استدلال باطل است؛ آنچه مدلول
ماست اینکه احمد همبوشی فرزند امام زمان علیه السلام است؛ لکن نهایت استفاده از این
روایت آنکه امام زمان علیه السلام دارای فرزند است (که مناقشه‌اش خواهد آمد).

(۱) الغیبه - نعمانی - ص ۲۸۱.

نکته ۲: در این روایت امام زمان علیه السلام به نمایندگی از همه اهل بیت علیهم السلام و نیز فرزندان شان سخن می‌کند و به همین نیت، تمامی ضمایر را بصورت جمع ذکر می‌کند «طرردنا... ظللنا... علینا»؛ در آغاز روایت نیز بر این امر تصریح شده است: **فإننا أهل بیت نبیکم محمد صلی الله علیه و آله**، و نحن **أولی الناس بالله** (پس ما اهل بیت پیغمبر شما محمد صلی الله علیه و آله هستیم و ما برترین مردم برای خداوندیم). سپس این سخنان را ادا می‌کند؛ پس مراد از «ابنائنا» یعنی فرزندان اهل بیت علیهم السلام که همان امامان معصوم علیهم السلام و فرزندانشان اعم از سادات حسنی و حسینی هستند که در طول تاریخ اسیر دست حکومت‌ها بوده و از ترس کشتار در سرزمین‌های گوناگون ساکن شده و بیشترشان کشته و یا زندانی بوده‌اند. پس این سخنان همگی از زبان امامان علیهم السلام و به نمایندگی از ایشان گفته شده و دلالتش اعم از آن است که اثبات پسرانی برای امام زمان علیه السلام بکند و هر عاقل منصفی می‌داند که این روایت هیچ دلالتی بر اثبات ذریه از برای امام زمان علیه السلام ندارد و از این رو نه میرزای نوری و نه دیگران بدین خبر استدلال نکرده‌اند. روایات دیگری نیز دلالت بر این دارد که فرزندان امامان معصوم علیهم السلام (سادات) در دوران اولیه پسا ظهور مظلوم و مطرود خواهند شد:

و یبعث عند ذلك الشامی جیسا إلى المدینة فیهلکهم الله دونها، و یهرب من المدینة یومئذ من کان بالمدينة من ولد علی علیه السلام إلى مكة فیلحقون بصاحب الامر علیه السلام.

در آن زمان شامی (سفیانی) لشکری به سمت مدینه برمی‌انگیزد که خداوند آن را به کلی هلاک می‌کند و از مدینه هر که از فرزندان علی علیه السلام است، به سمت مکه فراری می‌شوند تا خود را به صاحب‌الامر علیه السلام برسانند.^۱

پس حضرت صاحب الزمان علیه السلام در این ایام و در شأن این حادثه با اقتباس از آیه کریمه ﴿وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنَ دِيَارِنَا وَ أَبْنَائِنَا﴾^۱ همان سخن را در حق فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام بیان می‌کند که: «و طردنا من دیارنا و ابنائنا». بدیهیست که مراد از «ابنائنا»، فرزندان خود امام زمان علیه السلام نیست؛ بلکه مراد فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام اعم از امامان علیهم السلام و غیر ایشان است که توسط حکومت رانده شده‌اند.

البته طراح شبهه نیز بدین گفته‌ی ما معترف است، اما مدعیست چون گوینده این کلام، امام زمان علیه السلام است، پس او نیز در این حکم فراگیر جای دارد و در نتیجه «ابنائنا» شامل فرزندان او نیز می‌شود!^۲

حال آنکه این سخن باطل است و اینچنین بر می‌آید که این سخن از باب تغلیب است و نه اطلاق؛ همانند سخن شیعیان خطاب به امام سجاد علیه السلام که به هنگام گله و شکایت از بنی امیه گفتند:

يا ابن رسول الله قد قتلونا تحت كل حجر و مدر.

ای فرزند پیغمبر! ما را در زیر هر سنگ و گلی یافتند، کُشتند.^۳

پس آیا گویندگان این سخن خود مرده و از دنیا رفته و از سرای باقی، نامه فرستاده‌اند؟ چراکه در این حکم فراگیر «قتلونا: ما را کشتند» جای دارند!! و یا آنان به نمایندگی از شیعیانی که زیر ستم‌های بنی امیه اسیر و شهید شده‌اند، سخن می‌کنند و بنا بر قاعده تغلیب خود را نیز جزو کشته‌شدگان می‌دانند؟ کلام امام زمان علیه السلام نیز بر

(۱) بقره ۲۴۶.

(۲) و إن قلنا بأن هذه الفقرة عامة لكل الأئمة فهي تشمل الإمام المهدي علیه السلام لأنه منهم و لأنه صاحب الکلام، فالکلام یصدق علیه أولاً ثم علی غیره من الأئمة ثانياً. (الرد الحاصم-ص ۱۴).

(۳) الهدایه الکبری-ص ۲۲۷.

همین سیاق و از همین بابت است و آنحضرت به نمایندگی از پدران خویش که در صحرای نینوا و یا زندان هارون و یا کاخ مأمون و همگی دور از شهر و در حالی که فرزندانشان آواره کوه و بیابان بودند، شهید شدند و ایضا فرزندان ایشان که در دوران اولیه ظهور پراکنده و ترسان و فراری هستند، می‌فرماید ما و فرزندانمان را از دیارمان طرد نمودید.

پس این روایت نه تنها بر مدلول دلالتی ندارد، بلکه از اثبات فرزند برای امام زمان علیه السلام نیز قاصر است.

❖ دلیل پانزدهم: فعندها یظهر ابن المهدي

جاء فی بشارة الإسلام نقلا عن بحار الأنوار عن سطح الكاهن فی خبر
طویل... فعندها یظهر ابن المهدي علیه السلام.

در بشاره‌ی اسلام به نقل از بحارالأنوار از سطح کاهن در خبری طولانی
آمده است که می‌گوید:... پس در آن زمان فرزند مهدی علیه السلام ظهور می‌کند.^۱

جواب

نکته ۱: بین دال و مدلول پیوندی نیست؛ پس استدلال باطل است.

نکته ۲: گوینده این سخن شخصی به نام سطح کاهن است که از کاهنان پیش از اسلام بوده و علامه مجلسی هم در دیباچه این خبر می‌نویسد: نادر فیما آخر به الكهنة (اخبار کمیابی که کاهنان گفته‌اند!) و عجب از قومی که به وقت ادعا، مدعی پیروی از نصوص اهل بیت علیهم السلام هستند و لکن به وقت اثبات، ارکان اعتقادی خود را

(۱) الرد الحاسم علی منکری ذریة القائم-ص ۱۵.

مستند به اخبار کاهن و فالگیر می‌کنند! شگفت که طراح شبهه بعد از این استدلال می‌نویسد:

و هذا يدل صراحة على أن قبل قيام الإمام المهدي عليه السلام يظهر ابن الإمام المهدي عليه السلام و هذا الابن هو الذي أكد عليه في أدعية أهل البيت عليهم السلام و هو اول المهديين.

و این روایت صراحت دارد بر اینکه قبل از قیام امام مهدی علیه السلام، فرزند امام مهدی علیه السلام ظهور می‌کند و این فرزند همانی است که در ادعیه اهل بیت علیهم السلام آمده و او همان اول مهدیین است!^۱

حال آنکه همو در پاسخ به حیدر المنشداوی - که به خبر سطح کاهن استناد کرده است - می‌نویسد:

إن هذه الرواية صادرة من سطح الكاهن، و ليس من الأئمة عليهم السلام، فلا بد أن تعضد بأخبار من الأئمة.

این روایت، از سطح کاهن است و نه امامان، پس باید اخبار ائمه علیهم السلام آن را یاری کند.^۲

و جالب‌تر از همه اینکه همو در مقدمه کتابش (الرد الحاسم) می‌نویسد:

و من أجل إنارة الطريق أمام الناس في هذا الموضوع توكلت على الله تعالى في كتابة هذه الوريقات المتواضعة لإثبات الذرية للإمام المهدي عليه السلام

(۱) همان.

(۲) سامری عصر الظهور - ص ۱۱.

عن طریق روایات اهل البيت (علیهم السلام) و ادعیتهم و آراء العلماء المحققین فی هذا الموضوع.

و از برای روشنگری راه پیش‌روی مردم در این موضوع (فرزند داشتن امام زمان (علیه السلام)) برخدا توکل نموده و در نوشتن این صفحات کم بهاء، از برای اثبات ذریه برای امام مهدی (علیه السلام) از طریق روایات اهل بیت (علیهم السلام) و دعا‌های اهل بیت (علیهم السلام) و آراء علماء محققین در این موضوع استفاده کرده‌ام.^۱

حال خدا می‌داند که آیا سطح کاهن نزد این جماعت از خاندان سیدالمرسلین (علیه السلام) و از امامان معصوم (علیهم السلام) است و یا از محدثان و محققان و فقهایی شیعه؟!؟

نکته ۳: همانطور که طراح شبهه نیز اشاره نموده، آورنده این خبر علامه مجلسی است؛^۲ پس وقتی به کتاب بحار الأنوار مجلسی رجوع می‌کنیم؛ می‌بینیم که اصل خبر بدین قرار است:

عن سطح الكاهن: ... فعندها يظهر ابن النبی (علیه السلام)، المهدي (علیه السلام).

از سطح کاهن روایت است: ... پس در آن زمان فرزند پیغمبر (علیه السلام) یعنی مهدی (علیه السلام) ظهور خواهد کرد!^۳

لکن طراح شبهه این روایت را از نُسَخه تحریف شده کتاب بشارة الإسلام بدین صورت نقل کرده است:

(۱) الرد الحاسم علی منکری ذریه القائم - ص ۸.

(۲) جاء فی بشارة الإسلام نقلاً «عن بحار الأنوار عن سطح الكاهن».

(۳) بحار الأنوار - ج ۵۱ - ص ۱۶۳؛ الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب - حائری یزدی - ج ۲ - ص ۱۴۱

فَعْنَدَهَا يَظْهَرُ ابْنَ الْمَهْدِيِّ عليه السلام.

پس در آن زمان فرزند مهدی عليه السلام ظهور خواهد کرد!^۱

یعنی وی جمله «ابن النبی عليه السلام، المهدی عليه السلام» (فرزند پیغمبر عليه السلام یعنی مهدی عليه السلام) را بصورت تحریف شده «ابن المهدی عليه السلام» (فرزند مهدی عليه السلام) روایت نموده تا اثبات کند که امام زمان عليه السلام فرزندی داشته و آن فرزند پیش از امام زمان عليه السلام خروج و ظهور می کند! یعنی این فرقه نه تنها در اثبات ارکان باورهای خود به گفته‌ی کاهنان استناد می کند؛ و نه تنها گفتار آن کاهنان را بعنوان احادیث اهل بیت عليهم السلام جا می زند، بلکه حتی در نقل اخبار آن کاهن نیز تحریف می ورزند!

آنان مدعی اند که این خبر را به نقل از بشاره الإسلام آورده اند و اگر تحریفی است، متوجه اوست.

حال آنکه اولاً نویسنده کتاب بشارة الإسلام تصریح کرده بر اینکه این نسخه کتابش دچار تحریفات و غلطها و اشتباهات فراوان است.^۲

ثانیاً طراح شبهه شخصاً در نوشتن کتابش (الرد الحاسم) بارها بطور به خود کتاب بحار الأنوار استناد نموده است.^۳ لکن همو بجهت اثبات انگیزه و هدف باطل خود و از سر نیاز و از طرفی نبود دلیلی استوار، روایت بحار الأنوار را به نقل از کتابی

(۱) بشارة الإسلام - کاظمی - ص ۱۱۸.

(۲) هذه النسخة كثيرة الغلط و قد سقط منها بعض الحروف و بدل بعض. این نسخه غلطهای فراوانی دارد و برخی از حروف از آن افتاده و یا به کلمه دیگری تغییر یافته است. (بشارة الإسلام - ص ۲۹۶) دلیل رجوع فراوان پیروان احمد همبوشی به کتاب بشارة الإسلام حیدر الکاظمی همین است؛ از این جهت که این کتاب دارای غلطها و اشتباهات فراوان است و بسیاری از روایات مهدویت بطرز نادرست ذکر شده، احمد همبوشی و فرقه او عمدتاً بدین کتاب رجوع و اعتماد و استناد می کنند تا با روایات تحریف شده و غلطهای موجود در ذکر اخبار مهدوی، دروغ خویش را راست جلوه دهند.

(۳) الرد الحاسم علی منکری ذریة القائم - ص ۱۷ و ۲۵ و ۲۶.

پرخلا آورده است تا باطلی که بدان گرویده را حق جلوه دهد؛ و اگر در مذهبی که محققینش بر این مرام هستند، خدا را یافتی، سلام مرا به او برسان!^۱

(۱) یکی از داعیان این فرقه ضاله در این مورد می‌نویسد:

فالكاظمی صاحب كتاب بشارة الإسلام ينقل أيضاً عن البحار، الأمر الذى يعنى أنه كانت لديه نسخة من البحار فيها (ابن المهدي عليه السلام). الكاظمی (صاحب كتاب بشاره الإسلام) بر نسخه‌ای از بحار دست یافته است که در آن ابن المهدي عليه السلام ذکر شده است و نه ابن النبی عليه السلام المهدي عليه السلام.

حال آنکه اولاً گفتیم مرحوم حیدر الکاظمی خود اشاره نموده است که این نسخه از کتاب وی دچار غلطها و تحریف‌های فراوان بوده است. کلام وی بدین قرار است:

هذه النسخة كثيرة الغلط وقد سقط منها بعض الحروف وبدل بعض. این نسخه غلط‌های فراوانی دارد و برخی از حروف از آن افتاده و یا به کلمه دیگری تغییر یافته است. (بشارة الإسلام-ص ۲۹۶)

پس او تأکید دارد که این نسخه از کتاب او پر از تحریف و تصحیف و غلط در روایات است و دقیقاً همین نسخه از این کتاب مرجع این فرقه نوظهور قرار گرفته است! حال آنکه مرحوم الکاظمی در نسخه اصلی و کم خطا از کتابش، روایت را بصورت درست آن یعنی: «ابن النبی عليه السلام المهدي عليه السلام» آورده است.

ثانياً تمامی نسخ چاپ شده و خطی از بحار و بویژه نسخه مشهور، بر لفظ «ابن النبی عليه السلام المهدي عليه السلام» تأکید داشته است! ر.ک: بحار الأنوار-ج ۵۱-ص ۱۶۲ و ۱۶۳ از نسخه مطبوع؛ و مجلد ۱۳ از نسخه خطی محمد سلطان کمال که در دوران حیات علامه مجلسی کتابش را مخطوط نمود. (روز پنجشنبه، ۱۹ جمادی الأول سال ۱۱۰۶ ق این نسخه خطی به اتمام رسیده است.)
ثالثاً قدیمی‌ترین مرجع این خبر کتاب مشارق الأنوار نوشته حافظ برسی است؛ همانطور که علامه مجلسی نیز می‌نویسد:

روی البرسی فی مشارق الأنوار... قال سطيح: حلفت بالبيت و الحرم... فعندها يظهر ابن النبی عليه السلام المهدي عليه السلام. (همان).

و وقتی به کتاب مشارق الأنوار نوشته حافظ برسی رجوع می‌کنیم؛ می‌بینیم که وی نیز بر نقل روایت به طریق «ابن النبی عليه السلام المهدي عليه السلام» تأکید دارد:

فأما أخبار سطيح فقد رواها كعب بن الحارث، قال: ... فعندها يظهر ابن النبی عليه السلام المهدي عليه السلام. (مشارق أنوار اليقين-الحافظ رجب البرسی-ص ۱۹۶.)

❖ دلیل شانزدهم: الغائب عن أهله، الموتور بأبيه

در حدیثی در شرح حال امام زمان علیه السلام آمده است:

هو الطريد، الوحيد، الغريب، الغائب عن أهله، الموتور بأبيه.

او طرد شده و تنها و غریب و غایب از اهلش است که پدرش را به ظلم کشته‌اند.^۱

پس این فراز از حدیث که «غایب از اهلش است» دلالت بر این دارد که امام زمان علیه السلام دارای همسر و فرزند است.

رابعاً مرحوم حائری یزدی که روایات مهدویت را در کتاب الزام الناصب جمع نموده، بر هر دو مصدر - بحار و مشارق - اشاره کرده و لفظ «ابن النبی صلی الله علیه و آله المهدی علیه السلام» را از سطح کاهن نقل می‌کند: فی البحار عن البرسی فی المشارق... فعندها يظهر ابن النبی صلی الله علیه و آله المهدی علیه السلام. (الزام الناصب - ج ۲ - ص ۱۴۸).

بنابراین همه محدثان پیشین و متأخر این خبر از سطح، بلااستثناء لفظ را به همان روال درست آورده‌اند و این دلیل که: «شاید الکاظمی نسخه‌ای دیگر از بحار را دیده است»، در حقیقت دلیلی بر پوچی ادله این جماعت در توجیه کجروی‌های احمد اسماعیل است. و از این روست که محمد انصاری یکی از مبلغان این فرقه در نوشتن کتاب جامع الادله که در آن تمامی دلایل حقانیت ادعای احمد بصری را گرد آورده، بهنگام نقل دلایل فرزند داشتن حضرت صاحب الزمان علیه السلام، عیناً دلایل کتاب رد حاسم را نقل می‌نماید ولی هنگامی که به خبر سطح کاهن می‌رسد، آن را نقل نمی‌کند و از بیان آن بعنوان دلیل این فرقه صرفنظر می‌کند. این خود بیانگر پوچی استناد بدین خبر در اثبات مدعای این فرقه است و تلاش همپالگی‌های او در دفاع از این دلیل باطل، حاکی از تعصب و یکدندگی اصحاب این فرقه نوزاد است.

(۱) کمال الدین - شیخ صدوق - ص ۳۶۱.

✚ جواب

نکته ۱: بین و دال و مدلول پیوندی نیست؛ دلالت منقطع و استدلال باطل است.

نکته ۲: اگر ورود این روایت را در حق امام زمان علیه السلام بدانیم، نهایت استفاده از این روایت آن است که امام زمان علیه السلام از اهل و خاندان خود غایب خواهد شد؛ خاندان شامل پدر و مادر و عمو و عمه و دایی و خاله و نزدیکان و بستگان و همخونی‌ها و همسر و فرزند است؛ پس محل استناد فراتر از محل ادعاست و این روایت حتی از اثبات ذریه و فرزند برای امام زمان علیه السلام نیز عاجز است. طراح شبهه نیز خود بر این امر معترف است؛^۱ لکن لیس للجوج تدبیر.

❖ دلیل هفدهم: بعدهم أتباعهم و شیعتنا

امام علی علیه السلام فرموده است که نزول ملائکه بعد از ائمه علیهم السلام بر اتباع و شیعیان است:

و بعدهم أتباعهم و شیعتنا المقرون بولیتنا.

پس مراد از «اتباعهم» همان فرزندان امام مهدی علیه السلام و همان مهدیون هستند!^۲

✚ جواب

نکته ۱: بین دال و مدلول پیوندی نیست؛ دلالت منقطع و استدلال باطل است.

(۱) الرد الحاسم علی منکری ذریة القائم-ص ۱۶.

(۲) همان-۱۷. به نقل از الزام الناصب حائری.

نکته ۲: حسب پژوهش اینجانب، تنها آورنده این روایت شیخ حائری در الزام الناصب است و مصدر پیشین و سند این روایت مجهول است. و الله العالم.

نکته ۳: ادعای طراح شبهه در نهایت ضعف و پوکی است و اصل روایت در کتاب الزام الناصب بدین نص آمده است: «و بعدهم أتباعنا و شیعتنا المقرون بولايتنا» که طراح شبهه أتباعنا را به اشتباه با لفظ «اتباعهم» نقل نموده است و هیچ دلیل عقلی یا روایی پیرامون اینکه «اتباع اهل بیت» همان فرزندانشان هستند، نیست؛ چراکه اگر منظور معصوم فرزندان اهل بیت علیهم السلام بود بصراحت و بدون تکلف و بوضوح می فرمود: بعدهم ذریتنا و شیعتنا؛ یا اولادنا و شیعتنا. بلکه بنابر اخبار، مراد از «اتباع»، جایگاهی همسان تشیع و قدری برتر از آن است. همانطور که اصحاب ما در کتب مهدوی و رجالی در ترجمه شلمغانی نوشته اند:

ظهر التوقيع من صاحب علیهم السلام بلعنه و البراءة منه و ممن تابعه و شایعه.

توقیعی از امام زمان علیه السلام در لعن شلمغانی و براءت از او و از اتباع و شیعیانش ظاهر شد.^۱

پس بدیهیست که مراد از اتباع، همسر و فرزندان و نسل شلمغانی نیست. چراکه لعن معدوم آن هم به آنچه انجام نداده، قبیح است؛ بلکه مراد همانا اتباع وی و یاران خاص وی بوده اند. پس ادعای طراح شبهه مبنی بر اینکه مراد از «اتباع» همان فرزندان است، ظنی و بی جهت بوده و سعی او در استفاده از روایت کتاب الغیبه که نامش را حدیث وصیت گذاشته و آمیختن آن بدین روایت، ناروا است و در پیشرو پیرامون خبری که در کتاب الغیبه آمده نیز سخن خواهیم راند.

(۱) قاموس الرجال - محمدتقی شوشتری - ج ۹ - ص ۴۴۴.

❖ دلیل هجدهم: ابن صاحب الوصیات

عن أبي الحسن (عليه السلام): كَأَنِّي بِرَأْيَاتٍ مِنْ مِصْرَ مَقْبَلَاتٍ خَضِرَ مَصْبِغَاتٍ حَتَّى تَأْتِيَ الشَّامَاتِ، فَتَهْدِي إِلَى ابْنِ صَاحِبِ الْوَصِيَّاتِ.

از امام کاظم (علیه السلام) روایت است که فرمود: گویی پرچم‌هایی از مصر را می‌بینیم که با رنگ سبزی پیش می‌آیند تا به شام برسند؛ پس این پرچم‌ها به فرزند صاحب وصیت‌ها هدایت می‌کنند.^۱

✚ جواب

نکته ۱: فارغ از ضعف سندی -بجهت ارسال خبر و انقطاع سند-، بین دال و مدلول پیوندی نیست و استدلال باطل است؛ نهایت استفاده از این روایت (بر فرض آنکه این جماعت ادعا کرده‌اند) این است که «فرزند امام زمان (علیه السلام) نیز جزو زمینه سازان ظهور آنحضرت است»؛ حال آنکه مدلول این است که «احمد اسماعیل فرزند امام زمان (علیه السلام) است»؛ دلالتی بین این دو نیست و استدلال باطل است.

نکته ۲: دلیل صریحی که ادعا کند مراد از «صاحب وصیات»، همانا امام زمان (علیه السلام) است، نیافتیم؛ بلکه لفظ: «فرزند صاحب وصیت‌ها» در این روایت می‌تواند اشاره به حضرت امام مهدی (علیه السلام) که زاده‌ی اوصیای هدایتگر است، داشته باشد؛ از این باب که او فرزند خاتم اوصیاء و صاحب وصیات حضرت علی (علیه السلام) است، بدین لقب معرفی شده باشد و یا فردی دیگر؛ حتی برخی از محققان ادعا دارند که مراد از «فرزند صاحب وصیت‌ها»، سفیانی است!^۲ از طرفی هیچ روایتی به نقل از هیچ يك از امامان شیعه، نه بسند ضعیف و نه صحیح مدعی نشده است که یکی از القاب امام مهدی (علیه السلام)،

(۱) الصراط المستقیم - علی بن یونس العاملی - ج ۲ - ص ۲۵۰.

(۲) یوم الخلاص - ۵۹۹. و ما نه بر درستی و نه نادرستی گفته‌ی او حکم نمی‌کنیم.

«صاحب الوصیات» است. بلکه لقب صاحب علم الوصیات در نگاه روایی به حضرت امام علی (علیه السلام) اطلاق شده است؛ همچنان که مجلسی در بحار می آورد:

قال أمير المؤمنين (عليه السلام) علي منبر الكوفة: ... أنا الفاروق الأكبر... صاحب العصا و الكرامات... فتحت لي الأبواب و علمت الأسباب و علم المنايا و البلايا و الوصيات.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) بروی منبر کوفه گفت: من فاروق اکبرم... من صاحب عصا و کراماتم... در بها برویم گشاده است و علم اسباب نزد من است... علم مرگ و میر؛ بلاها و وصیتها.^۱

❖ دلیل نوزدهم: و الأوصياء من عترته بعد قائمهم

ورد في دعاء مولد الحسين (عليه السلام) «اللهم إني أسألك بحق المولود في هذا اليوم الموعود بشهادته قبل استهلاله... الممدود بالنصرة يوم الكرة، المعوض من قتله أن الأئمة من نسله، و الشفاء في تربته، و الفوز معه في أوبته، و الأوصياء من عترته بعد قائمهم و غيبته حتى يدركوا الأوتار و يثاروا الثار و يرضوا الجبار و يكونوا خير أنصار... فنحن عائذون بقبيره نشهد تربته و ننتظر أوبته»

در دعای مربوط به میلاد امام حسین (علیه السلام) آمده: خداوند بحق مولود در این روز که وعده داده شده به شهادتش قبل استهلالش... مدد شده به نصرت در روز رجعت و عوض داده شده من باب قتلش به امامانی از نسل او و شفاء در تربتش و پیروزی کسی که با او رجعت کند و اوصیاء از عترتش بعد از قائمشان و غیبت او تا اینکه انتقام را درک نموده و به خواهان خون ریخته

شده گردیده و خداوند را راضی نموده و بهترین انصار گردند... پس ما به قبرش پناهنده شده و به ترتبش گواهی داده و رجعتش را منتظریم.^۱

✚ جواب

نکته ۱: بین دال و مدلول پیوندی نیست و دلالت منقطع و استدلال باطل است. مدلول اینکه «احمد اسماعیل از فرزندان امام زمان علیه السلام است» بوده حال آنکه نهایت استفاده از این روایت آن است که «بعد از امام زمان علیه السلام، فرزندان از امام حسین علیه السلام پیشوایی امت را برعهده خواهند گرفت»؛ بنابراین هیچ ارتباطی بین این دو نیست و استدلال بدین دعا باطل است.

نکته ۲: این بخش از دعا پیرامون رجعت است و اینکه فرمود: «اوصیائی از نسل او بعد قائمشان خواهند بود» همان امامان شیعه علیهم السلام هستند که جملگی از فرزندان امام حسین علیه السلام بوده و بدنیا رجعت نموده و برای دورانی حکومت را برعهده خواهند گرفت. از این روست که در این دعا بارها بر رجعت سیدالشهداء علیه السلام و رویداد پس از آن تصریح شده: «الممدود بالنصرة يوم الكوفة»؛ «المعوض من قتله أن الأئمة من نسله... و الأوصياء من عترته بعد قائمهم»؛ «فنحن عائدون بقره نشهد تربته، و نتظر أوبته». پس الفاظ «برگشت» و «برخاستن اوصیائی از نسل او بعد از قائم علیه السلام، درعوض کشته شدنش» و «انتظار برگشت حسین علیه السلام» و اینها جملگی بر دال بر رجعت است و نه وجود اوصیائی از نسل امام زمان علیه السلام؛ بلکه مراد این دعا رجعت امام حسین علیه السلام و فرزندان از امامان علیهم السلام فرمانروایی شان بر هستی می باشد.

و از این روست که علمای شیعه اعم از محدثان و غیرشان این دعا را در باب رجعت امامان علیهم السلام آورده و یا در کتب ویژه اثبات رجعت ذکر کرده اند.^۱

(۱) مصباح المتجهد- شیخ طوسی- باب اعمال شهر شعبان- ۸۲۶ و ۸۲۷؛ به نقل از توفیق امام حسن عسکری علیه السلام.

شیخ محمد السنند در این باره می نویسد:

مفاد الدعاء ظاهر بوضوح فی أن سیدالشهداء علیه السلام موعود بمدد النصر يوم کرتّه، و كذلك الأوصیاء من عترته و أن أوتهم و کرتهم تقع بعد قائمهم و غیبتہ.

مفاد این دعا به روشنی ظاهر است بر اینکه سیدالشهداء علیه السلام نوید داده شده به پیروزی در روز رجعتش و همچنین اوصیاء از عترت او که برگشتشان و رجعتشان بعد از قائمشان و غیبت او رخ خواهد داد.^۲

بنابراین، این دعا نه تنها آنچه مدلول است اثبات نمی کند، بل از اثبات ذریه برای امام زمان علیه السلام نیز قاصر بوده و بلکه مخالف ادعای احمد همبوشی پیرامون خلافت فرزندان مهدی علیه السلام پس از وفاتش می باشد.

❖ دلیل بیستم: أسباطنا حلفاء الدین

در حدیثی از امام حسن عسکری علیه السلام آمده است:

قد صعنا ذری الحقائق بأقدام النبوة و الولاية... و فینا السیف و القلم فی العاجل، و لواء الحمد و العلم فی الآجل، و أسباطنا حلفاء الدین و خلفاء النبیین.

(۱) الرجعة بین الظهور و المعاد - ج ۲ - ص ۱۰۳؛ الإيقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة - شیخ حر عاملی - ص ۲۲۲؛ رسائل آل طوق - ج ۱ - ص ۱۳۲.
(۲) الرجعة بین الظهور و المعاد - ج ۱ - ص ۳۳۲.

همانا بر فراز حقایق با گام‌های نبوت و ولایت صعود نموده‌ایم... شمشیر
و قلم در این دنیا نزد ماست و در آخر پرچم ستایش و علم؛ نوادگان ما هم
عهدان دین و جانشین انبیاء هستند.^۱

جواب

نکته ۱: بین دال و مدلول پیوندی نیست؛ دلالت منقطع و استدلال باطل است.

نکته ۲: حسب پژوهش اینجانب سند و مصدر این روایت نامعلوم است و بصورت وجاده نقل شده است؛ همانطور که تنها آورنده این روایت، مرحوم فیض کاشانی (متوفی ۱۰۹۰ق) می‌نویسد:

وُجد بخط مولانا اَبی مُحَمَّد العسکری علیه السلام... و أسباطنا حلفاء الدین.^۲

نکته ۳: اصل روایت همانطور که از منابع حدیثی نقل نمودیم «أسباطنا حلفاء الدین» است که طراح شبهه باز به نسخه محرف کتاب بشارة الإسلام رجوع کرده که در آن روایت بدین سان آمده است: «أسباطنا حلفاء الدین» و سپس با استناد به لفظ «حلفاء» نوشته است:

پس او تعیین نمود که نوادگانی از ذریه امام زمان علیه السلام خلفای امت باشند.^۳

(۱) المحجة البيضاء-فیض کاشانی-ج ۱-ص ۱۹۹.

(۲) همان؛ و.ر.ک: علم الیقین-ج ۲-ص ۸۰۸ نوشته همو.

(۳) فتعین أن يكون هؤلاء الأسباط من ذرية الإمام المهدي علیه السلام وخلفاءه في الأمة.

نکته ۴: بر هر محققى روشن است که هر کدام از امامان که بخواهند صفتى را که مربوط به همه اهل بیت (علیهم السلام) است، بیان کنند، آن را با صیغه جمع «نحن» و یا «...نا» بیان می نمودند. همانطور که امام باقر (علیه السلام) فرموده است:

بِنَا تَنْزِلُ الرَّحْمَةَ، وَ بِنَا تُسْقَوْنَ الْغَيْثَ، وَ نَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يَصْرِفُ اللَّهُ
عَزَّوَجَلَّ عَنْكُمْ الْعَذَابَ، فَمَنْ أَبْصَرْنَا وَ عَرَفْنَا وَ عَرَفَ حَقَّنَا وَ أَخَذَ بِأَمْرِنَا، فَهُوَ
مِنَّا وَ إِلَيْنَا.^۱

پس در این روایت تمامی ضمایر منفصله و متصله جمع «نحن» «...نا» در «بنا» و «ابصرنا» و «عرفنا» و... به یکایک امامان معصوم (علیهم السلام) پیوسته می گردد.

همچنین با تیزبینی در روایت مورد شبهه، می بینیم که امام حسن عسکری (علیه السلام) نفرموده: «اسباطی حلفاء الدین: نوادگان من هم عهدان دین هستند»؛ تا بواسطه آن ادعا شود امام حسن عسکری (علیه السلام) دارای نوادگانی خواهد بود! بلکه او به نیابت از همه اهل بیت (علیهم السلام) و رئیس ایشان یعنی پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «نوادگان ما اهل بیت هم عهدان دین و جانشینان پیغمبراند»؛ و مراد از اسباط، امامان یازده گانه از نسل امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستند که جانشین پیامبران و از نوادگان پیغمبر خاتم اند و روایات شیعه نیز بر این گفته تأکید دارد؛ همانند آنچه شیخ حر عاملی از پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله) آورد:

عن النبی (صلی الله علیه و آله) فی حدیث قال: ألا إن الله نظر إلى الأرض نظرة فاختارني
منها، ثم نظر أخرى فاختار أخي عليا، و جعله وزيري و خليفتي و أمني و
ولي كل مؤمن و مؤمنة بعدى، و أحد عشر سبطا من أهل بيتي هم خيار
أمتي... أبوهم خير الوصيين، و هم خير أسباط المرسلين.

(۱) البرهان فی تفسیر القرآن-سید هاشم بحرانی-ج ۴-ص ۷۲۰.

از پیغمبر ﷺ است که فرمود: بدانید که خداوند بر زمین نظر فرمود و در نگاه اول مرا اختیار نمود؛ سپس دیگر بار نظر فکند و برادرم علی را اختیار نموده و او را یاور و جانشین و امانت دار من و سرپرست همه مردان و زنان مومن بعد از من قرار داد و یازده سبط (نوه) از اهل بیتم که بهترین امتم هستند... پدرشان بهترین اوصیاء و خودشان بهترین نوادگان (اسباط) مرسلین هستند.^۱

پس مراد از اسباط، همانا یازده امام شیعه از نسل امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستند که همگی نوادگان محمد مصطفی ﷺ و بهترین اسباطند؛ وگرنه با فهم نارس طراح شبهه بایستی تمامی نوادگان خاندان علوی اعم از گمراه و راستین را خلفای پیامبران و هم عهدان دین می‌دانستیم که قطعاً استنباط باطلیست و مخالف روایاتیست که مدعی گردیده از نوادگان اهل بیت (علیهم السلام) مدعیان دروغینی برخواهند خاست؛ همانند روایت جعفر کذاب و دجله بصره و غیرها.

❖ دلیل بیست و یکم: دعای علوی مصری

یکی از مهمترین دلایلی که اتباع احمد مبنی بر وجود فرزند پسر برای امام زمان (علیه السلام) که اتفاقاً فردی محترم است، ارائه می‌دهند، دعایی به نام دعای علوی مصری است. پس این دعاییست که امام زمان (علیه السلام) به محمد بن علوی مصری می‌آموزد تا به هنگام مشکلات زندگی آن را بخواند. پس در قسمتی از این دعا آمده است:

تصلی علی محمد و آل محمد... و تفر عینی بولدی و أهلی و مالی و
تصلح لی أموری.

خدایا بر محمد و آلش درود فرست و چشمم را به فرزندم و اهل و مالم روشن دار و امورم را اصلاح بخش.^۱

پس این روایت چند امر را اثبات می‌کند:

اول. امام زمان علیه السلام دارای یک پسر است؛ **دوم.** این پسر، فرزندی محترم است؛ چون امام زمان علیه السلام برای او دعا می‌کند؛ **سوم.** این فرزند در دوران غیبت امام زمان علیه السلام ذکر شده است؛ **چهارم.** بنا به نص این دعا، امام زمان علیه السلام امید به این فرزند دارد و این یعنی آن پسر در امر امام زمان علیه السلام جزو یاران اصلی است.

✚ جواب

نکته ۱: این دعا تنها یک مصدر دارد و آن کتاب العتیق الغروی است که هم اکنون اثری از آن نیافتیم و تنها کسی که این خبر را در این کتاب یافته است، سید بن طاووس است و او تصریح دارد بر «وجاده» بودن این دعا:

وجدت فی مجلد عتیق... دعاء العلوی المصری مما هذا نصحہ و إسنادہ.

در نسخه‌ای از عتیق دعای علوی مصری را یافتیم که این نص و اسنادش است.^۲

(۱) مهج الدعوات-سید بن طاووس-ص ۲۸۴. طراح شبهه با تمسک بدین دعا می‌نویسد:
ولشدة أهمية الوصی فی زمن الظهور نری الامام المهدی علیه السلام یدعوا له فی کثیر من المواضع شوقا لولده منها ماورد فی الدعاء الذی علمه الامام المهدی علیه السلام للعلوی و هو دعا طویل. و اهمیت وصی در زمان ظهور آنقدر بالاست که می‌بینیم امام مهدی علیه السلام برای او در بسیاری جاها دعا می‌کند که از سر شوق برای پسرش می‌باشد؛ همانند آن دعایی که امام مهدی علیه السلام به علوی آموخت و آن دعایی طولانیست.

(۲) همان-ص ۲۷۸.

ضعف اخبار حاصل از وجاده بیان گردید. از طرفی کتاب عتیق از جهت مصدر و سند مشکل پایه‌ای دارد و قابل اعتماد نیست.^۱

نکته ۲: این دعا به نص آورنده‌اش یعنی علوی مصری، در خواب به او تعلیم داده شده است؛ پس از حجیت ساقط است (عدم حجیت رؤیا در امور شرعی در ادامه کتاب خواهد آمد).^۲

نکته ۳: تنها آورنده این خبر یعنی محمد العلوی المصری، فردی مهمل است و هیچ سخنی در توثیق یا تضعیف او موجود نبوده و در نتیجه سند این خبر نیز از بُن ضعیف است.

نکته ۴: هیچ دلیلی مبنی بر اینکه ادعا کنیم قرائت درست فقره: «وتقر عینی بولدی»، «وَلَدِ» است، وجود ندارد؛ چراکه می‌توان آن را «وَلَد: فرزندان» نیز قرائت نمود که طبعاً همانند همان شبهاتی خواهد بود که پیشتر پاسخ داده ایم.

نکته ۵: این دعا، دعایی نقل شده از پیامبران علیهم‌السلام است و امام زمان علیه‌السلام فقط آن را از اجدادش نقل نموده است! همانطور که در ابتدای این دعا آمده است:

فقال لی هلا دعوت الله ربك و رب آبائك بالأدعية التي دعا بها أجدادی
الأنبياء عليهم‌السلام حيث كانوا في الشدة فكشف الله عزوجل عنهم.

(۱) علامه سیدضیاء الخباز در این باره گوید:

الكتاب الغروی العتیق مجهول الهوية حتّى عند العالمة المجلسی. کتاب غروی عتیق، کتابی مجهول الهوية است؛ حتی در نزد علامه مجلسی. (احمد اسماعیل لیس من ذریة الإمام المهدي - ص ۸).

(۲) دعاء العلوی المصری مما هذا لفظه و إسناده دعاء علمه سیدنا المؤمن صلووات الله علیه رجلا من شیعتہ و أهله فی المنام. همان.

پس امام علیه السلام به من فرمود: چرا خداوند خود و پدران را به آن ادعیه‌ای که اجداد پیامبر علیهم السلام در سختی می‌خواندند، نمی‌خوانی؟ چرا که خداوند آن سختی را از ایشان برمی‌داشت.^۱

پس انتساب این فقرات به امام زمان علیه السلام، لغو و نادرست است.

نکته ۶: این روایت، دعایی برای در سختی قرار گرفتن مومنان است، و همانند سایر ادعیه‌ای است که امامان معصوم علیهم السلام به شیعیان می‌آموختند تا در مناسبت‌های گوناگون همانند اعیاد فطر و قربان و غیره یا ایام شهادت امامان علیهم السلام و یا سختی و بیماری و یا صاحب اولاد شدن و دیگر مناسبت‌ها بخوانند؛ پس این دعا، دعای مخصوص امام زمان علیه السلام نیست تا بدان بهانه، فقرات آن را مربوط به امام علیه السلام دانسته و در نتیجه ادعا کنیم در فقره‌ای از این دعا، امام زمان علیه السلام به فرزندش که پسر هم هست، دعا نموده است! بلکه این دعاییست که به یکی از شیعیان داده تا وی برای رفع مشکلات خویش آن را استعمال کند. پس در این دعا فقراتی وجود دارد که بدیهیست فقرات آن منتسب به امام مهدی علیه السلام نمی‌گردد؛ بلکه دعاییست مربوط به شیعیان و محبین امامان معصوم علیهم السلام؛ همانطور که در این دعا آمده است:

أن تجیرنی من النار و تکفینی شر الأشرار بالمصطفین الأخیار الأئمة
الأبرار و نور الأنوار محمد صلی الله علیه و آله و آله الطیبین الطاهرین الأخیار الأئمة
المهدیین و الصفوة المنتجبین صلوات الله علیهم أجمعین و ترزقنی
مجالستهم و تمن علی بمرافقتهم و توفیق لی صحبتهم.

خداوندا از تو می‌خواهم که مرا از آتش دوزخ برهانی و از شر شرخواهان، به برگزیدگانی خوب که امامان نیکوکار و نور الأنوار هستند، بی‌نیاز گردانی که آنان محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک و نجیبشان هستند؛ امامانی هدایت‌گر و

برگزیدگانی نجیب صلوات الله علیهم اجمعین و به من همنشینی با ایشان و رفاقت با آنان و هم صحبتیشان را روزی کنی.^۱

این فقرات، همانند فقره‌ی «وتقر عینی بولدی» مربوط به شیعیانی است که این دعا را می‌خوانند و هیچ ربطی به امامان معصوم علیهم‌السلام ندارد.

❖ دلیل بیست و دوم: استحباب شرعی ازدواج

ازدواج یک مستحب شرعی و سنت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است؛ پس چطور امام زمان عجل‌الله‌فرجه به سنت جد بزرگوارش عمل ننموده و مستحبی به این موکدی را رها کند؟

✚ جواب

نکته ۱: ازدواج فراتر از صاحب اولاد بودن است؛ ای بسا فردی ازدواج نماید ولی صاحب اولاد نگردد (چه به اختیار و چه به اقتضای حکمت الهی و چه بدلیل نقص و بیماری)؛ نیز ای بسا فردی ازدواج نماید و صاحب فرزند دختر شود (و نه فرزند پسر تا کسی ادعا کند پسر اوست!). پس اساساً ازدواج کردن یا نکردن امام زمان عجل‌الله‌فرجه، ربطی به ذریه داشتن آنحضرت ندارد؛ چه برسد به آنکه مدلول مدنظر یعنی فرزندی احمد بصری از آنحضرت را اثبات نماید!

نکته ۲: ازدواج اگرچه بخودی خود مستحب است؛ اما به مقتضای شرایط به احکام ثانوی نظیر وجوب (ازدواج فردی که در اثر مجردی، به گناه فحشا مبتلا می‌شود) و حرمت (همانند ازدواج زنی با یک مرد ملحد که بواسطه آن دینش را از دست دهد) و کراهت (همانند جمع زوجات بین سادات فاطمی) نیز تبدیل می‌شود. پس حکم معلل ازدواج بسیار گسترده‌تر از دایره کوچک استحباب است و به مقتضای شرایط تمامی احکام چهارگانه را مشمول می‌گردد.

نکته ۳. مسئله غیبت امام زمان علیه السلام مسئله‌ای است که می‌تواند سبب اعمال حکم معطل شود؛ یعنی از آن بابت که ازدواج و زندگی با زنی سبب ظهور خاص امام زمان علیه السلام بر آن بانو می‌گردد؛ پس می‌تواند بعنوان قرینه‌ای در ردّ ازدواج آنحضرت در عصر غیبت تامه باشد.

نکته ۴: استحباب ازدواج، مشروط به ظرف زمانی نیست؛ هر فردی بخواهد در هر زمانی از زندگی خود ازدواج نماید، بدین سنت مستحبه جامه عمل پوشانده است. از این رو ادعای عدم ازدواج امام زمان علیه السلام در عصر غیبت، بدین معنا نیست که آنحضرت هرگز ازدواج نخواهد کرد؛ چراکه می‌توان این ازدواج را برای آنحضرت در زمان ظهور و پس از برپایی دولت عدل مهدوی متصور گردید. پس استحباب ازدواج (با مماشات در هر چه گفتیم) بمعنی بایستگی ازدواج امام زمان علیه السلام در عصر غیبت نیست!

❖ نتیجه پژوهش

تمامی دلایلی که سرکردگان این فرقه در اثبات ادعای اتصال احمد بصری به نسب امام زمان علیه السلام عرضه داشته‌اند را بررسی نمودیم و دیدیم که همگی محکوم به بطلان بودند؛ بلکه این اخبار حتی از اثبات ذریه برای امام زمان علیه السلام در عصر غیبت نیز عاجز بودند.

علیهذا ادعای فرزندی احمد بصری از امام زمان علیه السلام، ادعایی یتیم و ناقص است؛ هیچ دلیل قطع‌آور مبنی بر اثبات فرزندی او از حضرت حجت علیه السلام وجود ندارد و هرچه هست، گمان و پندار و خیال است؛ تنها روایتی که از آن استفاده نموده و به عنوان اصلی‌ترین دلیل اثبات فرزندی احمد بصری از امام زمان علیه السلام عرضه داشته‌اند، روایتی ضعیف‌السند و ظنی‌الصدور در کتاب الغیبه است که **حدیث وصیت** نامش نهاده‌اند و ان شاء الله در ادامه بحث بطور مفصل بدین روایت خواهیم پرداخت.

• نکته

با پژوهش در تاریخ و شخصیت‌های آن دیده می‌شود که افراد فراوانی درصدد دست و پا کردن نژادی غیر از نژاد واقعی خود بوده‌اند؛ که به چند دسته کلی تقسیم می‌شود:

▪ موالید غیر شرعی

آنانی که اولاد غیرشرعی بوده و حرامزادگی‌شان شهرت می‌گرفت، سعی بر این داشتند که برای خود نسبی دروغین دست و پا نموده و خود را از عارِ ناچار رها سازند. همانند زیاد بن ابیه که خبرش آمد.

▪ نواصب و موالید در خاندان پست

اغلب ناصبیان در عصر علوی از طیب ولادت به دور بودند و این سبب می‌شد که برای خود نسبی غیر از آنچه هست، پدیدار کنند. از جمله ایشان ابن ملجم مرادی بود؛ همانطور که مرحوم راوندی نقل کند:

عرض الخیل علی علی فجاء ابن ملجم إلیه فسأله عن اسمه و نسبه،
فانتهی إلی غیر ابیه، قال: کذبت.

لشکر خود را بر امام علیه السلام معرفی می‌نمود که ابن ملجم آمد، امام علیه السلام از اسم و نسبش پرسید؛ پس او خود را به مردی غیر از پدرش منتسب نمود؛
امام علیه السلام فرمود: دروغ می‌گویی!^۱

همچنین معاویه علی‌رغم عدم قطعیت نسب او از ابوسفیان، به صرف رخداد زنا بین هند بنت عتبه با ابوسفیان و چند مرد دیگر، به ابوسفیان چسبیده شد تا نسبش را

(۱) بحار الأنوار-ج ۴۱-ص ۲۹۷.

محترم و خود را از خاندان آل عبدمناف (جد اعلی بنی هاشم) معرفی کند. همانطور که نسب شناس قدیر، هشام الکلبی در این باره می نویسد:

كان معاوية لأربعة: لعمارة بن الوليد بن المغيرة المخزومي، و لمسافر ابن عمرو، و لأبي سفیان، و لرجل آخر سماه.

معاویه از چهار نفر است: از عماره بن ولید مخزومی؛ از مسافر بن عمرو؛ از ابوسفیان و از مرد دیگری که اسمش را می برد.^۱

نیز همانند امیه؛ رئیس و جد اعلی بنی امیه که اساساً یک برده بی نام و نشان بود و پس از مدتی بردگی قریشیان، برای اینکه در زمره انساب نامی عرب درآید و در دارایی و تبار و اعتبارشان شریک شود، با رضایت عبدالشمس، خود را به نسب عبدالشمس (نوه عبدمناف و برادر هاشم جد اعلی بنی هاشم) چسباند و بعدها آل امیه نیز از آل عبد مناف به حساب آمدند. پس امام علی (علیه السلام) در نامه مشهوری که به معاویه می نویسد بدین واقعه اشاره می کند:

لَا حَرْبَ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ لَا أَبُوْسُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ - وَ لَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ وَ لَا الصَّرِيحُ كَالصَّيْقِ.

نه حرب (جد ابوسفیان) همانند عبدالمطلب (ره) است و نه ابوسفیان برابر با ابوطالب (ره)؛ نه آنی که هجرت کرده (علی (علیه السلام)) با آنی که اسیر رها شده است (معاویه) برابر است و نه آنی که نسب صریح دارد با آنی که خودش را چسبانده است، یکیست!^۲

(۱) الخلافة المغتصبه - ادریس الحسینی المغربی - ص ۱۸۳؛ نیز ر.ک: ربیع الأبرار زمخشری.

(۲) نهج البلاغه - نامه ۱۷؛ شیخ ابن صلاح البحرانی در شرح این کلام می نویسد: هذا شهادة من أمير المؤمنين علی (علیه السلام) علی بنی امیه أنهم لصایق، و لیسوا بصحیح النسب إلی عبد مناف، و لم یستطع معاویه

همچنین زیاد بن ابیه پدر عبید الله بن زیاد که به دروغ و بدون هیچ بینة شرعی و بدین گمان که روزی ابوسفیان نیز با مادر او برای زنا همبستر شده است، ادعا نمود او فرزند ابوسفیان بوده و زین پس زیاد بن ابی سفیان نام می‌گیرد. همانطور که در الغارات و سایر کتب تاریخی آمده است:

قال أبو العریان ما هذه الجلبة قالوا زیاد بن أبی سفیان قال والله ما ترك أبو سفیان إلا یزید و معاویة و عتبة و عنبسة و حنظلة و محمد فمن أين جاء زیاد؟

ابوالعربان گفت: این دسته‌ای که راه افتاده از آن کیست؟ گفتند: زیاد بن ابوسفیان! گفت: والله ابوسفیان فرزندی جز یزید و معاویه و عتبه و عنبسه و حنظله و محمد نداشت؛ زیاد از کجا آمد؟!^۱

مخترع این بدعت، معاویه بود؛ چنانچه مطهر مقدسی گوید:

قالوا أن معاویة أول من ادعی إلى غیر أبیه فادعی زیادا أخوا.

گفته‌اند که معاویه اولین کسی بود که به غیر پدرش ادعا نموده و زیاد را برادر خود دانست.^۲

■ مدعیان دروغین نبوت و امامت

از جمله نامی‌ترین افرادی که نسبی غیر از نسب اصلی خویش را ابراز داشته و سعی دارند خود را به تبار بزرگ بپیوندانند، مدعیان دروغین نبوت و امامت و مهدویت

إنكار ذلك. این گواهی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است بر اینکه بنی امیه همگی نسب چسبیده‌ای دارند و براستی از نسل عبدمناف نیستند و معاویه نیز نمی‌توانست آن را انکار کند. (الزام النواصب-ص ۱۸۰).

(۱) الغارات-ج ۲-ص ۹۳۲.

(۲) البدء و التاريخ-ج ۶-ص ۲.

هستند؛ بعنوان مثال غلام احمد قادیانی است که مدعی انتساب به خاندان فاطمه علیها السلام است، آن هم بدین دلیل که خواب دیده است! این مدعی می نویسد:

رأيت أن الزهراء علیها السلام وضعت رأسی علی فخذها و نظرت بنظرات تحنن
كنت اعرف فی وجهها. ففهمت فی نفسی أن لی نسبة بالحسین علیه السلام.

دیدم که زهراء علیها السلام سرم را به روی پای خود گذاشته و با آن نگاهی بر من
نگریست که علاقه و محبت را در آن می فهمیدم؛ پس در درون خود
فهمیدم که قطعاً بین من و حسین علیه السلام نسبتی هست!^۱

نیز بعنوان مثال حیدر المنشداوی بود که بعدها ملقب به سید قحطانی گردید؛
همچنین اخیراً مدعی موهوم «خراسانیت» که دگانش توسط عده‌ای شیاد اداره
می شود با نام «منصور هاشمی خراسانی» اعلان وجود نموده است که مراد از لقب
«هاشمی» یعنی انتسابش به نسب بنی هاشم؛ و نیز همانند حسینعلی نوری بهاء الله و
فرزندش عبدالبهاء که نسبشان را به یزدگرد و ابراهیم نبی گروانده اند! همچنین همانند
ابن تومرت هرغوی مدعی مهدویت که مدعی شد از نسل امیرالمؤمنین علیه السلام است.

از جمله این مدعیان دروغین نبوت و مهدویت، احمد اسماعیل بصری است که
از اجداد حقیقی خویش^۲ رویگردان شده و برای خود نسب دروغینی ادعا نموده است.

(۱) التبلیغ-ص ۱۰۷.

(۲) أحمد بن إسماعیل بن صالح بن حسین بن سلمان بن داوود بن همبوش.

*همانطور که پیشتر اشاره شد، در بدو شروع ادعای احمد بصری مبنی بر «سفارت» و «بابیت»، وی
خود نیز ادعای سیادت و ذریت و بنوّت نمی نمود؛ بطوری که او را با نام «شیخ احمد السلمی»
می شناختند و حتی بیانیه‌های این فرقه به همین نام یعنی «الشیخ احمد بن اسماعیل السلمی رسول
الإمام المهدي علیه السلام مکن الله له فی الأرض» منتشر می گشت؛ بعنوان مثال شیخ حیدر المنشداوی که

اولین و اصلی‌ترین یاور احمد بصری در ادعایش بود، در مقالات خود نسبت به حقانیت احمد می‌نوشت:

بفضل الله تم البلاغ بإرسال الإمام المهدي ﷺ مكن الله له في الأرض رسوله الشيخ احمد والشاهد له الشيخ حيدر. به فضل خدا، حکم فرستادگی «شیخ احمد» رسول امام مهدی ﷺ، از جانب آنحضرت ابلاغ گردید و شیخ حیدر بر این امر شاهد است. و در مقاله‌ای دیگر می‌نویسد:

أدلتی علی ان الشيخ احمد مرسل من الإمام مكن الله له في الأرض ﷺ. دلایل من (شیخ حیدر) مبنی بر اینکه «شیخ احمد» از جانب امام مکن الله له فی الأرض ﷺ فرستاده شده است. (بیانیه در حقانیت احمد اسماعیل در ۶ جمادی الثانی سال ۱۴۲۴).

پس احمد اسماعیل در بدو امر نه تنها ادعای امامت و مهدویت نمی‌نمود، بلکه حتی مدعی سیادت هم نمی‌گشت و مقالات فرقه‌اش با لقب «الشیخ احمد بن اسماعیل السلمی» منتشر می‌گشت؛ جالب اینجاست که پس از حدودا دو سال، شیخ حیدر المنشداوی از شیخ احمد بن اسماعیل جدا شد و برای خود فرقه‌ای دیگر تأسیس نمود؛ ولی در همان ایام مطلع شد که احمد بن اسماعیل ادعای سیادت و انتساب به نسل امام زمان نموده و خود را «سید احمد»! نامیده است؛ از این رو در طی مقاله‌ای خطاب به رفیق دیرین و رقیب کنونی‌اش نوشت:

أنت لقبك الصحيح كما يعرف ذلك كل من اطلع عليك وعلى أحوالك هو احمد إسماعيل السلمی. هر کسی که تو را می‌شناسد و از احوالت باخبر است می‌داند که لقب صحیح تو احمد اسماعیل السلمی است. (یعنی نسب احمد به عشیره البوسلیم می‌رسد.!). مجله القائم (مجله‌ای در اثبات یمانیت حیدر المنشداوی) - شماره ۱۱. (همگی به نقل از مقاله هویت المدعی سایت مرکز دراسات امام مهدی ﷺ) و این حیدر المنشداوی کسی است که احمد اسماعیل با مشارکت او، فرقه‌اش را بنا نهاد و وی اصلی‌ترین و اولین بیعت‌کننده با احمد اسماعیل و در مقام «الشاهد علی رسول الإمام» بود؛ پس شیخ حیدر همان موسسه فرقه‌ی احمد اسماعیل، اولین کسی بود که ماهیت و حقیقت احمد اسماعیل را هویدا کرده و بر همگان اعلان نمود که «احمد اسماعیل، یک مدعی دروغین است»؛ شیخ ناظم العقیلی که پس از خروج شیخ حیدر از فرقه احمد اسماعیل، جای او را گرفت، در حق حیدر المنشداوی گوید:

أيها الناس إن الشيخ حيدر المشمت الذي يشير إلى نفسه في جريدته القائم بأنه اليماني الحسنی، و يلقب نفسه بالقحطاني كان أول مباحي للسيد أحمد الحسن عندما أعلن عن نفسه رسولا للإمام المهدي ﷺ.

ای مردم! همانا شیخ حیدر پریشان که در انتشارات القائم خودش را «یمانی از نسل حسن» معرفی کرده و لقبش را «القحطانی» قرار داده است، اولین کسی بود که با سید احمد الحسن بیعت نمود، زمانی که سید ادعا کرد رسول امام مهدی علیه السلام است. (سامری عصر الظهور - ناظم العقیلی - ص ۵).

اساساً احمد اسماعیل در بدو شروع ادعایش نیاز به وجود عناصری نظیر حیدر المنشداوی و امثال او داشت؛ چراکه این افراد دوران بیشتری در حوزه بوده و برخلاف احمد، باسواد بودند و توان سوء استفاده قوی از روایات را داشته و بعلت وجود غرض و نیت فاسد واحد، می توانستند در کنار همدیگر یک فرقه بسیار قوی و ماندگار پدید آورند که قطعاً اموال فراوانی از جانب دشمنان شیعه همانند صهیونیست ها و وهابیت و ایضا فریبخوردگانی از بطن شیعه در قالب خمس و زکات جذب خواهد نمود. از این رو می بینیم که شیخ احمد اسماعیل حتی به برخی از مدعیان دروغین دیگر، تقاضانامه بیعت فرستاده تا با همدیگر همکاری کنند؛ همانطور که وی در طی نامه‌ای به «محمود الصرخی» که مدعی دروغین مرجعیت و سیادت بوده و من باب وجود اخباری مبنی بر «قیام سید حسنی از عراق» خود را «السید الحسنی» لقب داده است، می نویسد:

إلی السید محمود الحسنی علیه السلام، و إلی السید الحسنی الصبیح الوجه من بین جبال الدیلم و قزوین، و إلی السادة الستة الكرام المقرین من الإمام المهدی علیه السلام و إلی السادة التسعة عشر المتصلین بالإمام المهدی علیه السلام علیکم اظهار الطاعة و الإعلان عنها و الامتثال لوصی الإمام المهدی علیه السلام و مبايعته بشكل علنی. خطاب به «سید محمود الحسنی علیه السلام! و به سید حسنی زیباچهره از بین کوه‌های دیلمان و قزوین و خطاب به شش سید کریم که از نزدیکان به امام مهدی علیه السلام هستند و خطاب به سادات شانزده‌گانه‌ای که متصل به امام مهدی علیه السلام هستند؛ بر شماست که از وصی امام مهدی علیه السلام تبعیت نموده و اظهار و اعلان اطاعت و بیعت نمایید آن هم به شکل علنی. (سامری عصر الظهور - ص ۳۸).

پس دیده می شود که احمد بصری من باب ایجاد رغبت و تمایل در محمود صرخی دروغگو، وی را از سادات حسنی اهل بیت خوانده و اسم او را همانند اسامی امامان معصومین با پس گفتار «علیه السلام» ذکر می کند. ! لکن همین محمود صرخی پس از دریافت این تقاضانامه، اعلان نمود «احمد اسماعیل یک کذاب دغلكار و مدعی جاهل مقامات» است و حاضر است با او بطور علنی در حضور مردم مناظره یا مباحله نماید. ! یعنی کسی که احمد اسماعیل وی را از سادات خوانده و نامش را با ذکر «علیه السلام» می آورد، احمد را دروغگویی فرومایه و کافری دغلكار فتوی داد! عجیب که ناظم العقیلی در سرپوش نهادن بر این آبروریزی می نویسد:

و اما قول السيد أحمد الحسن للسيد محمود الحسنی «عليه السلام» فذلك إن معنى السلام هو الأمان فأعطى السيد أحمد الحسن الأمان للسيد محمود الحسنی. اما اینکه سيد احمد الحسن به سيد محمود الحسنی، «عليه السلام» گفته است، پس اینجا سلام یعنی امان! پس سيد احمد الحسن به سيد محمود الحسنی امان داده است. (سامری عصر الظهور-ص ۴۳).

حال آنکه این سخن در غایت خنکی و وهن و کذب است؛ احمد بصری در نوشته فوق محمود صرخی کذاب و سایر افرادی که شمارشان به بیش از بیست نفر می‌رسد را از اولیاء خداوند و از مرتبطين با امام زمان و متصلین به آنحضرت نام می‌برد و همه ایشان را از سادات اهل بیت (علیهم السلام) و از مقربین به امام زمان (علیه السلام) عنوان می‌کند؛ حال آنکه همه این بیست و چند نفر، بلااستثناء احمد اسماعیل را کذاب دجال دغلكار کافر حکم می‌دهند!! یعنی بیش از بیست نفر از افرادی که احمد اسماعیل آنان را از سادات اهل بیت (علیهم السلام) و متصل به ناحیه مقدسه و از یاران مقرب امام زمان (علیه السلام) دانسته و از آنها طلب بیعت می‌کند، همگی به اتفاق احمد را دشمن امام زمان (علیه السلام) و غیر منتسب به آنحضرت معرفی می‌نمایند! همانطور که حیدر منشداوی در قسمتی از نوشته‌هایش در این باره می‌نویسد:

إنك وتقت هؤلاء الأشخاص ومدحتهم وأقررت باتصالهم بالإمام المهدي (علیه السلام) وجعلتهم من خاصته والمقربين إليه وعددهم كما ذكرت سبعة وعشرين شخصا متصلا بالإمام المهدي (علیه السلام) وهؤلاء السبعة والعشرين لم يجيبك أحد من منهم ويعلن ذلك على رؤوس الأَشْهاد ولم يظهر الطاعة لك بل على العكس من ذلك فإن أولهم أفضلهم كما قلت السيد محمود الحسنی الذي قلت عنه «عليه السلام» قام بتكذيبك على رؤوس الأَشْهاد وأظهر كذبك ودجلك. تو بر این افراد (محمود صرخی و ...) اعتماد کرده و آنها را ستودی و ثناء نمودی و اقرار نمودی که آنها با امام مهدی (علیه السلام) در ارتباط بوده و از یاران خاص و مقرب آنحضرت هستند و شمارشان همانطور که گفתי ۲۷ نفر بود که همگی آنان به امام مهدی (علیه السلام) متصل بودند؛ حال آنکه هیچ کدام از این ۲۷ نفر تو را اجابت نمودند و این در بین همگان شایع شد و هیچکدام از تو اطاعت نمودند؛ بلکه عکس آن رخ داد؛ پس همانا اولین ایشان که برترین ایشان است همانطور که گفתי «السيد محمود الحسنی» که درباره‌اش می‌گویی: «عليه السلام» شروع به تکذیب تو در بین همگان کرده و کذب و دغلكاریات را آشکار نمود!! (مجله القائم-شماره ۱۱).

این خسران روشن و شکست راهبردی احمد اسماعیل در تبلیغ فرقه‌اش سبب بی‌آبرویی بزرگی برای او گشت؛ بطوری که یاران ویژه‌اش جهت روپوشانی این شکست بزرگ، چندین و چند کتاب در رد محمود الصرخی نوشتند تا از این طریق از شدت فشار وارده بر این فرقه جلوگیری شود؛ پس کتبی همانند: «الإفحام لمكذب رسول الإمام رداً على السيد محمود الحسنی»؛ «الصرخی فی واد سحیق»؛ «البلاغ المبين و جهل الصرخی»؛ «الصرخی و عقدة التناقض و الجنون»؛ «الصرخی فی الميزان» از طرف

بنابراین همه این مدعیان دروغین که در نسبشان تغییر و تحول آفریده و خود را به غیر از پدرشان منتسب می‌کنند، کافر و ملعون هستند؛ همانطور که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

مَنْ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ فَهُوَ كَافِرٌ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ مَنْ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ.

هر که خود را به غیر از پدرش منتسب نماید، پس او به آنچه خداوند نازل نموده است کافر است؛ و هر که خود را به غیر از سرپرستانش ادعا نماید، پس لعنت خداوند بر او باد.^۱

نیز همانطور که پیغمبر خاتم (ص) فرمود:

اتباع احمد اسماعیل در تکذیب محمود صرخی نوشته شد؛ البته فرقه محمود صرخی نیز ساکت ننشستند و کتب فراوانی در رد احمد اسماعیل نوشتند؛ کتبی همانند: «المدعی الکذاب و ظلامیه الخطاب»؛ «السيف القاطع على ابن الكاطع»؛ «عالم بين جهال»؛ «الرد المتين على مدعى البلاغ المبین» و کتب گوناگون دیگر. زان پس محمود صرخی بارها و بارها بطور علنی و در حضور گروههای فراوان اعلان مباهله و مناظره با احمد اسماعیل نمود ولی احمد حاضر به اقامه مباهله و مناظره نگردید، پیروان صرخی نیز به همراه فرزندان خود در مقابل مراکز نشر دعوت احمد اسماعیل در نجف و بصره و غیره تجمع نموده و از پیروان احمد اسماعیل می‌خواستند جهت مباهله علنی حاضر گردند که با اباورزی آنان همراه می‌شد. یاران صرخی فیلم‌هایی که از این ماجرا را گرفته بودند در شبکه‌های اینترنتی منتشر کرده اند؛ ن.ک:

<http://www.youtube.com/watch?v=6bpTWpbvXSc>

<http://www.youtube.com/watch?v=8kXSW6Z1rgE>

<http://www.youtube.com/watch?v=sbAwRU-zVQk>

<http://www.youtube.com/watch?v=ex1fBjPr4-c>

<http://www.youtube.com/watch?v=nvvVR0WbiEE>

<http://www.youtube.com/watch?v=5MKydduA0mE>

ألا إن لعنة الله و لعنة ملائكته المقربين و أنبيائه المرسلين و لعنتي علي
من انتمى إلى غير أبيه، أو ادعى إلى غير مواليه.

نفرین خدا و نفرین فرشتگان نزدیکش و پیغمبران فرستاده‌اش و نفرین
من بر هر کسی که خود را به نسیبی غیر از پدرش براند یا خود را به غیر از
سرپرستانش، بچسباند.^۱

با وجود همه این مطالب، باز هم این سوال باقی است که آیا اگر شخصی ولو
حقیقتاً فرزند امیرالمؤمنین (علیه السلام) و زهرای مرضیه (علیها السلام) باشد و بدون دلیل حجیت‌آوری
ادعای امامت و مهدویت نماید، می‌توان او را به این دلیل که از فرزندان امامان
معصوم (علیهم السلام) است، بعنوان حجت خدا تصدیق و ادعاهای وی را تأیید نمود؟!!

قطعاً خیر؛ شرط اثبات و احراز امامت و مهدویت در نظر شیعه، وراثت و ذریت
نیست (بطوری که در بین پادشاهان و قیصران متداول است که اگر پدر بمیرد، پسر بر
تخت بنشیند)؛ بلکه امام (علیه السلام)، فقط با نص الهی یا حجت خداوند تعیین می‌شود و با
خصالی که از خود هویدا می‌کند؛ پس اگر فردی ولو از سادات و نوادگان اهل بیت (علیهم السلام)،
ادعای امامت یا مهدویت بنماید، بی آنکه دلیل حجیت‌آوری در اثبات ادعایش داشته
باشد، پس او مدعی گمراه و گمراهگر و کافر است. شیخ کلینی روایت کند:

عن الحسين بن المختار قال: قلت لأبي عبد الله (علیه السلام) جعلت فداك «و يوم
القيامة ترى الذين كذبوا على الله» قال: كل من زعم أنه إمام و ليس بإمام
قلت و إن كان فاطميا علویا (علیه السلام) قال و إن كان فاطميا علویا (علیه السلام).

حسین بن مختار می‌گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: جانم بفدایت معنای
این آیه چیست: «و روز قیامت کسانی که به خداوند دروغ بسته‌اند را خواهی
دید» پس امام (علیه السلام) فرمود: یعنی هر کسی که ادعای امامت بکند در حالی که

امام نیست! پس گفتم: حتی اگر فرزند زهراء و علی علیه السلام هم باشد؟ پس فرمود: حتی اگر فرزند زهراء و علی علیه السلام باشد.^۱

با توجه به این روایت حتی کسی که نسبش به راستی به اهل بیت علیهم السلام می‌رسد نیز اگر به دروغ ادعای امامت و مهدویت و یمانیت کند، دروغگو و از اهل آتش است و پیوند به خانه وحی توفیری به حال وی نمی‌کند.

□ ادعای دوم: استدلال احمد بصری به نصوص شرعی

احمد بصری همانند سایر مدعیان دروغین مهدویت با دستاویز قرار دادن برخی متون دینی، گفته‌هایی را بعنوان برهان راستی ادعاهای خویش ابراز می‌دارد که بر دو دسته است:

● دسته اول: استخاره و خواب

دلایلی از این دست نزد مذهب شیعه هیچ حجیتی ندارد؛ بنابراین استخاره و خواب چه احمد را تأیید نماید و چه تکذیب، حجیتی در تصدیق یا تکذیب ادعاهای وی ندارد. پیروان احمد همبوشی جهت اثبات حجیت رؤیا و استخاره دلایلی مطرح نموده‌اند که عرض و نقد خواهد شد.

● دسته دوم: اخبار و احادیث

پس این دسته از دلایل و شبهات بایستی هم از جهت «اصل صدور» آن احادیث از سوی معصومین علیهم السلام اطمینان حاصل شده و هم این احادیث از جهت «مصادقی» بر احمد اسماعیل بصری یا بر هر ادعایی که دارند، مطابقت کند، و در غیر اینصورت از حجیت خارج است.

(۱) الکافی - شیخ ابو جعفر کلینی - ج ۱ - ص ۳۷۲ - دار الکتب الإسلامیة - طهران

• حجیت استخاره و خواب

۱. استخاره

از جمله اصلی‌ترین دلایل عوام پسند فرقه احمد اسماعیل، استدلال به استخاره است؛ بطوریکه بدون پرداختن به متون عربی و دلایلی ملال‌آور، میانبری بنام استخاره را پیشنهاد می‌دهند و طرف مقابل را به پذیرش طرفین به حکم استخاره فرا می‌خوانند. زان پس استخاره‌ای می‌کنند و اگر در نظر آنان خیر و صلاح آمده بود، آن را الهام خداوند برای ایمان به احمد تلقی کرده و بواسطه آن بر حقانیت احمد یقین می‌کنند.

و اگر پرسش شود که آیا در دین مبین اسلام و مذهب مقدس تشیع، استخاره بعنوان حجت شرعی برای شناخت امام علیه السلام و یمانی و مهدی علیه السلام معرفی شده است؟! در پاسخ می‌گویند: بله! زیرا اهل بیت علیهم السلام استخاره را حجتی شرعی قرار داده‌اند.^۱

(۱) یکی از اساتید این فرقه می‌نویسد:

هذا شيء من الأدلة على حجية الاستخارة، و الذين قالوا بعدم الحجية لا دليل لهم فكيف يرد الدليل باللا دليل. و قد آمن بدعوة رسول الإمام المهدي علیه السلام السيد أحمد الحسن الكثير من المؤمنين و المؤمنات. دلایلی موجودند که اثبات کننده حجیت استخاره است و آنانی که مدعی عدم حجیت استخاره هستند، هیچ دلیلی ندارند. پس چطور است که دلیل را با بی‌دلیلی پاسخ می‌دهند؟ و بسیاری از مردان و زنان مؤمن با استخاره بر دعوت فرستاده امام مهدی علیه السلام یعنی سید احمد الحسن ایمان آورده‌اند. (الطریق الی الدعوه الیمانیه- ابورغیف-ص ۶۵).

نیز در نامه‌ای که گروهک انصارالمهدی خطاب به علماء شیعه نوشته‌اند، آمده است:

عشرات المؤمنین استخاروا الله تعالی على هذه القضية بالقرآن الكريم و خرجت الخيرة مؤيدة لصدق السيد أحمد الحسن. ده‌ها مومن در رابطه با این امر بر قرآن استخاره نموده‌اند که خیر آمده و راستی سید احمد الحسن را تأیید نموده است!.

۲. خواب و رؤیا

دیگر میانبر کارآزموده فرقه احمد اسماعیل برای جذب مردم بدین فرقه، رویا و خواب است؛ بطوریکه ادعا می‌کنند: «اگر ادله‌ی سید احمد تو را قانع نکرد، از اهل بیت مدد بخواه تا در خواب تو را یاری کنند» و زان پس سلوکی را بعنوان ورد و دعای رویت معصوم در خواب به افراد شبهه زده شده، می‌دهند تا بواسطه‌ی خواندن آن ورد یا ممارست بر ذکری، معصوم علیه السلام در خواب آنان آمده و بر راستین بودن دعوت احمد، گواهی دهد. بلکه ادعاهای احمد اسماعیل از بُن با خواب آغاز شده است. بطوریکه بنا بر ادعایش، آنحضرت، احمد را در خواب به پیامبری و نمایندگی خود برگزید.

و اگر بپرسیم مگر ممکن است یک مدعی صرفاً بواسطه‌ی یک رویا ادعای امامت و نیابت و... کند و ادعاهای خود را فراتر برد؟ و مگر ممکن است یک شیعه با وجود آیات فراوان قرآن و هزاران احادیث از محمد و آل محمد علیهم السلام و ده‌ها قاعده‌ی عقلی الزام‌آور، همه را پس زده و مدعی امامت و نیابت و خلافت و عصمت و مهدویت را صرفاً بواسطه یک خواب بشناسد و بر راستین بودنش حکم دهد؟

در این صورت روایات و آیاتی را آورده و آن اخبار را دلیلی برای حجیتشان در تعیین و شناخت امام معصوم علیه السلام تلقی می‌کنند.^۱

(۱) این جماعت از آنجایی که باور اغلب پیروانشان وابسته به خواب و رؤیاست، برای حفظ این طرفداران، در اثبات حجیت رؤیا کتاب‌های متعددی نوشته‌اند. من جمله: الرؤیا حجة - خطاب کربلائی - ابومنظّر الصافی؛ البلاغ المبین ح ۳ (الرؤیا حجة) - ضیاء الزیدی؛ فصل الخطاب فی حجیة رؤیا اولی الألباب - احمد خطاب؛ الرؤیا فی مفهوم آل البيت - ضیاء الزیدی؛ الإفحام فی رؤیا أم الإمام - علاء الأسدی.

▪ جایگاه «استخاره» در بین دلایل شرعی

❖ بررسی حجیت استخاره در تشریح احکام و عقاید شرعی

بنابر نگرش مذهب شیعه، برای اثبات باورها و اعمال شرعی بصورت کلی و جزئی، دو مصدر وجود دارد:

الف. دلایل شرعی غیرلفظی (عقل و قواعد منطقی عقلی و اجماع).

ب. دلیل شرعی لفظی (نص؛ شامل قرآن و سنت معصومین).

پس باورهای کلی همانند اثبات واجب الوجود و یگانگی واجب الوجود و باور معاد و قاعده لطف و باور نبوت، حسن و قبح عقلی و نظایرش با عقل و قواعد عقلی اثبات می‌گردد و باورهایی همانند عصمت و امامت و امثالہ دلیلی نظیر اجماع دارد که این اجماع کاشف از نظر معصوم علیهم السلام است و از این جهت حجیت دارد و نیز مواردی همانند اسما و صفات الهی و شمار پیامبران علیهم السلام و اسامی امامان علیهم السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و شمار آنان و کیفیت برزخ و دوزخ و بهشت و پایه های احکام عملی شرعی همانند حج و نماز و روزه و غیره توسط نص اعم از قرآن و احادیث معصومین علیهم السلام تعیین می‌گردد؛ پس استخاره نه در لغت و نه در اصطلاح به هیچ یک از دو مصدر بالا منتسب نیست. نه جزو دلایل شرعی لفظیه است و نه غیر لفظی. بنابراین در مجموعه امور عقیدتی و عملکردی دینی تعطیل و بی اثر است و کسی حق ندارد مدعی گردد «تعداد رکعات نماز را تغییر دادم و دلیل استخاره‌ای بود که خوب آمد»؛ «یا فلانی را امام خویش قرار دادم چون در این باره استخاره کردیم و خوب آمد» یا «در امر قضاوت به فلانی حکم اعدام دادم زیرا در استخاره چنین آمد!». پس استخاره در همه ابواب شرع (اعم از باب اصول عقائد؛ باب اجتهاد و تقلید؛ باب حکمیت و قضاوت؛ باب تعزیرات؛ باب حج و عمره؛ باب کفن و دفن و...) مطلقاً تعطیل است و استناد و اکتفا به استخاره چه در جزئیات و چه در کلیات اعتقادی و فقهی دین باطل است و هر حکمی که بواسطه

استخاره در امر اعتقادی (همانند اینکه بگوید خداوند جسم است چون در استخاره این چنین آمد یا فلانی امام است چون در استخاره چنین آمد) و یا فقهی (همانند اینکه بگوید نوشیدن گلاب مبطل روزه نیست چون در استخاره چنین آمد؛ یا حد فلانی اعدام است چون استخاره چنین گفت) تعیین شود، باطل و غیرقابل اعتناست. از این رو هرگز در سیرت امامان (علیهم السلام) ندیده‌ایم که واسطه بین خویش و يك باور دینی را استخاره قرار دهند؛ یا هیچ روایت صحیحی مبنی بر قضاوت شرعی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در طول چندین سال حکومتشان بر مبنای استخاره موجود نیست.^۱ پس استناد به استخاره در «باورهای اصلی و فرعی» و «اعمال و فروع» و «کلیات و جزئیات» و «ضروریات و مسلمات» دین باطل و بدعت است و هر عقیده‌ای حاصل از استخاره باطل و هر تعزیری حسب استخاره حرام شرعی و ایدای مسلمان است.

بلکه صرفاً در برخی امور مباح که نه بر انجام دهنده و نه رهاکننده آن مجازاتی نیست، همانند مسافرت و زیارت و حج مستحبی و یا معامله و یا خواستگاری و یا همانند آن که راه تعقل و یا انطباق احادیث بر آنچه رخ خواهد داد، سخت و غیر میسر باشد، جهت طلب صلاح و فال نیک گرفتن و مدد خواستن از خداوند متعال، برای تقویت قلب، طلب خیر می‌شود؛ در زبان عربی طلب خیر با لفظ «استخاره» نامگذاری شده است. چنانچه در معاجم عربی نیز آمده است:

إِستخار الله: ای سألَه أن یوقِّهه إلی اختیار ما فیہ مصلحته.

از خداوند استخاره نمود: یعنی از او خواست تا او را در اختیار آنچه مصلحت اوست، پیروز گرداند.

(۱) حتی روایات فریقین اشعار و اقرار بر این دارد که آنان از علم غیب خویش نیز در تعیین احکام قضایی و غیرها استفاده نمی‌نمودند؛ بلکه تنها مصدرشان همان دلایل لفظی و غیرلفظی شرعی و شواهد اسلامی می‌باشد.

حال این کجا و حجت‌ها و براهین و دلایلی که برای اثبات یک باور الهی اقامه می‌گردد کجا؟^۱

پس اجماع علماء شیعه امامیه بر این است که استخاره اولاً تنها در امور مباح کارکرد دارد و احدی حق استناد بدان در امور شرعی ندارد؛ چنان که در فتوای جامع فقهای شیعه آمده است:

استخاره برای رفع حیرت و تردید در انجام کارهای مباح است، اعم از اینکه تردید در اصل عمل باشد یا در چگونگی انجام آن. بنابراین در کارهای

(۱) یکی از سرکردگان این فرقه نوظهور در ردّ این سخن می‌نویسد:

و قد آثار بعض المعاندين شبهة مؤداه: إن الاستخارة لا يلجأ إليها في الأمور العقائدية و إنما في الأمور الفرعية فقط. و في الجواب أقول: إن صفوان الجمال، و هو من أصحاب الإمامين الكاظم و الرضا عليه السلام قطع على إمامة الرضا عليه السلام في فتنة الواقفية من خلال الاستخارة. بعضی از معاندان بدین قرار شبهه نموده‌اند: «استخاره صرفاً در امور فرعی کاربرد دارد و در امور اعتقادی بدان استناد نمی‌شود.» اما در جواب می‌گوییم: همانا صفوان الجمال که از اصحاب امام کاظم و رضا علیه السلام است در ماجرای واقفیه بر امامت امام رضا علیه السلام از طریق استخاره یقین نمود. (اخبار الطاهرين في المهدي و المهديين - اسماعيل الموسوي - ص ۲۶۷).

یعنی مهمترین دلیلی که این جماعت در اثبات حجیت استخاره در امور شرعی اعم از عقاید و اعمال دینی دارند، روایت صفوان بن یحیی است که در ادامه پیرامون آن سخن خواهیم گفت. البته عیار و ارزش استدلال آن کسی که فرق بین «صفوان بن مهران الجمال» با «صفوان بن یحیی» را نداند ناگفته هویداست. چه آنکه صفوان الجمال از اصحاب امام صادق و کاظم علیه السلام بود و در دوران حیات امام کاظم علیه السلام بدلیل تشیعش توسط هارون عباسی به شهادت رسید و دوران بعد از امام کاظم علیه السلام را درک نکرد و آنی که روایت استخاره در دوران امام رضا علیه السلام بدو منتسب است، صفوان بن یحیی است و نه صفوان الجمال! لکن این جماعت از آن بابت که کتب و جزواتشان برخاسته از علوم سطحی و بدون مطالعه حقیقی و صرفاً در اثر تکرار و رونوشت برداری از جزوات مشابه همکیشان خود است، دچار اینچنین خطاهای علمی که از جانب یک عالم متوسط نیز سر نمی‌زند، می‌شوند و در عین حال مراجع و فقهای شیعه را بیسواد دانسته و با لفظ «معاندان» خطاب می‌کنند!

خیر که در آن‌ها حیرت وجود ندارد، استخاره لازم نیست و همچنین استخاره برای آگاهی از آیندهء شخص یا عمل نمی‌باشد.^۱

ثانیاً از آن روی که استخاره جزو ادله شرعیه نیست، عمل به آن واجب نیست؛ ولی بخاطر حفظ شأن توصیه می‌گردد که خلاف آن نیز در این امور مباح عمل نگردد. چنانکه در فتوای جامع فقهای شیعه آمده است:

الزام شرعی در عمل به استخاره وجود ندارد ولی بهتر است بر خلاف آن عمل نشود.^۲

ثالثاً استخاره در زمانی توصیه می‌گردد که فرد نسبت به انجام یا عدم انجام یک عمل مباح (همانند معامله یا مسافرت) در حیرت و تردید باشد؛ پس در اموری که از خیر یا شر بودن آن اطمینان داریم، استخاره توفیری نمی‌کند. چنانکه در فتوای جامع فقهای شیعه آمده است:

در هر امر مباحی که شخص راجع به آن تردید و حیرت داشته باشد بطوری که قادر بر اتخاذ تصمیم نباشد، می‌توان استخاره گرفت و از نظر شرعی عمل به استخاره واجب نیست.^۳

با این اجماع علمای طایفه شیعه، بطلان حجت شرعی اختراعی فرقه احمد اسماعیل محرز است. ادعاهای احمد نه تنها جزو امور مباح نیست، بلکه متوجه ارکان دین است؛ همچنان که او مدعی امامت و عصمت و خلافت است؛ و از طرفی او برخی از احکام شرعی را نسخ کرده و از خودش احکام دیگری ساخته است، پس اولاً ادعای

(۱) توضیح المسائل مراجع شیعه- سید محمد حسن بنی هاشمی خمینی- ص ۱۰۲۲.

(۲) همان.

(۳) همان.

او جزو امور مباح نیست؛ ثانیاً بنا بر بدعت‌های فراوانی که وارد دین نموده و نیز ادعاهای دروغین فراوان، یقین داریم که وی مدعی دروغین امامت است؛ بنابراین نه تنها استخاره در حق او اثری ندارد، بلکه حق نداریم در حق اینچنین مدعی دروغینی استخاره کنیم؛ همچنان که حق نداریم درباره‌ی بهشتی بودن یزید بن معاویه و شمر بن ذی‌الجوشن استخاره کنیم؛ چراکه شرع مقدس حکم افرادی همانند احمد اسماعیل و یزید بن معاویه را معین کرده است. به هر روی احمد همبوشی و سرکردگان فرقه‌ی او از آن بابت که دلیلی در تأییدشان نیست، به ناچار برای اثبات صحت ادعاهای خود مدعی شده‌اند: استخاره یکی از طرق شناخت حجت خداوند است و هرکه می‌خواهد بداند احمد اسماعیل، معصوم و قائم و مهدی و یمانی و امام و صاحب صیحه سماویه و ناجی انبیاء و منقذ اولیاء و منجی ضعفاء و ولی خداست، استخاره کند و اگر خوب آمد، همه را باور کرده و به او ایمان آورد!

بدین سبب ما دلایل حجیت استخاره را بررسی خواهیم نمود اما پیش از بررسی دلایل این فرقه پیرامون حجیت استخاره، به چند نکته اشاره می‌کنیم:

• نکته اول

بطلان ادعای حجیت استخاره، با مسئله «تورم استدلال» مبرهن می‌گردد؛ بدین معنی که اگر استدلال این جماعت را متورم نموده و گستره احتجاج را گسترش بخشیم، به نتایجی می‌رسیم که نزد این فرقه پذیرفته نیست. بعنوان مثال اگر پای استخاره به اموال و دارایی این جماعت باز شود؛ بطوری که در اموال و دارایی‌های این جماعت استخاره گردد که اگر استخاره خوب آمد، آن را بعنوان حکم شرع مقدس دانسته و تمامی آن داری را به مخالفان احمد هبه کنند! همچنین بجای استخاره در صدق دعوت احمد همبوشی، در اثبات کذب و دغل او استخاره کنند که اگر این استخارات خوب آمد او را دجال بصره و کافری ناپاک حکم دهند! و یا مردان این فرقه همگی استخاره کنند که اگر استخاره‌شان خوب آمد، زنان خود را به حکم شرعی استخاره طلاق داده و به نکاح دشمنان احمد همبوشی در آورند! و زنان پیرو این فرقه

نیز استخاره بنمایند که اگر پاسخش خوب بود، از شوهرانشان طلاق گیرند! پس اینها مواردی نامطلوب نزد این فرقه و هر تفکر دیگری است؛ چراکه استخاره هرگز در این مقام نیست که همانند ادله شرعی حقیقی همانند قرآن و سنت، بر مجموع اعمال و عقائد شرعی بشر چیره باشد.

در ضمن می‌گوییم: اگر استخاره حجیت دارد، در اینصورت، در تک‌تک ادعاهای احمد همبوشی استخاره گردد! بطوری‌که اگر استخاره‌ای در حق یمانیّتش، خوب آمد او را یمانی بدانند و اگر در استخاره حول مهدویتش، پاسخ استخاره بد بود، او را مدعی دروغین مهدویت بدانند؛ نیز در ادعای «شتر حضرت صالح بودن» و «حق الیقین بودن» و «شیری از نسل یهودا بودن» و «پیغمبر ایلیاء و خضر بودن» و تمامی ادعای هشتادگانه‌اش بطور جداگانه استخاره گردد! در اینصورت وی دجال یمانی کافر معصوم، حجت خدا و سرباز شیطان خواهد بود!! این تناقض صریح و این تجمع نواقض همگی حاکی از گمراهی افرادیست که استخاره را حجت شرعی خداوند در تعیین عقاید یا احکام شرعی می‌دانند و در تعیین مسئله‌ای که پیغمبر خاتم بجهت عظمت شأنش و برای تحقق آن، واقعه‌ای تاریخی و تکرارناشدنی غدیر خم را پدید می‌آورد، به استخاره‌ای بسنده می‌کنند.

• نکته دوم

استفاده از استخاره جهت جذب پیرو، از اختراعات احمد اسماعیل نیست؛ بلکه از آموخته‌های غلام احمد قادیانی است که از مردم می‌خواست در امر نبوت و مهدویت وی استخاره کنند و اگر خوب آمد، مریدش شوند.

غلام احمد قادیانی در مورد استخاره می‌گوید:

«من شبانه روز قوم خود را انذار داده و آن‌ها را بحق دعوت کردم؛ آن‌ها را آشکارا و نهان به ایمان فرا خواندم و در خلوت‌هاشان و اجتماعاتشان آن‌ها را بسوی حق دعوت کرده گفتم: استغفروا ربکم واستخبروا واستخبروا: از خدا

طلب مغفرت کرده و استخاره کنید تا خبردار شوید! و از خداوند بخواهید که در امر من شمارا با الهامات یاری کند!»^۱

فلذا در وادی استخاره، احمد تکرو نبوده و غلام احمد سال‌های سال پیش‌تر در همین راه گام نهاده و راه را برای دیگر مدعیان هموار نموده است.

حال چه فرقی بین یاران احمد بصری و پیروان احمد قادیانی که هر دو رهبر و مهدی خود را با استخاره یافته‌اند؟

• نکته سوم

طی فتوایی که به احمد اسماعیل منتسب است، وی ادعا دارد که حکم تشخیص گوشت مرغ حلال از حرام بالاتر از آن است که با استخاره پی بر آن بریم؛ این درحالی است که پیروان او دلیل راستی احمد و ادعای هشتادگانه‌اش را استخاره می‌پندارند! یعنی استخاره در تعیین امری همانند مهدویت و امامت احمد همبوشی

(۱) التبلیغ-غلام أحمد القادیانی-ص ۱۱.

جالب اینجاست که یکی از مبلغان فرقه احمد اسماعیل، اصلی‌ترین شرط امکان استفاده از استخاره را «مدعی» بودن فرد می‌داند؛ همو می‌نویسد:

فطرق الهدایة کالخیرة... لها شرائط یجب ملاحظتها فی الموضوع الذی یراد الاستدلال علیه، منها: (۱) الإدعاء! فمثلا إذا أردت أن تستخیر علی شخص هل هو نبی أو إمام أو آی منصب آخر، فلا یمکن أن یکون مورد للاستخارة إلا أن یکون ذلك الشخص مدعیا لهذا المقام. راه‌های هدایت همانند استخاره... دارای شرایطی است که بایستی آن را در استدلال لحاظ نمود: (۱) ادعاء! یعنی زمانی که می‌خواهی استخاره کنی تا بدانی کسی پیغمبر یا امام یا هر منصب دیگری است، بایستی مورد استخاره خود مدعی آن مقام باشی. (الرد الأحسن فی الدفاع عن احمد الحسن-ص ۱۲۲).

یعنی اصلی‌ترین و اولین شرط حجیت استخاره در تعیین صدق و کذب یک مدعی آن است که فرد بخودی خود ادعای نبوت و امامت و مهدویت و نیابت کند (همانند قادیانی و علیمحمد باب و میرزا نوری بهاء الله و جعفر کذاب و غیرهم)؛ پس وقتی ادعای امر امامت و مهدویت و نبوت و غیرها نمود، باب استخاره برای او باز است!

حجیت دارد؛ اما برای تفکیک بین گوشت حلال از گوشت حرام فاقد حجیت و صلاحیت است و بلکه باید از حلال گوشت بودن مرغ اطمینان شرعی حاصل شود. در کتاب الجواب المنیر عبر الأثیر که مجموعه پاسخ‌های احمد بصری به پیروان خود می‌باشد، عده‌ای از زنان اینگونه پرسیده‌اند:

نحن مجموعة من النساء المؤمنات بالسيد أحمد و لم يؤمن أزواجنا بعد
و يشقُّ علينا الذهاب للتأكد من الذبح، فصرنا نستخير على اللحم و
الدجاج لأكله، فهل يجوز لنا ذلك؟

ما مجموعه‌ای از زنانی هستیم که به سید احمد ایمان آورده‌ایم ولی
همسرانمان به او مومن نشده‌اند! پس اینکه ما برویم و جستجو کنیم که
کدام حیوان ذبح شرعی شده است برایمان دشوار و طاقت فرساست! پس
شروع کردیم به استخاره درباره گوشت قرمز و مرغ و پخت و خوراک آن!
آیا چنین عملی برایمان جایز است؟

وی در پاسخ می‌نویسد:

وفقكم الله، بالنسبة للدجاج لا بد من الاطمئنان إلى أنه ذبح بيد المسلم؛
لأنهم أجازوا الذبح بالماكنة، و هو غير شرعي، أمّا اللحوم الحمراء فيمكن
أكل المذبوح في البلاد الإسلامية ولا إشكال فيه.

خدا شما را توفیق دهد! درمورد جوجه و مرغ هیچ چاره‌ای جز اطمینان به
ذبح شرعی آن توسط مسلمان را ندارید؛ زیرا آن‌ها کشتن مرغ را توسط
دستگاه بُرش مجاز می‌دانند و این غیر شرعی است. اما گوشت قرمز
خوردنش در بلاد اسلامی ایرادی نداشته و مشکل ساز نیست!^۱

(۱) الجواب المنیر- مجلدات ۴ الی ۶- ص ۴۸۷.

حال این مدعی که ارزش مرغ و خروس و ذبح شرعیشان را بالاتر از امر استخاره می‌داند، وقتی پیروانش تنها به بهانه «استخاره» بدو ایمان می‌آورند، آن را کافی دانسته و خرده‌ای بر این امر نمی‌گیرد. یکی از پیروانش می‌نویسد:

بدأت بالاطلاع علی بعض کتیکم، و کان أولها الشرائع و المتشابهات،
إلاّ إننی لم أنته بعد من قراءة کلّ الکتب، و قمت بالاستخارة بالقرآن
فتوگلت علی الله، و آمنت بالدعوة، و الحمد لله رب العالمین، و بدأت
العمل بکتاب الشرائع، ولکتی لم أعرف کیف أبایعک یا سیدی

شروع کردم به خواندن و کسب اطلاعات از کتب شما و اولین کتابی که خواندم شرایع و متشابهات بود؛ ولی من بعد از قرائت همه این کتب هنوز قانع نشده بودم!^۱ پس شروع کردم به استخاره با قرآن و سپس برخدا توکل کرده و به دعوت ایمان آوردم! و خدا را شکر. هم اکنون نیز طبق کتاب شرایع عمل می‌کنم! فقط نمی‌دانم که چطور باید با شما بیعت بکنم ای سرور من!!

احمد در پاسخش می‌نویسد:

وَفَقَّكَ اللهُ لِكُلِّ خَيْرٍ، وَ جَنَّبَكَ كُلَّ شَرٍّ، وَ الْإِيمَانَ بِيَعَةً، فَيَكْفِي إِيْمَانَكَ وَ
استعدادك للعمل في سبيل الله و قيامك بالعمل الممكن.

«خدا تو را برای کسب هر خیری توفیق دهد و از هر شری محفوظ دارد. همین ایمان تو بیعت است! پس ایمان تو و استعداد تو برای تلاش در راه خدا و قیام برای عمل به احکام ممکن است»^۲

(۱) یعنی هیچ یک از ادله احمد بصری سبب ایمان این فرد بدین فرقه نگردیده است.!

(۲) همان-ص ۶۱.

مسئله‌ی ذبح مرغ و خروس بالاتر از استخاره است و باید اطمینان شرعی حاصل نمود ولی برای مسئله‌ی امامت احمد همبوشی استخاره کافیهست! گویی مدعیان از ماکیان نیز زمین گیرترند!^۱

• نکته چهارم

اصل این ادعا که تمامی استخاره‌ها در جهت تأیید احمد اسماعیل بوده، ادعایی دروغ است؛ چراکه پژوهشگران فراوان و افرادی که در حیطة عمل استخاره خبره‌اند بارها در حق وی استخاره کرده‌اند و جواب استخاره‌ها، تکذیب وی بوده است؛ حتی وقتی یاران احمد خود دست به استخاره زده و عیار راستی ادعای امامشان را با شاغول استخاره سنجیده‌اند، جواب استخاره‌ها علیه احمد بصری آمده است و به همین دلیل هم برخی از آنان این فرقه را رها کرده‌اند.

یکی از پیروان احمد اینگونه نوشته است:

سیدی، لقد خرجت بعض الاستخارات بآیات تبدو سیئة و حاشاك، فما

معناها؟ و هل هناك مانع فی كثرة الاستخارة فی أمرک، أم لا بأس بذلك؟

(۱) اساساً میزان حجیت ادله‌ای که برای جزئیات احکام شرعی خصوصاً در باب «احکام» که آخرین باب مورد بحث در فقه عملی است، اقامه می‌شود قابل مباحثات تر از ادله‌ای است که برای مسلمات عقیدتی مذهب ارائه می‌شود؛ پس در امر جزئی از یک فقه می‌توان به خبری صحیح السند اکتفا نمود و یا حتی در اموری همانند تعیین قبله به ظن غالب بسنده نمود؛ اما گستره عقاید و بویژه عقاید ارکانی و بنیادی مذهب تشیع همانند امامت و مهدویت و عصمت نیازمند ادله و براهین خلل‌ناپذیر است؛ حال آنکه احمد اسماعیل استخاره را در حد دلیل شرعی برای یک حکم جزئی از باب «احکام» از فروع دین نمی‌بیند؛ لکن همان را بعنوان حجت شرعی در اثبات امامت و مهدویت و عصمت و رسالتش می‌داند!

سرورم! برخی از استخاره‌ها بر قرآن طوری آمده است که برای شما بد است و دور از شما باد چنین استخاره‌هایی!! پس معنای این حادثه چیست؟ آیا در امر شما نمی‌توان زیاد استخاره کرد یا مشکلی ندارد؟^۱

حجت خداوند، حجتی ثابت و دایم است؛ هرگز پاسخ متناقض نمی‌دهد؛ آن رودخانه‌ای که رود آب شیرین باشد، فقط آب شیرین در آن سرازیر می‌گردد و هرگز منبع لجن و عفن نیست و گرنه اصل رودخانه آب شیرین بودنش را از دست می‌دهد؛ حال استخاره یا حجت خداوند در تعیین امام و نبی و قائم است، یا نیست؛ اگر باشد، بایستی همیشه امام بر حق را امام دانسته و مدعی دروغین را با استخاره‌های بد، مفتضح کند؛ حال این امر در احمد بصری گردآمده است؛ خیل فراوانی از استخاره‌ها (که حتی توسط پیروانش گرفته شده) در حق او بد آمده و عده‌ای دیگر مدعی هستند استخاره‌شان درباره او خوب آمده است. این تناقض فاحش خود مبطل اصل حجیت استخاره در تعیین امور عقیدتی است.

احمد که خود از این مهم خبر دارد، برای فرار از سالبه‌های جزئی‌های که گریبانش را گرفته، می‌نویسد:

در استخاره باید سه شرط را حفظ کرد... تو ما بین دو امری قرار گرفتی که نبایستی هیچ یک را بر دیگری ترجیح بدهی. خودت را آماده کنی از برای هر آنچه جواب خدا در استخاره بوده است. آن جوابی که در استخاره گرفتی را عنایت پروردگار دانسته و جواب را قبول کرده و برای عملی ساختن آن همت بگماری.

سپس می‌گوید:

هذه الأمور الثلاثة كحد أدنى ضرورية لتكون أنت فعلاً قد استخرت الله، أمّا أن يأتي شخص و هو متردد في قبول جواب الله له، ثم يستخير و يعتبر أنّ ما فعله استخارة، فالحق إنّ مثل هذا الشخص ربّما ينعم عليه الله الكريم و يجيبه، ولكن يا له من خزي لهذا و أمثاله و هو لا يرضى أن يستشيريه أحد، ثم يذهب لخلاف مشورته، و كأنّه استشاره ليخالف قوله، فكيف يرضى أن يفعل هذا مع الله سبحانه، والله إن هذا لأمر عظيم و تجرّأ كبير على الله سبحانه و تعالی، و مع هذا الخبث الصادر من الناس فإنّ الله يعاملهم برأفة رحمة

«این سه امر حداقل ضرورت را می‌رساند مبنی بر اینکه تو استخاره کرده‌ای! ولی وقتی شخصی که در قبول جواب خداوند تردید دارد سپس باز استخاره می‌کند و آن را معتبر می‌داند که این استخاره صحیح است، پس حقیقتِ امر اینچنین شخصی که خداوند بر وی منت گذاشته و جوابش را داده، این است که او و همتایانش از سر پستی، به آنچه دیگری او را مشورت داده است راضی نمی‌شود و خلاف آن مشورت حرکت می‌کند؛ گویی که مشورت گرفته بود تا خلاف آن مشورت عمل کند! پس چطور راضی می‌شود که اینچنین عملی را با خداوند سبحانه و تعالی بکند؟ بخدا قسم این یک امر سنگین و بی حیایی بزرگ علیه خداوند است؛ ولی با وجود این خباثتِ مردم باز هم خداوند با آن‌ها برأفت و رحمت خویش مدارا می‌کند!»^۱

کل این خطابه‌های بی ثمر درصدد بیان این تک جمله است که «هرکسی در امر احمد همبوشی فقط باید یک بار استخاره کند!» که در اینصورت نه تناقضی خواهد بود؛ و نه همگان شاهد کثرت استخاره‌های بد در حق ادعاهای وی خواهند بود.

این سخن به روشنی باطل است؛ چه آنکه گفتیم اگر امری بعنوان حجت شرعی در تعیین اصول یا فروع دین مطرح است، امکان تناقض و غلط‌گویی ندارد و وجود اختلاف فراوان و بلکه تناقض در ذات آن، بیانگر غیرشرعی بودن آن است. همانطور که فرمود:

﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾

و اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف فراوانی می‌یافتی.^۱

پس وجود این همه اختلاف و تناقض که سبب گردیده احمد بصری از پیروانش تقاضا کند فقط به یک استخاره بسنده کنند تا مبادا با استخاره‌های بیشتر، سبب تناقض و اختلاف گردند، نشانگر غیر الهی بودن و من عند غیر الله بودن این ادعاست. چراکه هیچ عاقلی نمی‌گوید: «اگر در حدیث صحیحی از احادیث اهل بیت بر امامت دوازده امام تأکید شده بود، دیگر سراغ هیچ حدیث صحیح دیگری نروید چون این به معنی عدم ایمانتان به امامت ایشان است و پژوهش در احادیث دیگر یک جسارت بزرگ و دهن کجی به سنت است»!! خنکی و پوچی در اینچنین سخنی مبرهن است.

از طرفی حتی اگر سخنان احمد را وقع نهاده و محترم شماریم و از پیروان این فرقه بخواهیم که تنها یکبار استخاره کنند، باز به استخاره‌هایی برمیخوریم که از ابتدا علیه احمد بوده است. بعنوان مثال یکی از پیروانش در نامه‌ای می‌نویسد:

السؤال/ ۲۴۲: إلى سیدی و ابن مولای: أقسم عليك بمن تحب أ أنت هو من تدعی؟ التبع الروحي أتعني. إخوة يوسف لم يعرفوا يوسف حتى عرفهم نفسه. فكيف لمثلی أن يعرف؟ أقسم عليك بحدك و أبيك أرحني و قل لی أ أنت حقاً ابن الإمام المهدي و مرسل من قبله. أنا لا استعجبها من الله بل هذا ظني به، ولكن لم حينما أستخيره في جنابكم تطلع مخيرة؟! و

سبق و استخرته قدیماً علی السید الخامنی فکانت: ﴿فَكُلِّي وَ اشْرَبِي وَ قَرِّي عَيْنًا﴾، مولاتی الزهراء (علیها السلام) منذ زمن أطليها و لم أرى جواباً. فكيف السبيل إلى اليقين بكم؟ يرحمك الله أجنبي و أرحني من عذابي. لا بد و إنكم تعرفون قصدي و عندكم دوائی أريد جوابی من عندكم لا من الشيخ العقيلي أو غيره.

المرسل: زينب - الإمارات

سوال/۲۴۲: خطاب به سرورم و فرزند مولایم! تو را به هر کسی که دوست داری قسمت می‌دهم آیا تو همانی که ادعا می‌کنی؟ خستگی روحی مرا شکنجه می‌دهد؛ برادران یوسف تا زمانی که خود یوسف خود را به آنان نشناساند، وی را نشناختند! پس چطور شخصی مثل من بشناسد؟ تو را به جدت و پدرت قسم می‌دهم مرا خلاص کن و بگو که آیا تو حقیقتاً پسر امام مهدی هستی و از جانب وی رسالت داری؟! من که تعجب نمی‌کنم بلکه گمانم بر همین است که شما همان هستی! اما من هر موقعی در حق شما استخاره می‌کنم خوب نمی‌آید! در حالی که سابقاً برای سید علی خامنه‌ای استخاره می‌کردم و این آیه می‌آمد: پس ای مریم بخور و بیاشام و دیده روشن دار. قسم به فاطمه زهراء (علیها السلام) که بارها از خودش مدد خواسته‌ام ولی جوابی ندیده‌ام! پس چطور می‌توانم بر شما یقین کنم؟ خدا تو را رحمت کند جوابم را بده و مرا از این عذاب نجات ده! قطعاً شما نیت مرا می‌دانید و دواي دردم نزد شماست و من جواب خود را از شما می‌خواهم و نه از ناظم العقيلي یا غيره!.

فرستنده: زينب از امارات.

حال این دختر واله و سرگردان از مذهب حقه خود چه کند؟ آیا به همان استخاره‌ای که از ابتدا علیه احمد بوده و بارها و بارها علیه وی تکرار شده اعتماد کرده

و احمد را دجالِ آخرالزمان حکم دهد؟ یا مخالف استخاره‌ای باشد که احمد مخالفت با آن را گناه کبیره و نابخشودنی می‌داند؟!

گویی که این جماعت قاعده‌ای دارند و آن اینکه اگر جواب استخاره به نفع احمد اسماعیل بصری بود، پس آن حق است؛ اما اگر همو را تکذیب نمود، استخاره با نیت خالص نبوده و باید دوباره تکرار گردد.!

● نکته پنجم

احمد مدعی گردیده است که امر امامت و ایمانیت وی روشن‌تر و نورانی‌تر از خورشید در نیمه روز است.!

و امری أبین من شمس فی رابعة النهار

امر من از خورشیدِ نیمه روز، روشن‌تر و واضح‌تر است.^۱

حال آنکه روایات مربوط به استخاره حکایت از این دارد که می‌توان در زمان حیرانی و درماندگی و در حالیکه برهانی واضح در بر نداریم، استخاره کنیم.!

نقل أميرالمؤمنين (عليه السلام) عن النبي (صلى الله عليه وسلم): ما حار من استخار و لا ندم من استشار.

امام علی (علیه السلام) به نقل از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: آن کسی که استخاره کند، حیران نمی‌ماند و آنی که مشورت کند، پشیمان نمی‌گردد.^۲

(۱) التمشابهات - ج ۴ - سوال ۱۴۴

(۲) امالی - شیخ طوسی - ص ۱۳۶.

استخاره‌ای که در حال حیرانی و نداشتن دلیل آشکارا و روشن مستحب است چه سنخیتی با دعوت اظهر من الشمس و نورانی و واضح و مبرهن و آغشته به نصوص متواتره احمد دارد؟ الله اعلم!^۱

❖ بررسی ادله حجیت استخاره

○ شبهه اول

آن‌ها در مورد استخاره به روایت صفوان بن یحیی در کتاب الغیبه شیخ طوسی استناد می‌کنند؛ بدین منوال که وی با استخاره به امام رضا علیه السلام ایمان آورده است:

و روی علی بن معاذ قال: قلت لصفوان بن یحیی: بأی شیء قطعت علی
علی علیه السلام؟ قال: صلیت و دعوت الله و استخرت (علیه) و قطعت علیه.

(۱) یکی از مبلغان این فرقه نوظهور در رابطه با شروط استفاده از استخاره در تعیین حجت الهی می‌نویسد:

(') أن لا يكون المدعی حق بین آی إذا كان مدعی النبوة أو الإمامة حقاً واضحاً بیناً، فلا یصح ان تستخیر الله علیه هل هو حق أم لا. دومین شرط آن است که مدعی، حقیقت آشکارا باشد. یعنی زمانی که مدعی پیامبری و امامت حقانیتی روشن و آشکارا دارا باشد، پس درست نیست که در حق اثبات یا ابطال او استخاره کنیم. (الرد الأحسن فی الدفاع عن احمد الحسن - ناظم العقیلی - ص ۱۲۲).

حال مجموعه ادعاهای مهدویت و یمانیت و عصت و هشتاد مقام و منصب دیگر احمد بصری از دو حالت بیرون نیست:

الف. امر او روشن و آشکار و بلکه روشنتر از خورشید در نیمه روز است.

پس در این حال احدی اجازه‌ی استخاره در حق ادعاهای احمد همبوشی ندارد. یعنی استخاره در حق احمد همبوشی هیچ حجیتی ندارد!

ب. امر او شبهه‌ناک و مملو از دلایل سست و مشکوک بوده و مطالبش درگیر راست و ناراست است.

پس این اولاً تکذیب کامل ادعای احمد مبنی بر بین و واضح بودن امرش بوده و ثانیاً مجموعه ادله و اسباب اثبات دعوتش سست و مشکوک نام می‌گیرد که همین برای ابطال این فرقه کافیست.

علی بن معاذ می‌گوید: به صفوان بن یحیی گفتم: بنابر کدام دلیل مطمئن شدی علی الرضا علیه السلام امام است؟ پس گفت: نماز خوانده و از خدا خواستم و استخاره کردم تا اینکه یقین کردم بر امامت وی!

جواب

الف. شیخ طوسی این خبر ضعیف را به عنوان شبهه و صرفاً جهت ابطال و ردیه زدن بر آن ذکر نموده است و در پاسخ بدین خبر ضعیف می‌نویسد:

فهذا ليس فيه أكثر من التشيع على رجل بالتقليد، و إن صح ذلك فليس فيه حجة على غيره، على أن الرجل الذي ذكر ذلك عنه فوق هذه المنزلة لموضعه وفضله و زهده و دينه، فكيف يستحسن أن يقول لخصمه: في مسألة علمية إنه قال فيها: بالاستخارة، اللهم إلا أن يعتقد فيه من البله و الغفلة ما يخرج عن التكليف، فيسقط المعارضة لقوله.

این خبر صرفاً سرزنش و پلید جلوه دادن شخصی است که در امور اعتقادی تقلید کرده است! و حتی اگر خبر صحیح باشد [یعنی نزد خود شیخ هم مشکوک است] این خبر هرگز برای دیگران حجیتی ندارد؛ همچنین شخصی که این خبر بر وی منتسب شده (صفوان بن یحیی) به حسب مقامات و زهد و دیانتی که دارد والاتر و برتر از اینچنین مطلبیست. پس چگونه امکان دارد چنین شخصی در یک مسئله علمی به خصم خود بگوید: من استخاره کردم!؛ مگر اینکه اینگونه حساب کنیم که آن شخص مخالف بقدری ابله و نادان و غافل بوده است که دیگر از حد عمل به تکالیف الهی

ساقط شده است! پس در این صورت معارضه و بیان دلیل علمی نیاز نیست.^۱

یعنی شیخ طوسی در پاسخ بدین خبر ساختگی، کسی که با یک استخاره امام معصوم برمی‌گزیند را «أبله و غافل» می‌داند که از نعمت عقل خدادادی بهره‌مند نبوده و نیازی به بحث علمی با وی نیست!

ب. این روایت در حقیقت به نقل از کتابهای فرقه واقفیه و در اثبات باورهای این فرقه گمراه نقل گردیده است و شیخ طوسی در کتاب الغیبه تلاش نموده شبهات واقفی مذهبان را رد کند؛ از این رو وی به نقد و بررسی برخی از روایات ضعیف و بعضاً دروغین فرقه واقفیه پرداخته و آن روایات را از جهت سند و متن مورد انتقاد قرار داده است. شیخ در ابتدای کتاب الغیبه و قبل از نقل این روایات می‌نویسد:

فأما ما ترويه الواقفة فكلها أخبار آحاد لا يعصدها حجة، ولا يمكن ادعاء العلم بصحتها، و مع هذا فالرواة لها مطعون عليهم، لا يوثق بقولهم و روایاتهم و بعد هذا كله فهي متأولة. و نحن نذكر جملا مما رووه و نبين القول فيها، فمن ذلك أخبار ذكرها أبو محمد علي بن أحمد العلوي الموسوي في كتابه "في نصره الواقفة"

اما آنچه فرقه واقفیه نقل می‌کند همگی روایاتی آحاد هستند که هیچ جحتی آن روایات را یاری نمی‌کند. و نمی‌توان مدعی راستی آن روایات گردید؛ با این وجود پس راویان این روایات افرادی دارای اشکال هستند و هیچکدام از گفته‌ها و روایاتشان قابل اعتماد نیست و با این وجود گفتارهایشان نیز قابل تأویل است. پس ما قسمتی از آنچه این‌ها روایت کرده‌اند را ذکر نموده و آن را بررسی می‌کنیم. پس از جمله این روایات، آن

چیزیست که ابومحمد علی بن احمد موسوی در کتاب «در یاری واقفیه» نوشته است.^۱

پس آن روایتی که پیروان احمد همبوشی بدان استناد کرده‌اند از کتاب الغیبه شیخ طوسی نیست؛ بلکه از یک کتاب مربوط به فرقه ضاله واقفیه و بسند نامعلوم می‌باشد و اتفاقاً نیت و هدف سازندگان این خبر این است که دروغین بودن امامت حضرت امام رضا علیه السلام را اثبات نمایند؛ آنهم بدین اتهام که «شیعیانِ امام رضا علیه السلام توسط استخاره به وی ایمان آورده‌اند؛ چراکه علی بن موسی الرضا علیه السلام نص و معجزه‌ای در اثبات امامتش نداشت».! حقیقتاً جای شگفتی دارد که یک فرقه مدعی مهدویت و هدایت، به کتبی که در رد امامتِ امام رضا علیه السلام و اثبات فرقه ناصبی واقفیه نوشته شده، استناد و اکتفاء نموده و حجت خویش را از آن می‌گیرد. چنانکه در هیچ اصلی از اصول حدیثی شیعه من جمله کتب اربعه (کافی و من لایحضره الفقیه و...) و دیگر کتب روایی بدین روایت اشاره‌ای نشده است و تنها مصدرش همان کتاب فرقه ضاله واقفیه در ابطال امامت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام است که توسط شیخ طوسی بررسی و رد گردیده است.^۲

ج. سند این روایت همگی یا راوی ناشناس و یا بد دین و غیرقابل اعتماد هستند؛ چنانکه تنها آورنده این روایت، «احمد بن علی موسوی» واقفی مذهب است و

(۱) همان -ص ۴۱.

(۲) اینچنین اموری (همانند نقل اخبار از کتب ضاله) منحصر به فرقه نوظهور احمد اسماعیل بصری نیست؛ بلکه اتباع علیمحمد باب، مدعی باییت و مهدویت نیز از مصادر و مطالب فرقه ضاله واقفیه حظ فراوان برده و همانند جماعت احمد بصری از روایات و عقائد و مشارب عقیدتی ایشان تغذیه می‌شدند. بعنوان مثال میرزا نعیم اصفهانی در کتاب الاستدلایه می‌نویسد:

مناظرات حضرت امام رضا علیه السلام با جماعت واقفیه در اکثر کتب شیعیان مذکور است و حضرت رضا علیه السلام خبر ابتلاء شیعیان را سخت‌تر از واقفیه می‌دهد... ملاحظه فرمائید که می‌فرماید عنقریب این امت مثل واقفیه به کلمه غیبت مبتلا می‌شوند. (الاستدلایه -میرزا نعیم بهائی -وجه نهم).

سند او تا به علی بن معاذ مجهول بوده و علی بن معاذ نیز خود مهمل است و هیچ نام و نشانی در کتب رجالی ندارد. پس سند روایت در نهایت ضعف و بی اعتباریست.

۵. با چشم‌پوشی از هر آنچه گفته شد، این روایت منتهی به صفوان بن یحیی است که از اصحاب امامان علیهم‌السلام می‌باشد و به نقل از امام معصوم علیه‌السلام نیست؛ و اهل پژوهش مطلع هستند که در صورت عدم تقریر و تأیید معصوم بر عمل صحابی، عمل صحابی موقوف بوده و حجیتی ندارد و بعنوان دلیل شرعی نیست.^۱ چراکه شیعه پیرو امام معصوم علیه‌السلام است و نه غیر معصومین؛ ولی در اخذ احادیث معصومین علیهم‌السلام به روایات اصحاب مورد اعتماد ائمه استناد و اکتفاء می‌کند که در این خبر منتسب به صفوان بن یحیی هیچ سخنی از معصوم علیه‌السلام نیست و هر چه قول است از جانب خود صفوان بن یحیی نقل گردیده که حجیت شرعی ندارد.

۶. اصل انتساب اینچنین عملی (ایمان به امام رضا علیه‌السلام با یک استخاره!) به صحابی بزرگواری همانند صفوان بن یحیی که نه تنها از موثق‌ترین رجال شیعه می‌باشد، بلکه فقط از رجال موثق نیز نقل خبر می‌کرد، نیز قبیح و دور از عقل است؛ چراکه وی خود از جمله عارفان به اهل بیت علیهم‌السلام بوده و سینه‌اش مالا مال از احادیث نبوی بود که در آن به نص صریح امام بعد از حضرت کاظم علیه‌السلام را، علی بن موسی الرضا علیه‌السلام عنوان می‌نمود؛ پس چطور ممکن است که این صحابی جلیل، که خود محدث بوده و چندین کتاب مشتمل بر احادیث و فتاوی اهل بیت علیهم‌السلام تألیف نموده

(۱) **سُنَّت** به سه قسم است؛ یا قول است؛ یعنی آنچه معصوم علیه‌السلام به زبان آورده و در رابطه با موضوعی سخن می‌کند (همانند: **قال الصادق علیه‌السلام المطلقة إن كانت ضرورة حجت فی عدتها**)؛ یا فعل است؛ یعنی آنچه معصوم علیه‌السلام انجام می‌دهد و بعنوان عمل شرعی چه واجبه و چه مستحبه تعیین می‌گردد (همانند: **عن ابی بصیر: رأیت الصادق علیه‌السلام کان یفعل کذا و کذا**)؛ یا تقریر است؛ یعنی عملی یا قولی از اصحاب ائمه علیهم‌السلام یا غیر ایشان ابراز می‌گردد که امام معصوم علیه‌السلام نسبت به آن عقیده یا عمل تقریر می‌ورزد و نسبت به آن اعتراضی نمی‌کند (در غیر تقیه و امثاله). پس امری که منتهی به قول یا فعل یا تقریر معصوم علیه‌السلام نگردد، از حیطة دلیل شرعی خارج بوده و از حجیت ساقط است.

است، سُنّت متواتره مبنی بر اثبات امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام را رها نموده و پاکیر یک استخاره شود؟!

○ شبهه دوم

روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام اثبات می‌کند که در امر مهدی علیه السلام و پیوستن به او بایستی استخاره نمود. بدین متن که:

اللهم فاجعل بعثه خروجا من الغمة، و اجمع به شمل الامة، فإن خار الله لك فاعزم.

خداوندا قیام مهدی علیه السلام را خروج از غم قرار بده و پراکندگی امت را به وجود او تبدیل به اتحاد کن؛ پس اگر خداوند برای تو خیر خواست، پس عزم کن.^۱

✚ جواب

الف. این روایت از جهت سندی ضعیف است؛ روات آن یا سنی مذهب و یا از مجهولین می‌باشند؛ چنانکه موسی بن هارون المعبدی از مجهولین است و عبدالله بن مسلمه القعنبی از بنیان فرقه مالکیه بوده و از سران مخالفین است.

ب. لفظ خار الله لك (خداوند برای تو خیر خواهد) هیچ ربط و اشاره‌ای به عمل مستحبی استخاره ندارد؛ چه آنکه این لفظ، یک دعا و طلب خیر است و نه بیشتر؛^۲

(۱) الغیبه-نعمانی-ص ۲۱۲ الی ۲۱۴

(۲) در روایات متعدد شیعه و سنی این دعا و طلب خیر برای افراد گوناگون استعمال شده است که در هیچ کدام سخنی از عمل استخاره نیست و روایات، جدا از عمل مستحبی استخاره است. من جمله آنچه همسر زهیر بن قین به او گفت: قالت خار الله لك أسألك أن تذكرنی فی القيامة عند جد الحسين علیه السلام.

چنانکه در مجمع البحرین و لسان العرب و کتب دیگر بر این امر تأکید شده است که خاز الله لك أي أعطاک ما هو خیر لك: (خداوند برایت خیرت بخاهد: یعنی هر آنچه خیر است بر تو عطا کند).

پس آنچه مدلول ماست با آنچه این روایت بر آن دلالت می کند بی رابطه است و استدلال از این بابت باطل است.

○ شبهه سوم

روایات متعددی ما را ترغیب بر عمل استخاره نموده است.^۱ پس دعوت احمد الحسن نیز در همین چارچوب گنجانیده شده و ما برای طلب خیر از خداوند در دعوت احمد الحسن می توانیم به آنچه در استخاره آمده است، بسنده کنیم.

👉 جواب

الف. در ابتدای سخن گفتیم که آنچه در امور شرعی حجت است یا ادله شرعی لفظی و غیرلفظی است و استخاره در هیچ کدام از این دو جزء جای نمی گیرد. پس «استحباب استخاره در امور مباح» منجر به «اجازه استفاده از آن در شرع» نیست. نه

خداوند برایت خیر بخواد از تو می خواهم که مرا در قیامت نزد جدّ حسین علیه السلام یاد کنی. (اعیان الشیعه-ج ۱- ص ۵۹۰)

حال آنکه حسب گمان فکاهی اتباع احمد باید اینچنین معنی نمود: استخاره کن! از تو می خواهم مرا در قیامت نزد جدّ حسین علیه السلام یاد کنی!!

(۱) روایاتی نظیر: من استخار الله راضياً بما صنع الله، خاز الله له حتماً. هر که از خداوند طلب خیر کند و به آنچه خدا عمل کند راضی باشد، البته که خداوند برای او خیر می خواهد. و روایاتی مانند آن ر.ك: كشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء-ج ۳-ص ۲۹۹.

عقاید کلی و جزئی و نه احکام تکلیفی و وضعی^۱ نه احکام واقعی و ظاهری^۲ در جایگاهی نیستند که حکمشان با استخاره مبرهن گردد.

ب. با قبول مدعای این جماعت مبنی بر حجیت استخاره، لاجرم به نقض غرض یا فعل عبث مولی شارح شده ایم. و تقریر آن اینک:

مقدمه ۱: امامان معصوم علیهم السلام برای تعیین و ابلاغ احکام و عقاید شرعی، احادیث و آثار فراوانی بجای گذاشته‌اند تا شیعیان در امور شرعی بدان رجوع نموده و از گفته و کردار عام و خاص آنان، احکام شرعی را استنباط نمایند.

مقدمه ۲: در صورت حجیت استخاره و بسندگی به حکم استخاره در امر شرع، براحتی و بدون نیاز به نص معصوم علیه السلام می‌توانستیم تعیین حکم نموده و در اصول و فروع دین، عقاید و احکام را بواسطه استخاره و بدون رجوع به نص و عقل تعیین و تکلیف کنیم.

نتیجه ۱: با وجود حجیت استخاره و سهولت دسترسی بدان، اهل بیت علیهم السلام در این همه احادیثی که به صد زحمت بدست شیعیان رسانده‌اند فعل عبث مرتکب شده‌اند؛ چراکه نیازی به احادیث و نصوص معصومین علیهم السلام نبود و استخاره خود حجتی رسا در اثبات و تعیین مجموعه باورها و کردارهای دینی بود؛ پس هر آنچه از روایات و تفاسیر و آثار اهل بیت علیهم السلام مانده است، عبث و بیهوده می‌بود. که این امر به اتفاق شیعیان قبیح و باطل و مردود است.

نتیجه ۲: انگیزه و هدف اهل بیت علیهم السلام از آن همه حدیث و روایت، برگرفتن باورهای دینی از قرآن و آن احادیث و در صورت غیبتشان از شیعیان خبره در علوم آل

(۱) احکام یا تکلیفی هستند؛ یعنی فرد با بالغ شدن بر آن مکلف می‌گردد؛ همانند وجوب نماز و ...؛ یا وضعی هستند، یعنی در اثر وضع عقد و قرار پدیدار می‌شوند؛ همانند ازدواج و معامله و ...

(۲) بنا بر تقسیمی دیگر احکام یا واقعی هستند؛ همانند وجوب نماز بر عبد مکلف؛ یا ظاهری هستند؛ همانند طهارت آب گُر.

محمد ﷺ و مورد اعتماد بوده است؛ پس اگر ایشان مصدري غير از قرآن عترت و عقل، معرفی بنمایند که متصل به امامان معصوم ﷺ نیست و شیعیان را از قرآن و اهل بیت ﷺ بی نیاز کند، نقض غرض نموده اند.

بنابر آنچه گفته شد تنها دامنه اهمیت استخاره، امور مباح و غیر مرتبط به دین شریف است و از این روست که هیچ یک از امامان معصوم ﷺ، شیعیان را مأمور به تعیین امام و وصی از طریق استخاره ننموده اند؛ بلکه در کوچکترین امر فقهی نیز هیچ روایتی ولو بسند ضعیف موجود نیست که امام معصوم ﷺ حکمش را توسط استخاره تعیین بنماید و این خود بهترین دلیل بر عدم حجیت استخاره نزد اهل بیت ﷺ است؛ چراکه:

اولاً حکم هر چیزی به کتاب خدا و سنت معصوم ﷺ برمی گردد.

ثانیاً سنت معصوم ﷺ عبارت است از قول و یا فعل و یا تقریر (امضاء و تأیید) او.

ثالثاً نه در قرآن کریم و نه در سنت شریفه اهل بیت ﷺ، تعیین مبانی و مصادیق عقائد و احکام شرعی چه در کلیات و چه جزئیات توسط استخاره، ثابت و ماثور نیست. بلکه گفتیم این امور منحصر در امور مباح است؛ همانطور که کلینی از امام باقر ﷺ نقل کند که فرمود:

كان علي بن الحسين ﷺ إذا همّ بأمر حجّ أو عمرة أو بيع أو شراء أو عتق تطهر ثمّ صلّى ركعتي الاستخارة

هر موقع که علی بن الحسین سجاد ﷺ می خواست به حج یا عمره یا معامله یا فروش یا آزادسازی برده‌ای اهتمام ورزد، ابتدا وضوء گرفته و سپس دو رکعت نماز استخاره می خواند.^۱

(۱) اصول کافی ج ۳-ص ۴۷۰.

پس هرگز برای تعیین حکم سارق و یا تغییر تعداد رکعات نمازهای روزانه و یا دروغ و راستی امامت دوازده امام (علیهم‌السلام) و یا راستی یا دروغ مدعیان دروغین امامت و هیچ امر جزئی یا کلی شرعی استخاره نکرده‌اند.

سرانجام تعیین احکام و عقائد شرعی توسط استخاره خارج از سنت و کتاب بوده و یقیناً بدعت است. راه رسیدن به احکام و عقائد دینی آن دو راهیست که بیان نمودیم؛ بدین سبب در طول تاریخ زیست مذهب شیعه، هیچ محدثی بنابر استخاره فتوایی صادر ننموده و یا باورهای خویش را مستدل به استخاره نکرده است؛ بلکه گفتیم شیخ طائفه‌ی شیعه یعنی شیخ طوسی افرادی را که باورش‌ان وابسته به استخاره است را افرادی نادان حکم داده است؛ پس هیچ عالم عاقلی مدعی نمی‌گردد بجهت روایات استحباب استخاره، در حکم سارق یا قاتل یا بطلان یک عقیده یا اثبات یک عقیده و تأیید فلان مدعی نبوت و تکذیب فلان مدعی مهدویت به استخاره رجوع کنیم و حتی اگر فرض بگیریم که عقل و نص در امری (مثلاً تأیید یا تکذیب یک مدعی) مفید به علم نبودند، باید توقف نمود تا امر توسط نص معصوم یا قوانین عقلی و دیگر راه‌های استنباط شرع تعیین گردد و در همین حال نیز حق رجوع به استخاره را نداریم.

▪ جایگاه «خواب و رؤیا» در بین دلایل شرعی

❖ بررسی حجیت خواب در تعیین احکام و عقاید شرعی

اشاره کردیم که کل دعوت احمد بصری آویخته به خوابی است که در نجف برای حوزه علمیه دیده و برمبنای آن برای ایجاد اصلاحات اقتصادی-سیاسی-مذهبی در حوزه قیام کرده بود.

در ابتدای پاسخ به شبهات استخاره گفتیم که تنها راه استنباط احکام شرعی در اصول و فروع و در کلیات و جزئیات دو طریق است: ادله شرعیه لفظیه و ادله شرعیه غیر لفظیه؛ پس رویا و خواب نه جزو ادله شرعیه لفظیه است و نه ادله غیر لفظیه، پس

از حجیت ساقط است و هیچکس حق استناد و اکتفاء بخواب در تعیین امر شرع را ندارد.

○ دلیل پیوستن خواب به ادله شرعی لفظی

تنها روایتی که در اثبات انتساب رؤیا و خواب به ادله شرعیه لفظیه مطرح می‌گردد، روایت ذیل است:

عن الفضل بن الحرث قال: كنت بسر من رأى وقت خروج سیدی أبي الحسن (علیه السلام) فرأينا أبا محمد ماشيا قد شق ثيابه فجعلت أتعجب من جلالتة و ما هو له أهل و من شدة اللوم (لون) و الادمة و أشفق عليه من التعب، فلما كان الليلة رأيتة في منامی فقال: اللوم (لون) الذي تعجبت منه اختيار من الله لخلقہ يجريه كيف يشاء و انها لعبرة في الابصار لا يقع فيه غير المختبر و لسنا كالناس فتعب كما يتعبون فاسأل الله الثبات و تفكر في خلق الله فان فيه متسعا و اعلم كلامنا في النوم مثل كلامنا في اليقظة

فضل بن حرث گوید: در سامرا هنگام خروج آقایم امام هادی (علیه السلام) امام حسن عسکری (علیه السلام) را دیدیم که پیاده و با لباسی ژنده می‌آید؛ پس از جلالت و شایستگی او متعجب شدم و از شدت سرزنش (رنگ) و رخسارش و از سر محبت بخاطر رنجیدگی‌اش نگران شدم. پس همان شب او را در خواب دیدم که در خواب اینچنین می‌گفت: «آن سرزنش (رنگ و رخسار)ی که دیدی خواسته خداست که هرطور که بخواهد برای بندگانش اراده می‌کند؛ و عبرتیست برای اهل بصیرت که جز انسان آگاه بدان دچار نگردد و ما همانند مردم نیستیم در دل آزدگی؛ پس از خداوند ثبات و تفکر در خلق خداوند

می‌خواهم که برای او میسر است؛ و بدان که کلام ما در خواب همانند کلام ما در بیداریست.»^۱

استناد بر این قسمت از روایت است که امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «سخن ما در خواب همانند سخن ما در بیداریست».

مناقشه

این روایت غیر قابل استناد و از دو جهت دارای اشکال است:

الف. ضعف سندی

روایات این روایت غیر قابل اعتمادند؛ تنها آورنده این خبر اسحاق بصری است که به اتفاق نظر علمای پیشین و متأخر، مذهبی فاسد داشته^۲ و او از فضل بن حرث نقل روایت می‌کند که از روات مجهول است و فرد قابل اعتمادی نیست. تنها مدعی وثاقت فضل بن حرث، شیخ کشی است که علت وثاقت او را همین روایت امام عسکری علیه السلام بیان می‌کند. مرحوم ابوعمرو کشی می‌نویسد:

فدل هذا الخبر على أن الفضل مؤتمن في القول والله أعلم.

این خبر -روایت امام حسن عسکری علیه السلام در خواب- دلالت بر این دارد که فضل بن حرث در قول امانت‌دار است و الله اعلم.^۳

حال آنکه این خبر اینچنین دلالتی ندارد^۱ و هر قدر در ریز و درشت این روایت، دقت کنیم، مطلبی دال بر وثاقت و امانت‌داری فضل بن حرث دیده نمی‌شود؛ مگر

(۱) مناقب آل ابی طالب-ج ۳-۵۳۴.

(۲) معجم رجال الحدیث-علامه خوئی-ج ۳-ص ۲۲۸. و ر.ک: (همان-ج ۱۴-ص ۳۰۳): أنها ضعيفة یاسحاق بن محمد البصری (این روایت به علت اسحاق بن محمد بصری ضعیف است).

(۳) رجال الکشی-ج ۲-ص ۸۴۳.

اینکه با استفاده از «دلسوزی فضل برای امام عسکری (علیه السلام)» بتوان احتمال تشیعش را داشت و پژوهشگران می‌دانند که این امر سبب توثیق وی نمی‌گردد. حتی اگر فرض بگیریم که این روایت سبب وثاقت او باشد (که نیست) بایستی این روایت توسط راوی غیر از فضل بن حرث نقل می‌شد تا افاده اثر کند؛ وگرنه توثیقِ راویِ مجهول در حق خودش هیچ حجیتی ندارد و دور باطل است؛ چرا که اول باید روایت صحتش اثبات گردد تا افاده اثر در حق راوی نماید؛ حال آنکه صحت روایت، خود بر وثاقت راوی وابسته است؛ پس وثاقت راوی (فضل بن حرث) دچار دور باطل است که از حجیت ساقط می‌باشد؛ به زبان ساده دور بدین قرار است که:

الف. فضل بن حرث ثقه است؛ چون این خبر صحیح دلالت بر وثاقتش دارد. (وثاقت راوی بر درستی حدیث وابسته است)

ب. این خبر صحیح است؛ چون فضل بن حرث ثقه است. (درستی حدیث به وثاقت راوی وابسته است)

سرانجام: فضل بن حرث ثقه است؛ چون فضل بن حرث ثقه است! (وثاقت راوی به وثاقت راوی وابسته است) این دور است و باطل. بنابراین باید وثاقت فضل از راه دیگری اثبات گردد تا این خبر نیز (با در نظر نگرفتن ضعف دیگر روایات) تصحیح گردد.

(۱) علامه خوئی در تعلیق بر سخن شیخ کشی می‌نویسد: أقول: لم يظهر من الرواية ايمانه في القول و لا مدحه بوجه، على أنها ضعيفة بإسحاق بن محمد البصرى. می‌گویم: روایت اینچنین ظهوری ندارد که آن راوی در روایت امانت‌دار باشد و یا بطور گویا راوی را بستاید؛ همچنین این روایت ضعیف است بواسطه اسحاق بن محمد بصری. (معجم رجال الحديث - ج ۱۴ - ص ۳۰۳)

علامه حلی نیز در تعلیقش بر کلامه شیخ کشی می‌نویسد:
و ليس في الحديث عندی دلالة علی مدح أو جرح، فنحن فی روايته من المتوقفين. از نظر من در این حدیث دلالتی بر مدح یا جرح راوی نیست؛ پس ما در قبول روایات این راوی توقف می‌کنیم. (خلاصه الأقوال - ج ۱ - ص ۳۸۶)

حال آنکه هیچ سخنی در اثبات وثاقت وی موجود نیست و هرچه هست بر گرفته از همان سخن نادرست شیخ کَشّی است؛ پس سند روایت ضعیف بوده و روّات آن پشت به پشت یا فاسد المذهب و یا مجهول بوده‌اند.

ب. ضعف دلالی

این روایت علاوه بر ضعف سندی، در دلالت نیز عاجز و مبتلا به دور است. راوی این روایت تاکید دارد که سخن: «کلام ما در خواب، همانند کلام ما در بیداری است» را در خواب شنیده است:

فلما كان الليلة «رأيت في منامي» فقال: ... اعلم ان كلامنا في النوم مثل
كلامنا في اليقظة.

پس این سخن خود در عالم رویا شنیده شده است و از حجیت ساقط است؛ یعنی فضل بن حرث مدعیست این کلمات در خواب به او گفته شده است؛ حال بایستی برای اثبات حجیت همین خواب فضل بن حرث دلیل شرعی دیگری باشد. در حالیکه تنها خبری که بر حجیت کلام معصوم علیه السلام در خواب دلالت می‌کند، همین خبر ضعیف است که باز ایجاد دور در استدلال می‌کند. بدین منوال که:

الف. سخن معصوم علیه السلام در خواب همانند سخن او در بیداریست؛ چراکه روایت فضل بن حرث بر آن دلالت دارد.

ب. روایت فضل بن حرث با اینکه در خواب بوده است، حجیت دارد؛ چراکه سخن معصوم علیه السلام در خواب همانند سخن معصوم علیه السلام در بیداریست.

این نیز دور باطل است و لزوم تقدم شیء بر خود را می‌رساند که جمع نقیضین و محال است.

پس این روایت هم از جهت سندی و هم از جهت دلالی غیر قابل استناد و اعتناست.

علیهذا هیچ دلیل عقلی و نقلی در اثبات اینکه قول معصوم علیه السلام در خواب عوام الناس، همانند قول ایشان در بیداری باشد، موجود نیست. پس خواب نه جزو ادله شرعیه لفظیه است و نه غیر لفظیه و هر استدلالی به خواب در کلیات یا جزئیات و اصول یا فروع دین، باطل و ظنی و مخالف منهج اهل بیت علیهم السلام و علمای شیعه است. از این روست که هیچ فقیه شیعی در طول تاریخ مدعی نشده است که «به جهت دیدن فلان خواب، اذان را تغییر داده‌ام یا فلان زناکار را بواسطه خوابی که دیده‌ام، بخشیدم؛ یا نوجوانی را بخاطر خوابی که دیده‌ام به جرم چشم چرانی اعدام نمودم!» و هیچ شیعه‌ای حاضر نمی‌گردد که احکام ازدواج و قضاوت و اجتهاد و تقلید و ایضا توحید و نبوت و معاد و امامت و مصادیق انبیاء و ائمه‌اش توسط خواب تعیین گردد؛ بلکه هرکسی اینچنین ادعایی بکند به بدعت و خبط دماغ متهم می‌شود؛ چراکه اینچنین باوری زشت و ناپسند و غیرقابل اعتماد و خارج از چارچوب ادله شرعیه و لغو است.

حال آنکه تمامی تمرکز فرقه احمد همبوشی معطوف بر خواب و رؤیا است؛ احمد اسماعیل مدعیست که شروع دعوتش با یک خواب بوده است و بسیاری از اتباع این فرقه به جهت خواب‌های سریالی و متداولی که بعد از آشنایی با این فرقه دیده‌اند بدان پیوسته‌اند بطوری که قبل از آشنایی با این فرقه دچار اینچنین عارضه‌ای نبودند و پس از درگیر شدن ذهنشان بدین فرقه، بالمَرّه و بطور بی سابقه، خواب‌های متعددی می‌بینند که ایشان را با الفاظی مفهوم و نامفهوم بر امر این ادعا فرامی‌خواند. پیروان احمد بصری وقتی به مقوله خواب و رؤیا می‌رسند، بصورت مطلق دیدن ائمه یا انبیاء در خواب را ضامن از سهو بودن خواب دانسته و آن را حجت شرعی می‌شمارند! در ادامه شبهات ایشان را بررسی خواهیم نمود اما پیش از آن نکاتی را عرضه می‌دارم.

- نکته اول -

حسب فرموده اهل بیت (علیهم‌السلام)، خواب بر چندین قسم است که قسمت اعظمی از آن شیطانی و یا خواب‌های بیهوده می‌باشد و بخش اندکی از آن توفیقی از جانب خداوند است.

در این زمینه روایات متعددی از اهل بیت (علیهم‌السلام) به ما رسیده است.

۱- عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال «الرؤيا على ثلاثة وجوه: بشارة من الله تعالى للمؤمن، و تحذير من الشيطان، و أضغاث أحلام».

از امام صادق (علیه‌السلام) است که فرمود: خواب و رؤیا بر سه وجه است: بشارتی از جانب خداوند بر مؤمن؛ هشداری از طرف شیطان؛ خواب‌های نامربوط و پریشان.^۱

۲- عن أبي بصير قال قلت لأبي عبد الله (عليه السلام) جعلت فداك الرؤيا الصادقة و الكاذبة مخرجهما من موضع واحد؛ قال صدقت أما الكاذبة المختلفة فإن الرجل يراها في أول ليلة في سلطان المردة الفسقة و إنما هي شيء يخيل إلى الرجل و هي كاذبة مخالفة لا خير فيها و أما الصادقة إذا رآها بعد الثلثين من الليل مع حلول الملائكة و ذلك قبل السحر فهي صادقة لا تخلف إن شاء الله إلا أن يكون جنباً أو ينام على غير طهور و لم يذكر الله عز وجل حقيقة ذكره فإنها تختلف و تُبطل على صاحبها.

ابوبصیر می‌گوید که به امام صادق (علیه‌السلام) گفتم: فدایت کردم خواب هم می‌تواند صادق باشد و هم دروغ ولی مخرج و مرکزیت آن دو یکیست. پس امام (علیه‌السلام) فرمود: راست گفتم؛ رویای دروغین که دارای اختلاف است را

شخص در همان اوایل شب می‌بیند که در آن حال تحت احاطه خواب‌های نفسانی است و صرفاً نمودِ وهم و خیالش است و این خواب دروغین است و خیری در آن نیست؛ اما خواب راستین در یک سوم آخر شب دیده می‌شود که همزمان با حلول ملائکه است و وقت آن قبل سحر است؛ پس این خواب، خواب صادق است و اگر خدا بخواهد خلافی درش نیست مگر اینکه شخصی جنب بوده باشد یا به غیر طهارت خوابیده باشد و خداوند حقیقت آن را ذکر نکرده است پس آن برای صاحبش مختلف است.^۱

۳- روزی دو تن از عیسویان نزد مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و در مورد خواب از وی سوال کردند...

فقال علیه السلام: ان الله تعالى خلق الروح و جعل لها سلطانا فسلطانها النفس فإذا نام العبد خرج الروح و بقي سلطانه فيمر به جيل من الملائكة و جيل من الجن فمهما كان من الرؤيا الصادقة فمن الملائكة و مهما كان من الرؤيا الكاذبة فمن الجن فأسلما على يده و قتلا معه يوم صفين.

پس امام علیه السلام فرمودند: خداوند تعالی روح را خلق کرد و برای آن محیط و سلطانی قرار داد؛ پس سلطان آن نفس است؛ هر آنگاهی که بنده بخواب رود روح از تن خارج گشته و این نفس است که باقی می‌ماند؛ پس دسته‌ای از فرشتگان و دسته‌ای از جنیان بر وی گذر می‌کنند؛ هر آن خوابی که آن شخص ببیند اگر رویای صادق باشد پس از جانب ملائکه بوده است و هر آن خوابی که ببیند و کاذب باشد پس از جانب آن دسته جن بوده است؛ پس آن دو مسیحی بدست مولا علی علیه السلام مسلمان گشته و در جنگ صفین کنارش جنگیدند.^۲

(۱) الکافی- شیخ ابوجعفر کلینی- ج ۸- ص ۹۱.

(۲) مناقب آل ابی طالب- ابن شهر آشوب- ج ۲- ص ۳۵۷.

۴- قال رسول الله ﷺ: «الرؤيا ثلاثة: بشرى من الله، و تحزين من الشيطان؛ و الذى يحدث به الإنسان نفسه فيراه فى منامه».

پیغمبر خاتم ﷺ فرمود: «رؤیا سه قسم است: بشارتی از خداوند؛ غم و حزن انگیزی از جانب شیطان و آنچه بر انسان در روزمره رخ می‌دهد و همان را در خواب می‌بیند.»^۱

فلذا آنچه از این روایات برمی‌آید این است که اگر خواب را به عنوان منبع تشریح احکام دین بدانیم، آنچه‌ی را منبع قرار داده‌ایم که تشکیل یافته از «دروغ» و «راست» و «بیهوده» است؛ برخلاف آیات قرآن و یا روایات متواتره و صحیحه و یا عقلیات سلیمه صحیحه که همگی برگرفته از منبع حق و معصوم بوده و محل استناد و احتجاج است. بویژه که از احادیث اینچنین برمی‌آید که بسیاری از خواب‌ها جزو خواب‌های دروغین و یا بیهوده و تخلیه ذهن از اتفاقات روزمره بوده و رؤیای صادق در اقلیت است. همانند آنچه امام صادق علیه السلام خطاب به مفضل بن عمر فرمود:

فَكَرَّ يا مفضل في الأحلام كيف دبر الأمر فيها فمزج صادقها بكاذبها فإنها لو كانت كلها تصدق لكان الناس كلهم أنبياء و لو كانت كلها تكذب لم يكن فيها منفعة بل كانت فضلا لا معنى له فصارت تصدق أحيانا فينتفع بها الناس في مصلحة يهتدى لها أو مضرّة يتحذر منها و تكذب كثيرا لئلا يعتمد عليها كل الاعتماد.

ای مفضل در خواب‌ها فکر کن که چطور امر در آن تدبیر گردیده است؛ پس خواب‌های صادق با خواب‌های دروغین درهم آمیخته‌اند و اگر همه خواب‌ها صادق بودند همه مردم پیغمبر می‌شدند! و اگر هم همگی دروغین بودند، منفعتی نداشت و بی‌معنی و عبث بود؛ پس بعضی مواقع تصدیق می‌گردد و مردم از آن در مصلحتی منفعت برده و بدان منفعت راهنمایی

می‌شوند و یا از ضرری دور می‌مانند^۱ ولی عمده خواب‌ها تکذیب می‌گردد تا مبدا به خواب به کلی اعتماد گردد.^۲

نص صریح امام صادق علیه السلام بر این است که خواب‌ها تشکیل یافته از دروغ و راستند و آن دو در خواب درهم آمیخته است؛ و اینکه بسیاری از خواب‌ها جزو خواب‌های پریشان و تخیلات و یا تخلیه ذهن از حوادث روزمره در بیداری و یا خواب‌های شیطانی و دروغین بوده (و تکذب کثیرا) و فقط قسمت اندکی از این خواب‌ها صادق است (که بیان شد حتی برای رؤیای صادقه نیز حجیتی نیست). پس وقتی عمده‌ی مسئله‌ای، باطل و دروغین و یا تخیلی باشد، و فقط قسمت اندکی از آن

(۱) دامنه این رهنمونی بر منفعت و دوری از ضرر توسط رؤیای صادقه در امور محدودی همانند انذار از گناه؛ ترك معصیت است؛ همانند خواب‌های زجرآور در اثر آزردن پدر و مادر و یا رؤیت شهید توسط همسر یا فرزندانش و از این قبیل؛ همانند آنچه روایت شده است:

عن الصادق علیه السلام: «إذا كان العبد على معصية الله عزوجل، و أراد الله به خيراً أراه في منامه رؤيا ترؤعه، فينزع بها عن تلك المعصية». امام صادق علیه السلام فرمود: «هرموقع بنده‌ای معصیت خداوند عزوجل کند و خداوند برای او خیر بخواهد، خداوند برای او رؤیاهایی در خواب نمایان می‌کند که او را بترساند تا در اثر این خواب از آن معصیت منزجر و دور گردد.» الإختصاص - شیخ مفید - ص ۲۴۱.


یا همانند آنچه برقی در محاسن نقل می‌کند که مردی در خواب زنی ترسناک را می‌دید که او را آزار می‌داد؛ پس امام صادق علیه السلام فرمود: إذهب فقل له: إنك لا تؤدى الزكاة. برو و به او بگو این خواب بدین سبب است که تو زکات را پرداخت نمی‌کنی. (المحاسن - ص ۸۷).

نیز آنچه ولید بن صبیح بسند صحیح نقل می‌کند: «قلت لأبي عبد الله علیه السلام: إن شهاباً يقرؤك السلام و يقول لك: إنّه يصيبني فرع في منامي. قال: قل له: فليزك ماله.» به امام صادق علیه السلام گفتم: شهاب بر تو سلام داده و گفت: خواب‌هایم مرا آزار می‌دهند؛ پس امام علیه السلام فرمود: او باید مالش را با زکات پاک کند (وسائل الشیعه - ج ۶ - ص ۱۴۹).

پس رویا منبع تشریح احکام و عقاید نیست؛ بلکه صرفاً در مقام تحذیر یا بشارت بر حلال و حرام‌هایی است که در عالم بیداری توسط ادله شرعی، تشریح شده باشد؛ و نه بیشتر.

(۲) بحار الأنوار - ج ۵۸ - ص ۱۸۳؛ توحید مفضل - ص ۴۳.

صادقه باشد که همان نیز درهم آمیخته با رویاهای کذب است (فمزج صادقها بکاذبها)، امکان ندارد بدان مصدر استناد و اکتفاء نمود.

شبهه 

شاید اینچنین شبهه کنند که «احادیث نیز صحیح و غلط دارند و در این امر با رؤیا

مشترکند»

جواب 

در جواب می‌گوییم:

اولاً: حدیث عبارت است از قول یا فعل یا تقریر معصوم علیه السلام؛ پس دو جنبه دارد: الف. چون منتهی به معصوم علیه السلام است، جزو ادله شرعیه است. ب. چون لفظ است پس جزو ادله شرعیه لفظیه است. حال آنکه مصدر خواب نه در عالم حقیقی منتسب به معصوم علیه السلام است و نه لفظ معصوم علیه السلام توسط روّات سماع شده است. در نتیجه جزو ادله شرعیه نیست.

ثانیاً: ما گفتیم آن حدیثی جزو ادله شرعیه است که انتسابش به معصوم علیه السلام اثبات گردیده و نسبت به صدور آن گفته از معصوم علیه السلام علم حاصل گردد؛ پس مدعی گشتیم آن حدیثی جزو ادله شرعیه است که یا متواتر و یا صحیح السند و یا آغشته به قرائن قطعیت‌آور و در سازگاری با قرآن باشد. حال آنکه خود خواب آغشته به صدق و کذب است؛ یعنی اینجا سخنی از صحت و ضعف سندی خواب نیست؛ بلکه خود خواب است که دروغین و یا تخیلات ذهنی و یا صادق است. گویا که مدعی گردیم نعوذ باللّه امام معصوم علیه السلام هم دروغ می‌گوید و هم راست می‌گوید و هم سخنان بیهوده و عبث دارد؛ پس این قیاس از بنیان باطل است.

پس بنابر احادیث اهل بیت علیهم السلام خواب انواعی دارد که عده‌ای از آن، خواب‌های بیهوده و پریشان (اضغاث احلام) بوده و دسته‌ای دیگر خواب‌های دروغین هستند که

عمده رؤیایها را تشکیل می‌دهند و در آخر دسته‌ای دیگر رؤیای صادق می‌باشد؛ و روی هم رفته هیچ حجیتی در تعیین کلیات یا جزئیات دین ندارد و دأب علمای شیعه از قدیم و جدید بر همین منوال بوده است. همانطور که شیخ مفید که رهبر علمای متقدم شیعه است در پاسخ طبرانی زیدی که مدعی است: «شیعه پیرو فرقه حنبلیه در حجیت رؤیا است»،^۱ می‌نویسد:

فإننا لسنا نثبت الأحكام الدينية من جهة المنامات، و إنما نثبت من تأويلها ما جاء الأثر به عن ورثة الأنبياء عليهم السلام.

پس ما احكام دينی را بواسطه خوابها اثبات نمی‌کنیم؛ بلکه تنها از طریق تأویل آن بواسطه آنچه از ورثه انبیاء عليهم السلام (مراد اهل بیت عليهم السلام) به جا مانده باشد اثبات می‌کنیم.^۲

همچنین سیدالفقهاء علامه خویی در مجموعه استفتائات در رابطه با رؤیا می‌نویسد:

الخوئی: لم يثبت الحجية بنفس الرؤيا والأمر فيها.

حجیت نسبت به خود رؤیا و نیز آنچه در آن است، ثابت نگردیده است.^۳

(۱) اجتمعت البارحة مع الطبرانی شيخ من الزيدية، فقال لي: أنتم يا معشر الإمامية حنبلية، و أنتم تستهزؤون بالحنبلية، فقلت له: و كيف ذلك؟ فقال: لأنّ الحنبلية تعتمد على المنامات و أنتم كذلك. (تفسير القرآن المجيد-شيخ مفيد-۲۹۶).

(۲) تفسير القرآن المجيد-ص ۲۹۷.

(۳) صراط النجاة-ج ۱-ص ۴۶۸.

– نکته دوم

همانطور که قبل‌تر اشاره کردیم اموری فراگیر و عوام‌پسند نظیر خواب و استخاره همیشه دست‌آویز دجالان و مدعیان دروغین بوده است تا بتوانند بدین روش، دروغ خود را راست جلوه داده و جذب نیرو بکنند. هر فرقه‌ای خاسته و خواسته ادعای واهی کرده و مدعی مهدویت و بابت و... گردد، اول کار با حربه خواب و رؤیا وارد کار شده است؛ بعنوان نمونه:

➤ فرقه قادیانیه و خواب

در قسمت استخاره ذکر کردیم که غلام احمد قادیانی یک قرن پیشتر از احمد بصری ادعا کرده بود: «هر کسی که می‌خواهد بر صداقت وی مطمئن گشته و او را پیغمبر خدا خطاب کند استخاره کند تا خداوند وی را با الهامات خود یاری کند.»! همو درباره دلالت خواب بر درستی ادعایش می‌نویسد:

و لَمَّا بَلَغْتَ أَشَدَّ عَمْرِي وَ بَلَغْتَ أَرْبَعِينَ سَنَةً جَاءَتْنِي نَسِيمُ الْوَحْيِ بَرِيًّا
عِنَايَاتِ رَبِّي، لِيَزِيدَ مَعْرِفَتِي وَ يَقِينِي، وَ يَرْتَفِعَ حَجْبِي، وَ أَكُونَ مِنَ الْمُسْتَقِينِ،
فَأَوَّلُ مَا فُتِّحَ عَلَيَّ بَابُهُ هُوَ الرَّؤْيَا الصَّالِحَةُ، فَكُنْتُ لَا أَرَى رُؤْيَا إِلَّا جَاءَتْ مِثْلَ
فَلَقِ الصَّيْحِ، وَ إِنِّي رَأَيْتُ فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ رُؤْيَا صَالِحَةً صَادِقَةً قَرِيبًا مِنْ أَلْفِينَ أَوْ
أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، مِنْهَا مَحْفُوظٌ فِي حَافِظَتِي وَ كَثِيرٌ مِنْهَا نَسِيْتُهَا، وَ لَعَلَّ اللَّهَ
يَكْرِهَهَا فِي وَقْتِ آخِرٍ وَ نَحْنُ مِنَ الْآمِلِينَ.

زمانی که دوره جوانی را رد کرده و به سن چهل سالگی رسیدم با عنایات پروردگار نسیم وحی نزد من آمد تا یقین و معرفتم بیشتر گردد و حجاب‌ها برداشته شود و از اهل یقین باشم؛ پس اولین بابی که به رویم باز شد خواب و رؤیای صالحه بود و من خوابی نمی‌دیدم جز اینکه در نهایت وضوح باشد و من در آن روزها قریب به دو هزار یا بیشتر! خواب صالحه و صادق دیدم که

برخی از آن‌ها در ذهنم هست و بسیاری را فراموش کرده‌ام؛ شاید خداوند باز هم آن حالت را باری دگر تکرار کند و ما هم امیدواریم.^۱

➤ فرقه قحطانیه و خواب

حیدر المنشداوی نیز دقیقاً چنین روالی را برای دعوت خود در نظر داشت. شیخ علی کورانی در کتاب دجال البصرة می‌نویسد:

وقتی حیدر مشنت نزد من آمد گفت «شیخ علی اینی مرسل من قبل المهدی: من فرستاده‌ای از طرف مهدی علیه السلام هستیم! و نزد من دو نامه موجود است؛ یکی از برای تو و دیگری برای سید علی خامنه‌ای دام ظلّه» شیخ کورانی در جواب گفت: حیدر! می‌دانی چه می‌گویی؟ این ادعای بزرگی است! آیا تو معجزه‌ای داری؟ حیدر گفت: چه معجزه‌ای می‌خواهی؟ شیخ گفت: همان معجزه‌ای که صدوق اول از دجال زمان خود حلاج خواست! این ریش‌های سفید من را گرفته و مرا به دوران جوانی برده ریش‌های سیاه عطا کن!! حیدر مشنت که حیران مانده بود در جواب گفت: «شیخ علی! می‌خواهی کاری کنم تا خواب ببینی و ایمان بیاوری؟»^۲

بلکه با بازخوانی مجموعه فراخوان‌های حیدر مشنت درمی‌یابیم که اصل نظریه حجیت رویا و استخاره در باور فرقه احمد اسماعیل، به حیدر منشداوی برمی‌گردد. او خود ادعا داشت که شخصا با امام مهدی علیه السلام در ارتباط است و راه‌های اثبات راستی ادعای خود و احمد، دو چیز است، استخاره و خواب. همو فراخوانی تحت عنوان: «اطلاعی‌ای خطاب به تمامی مردان و زنان باایمان و تمامی فرق و مذاهب، بدانید که

(۱) التبلیغ-غلام أحد القادیانی-۱۰۵ (جالب که هم احمد بصری و هم غلام احمد قادیانی هر دو شروع ادعایشان با خواب بوده؛ یکی نبی صلی الله علیه و آله را می‌بیند و دیگری مهدی علیه السلام را!)
(۲) ر.ک: دجال البصرة - شیخ علی کورانی عاملی - الفصل الرابع.

ظهور امام مهدی (مکن الله له فی الارض) اگر خدا بخواهد نزدیک شده است» منتشر نمود. وی در این فراخوان ادله حقانیت خود را بیان داشته است که در قسمتی از آن می نویسد:

۴. تفأل به قرآن کریم؛ شاید یکی بگوید که استخاره و تفأل حجت نیست؛ که در پاسخ می‌گویم فراوانی تفال بر یک قضیه بویژه زمانی که آیات قرآن در وفق موضوع مدنظر ظاهر شود، بر درستی آن قضیه تأکید یا تأیید می‌ورزد... ۵. درخواست دیدار امام در خواب! بگونه‌ای که آنحضرت فرمود: «هر که من را خواهان است، در خواب برایش تبیین کرده‌ام ولی بنا به شرط و شروطی» و من این حالت را در بین بسیاری از برادران با ایمانم در عراق و ایران یافته‌ام.^۱

نیز همو در بدو تاسیس فرقه انصار المهدی که هنوز احمد اسماعیل ادعای سیادت و فرزندی از حضرت امام زمان علیه السلام نکرده بود، حیدر منشاوی در بیان ادله حقانیت احمد اسماعیل می نویسد:

۶. بسیاری از مردم در خواب چیزهایی می‌بینند که بر ماجرای ما گواهی می‌دهد. آنان یا شیخ احمد علیه السلام از آن بابت که احمدبصری ادعای سیادت نکرده بود، وی را با عنوان شیخ احمد یاد می‌کند} را در خواب می‌دیدند و یا من را؛ و همه این خواب‌ها بر فرستادگی و ارتباط با الله و امام مهدی علیه السلام تأکید دارد:

الف. خود من در ابتدای کار و پیش از یک سال و چهار ماه در خواب دیدم که یکی از آنان؟؟ کیسه‌ای پارچی که درون آن خاک بود به من داد که درون آن خاک، تصویر چهره‌های برخی افراد بود که مجموع آن ۲۱ نقش بود. کیسه را باز کردم و خاک را زدودم و دیدم که نقش صورت تنی

(۱) ادعیاء المهدویه - احمد فرج الله - ص ۱۳۵ - اسکن فراخوان «بیان الی جمیع المومنین والمومنات و الی جمیع الطوائف و المذاهب أن ظهور الإمام المهدی (مکن الله له فی الارض) قریب إنشاء الله»

چند از یاران ۳۱۳ گانه امام مهدی علیه السلام است که در میان آن تصاویر، تصویر شیخ احمد نیز بود. پس به او گفتم گوارایت باد! پس از آنان پرسیدم که آیا تصویر من در میان این نقش‌ها نیست؟! پاسخ دادند که تصویر تو در میان باقی ۳۱۳ نفر است.

ب. هنگامی که شیخ احمد در مورد این ماجرا با من سخن گفت، در خواب دیدم که امام مهدی (مکن الله له فی الارض) ایستاده است و شیخ احمد را فرا می‌خواند. سپس شیخ احمد را در سمت راستش نشانده و من را سمت چپش نشانده و فرمود: می‌خواهم هجوم برم و می‌خواهم کنارم بمانید.

ج. در خواب امام مهدی علیه السلام را دیدم که به من می‌گوید: شیخ حیدر این امام حسین علیه السلام است، درحالی که با دستش به شیخ احمد اشاره می‌کند.^۱

(۱) همان. دیده می‌شود که حیدر المنشداوی عضو اصلی تشکیل فرقه انصار المهدی بوده است و سعی دارد در این خواب‌هایی که به مردم روایت می‌کند، جایگاه خودش را نیز محفوظ بدارد. این هراس حیدر المنشداوی از سهم‌خواهی دیگران در نهایت منجر شد که وی فرقه‌ای دیگر تاسیس نموده و احمد بصری را تکذیب کند. در این راستا مقالاتی منتشر نموده و دروغ‌های احمد اسماعیل و بطلان ادله وی را بطور تفصیلی نگاشت. همین تغییر سیاست حیدر کافی بود تا دیگر تشنگان منصب، بسرعت جای خالی او را که مقامش: «شاهد رسالت شیخ احمد از جانب امام زمان علیه السلام» بود را غصب کنند. و فردی به نام ناظم عقیلی که هم‌اکنون سرسلسله‌ی این فرقه‌ی رو بزوال است، توانست جایگاه او را بگیرد و جزو نواب خاصه احمد در عصر غیبتش باشد. بلکه وی در پاسخ به نوشته حیدر المنشداوی کتابی تحت عنوان «سامری عصر ظهور» نگاشت. این درحالی است که ناظم عقیلی خود از طرفداران حیدر و هواداران و پیروان او در بدو تاسیس فرقه انصار المهدی توسط احمد و حیدر بود. همچنانکه طی شهادتنامه‌ای درباره‌ی حیدر المنشداوی می‌نویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين و السلام على اخير خلقه محمد و آله... من در برابر خدا و رسولش و فرشتگانش شهادت می‌دهم که من به مدت یک سال و شش ماه با شیخ حیدر المنشداوی معاشرت داشتم و او را فردی با ایمان و پاینده به شریعت و پارسا و وارسته و نسبت به شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله،

➤ فرقه شیخیه و خواب

ابراهیم خان شیخی در چرایی گرایش کاظم رشتی به شیخ احمد احسائی رئیس شیخیه، می‌نویسد:

قد كان راغبا في تحصيل العلوم فلما رأى ابوه ذلك وضعه عند معلم فتعلم العلوم الظاهرة باسرع وقت و طلب العلوم العالیة فاراد السفر مع صغر سنه فمنعه قومه و عشيرته حتى رأى الزهراء فاطمة عليها السلام في منامه فدلته في الرؤيا على الشيخ الامجد الشيخ احمد بن زين الدين الاحسائي اعلى الله مقامه.

کاظم رشتی راغب تحصیل علوم بود پس وقتی پدرش این صفت را در او دید، او را نزد معلمی قرار داد تا علوم ظاهره را سریعاً بیاموزد پس بعد از آن طلب علوم عالیه نموده و در همان خردسالی عزم سفر کرد؛ پس قوم و عشیره‌اش مانع شدند تا آنکه فاطمه الزهراء عليها السلام را در خواب دید که او را به شیخ امجد احمد احسائی راهنمایی می‌کند.^۱

➤ فرقه بابیه و خواب

با تحقیق در نصوص فرقه بابیه و بهائیه می‌بینیم که علیمحمد باب نیز بواسطه خواب مدعی مقامات گردیده و از طرفی بطور تقریبی، همه بزرگان این فرقه تنها علت

غیرتمند و نسبت به امور مسلمین، تلاشگر و نسبت به حقوق تهیدستان و بیچارگان، پشتیبان یافتیم. بلکه پیش از معاشرت با او، خیرخواهی او و مورد اطمینان بودنش در میان طلاب حوزه علمیه افزون بر گواهی اهل شهر بر نماز و پایبندی او، برایم گواه بود. چراکه من و شیخ حیدر از یک شهر هستیم و خداوند بر هرچه می‌گویم گواه است. امضاء شیخ ناظم العقیلی. (ادعیاء المهدویه-ص ۱۴۲-اسکن شهادتنامه دستنویس شیخ عباس ازریجاوی و شیخ ناظم عقیلی و شیخ حیدر حسناوی بر وثاقت شیخ حیدر منشاوی.)

(۱) فهرست کتب المشایخ العظام (اع)، شرح احوال علمای شیخیه و فهرست کتاب‌های ایشان- ص ۹۳.

پیوستن‌شان به علیمحمد باب، خواب و رؤیا بوده است؛ و آن هجده تن از علماء شیخیه که بدون رؤیت علیمحمد باب و با اتکاء بر رؤیاهایی که در شأن بابیت و سفارت علیمحمد دیده بودند، به او ایمان آوردند، ایشان را حروف «حی» نامیدند که پیشوایی بایبان در زمانشان بر عهده این افراد بود؛ افرادی نظیر طاهره قره العین و ملا بارفروش و زنوزی و غیرهم.

علیمحمد باب می‌گوید:

یک سال قبل از اظهار امر، در رویا چنین مشاهده کردم که سر مطهر امام حسین علیه السلام از درختی آویخته است، قطره‌های خون از آن می‌چکد، من نزدیک آن درخت رفتم نهایت بهجت و سرور را داشتم که به چنین موهبتی فایز شدم؛ دو دست خودم را پیش بردم و در زیر حلقوم بریده مقدس امام حسین علیه السلام - که خون از آن می‌چکید- نگاه داشتم؛ مقداری خون در دست من جمع شد، آن‌ها را آشامیدم. وقتی که بیدار شدم خود را در عالم دیگر دیدم؛ روح الهی از تجلی خویش جسمم را می‌گذاخت و سرا پای مرا انوار فیض خداوند فرو گرفته بود، سروری الهی در خود می‌دیدم، اسرار وحی خداوندی با نهایت عظمت و جلال در مقابل چشم من مکشوف و پدیدار بود!^۱

و نصرت الله حسینی بهائی درباره چگونگی گرایش بابی‌ها به علیمحمد گوید:

حضرت عبدالبهاء در تذکره الوفا داستان ایمان و ایقان طاهره را به امر جدید اینگونه توضیح فرموده‌اند: «اما حضرت سید مرحوم [مراد کاظم رشتی] پیش از عروج، تلامذه خویش را بشارت به ظهور موعود می‌دادند و می‌فرمودند: بروید و آقای خویش را تحرّی نمائید! از اجله تلامذه ایشان رفتند و در مسجد کوفه معتکف گشتند و به ریاضت مشغول شدند و بعضی

(۱) تلخیص تاریخ نبیل - ص ۲۵۰.

در کربلاء مترصد بودند. از جمله جناب طاهره روز بصیام و ریاضات و شب به تهجد و مناجات مشغول بود تا آنکه شبی وقت سحر سر به بالین نهاده از این جهان بی خبر شد و رؤیای صادقه دید. در رؤیا ملاحظه نمود که سید جوانی عمامه سبز بر سر و عبای سیاه در بر دارد. پای مبارکش از زمین مرتفع است. در اوج هوا ایستاده نماز می‌گذارد. در قنوت آیاتی تلاوت می‌نماید. جناب طاهره یک آیه از آیات را حفظ می‌نماید و در کتابچه خویش می‌نگارد. چون حضرت اعلی ظهور فرمودند و نخستین کتاب قیوم الأسماء منتشر شد، روزی در جزوه احسن القصص جناب طاهره ملاحظه می‌نمود آن آیه محفوظه را آنجا یافت؛ فوراً به شکرانه پرداخت و به سجود افتاد و یقین نمود که این ظهور حق است.^۱

➤ فرقه حلقه (عرفان کیهانی)

از جمله ارکان جذب افراد و القای حالات در فرقه عرفان حلقه، اتصال اعضاء توسط خواب و رؤیا می‌باشد. بطوری که بسیاری از فریبخوردگان این فرقه خواب‌های متداول و یا کشف و شهودهای کاذب متوالی می‌دیدند که سبب پایبندی بیشترشان بدین فرقه می‌گردید. همچنین برخی از افرادی که مدت‌ها در این فرقه فعال بوده و سپس از این فرقه جدا گردیده‌اند، خوابشان جولانگان هجوم موجودات ماورائی همانند جن و آزار و اذیت او در خواب به علت خروج از دعوت حلقه گردیده و چنانکه همان فرد از ترس خواب‌های ترسناک، باز بدین فرقه می‌گرایید، این خواب‌ها باز به حالت بشارت و نوید از وجود نیروهای کیهانی مثبت در وجود آن شخص، برمی‌گشت.

(۱) حضرت باب-ص ۳۰. جناب آقای حسن ارشاد از پژوهشگران در فرقه باب و بهاء، در این باره تعبیر تعبیر جالبی داشت؛ او می‌گفت فرقه بابیه در اصل فرقه خوابیه است!! و به پیروانش نباید «بابی» گفت؛ بلکه باید آنان را «خوابی» نامید؛ چراکه خواب و رویا رکن اصلی فراخوان علیمحمد باب بود و برترین یاران او همگی بواسطه خواب و رویا به او ایمان آورده بودند.

➤ فرقه وهابیت و خواب

از جمله ابزار تبلیغ در فرقه وهابیت و به تبع آن گروهک‌های تروریستی نظیر داعش و النصره و غیرهم در عملیات‌های انتحاری و کشتار شیعیان، دیدن رؤیاهایی است که در آن نبی اکرم ﷺ ایشان را بدین عمل دستور می‌دهد. پس بعنوان مثال در کتاب منتخب الکلام آمده است:

فبت لیلتی كذلك فرأيت النبي ﷺ في المنام فقلت له يا رسول الله إن فلاناً سب أبابكر و عمر قال أئتنی به فجئت به فقال اضجعه فاضجعته فقال اذبحه فتعاظم الذبح في عینی فقلت يا رسول الله اذبحه فقال لی اذبحه حتی قال ثلاث مرات فأمررت السکین علی حلقه فذبحته.

شبی خوابیدم [که در آن شب یک اهل بصره، ابوبکر را سب کرده بود]؛ پس پیغمبر ﷺ را در خواب دیدم و گفتم: «یا رسول الله! فلانی ابوبکر و عمر را سب می‌کند!» پس فرمود: «او را نزد من بیاور!» پس آوردم؛ فرمود: «او را روی زمین دراز کن!»؛ اینکار را کردم؛ پس فرمود: «اکنون سرش را ببر!»؛ پس سر بریدن نزد من سنگین آمد؛ گفتم: «یا رسول الله! سرش را ببرم؟» پس سه بار پشت سر هم فرمود: «سرش را ببر!» پس من هم چاقو را بر گلویش کشیدم و سرش را جدا نمودم.^۱

➤ فرقه شافعیه و خواب

نقل کنند از شافعی که گوید:

رأيت علی بن أبي طالب عليه السلام في النوم فسلم علی و صافحتی و خلع خاتمه و جعله فی إصبعی و كان لی عم ففسرها لی فقال لی: أما مصافحتك

(۱) منتخب الکلام فی تفسیر الأحلام ص ۶۲.

علی فأمان من العذاب، و أما خلع خاتمه و جعله فی إصبعك فسیبلغ اسمك ما بلغ اسم علی فی الشرق والغرب.

علی بن ابی طالب (علیه السلام) را در خواب دیدم، پس بر من سلام داده و با من دست داده و انگشترش را درآورده و در انگشت من کرد؛ پس عمویی داشتم که خواب را اینچنین تفسیر نمود: اینکه با علی دست دادی، پس از عذاب خدا در امان هستی؛ اما اینکه انگشترش را در دستان تو کرد، پس نام تو در شرق و غرب عالم چونان نام علی خواهد گسترده^۱.

➤ فرقه جند السماء و خواب

آموزگار و الگوی احمد اسماعیل و مدعی پیش‌تر از او یعنی ضیاء عبدالزهره قرعاوی که ابتدای این کتاب در موردش سخن نمودیم، اصلی‌ترین حربه و دلیل برای اثبات حقانیتش، خواب و رؤیا بود، چنانکه نوشته‌اند:

همانا گمراه گمراه‌گر، ضیاء عبدالزهره قرعاوی رهبر گروهک جندالسماء و نیز سایر مدعیان مهدویت، یاران خود را فریفته و توسط خواب‌هایی گمراهشان می‌نمودند؛ بطوری که بعضی از پیروان ساده لوحشان که عقل ضعیفی هم داشتند، مدعی می‌شدند که همانا در خواب دیدیم که ما را به او فرامیخوانند!^۲

حال چه فرقی میان یاران غلام احمد قادیانی و احمد بصری است؟ چه فرقی بین بهائیت و فرقه احمد همبوشی است؟ چه فرقی بین حیدر المنشداوی و کاظم رشتی و رهبران عناصر حلقه و داعشیان و احمد بصری است؟ آن‌هایی که با خواب و رویا به حیدر منشداوی و غلام احمد قادیانی و حسینعلی نوری بهاء الله و علیمحمد

(۱) کتاب الرویا - حمود التویجری - ص ۱۹۲.

(۲) سمّ الأفاعی - ص ۷.

باب و کاظم رشتی و دیگر کجروان و دروغگویان ایمان می‌آوردند با افرادی که صرفاً خواب و رؤیا را دستمایه خود برای ایمان به احمد بصری کرده‌اند، چه تفاوتی دارند؟ اگر بگویند خواب ما صادق بوده، که می‌گوییم: آنها نیز همگی بدون استثنا گفته‌اند خواب‌های ما صادق بوده؛ اگر بگویند: ما در خواب پیامبر ﷺ و امامان معصوم ﷺ را می‌دیدیم؛ می‌گوییم: آنها نیز اغلب ادعا دارند که چهره‌ی پیامبر خدا ﷺ و امامان معصوم ﷺ را در خواب دیده‌اند؛ همانطور که از قادیانی و شافعی و دیگران نقل نمودیم. اگر بگویند: خواب‌های ما متواتر و فراوان است؛ می‌گوییم: خواب‌های آنان نیز بسیار بوده و بیشتر از آن تواتری است که ادعا می‌کنید! همانطور که بیان نمودیم یاران هجده‌گانه‌ی علی‌محمد باب که در راس هرم دین بابت قرار داشتند، همگی بواسطه خواب و رویا به او گرویدند و نیز یاران قرعاوی و دیگران. پس هیچ راهی پیش روی پیروان احمد نمی‌ماند جز اینکه اعتراف کنند به پیامبری و پیشوایی مدعیان دروغینی که پیش از احمد سر برآورده و پیشتر از او هزاران نادان را به بهانه‌ی خواب و رویا فریفته‌اند. پس اگر آنان علی‌محمد باب را خدای خود و قادیانی را پیامبر آن خدا می‌دانند، حق دارند که احمد را نیز خلیفه‌ی او در زمین بنامند!

می‌بینیم که پناهگاه دجال‌های قدیم و جدید چیزی جز خواب و رؤیا نیست؛ هر پلشت و پلیدی که می‌خواهد برای خود ادعایی دست و پا کرده و خود را در ردیف اولیای خدا جا بزند، پاکیر و دست به دامن خواب و خیال می‌گردد.

– نکته سوم

بنابر روایات صحیح، در صدر اسلام پیرامون «حجیت رؤیا در امور شرع» بین مسلمانان اختلاف نظر بوده است:

عَلَىٰ بَنِي إِبْرَاهِيمَ^١، عَنْ أَبِيهِ^٢، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ^٣، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ^٤، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^٥ قَالَ: مَا تَرَوِي هَذِهِ النَّاصِبَةَ فَقُلْتِ جَعَلْتَ فِدَاكَ فِيْمَا ذَا فَقَالَ فِي أَذَانِهِمْ وَرُكُوعِهِمْ وَسُجُودِهِمْ فَقُلْتِ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ أَبِي بَنِ كَعْبٍ رَأَى فِي النَّوْمِ فَقَالَ: كَذَبُوا فَإِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يَرَى فِي النَّوْمِ.

امام صادق علیه السلام فرمود: این ناصبی‌ها چه سخنی است که مدام روایت می‌کنند؟ راوی می‌گوید که گفتم: فدایت گردم در چه باره‌ای؟ فرمود: در اذان‌هاشان و رکوعشان و سجده‌هاشان. عرض کردم: می‌گویند که اُبی بن کعب در خواب چنین دیده است! پس امام علیه السلام فرمود: آن‌ها دروغ گفته‌اند؛ همانا دین خدا بسیار عزتمندتر از آن است که در خواب دیده شود!^٥

پس بنابر این حدیث صحیح، دو نگرش درباره حجیت رؤیا در شرع مطرح بود:

(۱) علی بن ابراهیم... ثقة، صحیح الحدیث. رجال نجاشی.

(۲) أقول: لا ینبغی الشک فی وثاقه ابراهیم بن هاشم. می‌گویم: شایسته نیست احدی در وثاقت ابراهیم بن هاشم شک کند. (معجم رجال الحدیث - علامه خوئی.)

(۳) محمد بن اُبی عمیر... جلیل القدر، عظیم المنزلة فینا وعند المخالفین. ابن ابی عمیر هم نزد شیعه و هم مخالفین جلیل القدر و دارای منزلت بزرگی است. رجال نجاشی.

(۴) عمر بن اُذینة ثقة. رجال شیخ طوسی.

سند روایت صحیح اعلانی است. همانطور که علامه مجلسی می‌گوید: «قد ورد بأسانید صحیحة عن الصادق فی حدیث الأذان أن دین الله تبارک و تعالی اعز من أن یری فی النوم» با سندهای صحیح از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در حدیث اذان فرمود... الخ (بحار الأنوار - ج ۶۱ - ص ۲۳۷) و علامه سبحانی می‌گوید: «بسنده صحیح عن عمر بن اُذینة عن الصادق علیه السلام... فقال: کذبوا فإن دین الله اعز من أن یری فی النوم.» به سند صحیح از عمر بن اذینه از صادق علیه السلام است که فرمود... الخ (الأذان - سبحانی - ص ۱۵)

(۵) الکافی - شیخ ابو جعفر کلینی - ج ۳ - ص ۴۸۲ - دار الکتب الإسلامیة - طهران

الف. نگرش مخالفان اهل بیت

ناصریان و مخالفان اهل بیت علیهم السلام، به حجیت خواب و رویا در امور شرعی باور داشته و همانند دیگر مصادر گمان مآب همانند استحسان و اجتهاد و قیاس ظنی، خواب را نیز از اسباب تعیین احکام و باورهای شرعی می دانستند.

ب. نگرش اهل بیت علیهم السلام و مذهب شیعه

ایشان باور دارند که دین اسلام عزتش و شرایط حجیت احکام و عقایدش بسیار مهم تر و خطیرتر و ارزشمندتر از آن است که با خواب و رؤیایپردازی تشریح گردد؛ فَإِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يَرَى فِي النَّوْمِ.

بنابراین امامان معصوم علیهم السلام تلاششان بر این بوده است که مسلمانان را از تشریح احکام بواسطه رویا بازدارند. چراکه تنها مصدر تشریح، وحی است و راه رسیدن به کلیاتی همانند اثبات توحید و نبوت، عقل سلیم. بلکه اهل بیت علیهم السلام حتی اجازه دخل و تصرف خواب در احکام کوچک فقهی را نیز جایز ندانسته و هر ندایی که از حجیت خواب در امور دینی (ولو تغییری کوچک در اذان) دم می زد، در نطفه خفه می کردند.

هنگامی که امام معصوم علیهم السلام می شَنَوَد بخاطر یک خواب، در اذان و رکوع و سجده تغییراتی ولو اندک ایجاد کرده اند، آن ها را تکذیب می کند و می فرماید امکان ندارد این احکام با خواب تغییر کند. حال چطور می توان پذیرفت که با خواب، هشتاد ادعای احمد بصری از جمله ادعای امامت و عصمت و مهدویت و بابیت و سفارت و خلافت و رسالت را باور نموده و به صرف خواب و خیال او را حجت خداوند و قسیم بهشت و جهنم بدانیم؟!

از این روست که علامه مجلسی می نویسد:

قد ورد بأسانید صحیحة عن الصادق علیه السلام فی حدیث الأذان أن دین الله تبارک و تعالی أعز من أن یری فی النوم. و یمکن أن یقال المراد أنه لا یتثبت أصل شرعیة الأحکام بالنوم بل إنما هی بالوحي الجلی.

به چند سند صحیح از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در امر اذان فرمود: «دین خدا عزتمندتر از آن است که در خواب دیده شود»؛ پس این حدیث ممکن می‌سازد که بگوییم اصل شرعی احکام با خواب ثابت نمی‌گردد؛ بلکه فقط با وحی جلی ثابت می‌گردد.^۱

پس شرع مقدس اسلام هرگونه دخالت و حجیت رؤیا در امر دین را ممنوع و ناروا می‌داند؛ حال با توجه به این دلیل شرعی صحیح، مسئله احمد بصری از دو حال خارج نیست:

الف. ادعاهای احمد بصری جزو باورهای دین اسلام است.

در این صورت ادعا و امر او نیز مشمول همان حکم مطلق امام صادق علیه السلام بوده و بنابراین هیچکس حق ندارد در ادعای او به خواب و خیال و رؤیا احتجاج کند (چه رؤیای شامل رویت معصوم و چه غیر آن).

ب. ادعاهای احمد بصری خارج از باورهای دین اسلام است.

در این صورت کار تمام است! چراکه امر او ادعایی خارج از دین اسلام و مربوط به یک دین دیگر یا اساساً مبتنی بر بی دینی است.

شبهه 

پیروان احمد بصری پیرامون این حدیث دو شبهه مطرح می‌کنند:

شبهه اول. این حدیث، صرفاً در رابطه با اذان و رکوع گفته شده است و ربطی به عقایدی همانند امامت و نبوت و غیره ندارد.

شبهه دوم. در این روایت، خواب را نواصب دیده‌اند؛ پس اگر فردی شیعه باشد، و معصوم علیه السلام را در خواب ببیند، آن خواب حجت است.^۱

جواب

هر دو شبهه با قاعده شرعی «الغای خصوصیت» برطرف می‌گردد.

قانون فوق بدین معنیست که اگر مسئله‌ای دارای ویژگی‌های غیرموثر باشد و معصوم علیه السلام در قبال آن مسئله بصورت فراگیر یا مطلق حکم دهد، این یعنی معصوم علیه السلام با لغو کردن ویژگی‌های غیرموثر آن مسئله بر حکم صادره، حکمی را ارائه داده است که هم بر مسئله مدنظر و هم بر غیر آن اثر کند.

بعنوان مثال اگر کسی بپرسد: «آیا پیاداشتن نماز ظهر روی فرش غضب شده از مرد میّت جایز است؟» و شارع در جواب بگوید: «نماز در مکان غضب شده باطل است»؛ در این مثال، پرسش دارای سه ویژگی است: «نماز ظهر»؛ «فرش»؛ «غضب شده از مرد میّت»؛ اما شارع با لغو این ویژگی‌های غیرموثر، حکم مطلق و فراگیر صادر می‌کند: «نماز در مکان غضب شده باطل است» این حکم فراگیر امام معصوم علیه السلام یعنی هم به پیاداشتن نماز ظهر؛ هم نماز صبح؛ هم مغرب و هم عشا روی فرش غضب شده از میت جایز نیست؛ از طرفی به پا داشتن هیچکدام از این نمازها نه روی فرش غضب

(۱) یکی از رهبران این فرقه می‌نویسد:

فالحديث كما هو واضح يتكلم عن أنكر ولي الله وحجته وكان (ناصبياً)، فالذي ينكر ولي الله هل يؤخذ منه شيء، سبحانه الله! (همچنان که هویدا است این حدیث از کسی حرف می‌زند که ولی و حجت الهی را انکار کرده و ناصبی است، خب آیا قرار است از آنکه ولی خدا را انکار کرده، چیزی گرفته شود؟! سبحانه الله!) (الروایة فی مفهوم آل البيت- ضیاء الانصاری- ص ۳۱).

شده جایز نیست؛ نه قالیچه و نه زیلو و نه هر مفروش دیگری؛ از طرفی نماز بر روی هر چیزی که چه از میت غصب شده باشد و چه انسانی زنده؛ چه زن و چه مرد جایز نیست؛ پس حق نداریم ادعا کنیم: چون این حکم فراگیر معصوم علیه السلام در پاسخ به «نماز ظهر» بیان شده، پس می‌توان سایر نمازها را در مکان غصب شده خواند! نیز نمی‌توان گفت: چون این حکم در حق «فرش» آمده است؛ پس می‌توان روی گلیم یا پتوی غصب شده نماز خواند! همچنین نمی‌توان گفت: چون این حکم در حق «غصب شده از مرد میت» است؛ پس می‌توان در مکانی غصب شده از زنی زنده نماز خواند! بلکه آن حکم مطلق معصوم علیه السلام، هم شامل غصب از فرد زن و مرد زنده و مرده است؛ هم شامل نمازهای صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء و مستحب و واجب؛ هم شامل هر مصلاهی همانند مسجد و مدرسه و فرش و گلیم و غیره. پس معصوم علیه السلام با الغای ویژگی‌های غیرموثر مسئله، پاسخی جامع و فراگیر ارائه می‌دهد تا هم دربرگیرنده آن پرسش و هم دیگر پرسش‌ها باشد.

بنابراین «محدود و مختص بودن مورد (عارضه)» سبب «محدود و مختص بودن وارد (حکم)» نیست. همانطور که آیات «تحریم شرب خمر» در حق عمر بن خطاب نازل گردید ولی خصوص مورد (عمر) سبب خصوص وارد (تحریم شرب خمر) نیست و بنابر آن حکم شارع، افزون بر عمر خطاب، دیگران نیز حق باده‌نوشی ندارند. این بیان ساده قاعده الغاء خصوصیه در احکام و قواعد است که می‌گوید: «خصوص مورد سبب تخصیص وارد نمی‌شود»؛ یعنی وجود برخی ویژگی‌ها در مسئله، سبب کاستی و محدودیت حکم وارده نمی‌شود.^۱

(۱) پرسش‌های اصحاب و پاسخ‌های اهل بیت علیهم السلام پر از بهره‌گیری از این قاعده‌ی مشهور است؛ یکی از مشهورترین احادیثی که در این باره وارد شده و در کتب اصولی نیز در بررسی همین قاعده بکار می‌رود، حدیث صحیح مروی از زراره بن اعین است که زراره پرسش‌های فراوانی درباره نمازگزاری که رکنی از ارکان نماز یا جزئی از آن را پشت سر گذاشته و هم‌اکنون شک دارد که آیا آن جزء را درست انجام داده است یا نه مطرح می‌کند؛ مثلاً می‌گوید: «مردی که اذان را گفته و داخل در اقامه شده

تطبيق قاعده الغای ویژگی غیر موثر بر شبهه اول:

در این حدیث آنچه «ویژگی پرسش» است: «رکوع و اذان و سجود» است؛ حال آنکه حکم وارده امام صادق علیه السلام همه‌ی جنبه‌های دین را استخدام نموده است: «دین خداوند عزیزتر از آن است... الح»؛ پس امام صادق علیه السلام، ویژگی‌های غیر موثر همانند رکوع و اذان و ... را الغا نموده و خواب و رویا را در هیچ جنبه‌ای از جنبه‌های دینی بعنوان مصدر تشریح معرفی نمی‌کند. بنابراین خواب نه در باورهای دینی و نه کردارهای شرعی صاحب نظر نیست. چه در تشریح رکوع و سجود و ...، و چه تعیین امام و وصی و معصوم و

ولی نسبت به اذانش شک دارد؛ «مردی که اقامه را گفته و وارد نماز شده و نسبت به اقامه‌اش شک دارد»؛ «مردی که تکبیر را گفته و در حالت قرائت حمد و سوره است ولی در تکبیرش شک دارد»؛ «مردی که رکعت اول را ادا نموده و در رکعت دوم نسبت به رکعت اول شک دارد» و ... امام صادق علیه السلام در پاسخ به همه‌ی این پرسش‌های پی در پی که هر کدام دارای ویژگی‌های گوناگون است؛ یک حکم کلی می‌دهد: یا زراره! إذا خرجت من شیء ثم دخلت فی غیره فشککت فلیس بشیء (ای زراره! هر موقع که از چیزی فارغ شدی و در غیر آن داخل شدی و زان پس به شک افتادی، آن شک تو بهایی ندارد.) یعنی آنحضرت با الغای تمامی ویژگی‌های غیر موثر در حکم همانند: «ویژگی نماز»؛ «ویژگی فراغت از اذان و دخول در اقامه»؛ «ویژگی فراغت از رکعت اول و ورود به رکعت دوم»؛ «فراغت از صحت قرائت و بررسی نیت»؛ «مرد بودن نمازگزار» و دیگر ویژگی‌های فراوان، یک حکم کلی می‌دهد که هم نماز و هم دیگر احکام همانند روزه و جهاد و خمس و ... را شامل شود؛ هم فراغت از اذان و ورود به اقامه و هم دیگر اجزاء را شامل گردد و دیگر ویژگی‌های غیر موثر را الغا کند. و به همین سبب می‌فرماید: «ای زراره! هر موقع که از چیزی فارغ شدی و در غیر آن داخل شدی و زان پس به شک افتادی، آن شک تو بهایی ندارد.» این همان الغای خصوصیت‌های غیر موثر در حکم و صدور حکم جامع و شامل است.

تطبیق قاعده الغای ویژگی غیر موثر بر شبهه دوم:

در این حدیث آنچه ویژگی پرسش است، «رویای مخالفان» است: «إِنَّهُمْ يَقُولُونَ: إِنَّ أَبِي بَنَ كَعْبٍ رَأَهُ فِي النَّوْمِ» حال آنکه حکم فراگیر امام صادق علیه السلام، همه‌ی خواب‌ها را استخدام نموده است: «أَعْرُضُ مِنْ أَنْ يَرَى فِي النَّوْمِ»؛ پس از این بابت ویژگی مورد (خواب اُبی بن کعب) سبب ویژگی وارد (مطلق خواب اعم از صادق و کاذبه و اضغاث) نیست.

سرانجام امام صادق علیه السلام تمامی خواب‌ها اعم از رؤیای مخالف و مؤلف و صادق و کاذبه و حاوی دیدار با معصوم علیه السلام و غیر آن را فاقد حجیت در همه‌ی امور دین اعم از عقاید و احکام می‌داند.

یعنی هیچ نوعی از خواب -اعم از خواب دیدار با معصوم علیه السلام و...- توان تشریح هیچ بخشی از دین -همانند تایید فلانی بعنوان حجت خدا و یا تغییر در اذان و...- را ندارد و هر گونه بنای باور بر مبنای خواب و رویا در مخالفت صریح با مذهب اهل بیت علیهم السلام است.

از نکات جالب توجه که ای بسا وجدان ایمانی فریب‌خوردگان این فرقه را برانگیزد، مطلبی است که سرکردگان این فرقه در کتبشان بیان داشته‌اند؛ پیشتر گفتیم که مخالفان و رویگردانان از مذهب اهل بیت علیهم السلام، بواسطه‌ی رویا و خواب، اذان را دگرگون کردند و امام صادق علیه السلام آنان را تکذیب نمود و قانون فراگیر و همیشگی را بیان داشت که: «دین خدا عزیزتر از آن است که در خواب دیده شود». عجیب اینجاست که بزرگان این فرقه یکی از ادله‌ی حجیت رویا و خواب در تعیین امور شرعی را، همان احتجاج نواصب و مخالفان اهل بیت علیهم السلام به رویا جهت تغییر اذان دانسته‌اند. همچنان که مبلغان این فرقه می‌گویند:

و ما يؤيد هذا المعنى ما أخبرت به روايات كثيرة جدا تذكر بصريح العبارة أن الرؤيا الصادقة هي وحي: روي من طريق العامة أن أبا محذورة رأى في المنام أن شخص اعلى حائط المسجد يورد ألفاظ الأذان المشهورة،

فانتبه وقص الرؤيا على رسول الله ﷺ فقال: إنه وحي أبده على بلال فإنه أُندي منك صوتاً.

از جمله ادله‌ی نقلی در اثبات اینکه رویای صادق همان وحی است، روایات متواتر است، از جمله آنچه از طریق اهل تسنن نقل شده است که ابامحذوره در خواب دید که فردی بالای دیوار مسجد اذان مشهور را ادا می‌کند، پس بیدار شده و رویا را بر پیامبر ﷺ تعریف کرد، پس آن حضرت فرمود: این همان وحی است، پس به بلال باخبر ساز چراکه او صدای رساتری از تو دارد.^۱

اصل این دست از اخبار در سنن چهارگانه‌ی اهل تسنن همانند ترمذی و... نقل شده است، راوی در طی آن اخبار گوید:

فسمع ذلك عمر بن الخطاب و هو في بيته، فخرج يجرُّ رداءه، و يقول: و الذي بعثك بالحقِّ يا رسول الله! لقد رأيتُ مثل ما رأى، فقال رسول الله ﷺ: فله الحمد.

پس عمر بن خطاب نیز اینچنین سخنی را در خانه‌اش شنید، پس در حالی که بالاپوشش را می‌کشید، می‌گفت: ای فرستاده خدا! قسم به خدایی که تو را به پیامبری برانگیخت، من نیز رویایی همانند آنچه او دید، دیدم! پیامبر ﷺ فرمود: پس خدا را شکر!^۲

و مخالفان مذهب اهل بیت ﷺ بواسطه اینچنین اخباری و به استناد خواب افرادی همانند عمر بن خطاب و ابومحذوره و ابی بن کعب، اذان شرعی را دگرگون

(۱) فصل الخطاب فی حجیه رویا اولی الألباب - احمد خطاب - ص ۱۲۱.

(۲) سنن ترمذی - ج ۱ - ص ۳۵۸.

ساختند، چراکه آنان خواب را بعنوان حجت شرعی می‌دانستند. علامه سبحانی در این باره می‌نویسد:

يظهر ممّا رواه الحلبي أنّ الرائي للأذان لم يكن منحصرًا بابني زيد والخطاب، بل ادّعى أبو بكر أنّه أيضًا رأى نفس ما رأياه، وقيل: سبعة من الأنصار، وقيل: أربعة عشر كلّهم ادّعوا أنّهم رأوا في الرؤيا الأذان، وليست الشريعة شرعة لكل وارد، فإذا كانت الشريعة والأحكام خاضعة لرؤيا كلّ وارد فعلى الإسلام السلام.

از روایت حلبی برمی‌آید که آنکه خواب دیده است، صرفاً عبدالله بن زید و عمر بن خطاب نبوده! بلکه ابوبکر نیز ادعا دارد که همانند همان رویای آن دو را در خواب دیده است! و گفته شده: هفت نفر از انصار و گفته شده: چهارده نفر هر کدام ادعا کرده‌اند که اذان را در خواب دیده‌اند. آن هم در حالی که تشریح دین برای هر کسی فراهم نیست؛ و زمانیکه شریعت و احکام دین خدا غرق در خواب و رویا باشد، باید فاتحه آن اسلام را خواند!

از طرفی بنابر حدیث صحیحی که آوردیم، امام صادق علیه السلام به مخالفت با آنان برخاسته و ادعای حجیت خواب در احکام و باورهای شرعی را تکذیب می‌کند و می‌فرماید که امر دین خداوند بسیار والاتر از آن است که با خواب و رویاپردازی بنیان نهاده شود. حال آنکه فرقه احمد اسماعیل آنچه دشمنان اهل بیت علیهم السلام همانند عمر خطاب و ابوبکر انجام داده‌اند را بعنوان حجت شرعی می‌پذیرند و از طرفی نص صریح و بی‌شائبه‌ی امام صادق علیه السلام در جهت تخطئه این باور غم‌ری را ناروا می‌دانند. و همین در بطلان ادعای دروغین رهبران این فرقه مبنی بر پیروی ایشان از اهل بیت علیهم السلام بس است.

– نکته چهارم

آنچه که همانند استخاره مخلّ آرامش احمد و یارانش گردیده، این است که شماری از شیعیان و یا حتی پیروان این فرقه خواب‌های گوناگونی از امامان معصوم (علیهم‌السلام) در زشتی گرویدن به فرقه احمد اسماعیل دیده‌اند.

همچنانکه یکی از پیروان احمد بصری که همسرش جزو گرویدگان به وی بوده است، نماز خوانده و استخاره کرده و به خواب رفته است و در خواب بر دروغین بودن فرقه احمد بصری هشدار داده شده است؛ وی در فقره‌ای از این نامه چنین می‌نویسد:

السؤال/۲۲۳: بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم صل على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليمًا. السلام على بقية آل محمد... السلام على إمامي و سیدی و مولای أحمد الحسن. أما اليوم فالشكوى داخل حرمي: صلّت زوجتي بالاستخارة التي منتمت بها، و رأت رؤى مزعجة لها. حاولت مناقشتها الدعوة... عليكم سلام الله. مولای ماذا أفعل؟ و السلام على بقية آل محمد، و السلام على حجة الله بقية الله و رحمة الله وبركاته. المرسل: السلماني الذري.

سلام بر سرور و امام و مولای من احمد الحسن. امروز شکوی از داخل حرم و خانواده من است! همسر من بواسطه استخاره‌ای که بر وی منت گذاشتید نماز خواند ولی زان پس خوابی هشدار دهنده درباره دعوت شما دید! هم اکنون نیز از مخالفین دعوت شما گشته است! درود بر شما مولا! حال من چه کنم؟ و السلام على بقية آل محمد، و السلام على حجة الله بقية الله و رحمة الله وبركاته. فرستنده: السلماني الذري از کانادا

حکم اینچنین افرادی که در خواب احمد بصری را دروغگویی نابکار یافته‌اند چیست؟ آیا به خواب خود که حجت شرعی است گرویده و احمد را رها کنند؟^۱ نه تنها پیروان وی بلکه برخی از پژوهشگران پیرامون این فرقه و شیعیان پرهیزکار، رؤیاهایی دیده‌اند که در آن خواب‌ها، امامان معصوم (علیهم‌السلام) و دیگر اولیای الهی، احمد را فرزند ابلیس نامیده‌اند. یکی از پژوهشگران فرهیخته و موثق می‌نویسد:

فإننا نعرف أشخاصاً ثقة قد رأوا أحمد الحسن في الرؤيا كواحد من الطغاة والمجرمين، ويسكن في وحل المستنقعات، في الوقت الذي يدّعي فيه أتباعه أن المئات منهم قد رأوا فيه من الرؤى ما يدل على أنه الحق الصّراح.

ما افرادی قابل اعتماد را می‌شناسیم که در خواب و رویا احمدالحسن را همانند یک طاغوت تبه‌کار دیده‌اند که در لجنزار و کثافتگاه‌ها سکونت دارد، در عین حالی که صدها تن از پیروانش ادعا دارند که خواب‌هایی دیده‌اند دال بر حقانیت احمدالحسن.^۲

➤ مبحث لزوم تال فاسد

پس پایبندی به حجیت رویا دربردارنده‌ی نتایج متناقض و فاسد است، و فساد تال دلالت دارد بر فساد متلو آن. بدین معنی مثال گونه که اگر دستگاه ماشین حسابی یکبار در جمع اعداد ۲ و ۴، بنویسد: ۶ و بار دیگر باز در جمع عدد ۲ و ۴ بنویسد: ۹، و همچنین در جمع اعداد ۳ و ۷ بنویسد: ۱۰ و در جمع اعداد ۶ و ۱ بنویسد: ۱۴! این نتایج نادرست و متناقض این ماشین حساب حکایت از آن دارد که خود این دستگاه خراب و غیرقابل اعتماد است. یعنی تال فاسد (نتایج نادرست و متناقض)، بیانگر فساد

(۱) ر.ک نکته چهارم در خصوص عدم حجیت استخاره.

(۲) المهدویه الخاتمه-سیدضیاء الخباز-ج ۲-ص ۱۴۵.

و نادرستی متلو آن (مقدمات آن نتایج) است. حال رویا بارها و بارها احمد الحسن را دجال و دشمن اهل بیت و ناصبی و ساکن در کثافتگاه‌ها و پیشوای گمراهان تصویر کرده و از طرفی در نظر برخی از پیروان وی خواب و رویاهای فراوانی در راستای اثبات حقانیت احمد دیده شده است. این تضارب و اختلاف بنیادی در نتایج خواب و رویا خود حاکی از عدم امکان اعتماد به خواب و رویا در تشریح مبانی و جزئیات اعتقادی و فقهی دین دارد.

از جمله ماجراهای طنزآلود این گروهک آن است که در پی تقسیم این فرقه به دو ریزفرقه «مکتبی‌ها» و «انصار پرچم» که هر دو خود را مرید و پیرو احمد همبوشی دانسته و طرف مقابل را به دروغ و کجروی و دزدی متهم می‌نمودند؛ در این میان گروه انصار پرچم شروع به نقل رؤیاهایی نمود که در آن پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و یا اهل بیتش در رؤیای ایشان آمده و مکتبی‌ها را پیروان گوساله سامری حکم می‌دادند و از طرفی پیروان مکتب نیز برای عقب نماندن از این قافله، در طی چندین پیام صوتی مدعی شدند که احمد همبوشی و حتی امامان معصوم علیهم السلام به خواب مکتبیون آمده و در آن رؤیاهای انصار پرچم را از اصحاب آتش قلمداد نموده‌اند!! هم اکنون نیز فایل‌های صوتی این دو گروه علیه همدیگر در اختیار و دسترس است.

– نکته پنجم

خواب و رؤیا از یکی از اقسام سهو و غفلت است؛ یعنی از نگرش شرعی و عقلی، انسان خفته، فاقد علم و اختیار است. شخص خفته، از لحاظ شرعی «ساهی مرفوع» است؛ بطوری که اگر نمازش قضاء شود، گناه نکرده است. شیخ طوسی می‌نویسد:

النوم نقیض اليقظة. و النوم سهو یغمر القلب و یغشی العین و یضعف

الحس و ینافی العلم.

خواب نقیض بیداری است؛ خواب سهو است که قلب را سست نموده و چشم را پوشانده و حس را تضعیف می‌کند و منافی با علم است.^۱

پس رؤیا سرزمین سهو و فراموشی و یکی از دسته‌های جهل و در مخالفت با علم است و بدیهیست که عرصه جهل و سهو، هرگز محل علم اندوزی نبوده و هرگز میدان تعیین عقاید و احکام شرعی نیست؛ البته رؤیای انبیاء و اوصیاء از این حکم مطلق خارج است؛ چنانکه پیغمبر ﷺ خطاب به اصحابش فرمود:

أني أرى أعمالكم في منامي كما أراكم في يقظتي ان عيني تامان و لاينام
قلبي.

من اعمال شما را در خواب می‌بینم، همانطور که در بیداری؛ و چشمان
من بخواب می‌روند ولی قلبم نمی‌خوابد!^۲

پس به غیر از خواب انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام، خواب مردم چه مومن و چه فاسق، ورطه ورود به جهان سهو و خروج از گستره علم و ادراک است و پر واضح است که اینچنین وادی، هرگز محل برگرفتن شریعت و باورهای اسلامی نیست و بلکه جولانگاه اوباشان دین و سوداگران عقیده است و بهترین فرصت برای گمراه‌گران که پیروان خود را در وادی وهم و خیال شکار کنند. سیدمرتضی علم الهدی (متوفی ۴۳۶ ق) می‌نویسد:

اعلم أنّ النائم غير كامل العقل؛ لأن النوم ضرب من السهو، و السهو
ينفي العلوم، و لهذا يعتقد النائم الاعتقادات الباطلة لنقصان عقله، و فقد
علومه. و جميع المنامات إنما هي اعتقادات يبتدئ بها النائم في نفسه.

(۱) تفسیر التبیان - ج ۴ - ص ۴۷۸.

(۲) اختیار معرفة الرجال - شیخ طوسی - ج ۱ - ص ۱۲۴.

بدان که انسان خفته عقل ناکاملی دارد؛ چرا که خواب شاخه‌ای از سهو است و سهو منافی علوم است؛ و برای همین آن خفته به اعتقادات باطل گرایش پیدا می‌کند؛ چرا که عقلش ناقص است و علمش را از دست داده است و همه این خواب‌ها صرفاً یکسری از اعتقاداتی است که شخص خفته از قبل در وجودش آفریده است.^۱

این کلام ناب و کارشناسانه شریف مرتضی (ره)، شرح حال پیروان مدعیان دروغین است؛ آنانی که در عالم بیداری، ذهن خود را درگیر باورهای تازه و باطل فلان مدعی نوظهور می‌کنند و سپس رؤیاهایی برایشان در خواب نمایان می‌شود که این اعتقادات نوظهور را تأیید می‌کند، سپس آن شخص خواب دیده با «این همانی» کردن، آن موهومات و سخنانی که در خواب دیده و شنیده را بر هرآنچه از مدعی نوظهور شنیده، منطبق نموده و بجای پناه بردن به احادیث راهگشای اهل بیت (علیهم‌السلام) و آیات قرآن و اصول پذیرفته عقلی و علمای زبده و کارآزموده مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام)، با همان خواب و رؤیا بنای عقیده می‌کند.

❖ شبهات پیروان مدعی مهدویت پیرامون حجیت رؤیا

احمد همبوشی و یارانش برای اثبات «حجیت خواب در تعیین مصادیق امامت و وصایت» به هر تر و خشکی چنگ زده‌اند؛ ادله آنان بطور کلی بشرح زیر است:

○ الف. ادله قرآنی

یکی از مبلغان فرقه احمد همبوشی در کتابی با عنوان «جامع الأدله» تمامی ادله قرآنی پیرامون «حجیت رؤیا در تعیین مصادیق امامت» را دسته‌بندی کرده است که به نقل ادله وی اکتفاء می‌کنیم:

(۱) امالی سید مرتضی - ج ۲ - ص ۳۹۲.

– دلیل اول: ذکر رؤیا در قرآن

وی می نویسد:

وردت فی القرآن الکریم آیات کثیرة تتحدث عن الرؤیا.

آیات فراوانی از رؤیا در قرآن سخن گفته است.^۱

(۱) جامع الأدله ۳۰۸؛ آیات مورد استدلال او:

﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَعٍ بَقَرَاتٍ سَمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَعٌ عَجَافٌ وَسَعٍ سُنْبَلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنَّ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ﴾ (یوسف ۴۳) و پادشاه [مصر] گفت من در خواب هفت گاو ماده فربه دیده‌ام که هفت [گاو] لاغر آن‌ها را می‌خورند، و نیز هفت خوشه سرسبز و هفت دیگر که خشک بوده‌اند [به خواب دیده‌ام] ای بزرگان اگر خواب تعبیر می‌کنید، درباره خواب من نظر دهید.

﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصَّادِقُ أَفْتِنَا فِي سَعٍ بَقَرَاتٍ سَمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَعٌ عَجَافٌ وَسَعٍ سُنْبَلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (یوسف ۴۶) تو ای یوسف! ای راستگوی [راست کردار!] درباره هفت گاو فربه که هفت [گاو] لاغر آنان را می‌خورند، و هفت خوشه سبز و [هفت خوشه] خشک دیگر، نظرت را برای ما بیان کن. امید است نزد مردم برگردم، باشد که [از تعبیر این خواب عجیب] آگاه شوند.

﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيُ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمُرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾ (صافات ۱۰۲) و وقتی با او به جایگاه سعی رسید گفت ای پسرک من من در خواب [چنین] می‌بینم که تو را سر می‌برم پس ببین چه به نظرت می‌آید گفت ای پدر من آنچه را ماموری بکن ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت.

﴿وَوَدَّعَاذُ اللَّهِ سَعْيَ الْبَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَنَّهُمْ قَالُوا لَنَبْذُوكَ فِي الْوَيْدِ أَن تَقُولَ مَا نَسَحْنَا بِهِ وَنَحْنُ نَجْمُؤُكَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونَا فِي رُؤْيَايَ إِنَّ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ﴾ (یوسف ۳۶) و دو جوان با او به زندان درآمدند [روزی] یکی از آن دو گفت من خویشتن را [به خواب] دیدم که [انگور برای] شراب می‌فشارم و دیگری گفت من خود را [به خواب] دیدم که بر روی سرم نان می‌برم و پرندگان از آن می‌خورند به ما از تعبیرش خبر ده که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم.

✚ مناقشه دلیل اول

استدلال به اینچنین امری نادرست و بلکه قابل سرزنش است؛ قرآن اگر در مورد رؤیا سخنانی دارد، در مورد شیطان و اجنه و حیوانات و کفار و فرعون و هامان و نمرود و قوم ثمود و عاد نیز سخن گفته است؛ کدام عاقلی ادعا می‌کند که ذکر یک مسئله در قرآن سبب حجیتش در امر شرعی می‌شود؟! آنچه باید اثبات گردد این است که «رؤیا در تعیین مصادیق امامت و وصایت، حجت است.» خصوصاً که قرآن تأکید دارد بر وحی شیاطین بر دوستانشان همانطور که فرمود:

﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾

یقیناً شیاطین بر اولیائشان وحی می‌کنند تا با شما به جدال برخیزند.^۱

سخنی از حضرت امام باقر (علیه السلام) چیستی ادعای برخی از مدعیان که با دیدن خواب، ادعای امامت یا مهدویت می‌کنند را هویدا می‌کند:

من بعثه الله عزوجل للشقاء على أهل الضلالة من أجناد الشياطين و أزواجهم (ارواحهم) أكثر مما ترون خليفة الله الذي بعثه للعدل و الصواب من الملائكة... خلق الله -أو قال قبض الله- عزوجل من الشياطين بعددهم ثم زاروا ولي الضلالة فأتوه بالإفك و الكذب حتى لعله يصيح فيقول: رأيت كذا و كذا.

آنچه خداوند از اجنه و شیاطین و روح شیطانی و نزدیکان ایشان بر افراد پلید و گمراه برمی‌انگیزد، بیشتر از ملائکه‌ی عدل و خوبی است که بر خلیفه خداوند برانگیخته می‌شوند... خداوند اینچنین مقدر می‌کند که جمعی از

شیاطین به دیدار سردسته گمراهی رفته و بر او اخبار دروغین و کذب عرضه می‌کنند تا اینکه آن شخص مدعی گردد: من چنین و چنان دیده‌ام.^۱

یعنی بسیاری از افرادی که مدعی مقامات خاص و دیدار با پیامبران و امامان شده‌اند، جملگی در خواب‌های متوالی فریب شیطان را خورده‌اند و آنکه بر او ظاهر شده جز شیطان نبوده است. همانطور که احمد همبوشی و احمد قادیانی و دیگران بدین بهانه ادعای مقام کرده‌اند.

– دلیل دوم: ستایش پیامبران به علت تصدیق رؤیا

مدعی می‌نویسد:

و الله سبحانه و تعالی یمدح الأنبياء و الصالحين لتصديقهم الرؤيا.

و اینکه خداوند سبحان پیامبران و نیکوکاران را بواسطه تصدیق رؤیاهایشان ستوده است.^۲

(۱) اصول کافی - ج ۱ - ص ۲۵۲ و ۲۵۳.

(۲) جامع الأدله - ص ۳۰۹. آیات مورد استدلال:

﴿قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ (صافات ۱۰۵) ای ابراهیم رؤیا [ی خود] را حقیقت

بخشیدی ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم.

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفِيَ عَلَيْهِ فَالْقِيهِ فِي الْأَيْمِ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ

جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾. (قصص ۷) و ما به مادر موسی الهام سرّی و سریع کردیم که او را شیر ده، پس

اگر بر او ترسیدی (که فرعونیان بر او اطلاع یابند) او را (در میان صندوقی نه و) به دریا بینداز، و

مترس و محزون مباش، که بی تردید ما او را به سوی تو بازمی‌گردانیم، و او را از پیامبران مرسل قرار

می‌دهیم.

✚ مناقشه دلیل دوم

بر جزء و کل دلیل دوم نیز نقد وارد است.

اولاً تصدیق رؤیای نیکوکاران سبب حجیت رؤیا در تعیین امور شرع نیست؛ گفتیم رؤیا ولو اگر صادق باشد، در مقام حجیت شرعی نیست.

ثانیاً در هیچ يك از آیات مورد استناد مدعی، دلالتی بر رؤیا و تصدیق رؤیا ندارد، مگر آیه مربوط به حضرت ابراهیم. تفصیل آن اینک:

الف. تصدیق رؤیا ابراهیم نبی

آنچه با پژوهش در روایات اهل بیت دانسته می‌گردد اینکه برای انبیاء دو راه وحی وجود دارد؛ یکی وحی حضوری (بواسطه دیدار با فرشته و یا پژواک در دل) و دیگری وحی در خواب. پس برای پیامبران علیهم السلام (بر خلاف دیگران) امکان وصل به وحی از طریق خواب وجود دارد.

همانطور که امیرالمومنین علیه السلام فرمود:

رؤیا الانبیاء علیهم السلام وحی.

رؤیای پیغمبران علیهم السلام همان وحی است.^۱

و از امام باقر و امام صادق علیهم السلام نقل است که فرمودند:

﴿و مَرِيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُنَّهِ وَ كَانَتْ مِنَ الْإِنْسَانِ الْمُقَانِينِ﴾. (تحریم ۱۲) و همچنین به مریم دختر عمران که دامان خود را پاک نگه داشت، و ما را از روح خود در آن دمیدیم او کلمات پروردگار و کتاب‌هایش را تصدیق کرد و از مطیعان فرمان خدا بود!

﴿وَسُفُّ هَا الصَّدُّقُ﴾. (یوسف ۴۶) یوسف، ای صدیق!

(۱) امالی طوسی-ص ۳۳۸.

الرَّسُولُ الَّذِي يَظْهَرُ لَهُ الْمَلَكُ فَيَكَلِّمُهُ وَ النَّبِيُّ هُوَ الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ وَ
رُبَّمَا اجْتَمَعَتِ النَّبِيُّوَةُ وَ الرَّسَالَةُ لِوَاحِدٍ

صاحب رسالت آنی است که فرشته الهی بر او ظاهر شده و با او سخن می‌کند و صاحب نبوت آنی است که در خواب ملک را می‌بیند و ای بسا نبوت و رسالت در یک تن جمع گردد.^۱

از این رو بین رؤیای پیامبران علیهم‌السلام با خواب مردم فرق است؛ همانطور که ملاصالح مازندرانی در شرح اصول کافی می‌نویسد:

أَنَّ رُؤْيَا الْأَنْبِيَاءِ علیهم‌السلام لَيْسَتْ إِلَّا حَقِيقَةً وَ لَوْ اِحْتَمَلِ الْخَطَأُ فِيهَا لَمْ يَكُنْ وَحْيًا
وَ قَدْ أَمَرَ إِبْرَاهِيمَ علیه‌السلام بِذَبْحِ وَلَدِهِ فِي النَّوْمِ.

رؤیای انبیاء علیهم‌السلام جز حقیقت نیست و اگر احتمال خطا در خواب انبیاء بود، دیگر وحی نبود؛ حال آنکه ابراهیم علیه‌السلام در خواب دستور داده شد تا فرزندش را سر ببرد.^۲

نیز آنچه علامه مجلسی گوید:

يُنْبَغِي أَنْ يَخْصَ بِنَوْمٍ غَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَئِمَّةِ علیهم‌السلام لَمَّا مَرَّ أَنْ نَوْمِهِمْ بِمَنْزِلَةِ
الْوَحْيِ.

شایسته است خواب غیر قابل احتجاج از خواب انبیاء و ائمه علیهم‌السلام اختصاص یابد؛ بواسطه آنچه نقل شد از این بابت که خواب آن‌ها همانند وحی است.^۱

(۱) اصول کافی - ج ۱ - ص ۱۷۷.

(۲) شرح اصول کافی - ج ۳ - ص ۱۷۴.

نیز آنچه علامه سید جعفر مرتضی عاملی در این باره گوید:

من المعلوم: أن رؤيا الأنبياء ﷺ هي طرائق الوحي الإلهي إليهم.

معلوم است که رؤیای انبیاء ﷺ از جمله راههای وصلشان به وحی الهی

است.^۲

پس رؤیا فی نفسه نه برای پیامبران ﷺ و نه دیگران حجت نیست؛ بلکه آن وحی و نزول ملائکه که در عالم رؤیا تنها بر پیامبران ﷺ رخ می‌دهد، حجیت دارد؛ در این امر رؤیا و خواب، همانند بیداری فقط يك راه وحی است و نه مصدر وحی؛ یعنی رؤیای انبیاء بخودی خود منبع تشریح نیست؛ بلکه آن وحی موجود در رؤیا مصدر است و رؤیای انبیاء ﷺ (برخلاف غیر انبیاء) راهی است برای ایشان از برای پیوند به وحی. بنابراین انبیاء ﷺ چه در خواب و چه بیداری توانایی پیوست به مقام وحی را داشته‌اند؛ حال آنکه دیگران نه در خواب و نه در بیداری دسترسی به وحی ندارند! پس خواب ما سبب اتصالمان به وحی نیست و رؤیاهای ما چه راست و چه دروغ، متصل به وحی و حجت در دین نیست. بر این اساس سخن ما حول رؤیای صادق یا کاذب نیست؛ بلکه خود رؤیا اعم از صادق یا کاذب توان حجیت ندارد؛ وگرنه نیازی به وحی بودن رؤیای انبیاء نبود؛ همینکه معصوم ﷺ بگوید: رؤی الأنبياء ﷺ صادق (رؤیای پیغمبران ﷺ، راست است) بر این گفته کافی بود؛ لکن تأکید بر این است که رؤیای ایشان «وحی» است (و نه صرفاً راست)؛ چرا که تنها مصدر تشریح، وحی است و خواب انبیاء ﷺ یکی از راههای پیوندشان به وحی بوده و از این بابت خواب انبیاء ﷺ با خواب غیر انبیاء دوتاست و همتای همدیگر نیست.

یکی از مبلغان این فرقه می‌نویسد:

(۱) بحار الأنوار ج-۵۸ ص-۲۳۷.

(۲) الصحيح من سيره النبي الاعظم ج-۱۵ ص-۶۳.

ما حاولوا فقهاء آخرالزمان إثارته لقطع هذا السبيل الملكوتي على الناس، حيث أدخلوا عليهم شبهة أن حجية الرؤيا متعلقة بالرئای، أى أن علة حجيتها هو رائيها، فإذا كان الرئای نبياً أو وصياً فرؤياه حجة أما إذا كان الرئای من عامة الناس فلا حجية لرؤياه.

آنچه فقهاء این زمان^۱ در نظر دارند این است که این راه ملکوتی (خواب) را بر مردم سد کنند! بطوری که اینچنین شبهه کرده‌اند که حجیت رؤیا متعلق به بیننده رؤیا هست یعنی حجیت نه در خواب که در بیننده خواب است؛ پس اگر بیننده خواب نبی یا وصی باشد پس رؤیایش حجیت دارد اما اگر بیننده رؤیا از عوام الناس باشد پس رؤیایش حجیتی ندارد.^۲

آنچه ما گفتیم نص صریح احادیث اهل بیت علیهم‌السلام بود و آن اینکه «رؤیای انبیاء علیهم‌السلام وحی است» و اولین مفهوم صریح این نطق آن است که «رؤیای غیر انبیاء، وحی نیست». پس وقتی وحی نباشد از دایره عصمت و حجیت خارج است و این یعنی احدی حق ندارد در امور شرعی به خوابش تکیه کند. از طرفی نظر علمای بزرگ شیعه همانند علامه مجلسی و شیخ ملاصالح مازندرانی و دیگران را آوردیم؛ اما این جماعت ناسازگار، نگرش اهل بیت علیهم‌السلام و علمای شیعه را بعنوان نظریه غلط و ناصواب می‌پنداشته و آن را مختص فقهای آخرالزمان می‌دانند و بدان می‌تازند!

ب. تصدیق رویای مادر موسی نبی

هیچ تصریح یا اشاره‌ای بر تصدیق «رؤیای» مادر موسی نه در قرآن و نه در روایات نیست. اساساً سخنی از رؤیای مادر موسی در قرآن نیست؛ تنها سخنی که در قرآن

(۱) غرضش از این نوع بیان، همخوان‌سازی مراجع تقلید و فقهای عصر کنونی با روایت «فقهاء ذلک

الزمان شرّ الفقهاء» است.!

(۲) بین یدی الصیحة-ص ۳۸.

آمده است اینکه «ما به مادر موسی وحی نمودیم». پس این وحی نه وحی تشریحی است و نه وحی در خواب (که گفتیم مختص انبیاء است)؛ بلکه ندای در قلب بود و الهام به ذهنش و ارسال فردی دستور یافته از جانب خداوند. همانند آنچه در روایات معتبره اهل بیت علیهم السلام بر آن تأکید شده است؛ من جمله:

عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال: ... فلما وضعت أم موسى بموسى عليه السلام نظرت إليه و حزنت عليه و اغتمت و بكت و قالت يذبح الساعة، فعطف الله بقلب الموكلة بها عليه فقالت لام موسى: ما لك قد اصفر لونك؟ فقالت: أخاف ان يذبح ولدى فقالت: لا تخافي و كان موسى لا يراه أحد إلا أحبه.

امام باقر عليه السلام فرمود: زمانی که مادر موسی، موسی عليه السلام را بدنیا آورد، به موسی عليه السلام نگاهی کرده و محزون و غمگین گشته و گفت: همین امروز تو را هم سر می‌برند؛ پس خداوند بر قلب او عطوفتی نمود و موکله‌ای برانگیخت و او به ام موسی گفت: چه شده است که رنگت پریده؟ ام موسی گفت: از سر بریده شدن فرزندم ترسانم؛ پس موکله گفت: ترس! موسی را جز آنکه دوستدارش است، نمی‌بیند.^۱

تصریح کلام امام باقر عليه السلام است که وحی بر ام موسی بواسطه الهام بر قلب و نزول موکله از سوی خداوند بوده و نه خواب و رؤیا؛ همچنان که ساره به اسحاق بشارت داده شد و مریم علیها السلام به عیسی عليه السلام بشارت داده شد. حال آنکه این جماعت خلاف سخن اهل بیت علیهم السلام هستند.^۲

(۱) تفسیر قمی - ج ۲ - ۱۳۵.

(۲) استدلال این فرقه بدین قرار است که:

مقدمه الف. بنابر این آیه خداوند بر مادر موسی علیه السلام وحی کرده است. در نتیجه خداوند بر غیر انبیاء نیز وحی می‌کند.

مقدمه ب. هیچ آیه یا روایتی مبنی بر اینکه وحی به غیر انبیا همانند مادر موسی علیه السلام و ... فقط در بیداری است، وجود ندارد.

نتیجه: آنگاه می‌توان ادعا کرد که: خداوند بر مومنین در خوابشان وحی می‌کند و آنان را ارشاد می‌کند. پس چه مانعی وجود دارد که خداوند در عصر کنونی هم با وحی خود به انسان‌های با ایمان آنان را از حقانیت احمد اسماعیل مطلع کند؟!

در پاسخ می‌گوییم: آیه مورد استدلال همانطور که گفتیم ارتباطی به رویا ندارد؛ پس ابتدا می‌گوییم که آیا بنا بر تورم استدلالی این استدلال آنان منجر می‌شود که ادعا کنیم همان وحی بر پیروان احمد در عالم بیداری نیز رخ دهد؟! بگونه‌ای که آنان در بیداری فرشته‌ی وحی یا دیگر فرشتگان الهی یا حجت‌های پروردگار را ببینند که آنان را به احمد اسماعیل ارشاد کند؟! قطعاً اینچنین رخدادی نیست و هر چه هست گمراه‌گری این فرقه در ورطه‌ی خواب و فراموشی است. پس وقتی راه وحی مورد ادعای آنان در بیداری مسدود است، طبعاً در عالم خواب نیز همان وحی مدنظر منتفی است. چرا که به همان سیاق مقدمه می‌توان گفت هیچ سخنی مبنی بر اینکه وحی غیرانبیا فقط در خواب ممکن است نیز وجود ندارد!

ثانیاً مراد از وحی به غیر معصومین، الهام و تلقی است و نه آن وحی شرعی که قابلیت تشریح دارد. پس اصل بطوری که فرد با دیدن رویا دست به نسخ و وضع احکام بزند و یا در اجرای دستورات شرع به آنچه وحی در رویاست تکیه کند؟! مثلاً حد سارق و قاتل و ... را توسط وحی رویا تعیین نموده و یا در تکذیب و تصدیق مدعیان دست به دامن وحی رویا بشود؟! بدیهی است که اینچنین سخنی خنک و مضحک است.

ثالثاً هنگامیکه شریعت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در عرصه مبانی و مصادیق به اکمال رسیده و با وفات آنحضرت بساط وحی برچیده شده است، ادعای پیامبری و نبوت و صاحب وحی بودن هرکه رویایی در راستای صدق احمد اسماعیل ببیند، حاکی از بی‌مبالاتی این اندیشه گمراه است. اهل غلو بنابر ادعای وحی و نبوت برای امامان معصوم علیهم السلام جملگی تکفیر می‌شوند و این در حالی است که فرقه احمد الحسن ادعا دارد که هرکه رویایی در راستای راستی احمد اسماعیل دیده است، وحی بر او نازل شده و این بخودی خود نصی در اثبات حقانیت احمد است. یعنی در نظر این فرقه، جنبه مصداقی شریعت

ج. تصدیق رؤیا مریم مقدسه

این ادعا نیز باطل و خالی از دلیل است؛ نص قرآن کریم بدین قرار است: ﴿وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا﴾؛ نه سخنی از رؤیا وجود دارد و نه تأویلی بر رؤیا در روایات مطرح است.

بلکه مراد از کلمات، گفته‌ها و واژه‌هایی است که خداوند بواسطه معجزه در دوران وحشت و تنهایی مریم علیها السلام بر او فرو فرستاد و او همگی را تصدیق کرد؛ از جمله:

﴿قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا﴾

گفت من فقط فرستاده پروردگار توام تا تو را پسری پاک ببخشم^۱

و اینکه فرمود:

﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ

عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ﴾

زمانی که ملائکه گفتند ای مریم خداوند بشارتت می‌دهد به کلمه‌ای از جانبش که اسمش مسیح عیسی بن مریم است.^۲

پس کلمات تصدیق شده، در همین عالم و در دوران وحشت مریم بود که از سر ایمان قوی و باور راسخ، هر آنچه از امور عجیب و غیبی از جانب خداوند هویدا شد را تصدیق نمود و کلمات پروردگارش را صادقانه پذیرفت. پس ادعای تصدیق رؤیا توسط مریم علیها السلام خالی از دلیل و بلکه در تعارض با ظاهر آیات قرآن است.

پیامبر صلی الله علیه و آله بواسطه خواب عوام الناس تشکیل و تکمیل می‌شود و این ادعای گزاف کم از سخن غالیان ندارد.

(۱) مریم ۱۹.

(۲) آل عمران ۴۵.

د. صدیق شدن یوسف بواسطه رؤیا

این ادعا نیز سست و بی اعتبار است. چرا که اولاً با فرض تلقیب یوسف نبی (علیه السلام) به راستگو از بابت رؤیا، این امر توسط اهل مصر که اعم از کفار و مؤمنین بوده‌اند صورت پذیرفته است: ﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ ... الْآيَةَ﴾.

ثانیاً راستگو بودن یوسف (علیه السلام) مربوط به امر پیامبری او و تأویل راست خواب‌های زندانیان و اظهار خبرهای غیبی و پاکدامنی‌اش در ماجرای زلیخا است. و آن زندانی رهیده که از راستگویی یوسف (علیه السلام) در ماجرای زلیخا و دیگر اظهار اخبار غیبی همانند تاویل رویای دو زندانی و خبر دادن از آزادی برخی زندانیان باخبر بوده و یوسف (علیه السلام) را راستگوی بی چون و چرا می دانست، نزد او آمده و گفت: «ای یوسف، ای مرد راستگوی، درباره [این خواب که] هفت گاو فربه، هفت [گاو] لاغر آن‌ها را می‌خورند، و هفت خوشه سبز و [هفت خوشه] خشکیده دیگر؛ به ما نظر ده، تا به سوی مردم برگردم، شاید آنان [تعبیرش را] بدانند». پس اینکه احمداسماعیل می‌گوید:

یوسف (علیه السلام) ستوده شد چراکه رویا را تصدیق و تأویل کرد و خداوند فرمود:
﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ ... الْآيَةَ﴾^۱.

سخنی گزاف است؛ نه بینه‌ی شرعی دارد و نه با واقعیت تاریخی و رخداد آن زمان تطابق دارد و نه عقل می‌پذیرد که فردی صرفاً من باب درست دانستن یک خواب به مقام صدیقین نایل آید! و اینها فارغ از مواردی است که پیشتر بیان کردیم.

صدیق بمعنی فرد بسیار راستگو و راست‌کردار است؛ همانطور که در حق ادریس نبی (علیه السلام) گفته شده است:

﴿وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا﴾

و در کتاب ادریس را یاد کن که بسیار راستگو و پیامبر بود.^۱

(۱) الرویا فی مفهوم آل البیت-ضیاء انصاری-ص ۴۰. به نقل از المتشابهات.

نیز آنچه در حق مؤمنین ذکر شده است که:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾

و کسانی که به الله و پیغمبرانش ایمان آورده‌اند آنان راستگو و گواهی‌ها در نزد خداوند هستند.^۲

حال اینکه راستگویی و راست‌کرداری پیامبران ﷺ و اولیاء خداوند را از بابت تصدیق یک خواب بدانیم، سخنی گزاف و خنک است.

– دلیل سوم: نکوهش تکذیب کنندگان رؤیا در قرآن

مدعی می‌نویسد:

و یذم من کذبها و سماها أضغاث أحلام.

خداوند آنانی که رؤیا را تکذیب کرده و یا پریشان بدانندرا نکوهیده است.^۳

✚ مناقشه دلیل سوم

این ادعا نیز پوچ است؛ اولاً اصل اینچنین استدلالی باطل است؛ چراکه بین دالّ: (نکوهش کسانی که خواب را اضغاث احلام بنامند)؛ با مدلول: (حجیت رؤیا در

(۱) مریم ۵۶.

(۲) حدید ۱۹.

(۳) جامع الادله-۳۰۹. آیه مورد استناد:

﴿قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ﴾ (یوسف ۴۴) گفتند خواب پریشان است و ما بر تأویل خواب عالم نیستیم.

تعیین مصادیق امامت و وصایت)، هیچ دلالت و ارتباطی نیست؛ پس استدلال باطل است.

ثانیاً بنابر گفته اهل بیت علیهم‌السلام خواب و رؤیا بر سه دسته است؛ رؤیای راست و رؤیای دروغین و خواب‌های پریشان. پس اهل بیت علیهم‌السلام خود قائل بر تکذیب رؤیا و خواب‌های پریشان بوده‌اند؛ بلکه دیدیم که ایشان مدعی هستند بخش گسترده‌ای از خواب‌ها، دروغین و یا خواب‌های پریشان هستند و فقط بخش اندکی از رؤیاها صادقانه‌اند؛ که خبرش آمد. حال آیا ایشان نیز جزو نکوهیدگان در قرآن هستند؟ سخن، سخن باطلیست و هیچ نکوهشی در قرآن کریم بر کسی که به خواب‌های پریشان و دروغین باور دارد، موجود نیست. تنها چیزی که هست اینکه رؤیای پادشاه مصر توسط کاهنان معابد تعبیر نگردید و طی ادعای آنان خواب پادشاه جزو خواب‌های پریشان بود. کجای این سخن حاکی از زشت نشان دادن معتقدین به خواب‌های پریشان است؟! گویا مدعی گردیدم خداوند همه نمازخوانان را نکوهش کرده است؛ چرا که فرموده «وای بر نمازگزاران»^۱. حال آنکه تنها بخشی از ایشان که نماز را سبک می‌شمارند، مدنظر خداوند هستند و نه همه اهل نماز. ما نیز مدعی هستیم بخشی از خواب‌ها صادق و بخشی دیگر کاذب و باقی همگی خواب‌های پریشان است؛ پس آنکه رؤیای صادق را پریشان بداند اشتباه کرده و خطاکار است؛ و حتی نکوهش هم نمی‌شود؛ بلکه حکمش همانند حکم آنیست که رؤیای کاذب را اشتباهاً صادق بنامد؛ هر دو خطاکارند.

(۱) ﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ﴾ (ماعون ۴)

– دلیل چهارم: شهادت خداوند در قرآن، همان رؤیا است

و الله سبحانه و تعالی شهد للمؤمنين و عرض نفسه شاهداً للذين كفروا برسالات الرسل ﷺ و من خیر الطرق التي يعرفها الناس لشهادة الله سبحانه و تعالی هي الرؤیا.

و خداوند متعال برای مؤمنین شهادت داده و خود را بعنوان شاهد برای کسانی که به پیام‌های پیغمبران ﷺ کفر ورزیده‌اند عرضه داشته است و از بهترین راه‌هایی که مردم برای شهادت خداوند سراغ دارند، همان رؤیا می‌باشد!^۱

✚ مناقشه دلیل چهارم

هیچ پیوندی بین گواهی خداوند بر پیغمبرانش ﷺ با مبحث خواب و رؤیا وجود ندارد. گواهی و شهادت خداوند بر پیغمبرانش ﷺ با معجزات و کرامات و آیات و بیناتی است که سرچشمه همگی، قدرت خداست و غیر او توان اظهار اینچنین اموری را ندارد.

نیز دسته‌ای دیگر از گواهی‌های خداوند مربوط به عالم قیامت است و ظهور بهشت و جهنم؛ همانطور که فرمود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِغِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾

(۱) همان-۳۰۹ و ۳۱۰؛ وی آیات متعددی را مقرر استناد قرار داده است که تمامی آیات مدعی هستند خداوند شاهد است بر اعمال مردم و راستی پیامبر خدا و... آیاتی همانند:

﴿قُلْ أَىٰ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾ (انعام ۱۹) بگو: گواهی چه کسی از همه برتر است؟ بگو: خدا میان من و شما گواه است.

﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾ (رعد ۴۳) بگو خداوند بین من و بین شما برای شهادت کافیت. و آیات مشابهه.

کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و صابئی‌ها و مسیحیان و زرتشتیان و کسانی که شرک ورزیدند البته خدا روز قیامت میانشان داوری خواهد کرد زیرا خدا بر هر چیزی گواه است^۱

پس گواهی خداوند بر باورها و کردارهای ما در این دنیا و نیز یاری فرستادگانش در همین عالم است و نه خواب.

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَ
مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾

و کسانی که کافر شدند می‌گویند تو فرستاده نیستی بگو کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است میان من و شما گواه باشد^۲

و روایات متواتره از اهل بیت علیهم‌السلام بیان می‌دارد بر اینکه مراد از «من عنده علم الكتاب» حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است.^۳

حال بنابر استدلال اختراعی جماعت احمد همبوشی بایستی مدعی شد امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نیز با خواب و رؤیا پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را یاری نموده و یا در خواب و خیال کفار به جنگ ایشان رفته است!

با ژرف نگری در ادعای «رویا همان شهادت الله است» در می‌یابیم که غرض حقیقی از این سخن، ادعای عدم خاتمیت نبوت و امکان وحی تشریحی بر مردم پس از پیامبران علیهم‌السلام است. تا از این راه بدین نتیجه برسند که خداوند بواسطه رویا بر پیروان احمداسماعیل وحی کرده و آنان را شرعاً بر پیوستن به دین احمداسماعیل دستور می‌دهد. یکی از مبلغان این فرقه می‌نویسد:

(۱) حج ۱۷.

(۲) رد ۴۳.

(۳) غایة المرام و حجة الخصام-سید هاشم بحرانی-ج ۴-ص ۵۷.

پرسشی که همواره سید احمدالحسن در برابر هر عاقلی قرار می‌دهد تا بلکه بخود آید این است که: خداوند چگونه برای مردم شهادت می‌دهد؟ وحی همان راه شهادت است؛ و کدام راه وحی برای همه مردم باز است؟ راهی جز خواب و رویا؟!^۱

و سپس می‌نویسد:

ثابت نمودیم که روای صادقه صالحه همان وحی از جانب خداوند است؛ همچنانکه بواسطه روایاتی که می‌گوید: رویا جزئی از خبرآوری (نبوت) است؛ و سپس روایاتی که صراحتاً می‌گوید: خواب وحی از جانب خداوند است؛ سپس گریزی زدیم به شهادت خداوند در قران برای اولیاء و پیامبران علیهم‌السلام و فرستادگانش و اینکه رویا همانا سخن خداوند است؛ پس بنابر ادله قرآنی و روایی اثبات می‌شود که رویا همانا وحی خداوند است.^۲

و این ادعایی بس خطرناک و ای بسا سبب خروج از مذهب محق تشیع و حتی دین مبین اسلام است. چراکه وحی مدنظر آنان همانا وحی تشریعی است که اعمال و عقایدی را بعنوان جزئی از دین به دین خداوند نصب و الصاق می‌کند. حال آنکه آنچه در خواب گفته می‌شود از دو حالت بیرون نیست؛ یا این گفته‌ها با نصوص شرعی قرآنی و روایی اثبات شده است و یا اثبات نشده است. اگر اثبات شده باشد، پس خواب صادقه صرفاً یک خبر و توصیه است در تأیید آن و بخودی خود حجیتی ندارد حال آنکه وحی الهی بخودی خود حجت شرعی است و این تناقض است؛ و یا آن سخن گفته شده در خواب بواسطه نصوص شرعی اثبات نشده است و بلکه این خواب است که آن را بعنوان جزئی از دین اثبات می‌کند. پس این همان وحی تشریعی است که لازمه‌اش انکار خاتمیت پیامبری و نزول فرشته وحی جهت تشریح بر غیر انبیاست که قطعاً سبب

(۱) فصل الخطاب فی حجیه رویا اولی الالباب-حطاب-ص ۱۲۷.

(۲) همان-ص ۱۳۰.

خروج از دین اسلام است. اگر بگویند که این وحی، تشریحی نیست؛ می‌گوییم این در تناقض با ادعاهای احمد است؛ چراکه او اثبات امامت و مهدویت و تمامی مقامات خود را در گرو خواب و رویا قلمداد می‌کند و چه تشریحی والاتر از نصب امام معصوم علیه السلام از جانب خداوند؟! وقتی پیروان احمد، خواب خود را وحی الهی قلمداد نموده و بواسطه آن وحی ادعا می‌کنند که احمد از جانب خداوند امامت دارد و حجت خداوند بر روی زمین است و منکرش خارج از ایمان است، پس این چیزی جز ادعای وحی تشریحی نیست.

پس درباره اینکه خواب‌های انبیا و پیامبران علیهم السلام وحی بوده را پیشتر نیز توضیح دادیم که این امر ویژه آنان است؛ اما درباره وحی به مادر موسی علیه السلام نیز بیان شد که اصل ادعای رویا بودن آن منتفی است و مراد از وحی، وحی تشریحی نیست. بلکه نجوایی به قلب اوست که او را مطمئن می‌کند بر انجام کاری. و اما وحی به حواریون نیز باز همان الهام الهی است^۱ و منجر به نگه داشتن ایمان حواریون که پیش از آن بنا بر ادله نبوت حضرت عیسی علیه السلام به او ایمان آورده و این بار نیز در ماجرای نزول مائده آسمانی با الهام الهی بر ایمان خود به عیسی پیامبر علیه السلام پابرجا ماندند. پس نه وحی تشریحی که سبب ایجاد فرع یا اصل جدیدی در دین خدا بشود بوده و نه چیزی شبیه آن. اما در پاسخ به پرسشی که احمد اسماعیل مطرح نموده مبنی بر اینکه: «خداوند چگونه برای مردم شهادت می‌دهد؟ وحی همان راه شهادت است؛ و کدام راه وحی برای همه مردم باز است؟ راهی جز خواب و رویا؟» در پاسخ می‌گوییم که اولاً. گواهی خداوند بر راستی پیامبرانش علیهم السلام بواسطه معجزاتی بوده است که امر آن پیامبر را از مدعیان دروغین پیامبری متمایز می‌سازد. و قرآن کریم پر است از آیاتی که بیانگر معجزات حجت‌های الهی است؛ زنده کردن مردگان؛ درهم آمیختن گوشت پرنندگان و برگشتشان به همان خلقت نخست؛ تبدیل به مار شدن عصا؛ برون آمدن شتری از دل

(۱) عن محمد بن يوسف الصنعانی عن أبيه قال سألت أبا جعفر علیه السلام: إذا وحيت إلى الحواريين قال لهموا.

کوه؛ فروزان و روشن شدن دست و معجزات و کرامات دیگری که پی در پی راه انکار معاندان را بسته و گواهی گویای خداوند بر راستی فرستادگانش است. از طرفی در طول تاریخ، عادت و خوی بزرگان دین در اثبات نبوت و امامت پیامبران و امامان (علیهم السلام) نه استناد و اکتفا به خواب و رویا که استدلال به این معجزات و ادله حقانیت آنان بوده است.

ثانیاً. تقریر خداوند متعال و بلکه یاری او در مسیر پیامبری پیامبران (علیهم السلام) نیز خود گواهی آشکارای خداوند متعال بر نبوت پیامبرانش است. همچنان که در ماجرای مباحله، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) گرامی ترین انسان‌ها نزد خودش را برای مباحله آورد چراکه از همسویی و یاری خداوند اطمینان داشت و این تقریر خداوندی و یاری همیشگی خداوند سبحان، خود گواهی و شهادت خداوند است بر راستی پیامبرانش.

ثالثاً. خداوند در قرآن کریم بر ۶ مورد گواهی داده است.

۱. گواهی بر وحدانیت خداوند. همچنانکه فرمود: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾
۲. گواهی بر دادگری و ستم نوزیدن خداوند در حکم؛ همچنانکه فرمود: ﴿فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾
۳. گواهی و شهادت بر کردارها و رفتارهای بندگانش؛ همچنانکه فرمود: ﴿وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ﴾
۴. گواهی و شهادت و تسلطش بر هر چه در هستی است؛ همچنانکه فرمود: ﴿أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾
۵. گواهی بر دروغ و کفر باطنی منافقان؛ همچنانکه فرمود: ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾
۶. گواهی بر شریعت حضرت محمد مصطفی؛ همچنانکه فرمود: ﴿لَٰكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾

حال با این کرانه‌ی فراخ و گسترده‌ی گواهی و شهادت خداوند متعال بر این موارد فراگیر دیده می‌شود که این ادعا که گواهی خداوند همانا خواب است، ادعای به همان سخافت و خنکی گفته‌های پیشین این فرقه است.

– دلیل پنجم: رؤیا؛ احسن القصص است

مدعی می‌نویسد:

و سمی سبحانه الرؤیا احسن القصص.

و خداوند رؤیا را بعنوان بهترین داستان‌ها نام نهاده است!

✚ مناقشه دلیل پنجم

این استدلال نیز سبک‌تر از گفته‌های پیشین است و توان اثبات حجیت رویا در گستره شرع را ندارد. اولاً گفتیم آنچه مدلول است «اثبات حجیت رؤیا در تعیین مصادیق اوصیاء الهی» است؛ حال کدام عقل سلیم می‌پذیرد که چون رؤیا بهترین داستان است، پس احتجاج به رؤیا در اثبات امامت یا نبوت فلان مدعی کافست؟!

ثانیاً قرآن در هیچ جایی «رؤیا» را بهترین داستان ندانسته است؛ بلکه «احسن القصص» مذکور در قرآن بر دو امر اشاره دارد: نخست مجموعه داستان‌های قرآن کریم است؛ همانطور که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

إن أحسن القصص و أبلغ الموعظة، و أنفع التذکر کتاب الله عزوجل.

(۱) آیه مورد استدلال: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾ (یوسف ۳) ما نیکوترین سرگذشت‌ها را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم بر تو حکایت می‌کنیم و تو قطعاً پیش از آن از بی‌خبران بودی.

همانا بهترین داستان‌ها و رساترین پندها و سودمندترین یادآوری‌ها، کتاب خداست.^۱

دومی همان سرگذشت حضرت یوسف علیه السلام و همه رخدادهای آن، همانند ماجرای جفای برادران یوسف علیه السلام و غم دوری یعقوب و زندانی شدن یوسف علیه السلام و ماجرای زلیخا و تعبیر خواب زندانیان و پادشاه، حکومت یوسف علیه السلام و شفای چشمان پدر یوسف علیه السلام است. پس چرا تنها جزئی از یک امر کلی را اختیار نموده و بی هیچ دلیل، آن را بعنوان حکم کل اعلان کنیم؟ همانند اینکه مدعی شویم: امام صادق علیه السلام فرموده است برترین عمل، نماز اول وقت است؛ و از آن جا که ایستادن و سکون در حال قرائت حمد و سوره در نماز واجب است؛ پس برترین عمل در امت پیامبر صلی الله علیه و آله، ایستادن است.!! اینچنین سخن خنکی جز از آنی که بر عقلش اشکال است، عنوان نمی‌دارد.

– دلیل ششم: مشرکین، منکر حجیت رؤیا هستند

انصاری می‌نویسد:

و تدبر هذه الآيات لتعرف من هم المكذبون بالرؤيا.

و در این آیات نظر کن تا بدانی چه کسانی همان تکذیب‌گران رؤیا

هستند.^۲

(۱) الکافی - ابوجعفر کلینی - ج ۸ - ص ۱۷۵.

(۲) جامع الأدله - ص ۳۱۰. آیات مد نظر:

﴿اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ (۱) مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ (۲) لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَأَنْتُمْ تَبْصُرُونَ (۳) قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۴) بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَخْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ (۵)﴾ (انبیاء ۱-۵) برای مردم [وقت] حسابشان نزدیک شده است و

✚ مناقشه دلیل ششم

این نیز همانند شبهه سوم است که طرح و نقد نمودیم. اولاً در این آیه سخن در رابطه با تکذیب‌گران رؤیا نیست؛ بلکه سخن در مورد افرادیست که با وحی پیغمبر ﷺ دشمنی داشته و وحی را خواب و خیال می‌دانستند. همانطور که در تفسیر قمی آمده است:

حکى الله قول قريش فقال: (بل قالوا أضغاث أحلام بل أفتريه) ای هذا الذى يخبرنا به محمد ﷺ يراه فى النوم.

خداوند سخن قریشیان را حکایت می‌کند که (بلکه می‌گفتند خواب‌های شوریده است بلکه او از خودش بافته است) این یعنی اخباری که محمد ﷺ خبر می‌دهد را او جملگی در خواب دیده است!^۱

ثانیاً گفتیم که خواب و رؤیای انبیاء، وحی است و یکی از راه‌های پیوستن پیامبران ﷺ به مقام وحی، رؤیاست. پس قیاس خواب پیامبران ﷺ که وحی است با خواب غیر انبیاء که بخش گسترده‌ای از آن دروغین و یا خیالات و مرور رخدادهای روزمره است، قیاس مع الفارق و تمثیل رؤیای انبیاء ﷺ به رؤیای غیر ایشان و به تبع آن تمثیل منکران حجیت رؤیای انبیاء ﷺ با منکران حجیت رؤیای غیر ایشان، باطل و مغالطه است.

آنان در بی خبری رویگردانند (۱) هیچ پند تازه‌ای از پروردگارشان نیامد مگر اینکه بازی کنان آن را شنیدند (۲) در حالی که دل هایشان مشغول است و آنانکه ستم کردند پنهانی به نجوا برخاستند که آیا این [مرد] جز بشری مانند شماست آیا دیده و دانسته به سوی سحر می‌روید (۳) [پیامبر] گفت پروردگرم [هر] گفتار [ی] را در آسمان و زمین می‌داند و اوست شنوای دانا (۴) بلکه گفتند خواب‌های شوریده است [نه] بلکه آن را برافته بلکه او شاعری است پس همان گونه که برای پیشینیان هم عرضه شد باید برای ما نشانه‌ای بیاورد (۵)

(۱) تفسیر القمی - ج ۲ - ص ۶۸.

– دلیل هفتم: قرآن، راوی رؤیاهای راستین است

انصاری مدعی می‌گردد:

إذن في القرآن يقص علينا الله سبحانه رؤى كثيرة و كلها صادقة بعضها
لأنبياء و بعضها لفراغنة و بعضها و بعضها...

پس خداوند در قرآن بر ما رؤیاهای فراوانی می‌آورد که همگی صادقانه‌اند
و برخی از آن برای پیامبران علیهم‌السلام و بعضی دیگر برای فراغنه و بعضی و
بعضی...!

سپس می‌نویسد:

ابراهيم عليه السلام يصدق الرؤيا فرعون يصدق الرؤيا و أم موسى تصدق الرؤيا و
ملكة سبأ تصدق الرؤيا.

ابراهيم عليه السلام خواب را تصدیق می‌کند؛ فرعون خواب را تصدیق می‌کند؛
مادر موسی عليه السلام خواب را تصدیق می‌کند؛ ملکه سبأ خواب را تصدیق
می‌کند.^۲

✚ مناقشه دلیل هفتم

این تلاش‌ها نیز از یاری ادعای این جماعت ناتوان است؛ گفتیم که خواب و رؤیا
ولو صادق باشد در تعیین مصادیق و یا مبانی و کلیات و یا جزئیات؛ اصول یا فروع شرع
هیچ نقشی ندارد؛ اما تمسک به خواب ابراهیم پیامبر عليه السلام که بی پایه است چراکه گفتیم
خواب او همان وحی است؛ خواب فرعون بخودی خود مترتب هیچ اثری نیست جز

(۱) جامع الادله-ص ۳۳۱.

(۲) همان.

زمانی که نص کلام معصوم زمان یعنی یوسف پیامبر علیه السلام بر آن جاری شده باشد؛ پس اینجا آنچه در مقام حجیت است سخن معصوم علیه السلام و دلیل شرعی لفظی صادر از معصوم علیه السلام است نه خواب فرعون؛ و خواب مادر موسی را نیز گفتیم ادعایی بی پایه است؛ و خواب ملکه سبا که ادعایی پوچ است و ما در زیر و بم قرآن کریم آیه‌ای دالّ بر رؤیای بلقیس ملکه سبا نیافتیم؛ بلکه آنچه انصاری آورده از کیسه‌ی رهبرش احمد اسماعیل است که در المتشابهات نوشته است:

فهی تعرف أن سلیمان علیه السلام نبی کریم بالرؤیا، فتصدق الرؤیا و تؤمن فی
النهاية قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ فمن أين عرفت أنه كتاب
کریم إلا من الله و بالرؤیا.

پس بلقیس با رؤیا دانست که سلیمان علیه السلام پیغمبری کریم است پس رؤیا را تصدیق نمود و در نهایت ایمان آورد: گفت ای سران [کشور] نامه‌ای ارجمند برای من آمده است؛ خب! بلقیس از کجا دانست که نامه ارجمند است جز بواسطه خدا و از طریق رؤیا؟^۱

ویرانی و عریانی این ادعا ناگفته هویداست؛ هر که آیات قرآن کریم را بخواند متوجه می‌گردد که آن نامه در عالم حقیقی نوشته شده و توسط هدهد به ملکه سبا فرستاده شده است.

همانطور که در آیات سوره نمل می‌خوانیم:

﴿قَالَ سَتَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۷) اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا
فَأَلْقِهِ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ (۲۸) قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي

أَلْقَىٰ إِلَىٰ كِتَابِ كَرِيمٍ (۲۹) إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
(۳۰) أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأُتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿۳۱﴾

گفت ای هدهد خواهیم دید آیا راست گفته‌ای یا از دروغگویان بوده‌ای
(۲۷) این نامه مرا ببر و به سوی آن‌ها بیفکن آنگاه از ایشان روی برتاب پس
بین چه پاسخ می‌دهند (۲۸) [ملکه سبا] گفت ای سران [کشور] نامه‌ای
ارجمند برای من آمده است (۲۹) که از طرف سلیمان است و [مضمون آن]
این است به نام خداوند رحمتگر مهربان (۳۰) بر من بزرگی مکنید و مرا از
در اطاعت درآیید (۳۱)

پس هیچ سخنی دال بر رؤیا در این آیات نیست؛ بلکه هرچه هست در این عالم
حقیقی رخ داده و این ادعا که کرامت نامه را با خواب متوجه شده است، نیز پوچ و بی
دلیل است؛ بلکه کرامت نامه از چند منظر بود:

اول اینکه سلیمان پیامبر علیه السلام این نامه را نه توسط زیردستان حکومت خود که
توسط یک پرنده ارسال نمود که مسافت طولانی را بی اشتباه آمده و نامه را در سرزمین
سبا به بلقیس رسانده بود؛ ملکه سبا با این کار سلیمان علیه السلام، اعجاز و توان خلق خارق
العاده را در سلیمان پیامبر علیه السلام مشاهده نمود.

دوم اینکه نویسنده و فرستنده این نامه، پادشاه بزرگترین مملکت در هستی
یعنی سلیمان نبی علیه السلام بود و بدیهیست نامه‌ای که از طرف بزرگترین پادشاه جهان با مهر
و امضای مخصوصش بر پادشاه دیگری نوشته می‌شود، ارزشمند باشد.^۱ پس وقتی
بلقیس مهر پادشاهی سلیمان نبی علیه السلام را دید، مطمئن شد که نامه از سوی اوست و نامه
را دروغین ندانسته و بلکه آن را کریم و ارزشمند دانست.

(۱) قالت لهم: إني (ألقى إلى كتاب كريم) سمته كريما، لأنه كان مختوما. بلقيس نامه را «ارزشمند» خواند؛
چراکه نامه دارای مهر و امضا بود. مجمع البيان - شيخ طبرسي - ج ۷ - ص ۳۷۸.

سوم اینکه مضامین نوشته شده در نامه بسیار مهم و خطیر و ارزشمند بود؛ چراکه در این نامه، سلیمان پیامبر (علیه السلام)، ملکه سبا را به پیروی از خویش فراخوانده و نامه را به نام خداوند خویش یعنی «خداوند بخشنده بخشایشگر» شروع می‌کند، حال آنکه سرزمین بلقیس خورشیدپرست بودند و در نتیجه این نامه حاوی مضامین خطیر سیاسی و دینی بوده است که سبب ارزشمندی و اهمیت نامه گردیده است.

پس نه در قرآن کریم و نه در روایات اشاره‌ای بر رؤیایپردازی بلقیس و ایمان به پیامبری حضرت سلیمان (علیه السلام) بواسطه رؤیا یافت نگردید. والله العالم.

دیده می‌شود که هیچ دلیل قرآنی دال بر حجیت رؤیا در تعیین امور شرع وجود ندارد؛ چراکه خداوند هرگز مصدری که بخش بزرگش جولانگاه شیطان و یا درگیرودار خیالات باشد را بعنوان مصدر تشریح برای مردم برگزیند؛ پس تنها استثنا از این امر، حجت‌های الهی هستند که سخنش آمد و رؤیای غیر ایشان ولو راستین باشد هیچ حجیتی در تعیین پایه‌ها یا شاخه‌های دینی اعم از عقاید و احکام ندارد.

○ ب. ادله روایی

اصحاب خواب، علاوه بر آیات پیشین، برخی از روایات را بهانه نموده و مدعی حجیت شرعی خواب بواسطه این دست از روایات هستند.

این روایات بطور کلی بر چند دسته‌اند:

– دسته اول: رویای مومنان در آخرالزمان، صادق است

روایاتی که مدعیست خواب مومنین در دوران تقارب زمان تکذیب نمی‌شود.

عن أبي هريرة، عن النبي ﷺ قال: إذا تقارب الزمان لم تكذب رؤيا المؤمن، وصدقهم رؤيا أصدقهم حديثا.^۱

مناقشه

استدلال به این روایت از چند منظر برای اثبات حجیت رؤیا باطل است.

• ضعف سندی

این روایت به نقل از منابع اهل تسنن و کتاب صحیح بخاری باب «القیید فی المنام» بوده و تنها راوی آن دروغگوی ناصبی ابوهریره می باشد.

عن أبي هريرة، عن النبي ﷺ قال: إذا تقارب الزمان ... الخ.^۲

علامه مجلسی در این باره می نویسد:

بیان: هذه الرواية رواها من طرق المخالفين.

این خبر از راه مخالفین روایت شده است.^۳

• ضعف دلالی

آنچه مدلول و مدنظر ما بود «اثبات حجیت رؤیا در تعیین مصادیق امامت و وصایت» بود؛ اینکه در دوران تقارب زمان^۴ و نزدیک به فجر و سحر، احتمال برود که

(۱) بحار الأنوار-ج ۵۸-ص ۱۷۲.

(۲) صحیح بخاری-باب القید فی المنام-ح ۶۶۱۴؛ سیر اعلام النبلاء-شمس الدین ذهبی-ج ۱۸-ص ۲۹۹.

(۳) بحار الأنوار-ج ۵۸-ص ۱۷۲.

(۴) مراد از تقارب زمان، همان در هم آمیختگی خواب بعد از فجر اول صبح و خواب قبل از طلوع خورشید است و روایت مدعی می گردد خوابی که توسط بنده با ایمان در این ساعات و لحظات دیده می شود، به احتمال بیشتر رویای راستین است تا دروغین.

رؤیای مؤمنین کاذبه نباشد، چه ارتباطی به این دارد که مدعی شویم رؤیا سبب اثبات امامت فلان مدعیست؟ استدلال بخودی خود باطل و منتفی است.

– دسته دوم: رؤیا، بشارت الهی است

عن الرضا علیه السلام قال: إن رسول الله صلی الله علیه و آله كان إذا أصبح قال لأصحابه: هل من مبشرات؟ یعنی به الرؤیا.

امام رضا علیه السلام فرمود: همانا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله صبح که می‌شد به اصحابش می‌فرمود: آیا بشارت‌هایی دارید؟ مراد او رؤیا بود.^۱

✚ مناقشه

اولاً معنی لغوی و اصطلاحی «بشارت» از «شریعت» جداست و هیچ دلیل شرعی و عقلی مدعی نمی‌شود «بشارت» به معنی احکام شرعی و عقیدتی دین اسلام است که توسط رؤیا وضع شده باشد! چه آنکه در اینصورت بایستی می‌بود: «هل من مشرعات؟» چرا که اساساً بشارت، «خبر» است؛ حال آنکه شریعت، «انشاء» است و آنی که خبر خیر دارد با آنی که منشاء حکم شرعی است فرق دارد؛ پس مبشّر (بشارت دهنده) درواقع مخبر (خبر آورنده) است؛ حال آنکه مشرّع (شریعت‌گذار)، منشیء (پدیدآورنده) است و ارتباطی به همدیگر ندارند؛ پس بشارت از قضایای اخباریه است ولی شریعت از قضایای انشائیه و این یعنی بین این دو تباین ذاتی وجود دارد.

ثانیاً از جمله نخستین تعالیم دین این است که بدانیم تنها مشرّع دین اسلام، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است؛ حال آنکه با تفسیر نادرست «مبشرات» به «شرعیات» بدین نتیجه می‌رسیم که پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله، دین خود را از خواب و رؤیای

اصحابش (که آمیخته از منافقان و مومنان بودند) می‌گیرد و این ادعا در مخالفت با شرع و عقل است.

چه آنکه طبق این باور گمراه، مقرّ شریعت از پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله به افرادی متشکل از مؤمن و منافق واگذار می‌شود و اینجا پیغمبر صلی الله علیه و آله در مقام مطیع است و نه مطاع که در مخالفت کامل با قرآن و سنت است.

ثالثاً اصل تفسیر «بشارت» به «شریعت یا عقیده» مبتلا به دور استدلالی است؛ چرا که گفتیم بشارت یعنی خبری است که سبب شادی گردد؛ حال وقتی یک انسان در ذهنش مسئله‌ای را خوش می‌دارد و سپس در رؤیا بشارتی بر او مبنی بر وقوع آن مسئله داده می‌شود، در اینصورت، در واقع اصل خبر و رویداد در عقل آن فرد، حاضر بوده و رؤیا صرفاً درستی آن را بشارت می‌دهد. همانند اینکه فردی در ذهنش بگوید: «ان شاء الله امسال به زیارت کربلاء خواهیم رفت»؛ سپس در خواب مشاهده کند که در حرم امام حسین علیه السلام است؛ پس این خواب بشارتی برای اوست چراکه قبل از این خواب، خود آن فرد، اصل خبر سفر به کربلا را بعنوان امر محبوب و مطلوب در خود پدید آورده بود. پس در صورت معنی نمودن «مبشرات» به «مشرّعات»، مقرّ شرع هم «ما قبل رؤیا» است و هم «خود رؤیا» و این تقدم یک شیء بر خودش است که باطل است. بعبارت دیگر اینکه رؤیای مبشّره در آن واحد هم «خبر دهنده» است و هم «ایجاد کننده»، دور است؛ یا باید خودش در مقام انشاء و وضع شرع باشد (که در این صورت بشارت نیست) یا اینکه خبر از پدیدار شدن و انشاء شریعت بدهد که در این صورت قبلاً و بطریق دیگر صورت گرفته است (که در این صورت بشارت است ولی پدید آورنده شریعت نیست). جمع این دو، جمع نقیضین بوده و سبب دور است.

بعنوان مثال اگر فردی در ذهنش اینچنین از نظر بگذرانند که نماز ظهر ۳ رکعت است؛ سپس در خواب ببیند که او نماز ظهر را با یکی از اولیای الهی ۳ رکعت ادا می‌کند، و سپس بواسطه آن، رکعات نمازش را دگرگون کند؛ وی در واقع به همان نظر پیش از خوابش عمل نموده است و نه آنچه در خواب آمده؛ چراکه خواب صرفاً بعنوان

بشارت دهنده آنچیزی است که خواب بیننده منتظرش بوده است. پس در واقع مقرر تعیین شرع خود خواب بیننده است و نه خواب. یعنی طی این ادعا، آنکه پدیدآورنده شرع است، همان انسان خواب بین است؛ و رؤیا صرفاً در مقام «مسرت بخشی» بر صاحب خواب مبنی بر وضع شرع جدید است. بنابراین حتی همین باور گمراه که رؤیا را بعنوان مصدر شریعت معرفی می‌کند، عاجز از اثبات این ادعا برای رؤیاست. چراکه خواب و رؤیا صرفاً در مقام «بشارت» به صاحب خواب جهت وضع احکام شرعی توسط صاحب خواب است. مثل اینکه کسی بگوید: «فلانی پیامبر خداست»؛ سپس در خواب، ببیند که می‌گویند فلانی پیامبر خداست؛ و آن شخص ایمان بیاورد به پیامبری همان شخص؛ اینجا آن شخص بواسطه رویا عقیده‌اش دگرگون نشده؛ بلکه مقرر اصلی این تغییر خود اوست. پس اینجا به لغو بسیار بزرگتری دچار می‌شویم و آن اینکه اصل تعیین شرع توسط هر کس و ناکسی در عالم بیداری انجام گرفته و هرکدام از آنان این شرع جدید التأسیس را به آسودگی بواسطه خواب بشارت ده، تبدیل به شرع ثابت می‌کند! یعنی هرکسی یک حکمی را بعنوان حکم دین خدا معرفی نموده و سپس با دیدن خوابی دال بر درستی آن، آن خواب را مبشر دانسته و در نتیجه آنچه از پیش خود ساخته را بعنوان باور الهی یا عمل الهی قلمداد می‌کند.

رایعاً جمله «هل من مبشرات» قضیه مهمله است؛ نه حاکی از تعمیم دارد و نه اطلاق. بدین معنی که «صدور حکم» بر مبنی جمله کلیه بایستی قابل تعمیم بر جزئیاتش باشد. بعنوان مثال وقتی شخصی به معصوم علیه السلام بگوید: «زید را دیدم که نماز صبح را سه رکعت خواند!» و معصوم علیه السلام بگوید: «صلاة الفجر رکعتان: نماز صبح دو رکعتی است» پس این حکم تنها برای زید نیست و چون معصوم علیه السلام مطلقاً «نماز صبح» را قصد کرده و برای همه اهل نماز یکسان است. پس در استنباط‌های شرعی جمله صادره از معصوم علیه السلام باید یا مبتلاء به «تعمیم» باشد و یا «اطلاق» تا بتوان این جمله کلیه را بر تمامی اجزایش سوار نمود؛ حال آنکه جمله «هل من مبشرات: آیا بشارت‌هایی بود؟» نه اطلاق دارد و نه تعمیم؛ چه آنکه در صورت اطلاق باید می‌شد: «الأحلام

مبشرات» و «المبشرات حجة» و در صورت تعمیم بایستی می‌شد: «کل مبشرة حجة» یا «ما من حلم مبشر الا و هو حجة»؛ اما جمله «هل من مبشرات» هیچ یک از اینها نیست و صرفاً یک قضیه مهمله است!

خامساً گوینده تتمه کلام پیغمبر ﷺ که می‌گوید: «یعنی به الرویا: مرادش همان رویاست» واضح نیست. چه آنکه هم به امام رضا علیه السلام و هم به راوی و تعلیق زنده بر کلام امام علیه السلام برمی‌گردد. مگر اینکه با اخباری مشابه اثبات گردد «یعنی به الرویا» کلام امام رضا علیه السلام است.

سادساً اصل وجود خواب‌های مبشره بعنوان قسمتی از رؤیاهای، در کنار رؤیاهای شیطانی و خواب‌های پریشان، ثابت است (که خبرش آمد)؛ اما اینکه خوابی را بعنوان همان مبشرات در نظر بگیریم، در حقیقت ورود «شبهه مصداقیه» در حیطة «عام» و از حیطة استدلال درست خارج است. به زبان ساده وقتی خوابی دیده می‌شود، این خواب از سه حال خارج نیست؛ یا مبشرات است؛ یا خوابهای پریشان و یا تحذیرات؛ پس آیا باید این رؤیاهای همگی در حیطة مبشرات قرار بگیرد؟ یا اینکه دسته‌ای فراوان از آن در حیطة پریشان یا شیطانی است؟ پس اگر کسی بگوید «رؤیایی که من دیدم، قطعاً از مبشرات است!» پس آیا بدین سبب که «هل من مبشرات» بایستی سخن آن فرد را تصدیق بنماییم و این رؤیاهای مصداقی را با تمسک به عام: «هل من مبشرات» راستین بدانیم؟!^۱

(۱) این فرقه در جداسازی خواب‌هایشان از خواب‌های شیطانی یا پریشان، فرایینی را مطرح کرده‌اند که در موردش در ادامه سخن خواهیم گفت.

– دسته سوم: رؤیای مومن در آخرالزمان، بخشی از نبوت است

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول: «رأى المؤمن و رؤياه في آخر الزمان على سبعين جزء من أجزاء النبوة».

از امام صادق عليه السلام است که فرمود: «نظر مومن و رؤیایش در آخرالزمان بر هفتاد جزء از اجزاء نبوت است.»^۱

✚ مناقشه

اولاً مراد از «آخرالزمان» در این خبر مشخص نیست. اهل علم مطلع اند که این اصطلاح در معانی گوناگونی و مربوط به زمان‌های مختلفی استعمال گردیده است؛ همانند دوران پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله؛ یا دوران پیش از ظهور و یا پس از ظهور یا آستانه قیامت.

پس معنی آخرالزمان مشخص نبوده و وابسته به تصورات گوناگون است.

ثانیاً حتی اگر فرض بگیریم که مراد از آخرالزمان، دوران پیش از ظهور است؛ باز تطبیق دورانی که ما در آن زندگی می‌کنیم بعنوان دوران درآستانه ظهور که حکایت از خروج عنقریب حضرت حجة بن الحسن علیه السلام دارد، امر بی قرینه و بلکه همکنون خارج از چارچوب علامات ظهور است؛ همانطور که در اخبار نیز مصداق بارز آخرالزمان و نزدیکی ظهور امام زمان علیه السلام وابسته به علایم قطعی است؛ همانطور که فرمود:

عن عمر بن حنظلة قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول خمس علامات قبل قيام القائم عليه السلام الصيحة و السفیانی و الخسف و قتل النفس الزكية و الیمانی

فقلت جعلت فداك- إن خرج أحد من أهل بيتك قبل هذه العلامات أنخرج معه قال لا.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: پنج علامت قبل از قیام قائم (علیه السلام) وجود دارد: صیحه و سفیانی و فروروی سرزمین بیداء و قتل نفس زکیه و یمانی؛ پس گفتند: «آیا اگر احدی از اهل بیت قبل این علامات خروج نمود، همراهش خروج نماییم؟» فرمود: «خیر!»^۱

پس مصداق کامل و درست آخرالزمان به معنی «دوره ماقبل ظهور امام زمان (علیه السلام)» منوط به اینچنین علایمی است که هم اکنون مطابق با زمانه ما نیست.

لازم به تذکر است که تطبیق برخی از رخدادهای دوران غیبت کبری بر روایات علایم ظهور، اولاً بطور عمدۀ برخاسته از ظن است؛ بطوری که احدی از این تطبیق دهندگان نمی تواند مدعی شود که در زمان آینده اتفاقی رخ نخواهد داد که نسبت به آن علامت ظهور، مطابقت بیشتری داشته باشد.^۲ ثانیاً عمدۀ تطبیق ها نسبت به کلی گوئی هایی است که امامان معصوم (علیهم السلام) از بابت فراوانی گناه و فحشاء و کم اهمیتی تقوا و اهل تقوا و عزیز شدن کافر و ذلیل شدن مؤمن سر می دهند که در هر دورانی از ادوار غیبت بدان دچار بوده ایم؛^۳ پس این علامات، ویژه چند مدت قبل از ظهور مهدی (علیه السلام) نیست؛ بلکه در کلیت عصر غیبت وارد شده و در هر عصری مصداقی دارد.

(۱) الوافی - ج ۲ - ص ۴۴۳.

(۲) بعنوان مثال مدعی گردد: «مراد از سفیانی شامی همانا داعش در سوریه است»؛ پس او مطمئن نیست که بعد از چندین سال سپاهی قوی تر از داعش در مناطق دمشق و اطراف آن سر برافرازد که شباهت بیشتری به مشخصان سفیانی مذکور در اخبار دارد. پس اصل تشبیه و تطبیق سفیانی به داعش توسط وی، ظنی و برخاسته از حدس شخصی اوست که حجیتی ندارد.

(۳) همانند خطبه منسوبه به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: زخرفت المساجد و کثر الجور و الفساد، و ظهر المنکر و أمر أمتك به و نهوا عن المعروف، و اکتفی الرجال بالرجال، و النساء بالنساء، و صارت الامراء

ثالثاً «رؤیای مومن» شامل سه قسم است؛ بشارتی از جانب الله؛ تحزینی از جانب شیطان و خواب‌های بیهوده و اضغاث.

عن النبی ﷺ قال: الرؤیا ثلاثة: بُشری من الله، و تحزین من الشیطان، و الذى یحدّث به الإنسان نفسه فیراه فی منامه.

پیغمبر ﷺ فرمود: رؤیا بر سه قسم است؛ بشارتی از جانب الله؛ غمگین‌گری از جانب شیطان و آنی که انسان در طول روز با خودش سخن می‌کند و در خواب می‌بیند.^۱

پس وقتی اصل «رؤیای مومن» بر این سه دسته است؛ و اتفاقاً طبق روایاتی که مطرح نمودیم، عمده این خواب‌ها دروغین و پریشان است، نمی‌توان بدین بهانه که رؤیای مومن بر هفتاد جزء نبوت است، کلیت آن را بعنوان حجت در نظر گرفت! پس این نیز تمسک به عام برای شبهه مصداقیه است که نادرست است.

رابعاً کلمه «نبوت» دو معنی لغوی و اصطلاحی دارد؛ نبوت در لغت بمعنی اخبار و خبر رساندن است که از «نبا» یعنی خبر می‌آید و در قرآن کریم بارها بدین معنی

کفرة، و أولیاءهم فجرة و أعوانهم ظلمة... الخ. مساجد طلاکاری می‌شوند و جور و فساد فزونی می‌گیرد و منکر و امر به آن ظاهر شده و نهی از معروف رخ می‌دهد؛ مردان به مردان اکتفا نموده و زنان با زنان نزدیکی می‌کنند و پادشاهان کافر شده و یاران‌شان بدکار گردیده و کمک‌هایشان ستمگر خواهند بود. (کمال الدین - شیخ صدوق - ص ۲۵۱).

پس در هر دورانی از دوار غیبت گناهانی به سان تزیین نالایق مسجد و وجود پادشاهان کافر و باوران و کمک‌گران ستمگر و خونریز و لواط و زنا و... موجود بوده است؛ پس این‌ها مربوط به دوران ویژه‌ای نیست؛ بلکه در طول تاریخ غیبت صغری و کبری موجود و ملموس بوده است و این بیانات همگی بیان احوال فراگیر عصر غیبت است که انسان با متذکر شدنش، متنبّه شده و خود را از بلایای این چنینی دور نگه می‌دارد.

(۱) میزان الحکمة - ج ۴ - ص ۳۱۹.

استعمال شده است.^۱ و در اصطلاح به معنی «برگزیده شدن از جانب خداوند جهت ابلاغ فرامین و اوامر او به بندگانش» می‌باشد. بدیهیست که نبوت به معنی «خبر رساندن» هیچ حجیتی از جهت شرعی ندارد و صرفاً به معنی اخبار مبشّره و مندره است که گفتیم به معنی انشاء حکم شرعی یا تعیین باور اسلامی نیست؛ بلکه آنچه حجت بوده و خبرش منجر به انشاء احکام شرعی می‌شود، معنی اصطلاحی نبوت می‌باشد که سبب پیروی از پیامبر ﷺ فرستاده از سوی الله است. حال از این دو معنی، معنی دوم بنا به نص شرع دال بر خاتمیت نبوت باطل است. همانطور که فرمود:

عن الرسول ﷺ أنه قال: أيها الناس، (إنه) لا نبي بعدى، و لا سنة بعد سنتي.

پیغمبر ﷺ فرمود: ای مردم! هیچ پیغمبری بعد من نخواهد بود و هیچ سنتی بعد سنت من نخواهد بود.^۲

پس می‌ماند معنی لغوی آن که از دایره حجیت در حیطه شرعی خارج است و هیچ اثری مترتب آن نیست. پس مراد از «رؤیای مومن بر هفتاد جزء از اجزاء نبوت است» یعنی همانطور که «خبر رسانیدن و ابلاغ نباء» چندین و چند راه دارد، پس خواب نیز جزئی از این راه‌هاست. حال از کجای این سخن حجیت رؤیا در تعیین احکام یا عقاید شرعی همانند تصدیق مدعی امامت و ... استنباط می‌شود، الله اعلم!

خامساً ملاک شرع و تعیین احکام شرعی، حجت‌های ظاهره است؛ یعنی هم مبتلا و هم اصل حکم عند الإبتلاء در ظاهر امور تعیین می‌گردد. ابواب قضائی و تعزیرات و مشروعیت معاملات و کیفیت عبادات و امور مربوط به فقه حج و فقه نکاح

(۱) ﴿فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأُكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ﴾ (تحریم ۳)؛ ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ (۱) عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ (۲)﴾ (نباء ۱ و ۲)

(۲) میزان الحکمة - ج ۱۲ - ص ۱۰.

همگی توسط بینه‌ی ظاهره تعیین می‌گردد و در احدی از این امور به رؤیا استناد نمی‌شود. در دوران ابتدایی اسلام، هیچگاه دیده نشد که اصحاب امامان و فقهاء آن زمان بواسطه خواب و رؤیا و بدین بهانه که «رؤیای مومن، یکی از هفتاد جزء نبوت است»، خوابی دیده و حکم اعدام یا عفو یا نکاح یا طلاق صادر نمایند؛ و یا بواسطه خوابی در رکعات نماز تغییر حاصل کرده و در شرع خداوند تبدیل و تغییر حاصل کنند. در طول تاریخ حیات مذهب شیعه نیز هیچ یک از محدثان و فقهاء شیعه همانند شیخ کلینی و شیخ مفید و شیخ صدوق و شیخ طوسی و سید مرتضی و ابوصلاح حلبی و ابن شهرآشوب و غیرهم بواسطه خواب و رؤیا احادیث را تضعیف و تصحیح ننموده و یا فتاوی فقهی صادر نکرده یا عقاید اسلامی را اثبات ننموده و یا با استناد به خواب درباره مدعیان امامت و پیامبری و دیگر مقامات حکم ندادند. همچنانکه علامه مجلسی تصریح می‌دارد:

مناط الأحكام الشرعية العلوم الظاهرة، كما أن النبي ﷺ و الأئمة عليهم السلام كانوا يعرفون كفر المنافقين و فسق الفاسقين و نجاسة أكثر الأشياء، لكن الظاهر أنهم لم يكونوا مأمورين بالعمل بهذا العلم، بل كانوا يستندون في تلك الأحكام إلى الأمور الظاهرة من المشاهدة و سماع البينة.

آنچه احکام شرعی بدان منوط بوده است، علوم ظاهره است؛ همانطور که پیغمبر ﷺ و امامان علیهم السلام علی‌رغم علم‌شان بر کفر منافقین و فسق فاسقین و نجاست بسیاری از چیزها، در ظاهر مأمور به عمل بدین علم نبودند، بلکه در این احکام به امور ظاهره اعم از مشاهده و شنیدن بینه استناد می‌ورزیدند.^۱

سادساً «رؤیای مذکور در این احادیث مربوط به خواب‌هایی است که انسان را از انجام آنچه شرع مقدس بواسطه دلایل شرعی تحریم نموده، هشدار داده و بر انجام

کارهایی که با دلایل شرعی اثبات شده است، ترغیب می‌کند. یعنی این خواب‌ها بخودی خود هیچ حجیتی ندارد و صرفاً در زمره یکی از ابزارهای یادآوری و خبر رسانی آن چیزهایی که شرع بدان دستور داده یا از آن بازداشته است، عمل می‌کند. همانطور که امام صادق علیه السلام فرمود:

إِذَا كَانَ الْعَبْدُ عَلَى مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا أَرَاهُ فِي مَنَامِهِ
رُؤْيَا تُرَوِّعُهُ فَيَنْزِحُ بِهَا عَنْ تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ الرَّؤْيَا الصَّادِقَةَ جُزْءًا مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا
مِنَ النَّبْوَةِ.

هرگاه بنده قصد معصیت خداوند عزوجل کند و خداوند خیر او را بخواهد، خوابی وحشتناک به او نشان دهد که بدان سبب از آن گناه بازایستد چراکه رویای راستین جزئی از هفتاد جزء نبوت است.^۱

پس اساساً سخنی از حجیت رؤیا و خواب در میان نیست؛ بلکه مراد آن است که اگر بنده ای مومن نسبت به نماز و روزه و زکات و اخلاق و یا هر عملی که توسط آیات و احادیث تعیین گردیده، بی‌اعتنا شد، خداوند برای سر به راه کردن وی خوابی وحشتناک به او می‌نماید تا شاید سبب توبه بنده اش شود. پس در این خواب‌ها که جزئی از خبررسانی خداوند است، انسان از کارهایی که به حکم قرآن یا سنت یا عقل تحریم شده است، هشدار داده می‌شود. بنابراین خواب و رویا هیچ حجیتی ندارد بلکه بعنوان یکی از راه‌های یادآوری آن چیزهایی است که توسط ادله راستین شرع بنا شده است.

(۱) بحار الأنوار - ج ۶۱ - ص ۱۶۷.

– دسته چهارم: من رأنی فی المنام فیای رأی

اتباع احمد بصری ادعا دارند که هر خوابی که در آن افرادی در چهره و ادعای اهل بیت علیهم السلام مشاهده گردد، آن خواب حجت است و هر دستوری در آن رؤیایها صادر گردیده است واجب الاتباع می‌باشد؛ چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل ایشان علیهم السلام فرموده‌اند:

من رأنی فی المنام فیای رأی، فإن الشیطان لا یتشبه بی.

هرکسی مرا در خواب ببیند، پس من را دیده است، زیرا شیطان شبیه من نمی‌تواند به خواب آید.

✚ مناقشه

اولاً این خبر بنا بر نظر اصحاب شیعه ضعیف و متروک است؛ همانطور که شریف مرتضی در این باره می‌گوید:

قلنا: هذا خیر واحد ضعیف من أضعف أخبار الآحاد، و لا معول علی مثل ذلك.

می‌گوییم: این خبر واحد ضعیف از جمله ضعیف‌ترین اخبار آحاد است که هیچ جای اعتماد ندارد.^۱

نیز هم قرن او و شاگردش یعنی شیخ کراجکی در این باره گوید:

و أما الخبر الذی یروی عن النبی صلی الله علیه و آله من قوله: من رأنی فقد رأنی... و جمیع هذه الروایات أخبار آحاد.

و اما خبری که از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت گردیده که «هرکه مرا دید... الخ»؛ پس همه این روایات، اخبار آحاد هستند.^۱

(۱) رسائل الشریف المرتضی - ج ۲ - ص ۱۳.

نیز علامه مجلسی گوید:

أن الظاهر إن هذا من مسائل الأصول، و لا بدَّ فيه من العلم، و لا يثبت
بأخبار الآحاد المفيدة للظن.

همانا ظاهر است که «حجیت رؤیا در شرع» از مسائل اصولی است و
بایستی علم حاصل گردد و با اخباری مفید به ظن اثبات نمی‌گردد.^۲

نیز علامه شبّر در این باره گوید:

فيه إشكال، بل الظاهر أنه لم يقل بذلك أحد من الأصحاب.

در (حجیت رؤیا) اشکال است؛ و ظاهراً هیچ یک از اصحاب شیعه بدان
معتقد نیست.^۳

پس دیده می‌شود که این خبر در بین اصحاب شیعه متروک است و بنا به دستور
امامان معصوم (علیهم‌السلام) آنچه نزد اصحاب شیعه شاذ و متروک باشد را بایستی رها کرده و
خارج از حجیت بدانیم و آنچه بین ایشان مشهور است را بعنوان اصل بپذیریم؛^۴ پس
ولو اگر به فرض غلط این خبر مشیر بر حجیت رؤیا باشد (که نیست)، از آن بابت که نزد
اصحاب شیعه از گذشته تاکنون متروک و غیرقابل اعتماد بوده است، از حجیت ساقط
بوده و نظری شاذ و نامقبول و در مخالفت با مذهب شیعه است. شاید گفته شود «این
خبر در کتب شیعه بسیار یافت می‌شود! پس چطور خبر آحاد ضعیف است؟»

(۱) کنز الفوائد ص-۲۱۲.

(۲) بحار الأنوار ج-۵۸ ص-۲۳۸.

(۳) بحوث فی الرؤیا والأحلام- محمد جواد طبسی ص-۶۱.

(۴) فقال الإمام (علیه‌السلام) یا وزارة خذ بما اشتهر بين أصحابك و دع الشاذ النادر. الوافی ج-۱ ص-۲۹۱.

در پاسخ می‌گوییم: تنها قسمت مشهور این دست از اخبار، جمله «من رأنی فی المنام فقد رأنی» است که تقریباً همه روایات به نقل از مصادر اهل تسنن و مخالفین است، همانطور که شیخ محمد السند می‌نویسد:

أن أكثر ما روى عن الرسول ﷺ: «من رأى في منامه فقد رأى» فهو بطرق العامة لا بطرق الخاصة الإمامية، و أما ما روى بطريق الخاصة فالمرحوم العلامة المجلسي على سعة باعه و توغله في الرواية لم يذكر في كتاب البحار، في باب رؤية النبي ﷺ و الأوصياء عليهم السلام إلا رواية واحدة بهذا المضمون.

اکثریت آن چیزی که روایت شده از رسول الله ﷺ: «هر که مرا در خواب دیده پس مرا دیده» از طریق عامه روایت شده و نه شیعه امامیه و درباره آنچه از طریق شیعه نقل شده مرحوم علامه مجلسی علیرغم وسع احاطه‌اش بر روایات در کتاب بحار در باب رویت نبی ﷺ و اوصیائش علیهم السلام، جز یک روایت بدین مضمون ذکر ننموده است.^۱

پس آن چیز که از طریق شیعه نقل گردیده، تنها یک روایت است که شیخ صدوق نقلش نموده است و احتمالاً این همان خبر واحدی است که سید مرتضی و شیخ کراچکی آن را خارج از حجیت و شاذ دانسته‌اند.

ثانیاً روایات فراوانی وجود دارد که شیاطین به رؤیای اصحاب امامان علیهم السلام و غیر ایشان آمده و مدعی شده‌اند که همانا پیغمبر ﷺ یا از اهل بیت او هستند و در خواب به آنان مطالب کذبی بعنوان شریعت ارائه می‌کردند.

(۱) دعوی السفارة فی الغیبة الكبرى - ج ۱ - ص ۱۲۳.

۱- عن زرارة، قال أبو عبد الله عليه السلام: أخبرني عن حمزة أيزعم ان أبي آتية؟ قلت: نعم. قال: كذب والله ما يأتيه الا المتكون، ان إبليس سلط شيطانا يقال له المتكون يأتي الناس في أى صورة شاء، ان شاء في صورة صغيرة، و ان شاء في صورة كبيرة و لا والله ما يستطيع أن يجيء في صورة أبي عليه السلام.

از زراره روایت است که امام صادق عليه السلام فرمود: در مورد حمزه بن عماره مرا خبر بده؛ آیا وی فکر می کند که پدر من به خوابش می آید؟ گفتیم: بله! پس فرمود: به خدا قسم دروغ می گوید؛ زیرا وی شیطان متکون را در خواب می بیند! همانا ابلیس بر وی شیطانی بنام متکون را مسلط کرده است که می تواند در هر چهره ای ظاهر گردد چه خردسال و چه پیر و ولله قسم که نمی تواند به صورت پدر من به خواب آید.^۱

۲- عن برید بن معاوية العجلي، قال: كان حمزة بن عمارة الزبيدي لعنه الله يقول لأصحابه: ان أبا جعفر عليه السلام يأتي في كل ليلة، و لا يزال انسان يزعم أنه قد أراه إياه، فقدر لي أني لقيت أبا جعفر عليه السلام فحدثته بما يقول حمزة، فقال: كذب عليه لعنة الله ما يقدر الشيطان أن يتمثل في صورة نبي عليه السلام و لا وصي نبي عليه السلام.

برید بن معاویة العجلی می گوید: حمزه بن عماره زبیدی ملعون همیشه به یارانش چنین می گفت: همانا ابوجعفر باقر عليه السلام هر شب به خواب من می آید؛ بگونه ای که انسان احساس می کند وی حقیقتا امام باقر عليه السلام را در خواب دیده است. پس فرصتی شد تا امام باقر عليه السلام را دیده و این سخن حمزه

(۱) اختیار معرفة الرجال (کشی) - الشيخ الطوسي - ج ۲ ص ۵۸۹ - مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث

را به وی انتقال دهم؛ پس فرمود: لعنت خدا بر وی باد؛ او دروغ می‌گوید؛ شیطان نمی‌تواند به چهره پیغمبر ﷺ یا وصی پیغمبر ﷺ در آید.^۱

۳- امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: حضرت زهراء (علیها السلام) می‌فرمود: «شب‌ی در خواب دیدم که من و نبی اکرم ﷺ و علی و حسنین (علیهم السلام) در حال گشت و گذار هستیم تا اینکه به یک دو راهی رسیدیم. نبی اکرم ﷺ به سمت مسیر راست رفته و ما هم پی او حرکت کردیم تا اینکه به یک مکان نخلستان مانند رسیدیم. در آنجا نبی اکرم ﷺ یک بره‌ای که یک گوشش هم خال‌های سفید داشت را خریداری کرده و با آن کباب بره درست کردیم و همگی از گوشت آن بره خورده و از دنیا رفتیم! صبح همان شب نبی اکرم ﷺ بر در خانه ما آمده و از ما خواست که برای گردش از مدینه بیرون برویم (و من هم خواب را به وی تعریف نکردم) تا اینکه به یک دو راهی که دقیقاً شبیه همان دو راهی در خواب بودیم رسیدیم و باز هم نبی اکرم ﷺ به سمت راست رفتند و ما هم در پی وی؛ ولی باز هم از خوابم حرفی نزدیم! تا اینکه به یک نخلستانی رسیدیم و نبی اکرم ﷺ همانجا عین همان بره‌ای که من در خواب دیدم را خریداری کردند و آماده پخت و خوراکش کردند. من همانجا که می‌خواستند بخورند سکوت‌م را شکسته و با گریه التماس کردم که از گوشت آن بره مخورید که کشته خواهید شد!

فقام رسول الله ﷺ فصلی رکعتین ثم ناجی ربه، فنزل علیه جبرئیل. فقال: يا محمد هذا شیطان یقال له: الدهار و هو الذی أری فاطمة هذه الرؤیا و یؤذی المؤمنین فی نومهم.

پس از این اتفاق، نبی اکرم ﷺ برخاسته و دو رکعت نماز خواند؛ سپس با خدای خود به خلوت نشست. پس جبرئیل بر وی نازل گشته عرض کرد: ای

محمد(ﷺ)! این رویاء کار شیطانی بود به اسم دهار و او همانی بود که فاطمه زهراء(علیها السلام) در خواب وی را دید و این شیطان، مؤمنین را در خوابشان آزار و اذیت می‌کند.»^۱

سند روایت بترتیب زیر است:

علی بن ابراهیم قال: فإنه حدثني أبي، عن محمد بن أبي عمير، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله(عليه السلام).

که هم علی بن ابراهیم و هم پدر وی و هم ابن ابی عمیر و هم ابی بصیر همگی از بزرگان شیعه و ثقات هستند.

نیز عیاشی در تفسیرش نقل نماید:

۴- عن أبي عبد الله(عليه السلام) قال: رأيت فاطمة(عليها السلام) في النوم كأن الحسن و الحسين(عليهما السلام) ذبحا أو قتلا فأحزنها ذلك، فأخبرت به رسول الله(ﷺ) فقال: يا رؤيا! فتمثلت بين يديه قال: أنت أريت فاطمة(عليها السلام) هذا البلاء؟ قالت: لا فقال: يا أضغاث! أنت أريت فاطمة(عليها السلام) هذا البلاء؟ قالت: نعم يا رسول الله، قال: فما أردت بذلك؟ قالت: أردت أن أحزنها، فقال لفاطمة(عليها السلام): اسمعي ليس هذا بشئ.

امام صادق(عليه السلام) فرمود: فاطمه(علیها السلام) در خواب دید که حسن و حسین(علیهم السلام) هر دو ذبح شده یا کشته شده است؛ پس از این بابت محزون گردیده و پیغمبر(ﷺ) را خبر نمود؛ پس پیغمبر(ﷺ) فرمود: ای رؤیا!؛ پس رؤیا در مقابل وی پدیدار شد؛ فرمود: تو بر فاطمه(علیها السلام) این بلا را نشان دادی؟ گفت: نه!؛ پس فرمود: ای خواب‌های پریشان! آیا تو بر فاطمه(علیها السلام) این بلا را رؤیت دادی؟

گفت بلی!؛ فرمود: چرا؟ گفت: می‌خواستم فاطمه علیها السلام را غمگین نمایم؛ پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: شنیدی؟ این چیزی نیست.^۱

حال وقتی حضرت زهراء علیها السلام در خواب اشخاصی در ظاهر نزدیک به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و حسنین علیهم السلام را می‌بیند در حالی که این خواب‌ها از حیطة رویای صادق خارج بوده‌اند، چطور می‌توان قبول کرد که یک شخص بی‌خبر از همه جا که حتی شمایل نبی اکرم صلی الله علیه و آله یا امامان معصوم علیهم السلام را هم طبق نقل متناقض تواریخ متصور نشده است، خود آن بزرگواران را ببیند و اطمینان و یقین حاصل کند بر رؤیت ایشان؟

البته بایستی متذکر گردید که این اخبار دلیل بر نقض عصمت نیست. زیرا معصوم علیه السلام یعنی آن کسی که از گناه و لغو به دور نگه داشته شده است. اما اینکه در عالم رؤیا حالتی ابراز شود، مخالفتی با عصمت ندارد. همانگونه که اگر کسی در خواب انسان دیگری را بکشد قاتل نیست و اگر در خواب صوتی حرام را بشنود، مرتکب فعل حرام نگردیده است.

با توجه به این روایات، شکی در این نیست که شیطان نمی‌تواند با مجموعه حالات امامت و ظاهر امام علیه السلام به خواب شخصی آید و علم ویژه امامت را هویدا کند؛ ولی می‌تواند در چهره یک فرد ظاهر الصلاح ظهور کرده و ادعا کند که وی امام یا پیغمبر است و یا حتی ادعای خدایی کند!

ثالثاً وقتی مجموعه روایات در این رابطه بررسی گردد، فهمیده می‌شود که مبحث رؤیت نبی خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام در خواب از سه حال خارج نیست:

الف. **رؤیای صادق**؛ که در آن فرد مرئی (معصوم علیه السلام) در حال امر به معروف و نهی از منکر و یا انجام کار نیک یا دور ماندن از کار زشت است؛ پس این رؤیای راستین است؛ چرا که شیطان به عمل حق و اطاعت از الله روی نمی‌آورد. (همانند اینکه آن

(۱) تفسیر عیاشی - ج ۲ - ص ۱۷۸.

مرئی در خواب در حال نمازگزاری به همان روال نماز صحیح مذکور در احادیث است؛ یا همانند طواف به دور کعبه برمبنای همان فقه صحیح؛ یا مشغول تلاوت آیات قرآن کریم است و مانند آن؛ یا در حال سفارش مردم به زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) است؛ و دعوت به هر چیزی که با دلیل صحیح شرعی ثابت گردیده است، می باشد؛ یا در حال نهی از امور قبیح همانند دروغگویی یا رباخواری و یا هر کاری که بواسطه شرع مقدس حرمت یا کراهتش اثبات گردیده، می باشد.)

ب. **رؤیای کاذبه؛** که در آن شخص مرئی مدعی عصمت در حال انجام عمل حرام یا قبیح و یا امر به منکر و نهی از معروف است؛ همانطور که در روایات فوق بدان اشارت نمودیم. و این رویاها دروغین است و آن مدعی نبوت یا امامت در خواب ابلیس است. (همانند دعوت مردم برای پیروی از فردی که گمراه و گمراه گر است؛ یا همانند طواف بر بیت الله الحرام برخلاف آن روالی که در شرع مقدس آمده است؛ یا در حال نماز خواندن به سبک بدعت وار (همانند دست بسته نماز خواندن) یا در حال اعدام افرادی که از نگاه حکم ظاهری شرعی، انسانی عادل و پرهیزکار و خدا ترس است و یا در حال خوردن گوشت حیوان حرام گوشت و اموری از این دست.)

ج. **رؤیایی که صدق و کذبش محتمل است؛** بطوری که در آن، شخص مرئی مدعی عصمت در حال انجام عمل مباح همانند غذا خوردن یا راه رفتن یا گریه کردن و دعوت نمودن به پیروی یک فرد مجهول یا خواندن کتابی نامعلوم و غیره است.

شیخ مفید نیز بر این تقسیم بندی اشاره دارد.^۱ پس واضح است که در صورت «الف»، آن عمل معروفی که امام معصوم (علیه السلام) به آن امر می کند (همانند فراخواندن به زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) و ...) پیش تر در عالم بیداری توسط نص شرعی تعیین گردیده است (همانند احادیث فضیلت زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) و آن عمل زشتی که معصوم (علیه السلام) از آن باز میدارد (همانند نهی از رباخواری و...) در بیداری توسط نص

(۱) کنز الفوائد-ص ۲۱۲.

شرعی تعیین گردیده است. پس باز این دست از رؤیاهای معنی رویاهای مبشّره است که بیانش آمد و عدم حجیتش در برداشت عقاید و احکام شرعی به تفصیل بیان گردید؛ و در صورت «ب» حجیتش آشکارا باطل است و اتفاقاً این خود سالبه جزئیه بر موجه کلیه است و این ادعا که «هرکه در خواب ادعا کرد پیامبر است، پس همانا او نبی خداست» را باطل می‌کند و در صورت «ج» باز از حجیت خارج است. پس در هر سه حالتش از حجیت شرعی خارج است.

رابعاً طبق آنچه ابتدای کلام توضیح دادیم اساساً خواب و رؤیا ولو صادق در تعیین امر شرع حجت نیست. گفتیم تنها ادله تعیین کننده‌ی کلیات و جزئیات دین، ادله شرعی ظاهری لفظی یا غیرلفظی است و خواب جزو هیچکدام نیست.

خامساً مسلمانان و به ویژه شیعیان برای برگرفتن شریعت پیغمبر ﷺ در زمان ظهور امامان علیهم‌السلام (دوران پیش از غیبت) دو روال داشتند:

• روال اول. اخذ شریعت از طریق شایع ذایع متکرر

یعنی شیعیان بنا بر روالی فراگیر و مشهور و تکراری از اهل بیت علیهم‌السلام اخذ عقیده یا عمل می‌کردند؛ همانند استفتاء از ایشان و یا عرضه عقیده و عمل بر ایشان و یا رساندن نامه‌هایی به دست ایشان از جانب پرسشگران و رساندن پاسخ اهل بیت علیهم‌السلام به دست آنان و یا شاگردی نزد آن حضرات و آموزش علوم دینی در جلسات درس ایشان؛ یا تقلید از اصحاب و فقهاء عادل شیعه و راه‌هایی از این دست که بین شیعیان دوران اهل بیت علیهم‌السلام، فراگیر و گسترده و متکرر و همگانی بود.

• روال دوم. اخذ شریعت از طریق شاذ نادر متروک

یعنی شیعیان برای برگرفتن آموزه‌های دین، روالی را اختیار می‌نمودند که کم فروغ و نایاب و بی سابقه و نامعقول و یا نزد اهل بیت علیهم‌السلام و اصحابشان ناروا و نامرسوم بود؛ همانند استفاده از ظن و گمان و حدس شخصی؛ یا بکاربردن قیاس در احکام فرعی و یا احتجاج به استخاره و خواب.

پس بدیهی است که آن روالی درست و حق است که نزد اهل بیت علیهم السلام و شیعیانشان، شایع و ذایع و متکرر بوده و شیعیان راستین در عصر ظهور امامان معصوم علیهم السلام بدان روال از شریعت مطلع شده‌اند؛ و روال دوم نکوهیده و دور افتاده و غیرشرعی است. همانطور که محقق بحرانی گوید:

الأدلة الدالة على وجوب متابعتهم و أخذ الأحكام عنهم علیهم السلام إنما تحمل على ما هو المعروف المتكرر دائماً؛ لما حققناه في غير موضع من زبرنا و مصنفاتنا من أن الأحكام المودعة في الأخبار إنما تحمل على الأفراد المتكررة الكثيرة الدوران، فإنها هي التي ينصرف إليها الإطلاق دون الفروض النادرة الوقوع. و لا ريب أن الشائع الذائع المتكرر إنما هو أخذ الأحكام منهم حال اليقظة.

ادله‌ای که بر بایستگی پیروی از اهل بیت علیهم السلام و اخذ احکام از ایشان رهنمون می‌گردد، فقط بر همان روال معروف متکرر دائمی است؛ چونانکه چندین مرتبه در نوشته‌هایمان پژوهیدیم که احکام مودعه در اخبار صرفاً بر موارد تکراری و گسترده حمل می‌گردد؛ پس این موارد همانی است که اطلاق بر آن متصرف می‌شود و نه آنچه مفروض کمیاب و کمفروغ است؛ و شکی در این نیست که آنچه شایع و ذایع و متکرر است، اخذ احکام از اهل بیت در حالت بیداری می‌باشد.^۱

سادساً دیدن افرادی چه از امامان معصوم علیهم السلام و چه غیر ایشان در خواب و رؤیا سبب وارد شدن گفته‌های آنها در عالم تکلیف و جزا نمی‌گردد؛ مگر اینکه برای این ادعا دلیلی قطعی از معصوم علیهم السلام داشته باشیم. همانطور که علامه حلی در این باره گوید:

(۱) الدرر النجفیه-محقق بحرانی-ج ۲-ص ۲۸۳.

أما ما يخالف الظاهر فلا ينبغي المصير إليه، وأما ما يوافق الظاهر فالأولى المتابعة من غير وجوب، لأن رؤيته عليه السلام لا يعطى وجوب الاتباع في المنام.

«دیدن معصوم علیه السلام در خواب» اگر مخالف ظاهر [یعنی دلایل شرعی ظاهره؛ اعم از لفظیه و غیر لفظیه] باشد، پس شایسته نیست بدان گروید؛ و آنچه موافق ظاهر است [خوب بودنش توسط ادله شرعیه ظاهره اثبات شده است]، پس بهتر است پیروی شود ولی واجب نیست؛ چرا که رویت معصوم علیه السلام سبب وجوب پیروی از خواب نمی‌گردد.^۱

پس هیچ خبری از معصومین علیهم السلام اثبات نمی‌کند که «رؤیت معصومین علیهم السلام در خواب» به معنی «حجیت آن رؤیا در امور شرعی» باشد. تنها دلیلی که آن‌ها عرضه داشته‌اند همان روایتیست که در اول این باب آوردیم و بر این قرار است: «و اعلم كلامنا في النوم مثل كلامنا في اليقظة» و عجز دلالی و سندی این خبر را بیان نمودیم؛ پس رجوع کن.

بنابراین نه تنها دلیلی برای اثبات حجیت کلام افراد اعم از معصوم و غیر معصوم در رؤیا وجود ندارد، بلکه ادله صحیحه شرعیه لفظیه و غیر لفظیه ضد اینچنین برداشتی است. دلیل شرعی ما همان روایت مشهور صحیح السند از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

فَإِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يَرَى فِي النَّوْمِ.

همانا دین خدا بسیار عزتمندتر از آن است که در خواب دیده شود!^۲

(۱) همان.

(۲) الکافی- شیخ ابو جعفر کلینی- ج ۳- ص ۴۸۲- دار الکتب الإسلامیة - طهران

پس امام صادق علیه السلام مطلقاً رؤیا اعم از راست و یا دروغ و یا پریشان را خارج از حیطه تشریح می‌داند. پس رؤیا چه شامل دیدار با معصوم علیه السلام و چه غیر آن خارج از حجیت است.

با توجه به آنچه گفته شد، رؤیت معصومین علیهم السلام در خواب صرفاً بعنوان یک نعمت از جانب خداوند است و هر کسی بنابر قرینه‌ای مطمئن شود آنکه در خواب دیده، امام کاظم علیه السلام و یا امام جواد علیه السلام است، برای او یک نوید و نعمت است و می‌تواند بگوید در خواب امامش را دیده است. ولی سخنان شنیده شده در خواب و رؤیا را بعنوان حدیث معصوم دانستن و بدان پایبند شدن؛ نه در شرع و نه عقل پذیرفته نیست و بلکه آنچه از دلایل شرعی و عقلی آمده است برخلاف آن است؛ که گفتیم.

پس به زبان ساده؛ برای «دیدار معصوم علیه السلام در خواب» دو تصور وجود دارد:

تصور ۱. این دیدار یعنی مومن بر این شرف نایل شده تا یکی از امامان علیهم السلام را ببیند و از باب اینکه نظر به اهل بیت علیهم السلام، ثواب دارد، پاداش و نعمت دیدار امام علیه السلام شامل او شده است؛ ولی این منجر نمی‌شود که گفته امام علیه السلام در خواب را بعنوان حدیث مروی از او بدانیم.

تصور ۲. این رؤیت یعنی مومن توانسته به دیدار معصوم علیه السلام درآمده و جزو اصحاب روایی وی شود و هر آنچه از او شنیده را بعنوان حدیث قابل احتجاج در عالم بیداری بر دیگران نقل نموده و در محکمه شرعی دنیا و آخرت (اعم از دیات و قضاوت و تعزیرات و حدود مجازات) نظیر صدور حکم اعدام و تبرئه از تبعید و ... و حج و صلاة و باورهایی همانند غیبت و رجعت و امامت و غیرها) بدان احتجاج ورزد.

پس معنی اول موافق ادله نقلی و عقلی و معنی دوم مخالف دلایل نقلی و عقلی است که خبرش آمد. در نتیجه خواب و رؤیا هیچ حجیتی در تعیین کلیات و جزئیات دین نداشته و احدی حق استشهاد و استناد و احتجاج به رؤیا و خواب و خیال در اثبات

عقائد یا احکام دین ندارد. و این نتیجه، همان نتیجه‌ای است که اصحاب شیعه همگی (جز عده ای اندک) بدان باور هستند.

سابعاً دلیل وجدانی نیز ما را از استنباط حجیت رؤیا از این خبر باز می‌دارد؛ چراکه بسیاری از افراد رؤیاهایی دیده‌اند که در آن خواب‌ها، شخص مدعی عصمت در رؤیا به کارهای ناروا و باورهای گمراه فراخوانده است. پس در بخشی از رؤیاها، شخصی مدعی پیامبری دیده شده که در حال تلقین باورهای گمراه می‌باشد، و این بطور وجدانی مانع از آن است که دیدار مدعیان نبوت و امامت در خواب را حجت دانسته و بر مبنای آن بنای باور نماییم. در این زمینه داستان‌های عجیبی نقل شده است؛ بعنوان مثال شیخ مفید می‌نویسد:

إذا جاز من بشر ان يدعى في اليقظة انه اله كفرعون و من جرى مجراه مع قله حيلة البشر و زوال اللبس في اليقظة فما المانع من أن يدعى إبليس عند النائم بوسوسة له انه نبي مع تمكن إبليس بما لا يتمكن منه البشر و كثرة اللبس المعترض في المنام و مما يوضح لك ان من المنامات التي يتخيل للانسان انه قد رأى فيها رسول الله ﷺ و الأئمة عليهم السلام منها ما هو حق و منها ما هو باطل انك ترى الشيعي يقول رأيت في المنام رسول الله ﷺ و معه أميرالمؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام يأمرني بالاعتداء به دون غيره و يعلمني انه خليفة من بعده و ان أبابكر و عمر و عثمان ظالموه و أعداؤه و ينهاني عن موالاتهم و يأمرني بالبرائة منهم و نحو ذلك مما يختص بمذهب الشيعة ثم ترى الناصبي يقول رأيت رسول الله ﷺ في النوم و معه أبوبكر و عمر و عثمان و هو يأمرني بمحبتهم و ينهاني عن بغضهم و يعلمني انهم أصحابه في الدنيا و الآخرة و انهم و معه في الجنة و نحو ذلك مما يختص بمذهب الناصبة فتعلم لا محالة ان أحد المنامين حق و الاخر باطل فأولى الأشياء ان

يكون الحق منهما ما ثبت بالدليل في اليقظة على صحة ما تضمنه و الباطل ما أوضحت الحجة عن فساد و بطلانه.

زمانی که بشر می‌تواند در بیداری ادعای خدایی بکند همانند فرعون و با وجود کم‌درایتی‌اش و کمبود امکان حقه بازی‌اش راهی بر آن یابد پس چه مانعی برای ابلیس وجود دارد که وی در خواب ادعا نکند که او پیغمبر است؟! با وجود آن امکانات و احاطه‌ای که ابلیس دارد و تلبیس‌هایی که می‌تواند در خواب پدید آورد. پس گفتنیست آن دسته از خواب‌هایی که انسان خیال می‌کند در آن‌ها پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله یا ائمه علیهم السلام را دیده است، بعضی از آن‌ها حق و بعضاً نیز باطل هستند. شده است که تو شیعه‌ای را می‌بینی و وی می‌گوید پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم در حالی که علی بن ابی‌طالب علیه السلام همراه وی است و به من دستور می‌دهد تا از علی علیه السلام تبعیت کرده وی را خلیفه بعد از خودش بدانم و اینکه بدانم ابوبکر و عمر و عثمان بر وی ظلم کردند و با وی دشمنی؛ و من را نهی می‌کند از اینکه محب آنان باشم؛ بلکه دستورم داد که از آنان بریء بوده باشم و امثال این‌ها که ویژه مذهب تشیع است؛ در مقابل یک ناصبی را می‌بینی که می‌گوید پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیده در حالی که ابوبکر و عمر و عثمان همراه وی بوده‌اند و پیغمبر صلی الله علیه و آله به من دستور داد که دوستدار آنان باشم و مرا برحذر داشت از این که دشمن آنان باشم و به من فهماند که آنان یاوران وی در دنیا و آخرت هستند و امثال این‌ها که در باورهای ناصبیان وجود دارد. چاره‌ای نیست جز اینکه مطمئن گردیم یکی از این دو خواب باطل بوده است؛ پس آن خوابی حق است که با دلیلی در بیداری ثابت گردد و از درستی آن در بیداری تضمین حاصل گردد و باطل همان است که با حجت و براهین فساد و بطلان آن معلوم گردد.^۱

(۱) کنز الفوائد- آبی الفتح الکرآجکی- ص ۲۱۳.

و ابو الفتح کراچکی در این باره می‌نویسد:

و قد شاهدنا ناصبياً يتشيع و أخبرنا في حال تشيعه بأنه يرى منامات بالصد مما كان يراه حال نصبه، فبان بذلك أن أحد المنامين باطل، و أنه من نتيجة حديث النفس أو من وسوسة إبليس و نحو ذلك.

ما ناصبی را دیدیم که شیعه گردید؛ و در حال تشیعیش مطلع شدیم که خواب‌هایی می‌دیده است ضد آن خواب‌هایی که در دوران دشمنی‌اش با اهل بیت می‌دید! پس مبین است که یکی از این دو دسته رؤیایا باطل است! و آن خواب در اثر حدیث نفس و یا وسوسه ابلیس و از این دست بوده است.^۱

گفتیم غلام احمد قادیانی تأکید دارد بارها پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله را در خواب دیده است؛ بلکه ادعا می‌کند پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله تربیت احمد قادیانی را بر عهده گرفته و در خواب وی را تربیت کرده برای نبوت آموزش داده است!

وی در شرح یکی از خواب‌های خود می‌گوید:

فی هذه الرؤيا ربّاني رسول الله صلی الله علیه و آله بیده و كلامه و أنواره و هدية أثماره، فأنا تلميذه بلا واسطة بيني و بينه.

«در این خواب رسول الله صلی الله علیه و آله مرا خودش با نورانیت خود و هدیه ثمره‌هایش تربیت کرده بود؛ پس من شاگرد وی هستم بدون آنکه بین من و او واسطه‌ای باشد!»^۲

(۱) همان.

(۲) التبلیغ-غلام احمد قادیانی-ص ۱۰۷.

• استنادات تطبیقی احمد بصری

نوع دلالتی که احمد اسماعیل با حجیت بخشیدن به خواب و استخاره، در پی آن بود، معرفی یک قانون کلی شناخت حجت و معرفی خود بعنوان یکی از مصدقین آن حجت‌هایی که بواسطه این قانون شناخته می‌شود، بود. بدین شرح که او ابتدا اینچنین ادعا می‌نماید که اگر در خواب، به فردی اینچنین الهام شود که فلانی حجت خداوند است، از آن بابت که خواب و رویا حجت است، پس می‌بایست آنچه در خواب آمده را باور کرده و آن فرد را حجت خداوند دانست. زان پس خود را مصداق این قانون فراگیر دانسته و می‌گوید که خواب‌های بسیاری من را بعنوان حجت خداوند معرفی کرده است؛ پس می‌بایست آنچه در این خواب‌ها که آغشته به دیدار معصوم علیه السلام است را باور کرده و من را بعنوان حجت خداوند بدانید.

اما در کنار این روش جذب، آنان ادعا دارند که روایاتی وجود دارد که بصراحت از وجود حجت خداوندی پیش از ظهور امام زمان علیه السلام سخن گفته است و این روایات همگی مطابق بر احمدالحسن است. روایاتی که از وی نام برده و پیرامون او و مقامات یا وظایف او سخن گفته است.

▪ تقریر استدلال

مدلول: احمد اسماعیل بصری، یمانی و مهدی و قائم و معصوم و حجت خداست.

دال: روایاتی وجود دارد که اثبات می‌کند شخصی به نام احمد در آخرالزمان خواهد آمد که شخصیت مهمی در امر ظهور بوده و فرزند امام زمان علیه السلام و خلیفه پس از اوست.

دلالت: مراد از آن «احمد»‌های مذکور در احادیث، همین مدعی کنونی، احمد اسماعیل است.

روایات مورد احتجاج این فرقه، عبارتند از:

❖ روایت اول: شعارهم احمد احمد!

عن الباقر عليه السلام: إن الله تعالى كنزا بالطالقان ليس بذهب و لا فضة، اثنا عشر ألفا بخراسان شعارهم احمد احمد يقودهم شاب من بنى هاشم علي بغلة شهباء كأتى أنظر إليه عابر الفرات. فإذا سمعتم بذلك فسارعوا إليه ولو حبوا علي الثلج.

از امام باقر عليه السلام نقل است: همانا برای خداوند گنجی در طالقان است که نه طلاست و نه نقره؛ دوازده هزار سرباز است از خراسان که شعارشان «احمد احمد» است و جوانی از بنی هاشم که سوار بر قاطر پرموییست؛ گویی بر ایشان نظر می‌کنم که از فرات عبور می‌کنند. پس هرگاه این امر را شنیدید به سمتش سرازیر گردید ولو بروی برف‌ها کِشان کِشان^۱.

✚ مناقشه

الف. این روایت ضعیف‌السند است؛ تنها راوی این روایت احمد بن محمد الأیادی است که او به سند نامعلوم و مرسل که همواره دارای رجال ناشناس و مهممل است، این روایت را به جابر بن عبدالله الانصاری نسبت داده که او از امام باقر عليه السلام نقل نموده است. پس سند این روایت ضعیف است.

ب. این روایت به سند متصل از امام صادق عليه السلام نقل شده است که در آن سخنی از «شعارهم احمد» وجود ندارد؛ بلکه آنچه آمده است از این قرار است که:

(۱) منتخب انوار مضینه - سید نجفی - ص ۳۴۳.

عن الفضیل بن یسار، عن أبی عبد الله علیه السلام قال له: کنز بالطالقان ما هو بذهب و لا فضة... «شعارهم: یا لثارات الحسین علیه السلام».^۱

علیهذا این خبر دستخوش تغیر و تبدیل است و تنها مقرّر استناد این فرقه بر بخشی مورد اختلاف یعنی «شعارهم احمد» و «شعارهم یا لثارات الحسین علیه السلام» است؛ پس استدلال بر بخش دچار دگرگون شده و دچار اختلاف و بویژه بر احتمال کم اعتبار (مرجوح)، وهم بوده و از اقسام جهل است.^۲

ج. علاوه بر ضعف سندی و بی اعتباری این خبر، باز آنچه که اثبات کند احمد اسماعیل همان «احمد» مذکور در این اخبار است، وجود ندارد. چرا که اولاً لفظ احمد از اسامی پیغمبر صلی الله علیه و آله است^۳ و می تواند اشاره ای بر او باشد و اینکه این لشکر، لشکر مسلمانان در مقابل دشمنان اسلام است؛ همانطور که مسلمانان پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله برای جنگ با مدعیان دروغین نبوت شعارشان «یا محمد صلی الله علیه و آله» بود.^۴ و یا یکی

(۱) بحار الانوار - ج ۵۲ - ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

(۲) گفته نشود که: «می توان بین شعارهم احمد و شعارهم یا لثارات الحسین علیه السلام جمع نمود؛ یعنی آن گروه هم شعار احمد احمد سر می دهند و هم یا لثارات الحسین علیه السلام» که می گوئیم:

همانطور که سابقاً در پاسخ به شبهه نخست پیرامون فرزندی احمد بصری از امام زمان علیه السلام عنوان نمودیم، شرط تفسیر و جمع روایات، «شرح و اجمال» است و نه «تبدیل». یعنی زمانی می توان گفت فلان روایت تفسیر کننده یا تفصیل دهنده روایت همسان است که روایت تفسیر کننده بصورت مشروح تر نسبت به روایت تفسیر شده باشد. حال آنکه اینجا سخن از تفسیر و شرح نیست. بلکه هر چه هست دگرگونی و تصحیف است و آن اینکه کلمه ای در اثر اشتباه راویان تبدیل به کلمه ای دیگر شده است. پس وقتی واژه ای تبدیل به واژه ی دیگر بشود، نمی توان به بهانه «شرح و اجمال» با همدیگر آمیخت. و استناد به قانون بی پایه «الجمع اولی من الطرح مهما امکن» نیز نادرست است.

(۳) ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾

(۴) وَ نَادَى بِشَعَارِهِمْ يُؤْمِنُ وَ كَانَ شِعَارُهُمْ يُؤْمِنُ يَا مُحَمَّدَاهُ. پس صرف اینکه شعار یک گروه، «محمد» یا «احمد» و امثاله باشد، به معنی این نیست که جلودار و فرمانده آن گروه حتما همان صاحب اسم

از شخصیت‌های دینی باشد که پیش‌تر مرده و از دنیا رفته است و برای انتقام خون وی شعار این افراد «احمد احمد» است؛ چرا که در متن روایت هیچ تصریحی بر آنکه رهبر این لشکر همان احمد مذکور در شعار می‌باشد، نیست و تنها اشاره‌ای که نسبت به رهبر این جماعت شده، این است که او سید است و نسبش به بنی هاشم می‌رسد؛ و یا اینکه مراد از «احمد احمد» همانا حضرت صاحب‌الزمان ع می‌باشد؛ چراکه یکی از اسامی او احمد است و خبرش در ادامه خواهد آمد.

به هر روی هیچ دلالتی بین این روایت و آنچه اتباع احمد در پی آن هستند وجود ندارد؛ صله‌ای بین دال و مدلول نبوده؛ دلالت منقطع و استدلال باطل است.

❖ روایت دوم: و من البصره... احمد!

عن الصادق ع: أنه فی خبر سمی اصحاب القائم ع فقال: ... و من البصره... احمد...!

از امام صادق ع است که او اصحاب قائم ع را برشمرد پس فرمود: ... و از بصره... احمد!

✚ مناقشه

الف. اصل این روایت در کتاب دلایل الإمامه طبری شیعی ذکر شده است و تمامی کتب دیگر از جمله المحجة البيضاء و بشاره الاسلام و دیگر کتب، همگی این خبر را از کتاب دلایل نقل نموده‌اند. پس با رجوع به کتاب دلایل الإمامه می‌بینیم که اصل این روایت بدین سان است:

مذکور در شعار است؛ چنانکه لشکر مسلمین برای جنگ با مدعیان دروغین نبوت همانند اسود و مسیلمه، در زمانی که پیغمبر خدا ص وفات نموده بود، شعار "یا محمداه" سر می‌دادند.

(۱) المتشابهات - احمد اسماعیل - ج ۴ - ص ۴۵.

«و من البصرة: عبد الرحمن بن الاعطف بن سعد، و أحمد بن ملیح، و

حماد بن جابر.»

و از بصره: عبدالرحمن بن اعطف بن سعد و احمد بن ملیح و حماد بن

جابر.^۱

پس آن احمد مذکور در این روایت، «احمد بن ملیح» است؛ حال آنکه مدعی کنونی مهدویت، احمد بن اسماعیل همبوشی است؛ و از این رو این مدعی از ذکر اسم پدر «احمد بن ملیح» ابا ورزیده و فقط به اسم کوچک وی یعنی «احمد» بسنده کرده است. ! طبعاً شریان حیات اینچنین فرقه‌های دروغ‌پردازی به اینچنین طراری‌ها و مکاری‌ها وابسته است.

شبیه

دفاع این آیین از امامشان بر این قرار است که او این خبر را از کتاب بشارة الإسلام که حدیث در آن بصورت: «احمد و ملیح» وارد شده، روایت نموده که صاحب بشاره الاسلام نیز از غایة المرام آورده است.^۲

نقد و بررسی

اولاً کتاب بشارة الإسلام همان پر از غلطها و اشتباهات و تصحیفات و تحریفات روایی است^۳ و مدعی شدیم که این فرقه به جهت انحراف اذهان و حيله‌گری، بسیاری

(۱) دلائل الإمامة-ج ۱-ص ۵۷۴.

(۲) یکی از مبلغان این فرقه نوشته است: صاحب کتاب بشارة الإسلام ينقلها عن غایة المرام و ليس عن کتاب دلائل الإمامة. صاحب کتاب بشارة الإسلام این روایت را از غایة المرام نقل نموده و نه از دلائل الامامة! تخمض الكورانی (فأرقمی)-ص ۱۵۰.

(۳) هذه النسخة كثيرة الغلط و قد سقط منها بعض الحروف و بدل بعض. این نسخه غلطهای فراوانی دارد و برخی از حروف از آن افتاده و یا به کلمه دیگری تغییر یافته است. بشارة الإسلام-ص ۲۹۶.

از اخبار مد نظر خود را به جای استناد بر مصدر اصلی و پیشین، از روایات تصحیف شده این کتاب متأخر برداشت نموده است! پس این کتاب و بویژه نسخه کثیر السهو آن، به جهت تصحیفات و تحریفات فراوان نایستی بعنوان مقرّ و محل استناد معرفی گردد و بایستی مرویات آن توسط کتب مصدر تأیید گردد. حال آنکه تنها آورنده این روایت، طبری شیعی در دلائل الإمامه است که متنش را ذکر نمودیم.^۱

ثانیاً با رجوع به کتاب غایة المرام، اثری از این روایت نیافتیم؛ بلکه سید هاشم بحرانی در کتاب گرانقدر «المحجة فی منازل فی القائم الحجة» بدین روایت اشاره نموده است که پس از رجوع به همان کتاب نیز یافتیم که همو روایت را به همان طریقی که نقل نموده‌ایم یعنی «و من البصرة: عبد الرحمن بن الاعطف بن سعد، و احمد بن ملیح» از کتاب دلائل الإمامه ذکر نموده است.^۲

ثالثاً اگر روایت را بطریق تحریف شده‌ای که احمد بصری به نقل از بشارة الإسلام ذکر نموده بپذیریم، در این صورت با روایت مشابهه که مدعیست افرادی که از بصره جزو اصحاب ۳۱۳ تن هستند، تنها سه نفرند، دچار تعارض خواهیم شد:

فقال أبو عبد الله عليه السلام: تسمية أصحاب المهدي عليه السلام ... و من البصرة ثلاثة رجال.

امام صادق عليه السلام فرمود: نام یاران مهدی عليه السلام ... از بصره سه نفر هستند.^۳

و با دقت در روایت ذکر نام یاران ۳۱۳ گانه امام زمان عليه السلام، دیده می‌شود که نوشته شده است:

(۱) و من البصرة: عبد الرحمن بن الاعطف بن سعد، و أحمد بن ملیح، و حماد بن جابر. (دلائل الإمامه- ص ۵۷۴).

(۲) المحجة فی منازل فی القائم الحجة- صص ۲۸ و ۴۵.

(۳) دلائل الإمامه- صص ۵۵۵ و ۵۵۹.

و من البصرة: ۱- عبد الرحمن بن الاعطف بن سعد، ۲- و أحمد بن

ملیح، ۳- و حماد بن جابر.

پس این سه تن موافق همان روایت پیشین از امام صادق (علیه السلام) است؛ حال آنکه اگر خبر تحریف شده: «۱- عبدالرحمن بن الأعطف و ۲- احمد و ۳- ملیح و ۴- حماد بن جابر» را بنگریم، دیده می‌شود که در این روایت شمار اصحاب بصرای چهار تن است و این مخالف سخن امام صادق (علیه السلام) در تعیین شمار اصحاب بصرای از ۳۱۳ انصار است.

بنابراین احمد بصری در این امر عمداً بر روایتی محرّف آن هم بصورت بُریده استناد نموده تا ایجاد شبهه کند^۱ و ساحت گرامی مذهب شیعه از اینچنین استدلال‌های تزویرگرانه پاک و نیالوده است و این کارها تا بوده مرام نواصب و وهابیان

(۱) یکی از مبلغان این فرقه در توجیه تحریف شرم آور امامش می‌نویسد: أخذ موضع الشاهد من الرواية معروف، فالكتاب لا يستشهدون بكامل الروایات، بل يقتبسون منها موضع الشاهد فقط، وهذا لا يعد بترأ للرواية. استدلال به یک قسمت از روایت بعنوان موضع شاهد، امر متداولی است و نویسندگان بهنگام استدلال به روایتی، همه روایات را ذکر نمی‌کنند بلکه صرفاً بصورت اقتباسی قسمتی از روایت را که محل استناد است ذکر می‌کنند و این بمعنی تحریف و بریدن روایت نیست. (فاز المومنون بأحمد الحسن-ص ۳۷).

حال آنکه این سخن توان توجیه کلاهبرداری امامش را ندارد؛ چراکه احمد بصری با حذف مفاد لازم موضع استناد، دچار مغالطه شده است. بدین معنی که موضع استناد می‌بایست منطبق بر ادعا باشد، حال آنکه اگر مفادی که در تناقض با ادعا است را عمداً تحریف نموده و سپس آن موضع استناد بریده شده را بر ادعا تطبیق دهیم؛ این همانا تحریف دلیل است و به جز کسیکه در وادی استدلال تهیدست است، بدان روی نیاورد. پس آنچه موضع شاهد و محل استدلال است: «احمد بن ملیح» است و نه فقط «احمد» چراکه معصوم (علیه السلام) تصریح می‌کند که این احمد فرزند فردی به نام ملیح است؛ حال آنکه احمد اسماعیل برای ایجاد مغالطه، بطور عمدی ملیح را حذف می‌کند تا بتواند دروغ خود را راست نشان دهد؛ پس او در آوردن موضع استدلال خیانت کرده است و آنچه را که بعنوان دلیل می‌بایست می‌آورده را بریده و نارس آورده تا ادعای بریده و نارس خود را اثبات کند.

ضد مذهب اهل بیت علیهم‌السلام بوده است که روایات کتُب شیعه را با تحریف و بریدگی، نقل نموده و بدین صورت در مذهب آل محمد علیهم‌السلام شبهه آفرینی می‌کنند.^۱

(۱) مبلغان این فرقه می‌گویند: مراد از «احمد بن ملیح» در واقع یعنی احمد پسر زیبارو! چراکه اینجا مراد از مُلیح در واقع ملیح است و ملیح در زبان عربی یعنی دلپسند و زیبارو؛ و از آن بابت که پدر احمد، پیامبر خاتم علیهم‌السلام است و در روایات هم از آنحضرت بعنوان ملیح و زیبارو یاد شده است، پس اساساً ملیح، نام یک فرد نیست بلکه همانا صفت پیامبر علیهم‌السلام است و از آن بابت که دودمان احمد اسماعیل به پیامبر علیهم‌السلام می‌رسد؛ پس در واقع او احمد پسر ملیح یعنی احمد پسر زیبارو است و مراد از زیبارو، پیامبر خاتم علیهم‌السلام است پس مراد از احمد بن ملیح، یعنی احمد بن محمد مصطفی؛ یعنی فرزند پیامبر علیهم‌السلام!!! همچنانکه یکی از آنان می‌نویسد: قد روی أن (الملیح) اسم أو صفة للنبي محمد علیهم‌السلام كما في تحية الملك جبرائيل للنبي علیهم‌السلام (فقال جبرئيل: السلام عليك يا محمد، السلام عليك يا أحمد... السلام عليك يا أيها المدثر، السلام عليك يا أيها الملیح... فقد يكون ذكر ملیح من باب الإشارة إلى أن (أحمد) من ذرية النبي محمد... روایت شده است که ملیح نام یا ویژگی محمد رسول خدا علیهم‌السلام بوده است همچنان که فرشته‌ی جبرائیل بهنگام درودگویی به آنحضرت می‌گوید: سلام بر تو ای محمد؛ سلام بر تو ای احمد... سلام بر تو ای جامه بر رخ کشیده (مدثر)؛ سلام بر توی زیبارو (ملیح)؛ پس اینکه در خبر ملیح آمده من باب اشاره بر این است که احمد از اولاد نبی خداست. (البلاغ المبین - ناظم عقیلی - ص ۲۴).

و وهن و خنکی اینچنین گفته‌ای بهمان مسخرگی و پلشتی دیگر ادعاها و استنادات پیشوای این فرقه است. این باطنی‌گری‌ها و ارانه اینچنین حدسیاتی آن هم بعنوان ارکان عقایدشان بیانگر میزان سطحیت و پوچی ادله و شواهد این فرقه است. کدام عقل سلیم باور می‌کند که امام صادق علیهم‌السلام در دل برشمردن نام‌هایی که قرار است یاور امام زمان علیهم‌السلام باشند، بجای بیان گویای اسامی، روی به اشاره و کنایه آورد و آن هم چه کنایه‌ای؟؟ بگوید احمد پسر زیبارو!! چراکه احمد پس از هفده پشت، نسلش به پیامبر خاتم علیهم‌السلام می‌رسد و از طرفی بدین سبب که از جمله صفات ظاهری پیامبر علیهم‌السلام زیبارویی بوده است و بدین سبب به او زیبارو هم گفته‌اند، پس احمد بن ملیح، به همین معنی، یعنی احمد پسر زیبارو یعنی احمد پسر نبی خدا علیهم‌السلام است! و اینچنین کاری حتی از عوام الناس هم بعید و زشت است چه رسد به امام اهل عقل و شرع حضرت جعفر صادق علیهم‌السلام. اما این فرقه در توجیه باطل خود، حاضرند تا این اندازه مهمل بافته و از باطل خود دفاع کنند.

❖ روایت سوم: فآلحقوا بمكة فإنه المهدي عليه السلام و اسمه أحمد

در روایتی از پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله آمده است:

از طرفی کوچکترین پژوهشی در کتب تراجم و رجال بس است تا با خیل اسامی روبرو شویم که به اسم ملیح نامیده شده است و مراد از این نام همانا شخصی به نام ملیح است و نه بیان صفات نبی خدا صلی الله علیه و آله! همانند «ملیح بن ابی بکر» و «جراح بن ملیح» که از اصحاب امام صادق علیه السلام هستند و نادیده گرفتن این همه واقعیت و دل بستن به آن همه موهومات خنده دار بیانگر نادانی یا دشمنی اصحاب این فرقه با حق است.

از طرفی بنابر این مغالطه، ای بسا می توان ادعا نمود که در خبر «عبدالرحمن بن اعطف و أحمد بن ملیح» در واقع مراد از «عبدالرحمن» یعنی بنده بخشوده شده خداوند و مراد از «اعطف» یعنی غلاف شمشیر؛ در نتیجه مراد از عبدالرحمن بن اعطف یعنی بنده بخشوده خداوند که شمشیر غلافداری حمایل کرده است! و می توان درباره تک تک شخصیت ها و اسامی و اشخاص همانند یمانی و سفیانی و مهدی و سایر شخصیات ظهور اینچنین مغالطه ای کرد و با این باطنی گرای افسار گسیخته و تفسیرهای صوفی وار و ذوق محور، بنیان آیات و احادیث اهل بیت علیهم السلام را برانداخت. از طرفی این جماعت فریب خورده اینقدر نمی اندیشند که چنانچه امام علیه السلام در این خبر درصدد نام بردن خلیفه مهدی علیه السلام و حجت خداوند و وصی امام زمان علیه السلام و فرزند آنحضرت و زمینه ساز ظهور آنحضرت بوده است، چرا فردی گمنام همانند عبدالرحمن بن اعطف را بر ذکر نام او مقدم داشته است و از طرفی بجای اینکه بدرستی و بطور گویا و رسا با نام احمد بن اسماعیل یا احمد بن المهدي به او اشاره کند، دست به کنایه زده و وی را پس از عبدالرحمن بن اعطف با نام احمد پسر زیبارو بیان کرده است؟!

و همه ی اینها با چشم پوشی از این واقعیت است که مبلغان این فرقه یک بار تمامی تلاش و التماس خود را بخرج می دهند تا اثبات کنند که در روایت آمده است: «احمد و ملیح» و بار دیگر تمامی تلاش خود را بکار می برند تا اثبات کنند مراد از ملیح نام ویژه یک نفر نیست بلکه مراد از آن یعنی فرد زیبارو و مراد از زیبارو از آن بابت که پیامبر صلی الله علیه و آله خوش چهره بوده است، یعنی نبی خدا صلی الله علیه و آله! و همین تلاش های مذبحخانه و التماسشان به این سو و آنسو حکایت از خنکی و لودگی اینچنین استدلالی و استدلالگری دارد. و خدا می داند که اگر نبود جز همین یک خیانت احمدبصری در بیان ادله ی دعوتش، همین یکی در بطلان تمامی ادعاهایش بس بود.

ینادی مناد من السماء: أيها الناس إن الله قد قطع عنكم الجبارين و المنافقين... فألحقوا بمكة فإنه المهدي عليه السلام و اسمه أحمد.

ندا دهنده‌ای آوا خواهد داد: ای مردم خداوند شما را از جباران و دورویان جدا نمود... پس به مکه بپیوندد که مهدی عليه السلام آنجاست و نامش احمد است!

مناقشه

الف. این روایت از کتب سنی مذهبیان است و مرحوم علامه مرعشی قبل نوشتن این روایت می‌نویسد:

منهم الشريف محمد بن عبد الرسول البرزنجي الحسيني الموسوي الشافعي الشهرزوري المدني في «الإشاعة لأشراط الساعة» ٩٠ ط بيروت قال: فألحقوا بمكة فإنه المهدي عليه السلام و اسمه أحمد.. الخ.

از جمله ایشان [علمای سنی مذهب که روایات مهدویت را ذکر نموده‌اند] محمد بن عبدالرسول شافعی مدنی در کتاب «اشاعه لأشراط الساعة» صفحه ۹۰ است که گفته: فألحقوا بمكة فإنه المهدي عليه السلام و اسمه أحمد.. الخ.

بنابراین سند و مصدر روایت از اهل تسنن بوده و غیر قابل احتجاج است و علامه مرعشی نجفی این روایت را در راستای اثبات باور مهدویت نزد اهل تسنن آورده است.
ب. با رجوع به روایت مورد استناد، و مشاهده متن کامل آن دیده می‌شود که روایت بدین قرار است:

فألحقوا بمكة فإنه المهدي عليه السلام و اسمه أحمد بن عبد الله.

پس به مکه بیوندید که مهدی علیه السلام آنجاست و اسم او احمد بن عبدالله است.^۱

حال آنکه این فرقه با حذف دنباله روایت یعنی «بن عبدالله»، در صدد انطباق این خبر با پیشوای خود، احمد بن اسماعیل هستند.^۲

و عجیب که این جماعت در توجیه این تحریف مدعی هستند پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمود: «من فرزند دو ذبیح یعنی اسماعیل و عبدالله هستم»^۳ بنابراین احمد اسماعیل هم از آن بابت که اسم پدرش اسماعیل است، پس او نیز فرزند عبدالله و اسماعیل ذبیح الله است؛ در نتیجه احمد بن عبدالله هم صحیح است.^۴

و خدا می داند که آیا اینچنین استدلالی از سر شوخی و من باب بذله گویی بیان شده و یا اینکه براستی این لطائلات، جزو ارکان باورهای این آیین تازه است. چراکه این سخن را جز آنی که عقلش زایل شده و قلم از او برداشته شده، بیان نمی کند.

در این خبر پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله که گویاترین و رساترین خبررسان است، آشکارا و بی هیچ کنایه ای می فرماید نام و نشان مهدی علیه السلام که خواهد آمد «احمد فرزند عبدالله» است؛ حال آنکه این جماعت گویند:

(۱) همان.

(۲) و قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی حدیث طویل... إلى أن قال: (الحقوا به بمكة فإنه المهدي علیه السلام و اسمه أحمد). و هذه الرواية تنص على أن اسم المهدي علیه السلام هو أحمد. (جامع الأدله-ص ۱۷۶).

(۳) قول النبی صلی الله علیه و آله: أنا ابن الذبیحین.

(۴) و قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی افتخاره بآبائه: «أنا ابن الذبیحین یعنی اسماعیل علیه السلام و عبدالله» و السيد أحمد الحسن اسمه أحمد و اسم أبيه إسماعیل. (جامع الادله-ص ۱۷۷)

۱- احمد اسماعیل بصری اسم پدرش اسماعیل است؛ ۲- پیغمبر ﷺ فرموده من فرزند دو ذبیح هستیم؛ اسماعیل و عبدالله؛ ۳^۱- عبدالله و اسماعیل هر دو پدر پیغمبر ﷺ هستند؛ ۴- احمد اسماعیل از نسل پیغمبر ﷺ است، پس فرزند اسماعیل و عبدالله است؛ ۵- اسم پدر احمد، اسماعیل بن صالح است که همانم جدش اسماعیل بن ابراهیم است که به همراه عبدالله بن عبدالمطلب ذبیح بوده‌اند؛ نتیجه: احمد بن اسماعیل همان احمد بن عبدالله در این روایت است!

و چه زیبا فرمود امام سجاد علیه السلام: لجاجت پایه‌پای نادانی است و تعصب آخرش بلا و بدبختیست.^۲

ج. این روایت به دو متن مختلف نقل شده است؛

فألحقوا بمكة فإنه المهدي عليه السلام و اسمه «أحمد بن عبد الله».

ألحقوه بمكة فإنه المهدي عليه السلام و اسمه «محمد بن عبد الله».^۳

پس تنها قسمت مورد اختلاف این روایت لفظ «احمد» و «محمد» است؛ و این فرقه نیز بر همان قسمت دچار اختلاف و تبدیل که اتفاقاً رویش (عاصم بن ابی النجود) افزون بر سنی مذهب بودن از راویان کم حافظه و فراموش کار است،^۴ احتجاج

(۱) همین فرقه از قول نیز دچار اختلاف است و در برخی روایات آمده است که مراد از ذبیح اسحاق و عبدالله و یا اسماعیل و اسحاق است. همانطور که شیخ نمازی در مستدرک می‌نویسد:
الروایات اختلفت فی الذبیح. منها ما ورد بأنه إسماعیل. و منها ما ورد بأنه إسحاق. و طریق الجمع أن الذبیح إسماعیل، لكن إسحاق لما ولد تمنی أن یكون هو الذبیح لینال درجته فی الثواب. فعلم الله عزوجل ذلك من قلبه، فسماه بین ملائکته ذبیحا لتمنیه ذلك. روی ذلك عن الصادق علیه السلام. و قول النبی صلی الله علیه و آله: أنا ابن الذبیحین یمکن أن یكون أراد بها إسماعیل و إسحاق أحدهما ذبیح بالحقیقة و الآخر ذبیح بالمجاز. مستدرک سفینه البحار-ج ۳-ص ۴۲۵.

(۲) اللّجاجة مقرونة بالجهالة، و الحمیة موصولة بالبلیة. نزهة الناظر- ص ۹۱

(۳) احقاق الحق وازهاق الباطل-ج ۲۹-ص ۳۴۲.

(۴) میزان الاعتدال-شمس الدین ذهبی-ج ۲-ص ۳۵۷ و ۳۵۸.

کرده‌اند که از حجیت خارج است و دلیلی بر رجحان لفظ «احمد» بر «محمد» در این روایت نیست؛ بلکه خلاف آن ارجح است. پس احتجاج به محل اختلاف آن هم به احتمال مرجوح، وهم و باطل و از اقسام جهل است.

د. متواتر است که آنکه از مکه خروج می‌نماید و مسلمانان برای یاری او بایستی خود را به مکه رسانند، حضرت صاحب الزمان محمد بن الحسن المهدی علیه السلام است و لاغیر و روایت مورد شبهه نیز تصریح بر این دارد که مهدی علیه السلام از مکه خروج می‌کند: «فألحقوا بمكة فإنه المهدی علیه السلام». پس بدیهیست که مراد از مهدی در این خبر بالطبع حضرت صاحب الزمان علیه السلام است.^۱

(۱) نکته‌ای که اهمیت بسزایی دارد و رهبران این فرقه بصورت تقیه‌وار و خرد خرد به پیروانش القا می‌کنند این است که حضرت صاحب الزمان محمد بن الحسن مهدی علیه السلام در واقع از مقام ظهور و قیام و مبارزه با دشمنان حق عزل و برکنار شده است و در واقع مراد از آن مهدی که از مکه و بین رکن و مقام ظهور می‌کند و مردم با او بیعت می‌کنند و او جهان را پر از عدل و داد می‌کند، نه حضرت محمد بن الحسن علیه السلام بلکه مراد از او احمد بن اسماعیل است. آنان برای این ادعای شگرف که بی تردید منجر به خروج رهبران و پیروان این فرقه از دایره تشیع است، مقدماتی را عنوان می‌دارند که به همان سستی ادعاها و استنادات پیشین این مدعی است. مقدمات آنان بدین شرح است:

۱. در روایتی اینچنین عنوان شده است که ثم تأتیه الخلافة وهو قاعد في بيته وهو خير أهل الأرض سپس خلافت به حضرتش می‌رسد در حالیکه او در خانه‌اش نشسته است و او بهترین انسان روی زمین است. (بشاره الاسلام-کاظمی-ص ۱۵۴).

پس بنابراین مقدمه اثبات می‌شود که مهدی در خانه‌اش خواهد نشست و همه کارها بواسطه افراد دیگر انجام خواهد گرفت و بهنگام خلافت و رهبری بر جهان او را خبر می‌کنند که بیاید و بر تخت حکومت تکیه زند. همچنان که یکی از مبلغان این فرقه می‌نویسد: الروایات قطعت بأن الإمام المهدی علیه السلام يتسلم الراية وهو جالس في بيته (روایات با قطعیت اثبات می‌کند که مهدی علیه السلام پرچم را بدست خواهد گرفت در حالی که در خانه‌اش نشسته است!) نورالمبین-ص ۲۳.

۲. اگر امری همانند امامت یا مهدویت یا ظهور و قیام برای یکی از امامان علیهم‌السلام عنوان شد، پس ممکن است این امر نه در آن امام علیه‌السلام که در فرزند او یا نوه‌ی او هویدا شود. همچنانکه امام صادق علیه‌السلام فرمود: *إذا قلنا في الرجل قول فلم يكن فيه وكان في ولده أو ولد ولده فلا تنكروا ذلك فإن الله يفعل ما يشاء*. اگر در حق مردی چیزی بگوییم و در او نباشد پس در فرزند او خواهد بود یا فرزند فرزند او؛ پس آن را انکار نکنید و خداوند آنچه بخواهد، می‌کند. (کافی-ج ۱-ص ۶۱۱)

و بهذا حلّ هذا التشابه، حيث عندما تقول الروايات إن الذي يبائع بين الركن والمقام ويملاها قسطاً وعدلا هو الإمام (مکن الله له في الأرض) ولا تكون فيه بل تكون في ولده أو ولد ولده المهدى الأول فلا تنكروا ذلك. پس بدین طریق شبهه حل می‌شود؛ که روایاتی که می‌گویند آنکه بین رکن و مقام بیعت می‌کند و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، امام مهدی علیه‌السلام است، پس این امر در او نخواهد بود؛ بلکه در فرزند او یا فرزند فرزند او که همانا مهدی اول است، خواهد بود پس این را انکار نکنید! (دلیل الادله-ص ۲۳).

و این باورهای گمراه، پی در پی بانگ هشدار را برمی‌آورد و ژرفای کجروی بنیان‌گزاران و پیروان این فرقه را هویدا می‌کند و مغز و هسته‌ی اندیشه این فرقه که همانا عزل امامت و مهدویت از حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام و معرفی احمد بعنوان مهدی جایگزین است، آشکار می‌کند. بطوریکه بنابر باور این فرقه مراد از آن مهدی که در مسجدالحرام ظهور کرده و بین رکن و مقام ندای انا المهدی سر داده و از شیعیان وفادار بیعت ستانده و از مکه خروج نموده و با دشمنان حق پیکار کرده و بر مسند حکومت نشسته و جهان را پر از عدل و داد می‌کند، هرگز حضرت محمد بن الحسن مهدی علیه‌السلام نیست بلکه او همانا احمد اسماعیل بصری است. و امام زمان علیه‌السلام در تمام این مدت در خانه‌اش نشسته و منتظر است پسر اسماعیل - که هم از یاران بصرای مهدی است که از بصره خروج می‌کند؛ و هم یمانی است و از یمین می‌خروشد و هم سید طالقانی است و از خراسان برمی‌خیزد و هم مهدی است و از مکه سر برمی‌آورد!!- از مکه و بین رکن و مقام ظهور کند و بر دشمنان حق بشورد و زان پس حکومت مهدوی را بنا کند و عدل و داد را در گستره‌ی این هستی بگستراند و لاجرم آخر سر، یکی را بفرستد تا فردی خانه‌نشین به نام محمد بن الحسن المهدی خبر بدهد تا از خانه‌ش برون آمده و بر متکای حکومت تکیه زند!

و همه احادیث متواتر و گویای اهل بیت و اجماع شیعیان را بواسطه اینچنین مقدمات سست و ناپایداری پس زده و ارکان عقاید خود را بواسطه اینچنین استدلال کور و کری سرنگون ساخته و دین جدیدی اختیار نموده‌اند.

اما در بیان فساد مقدمه ۱ می‌گوییم که این خبر ساخته دست مخالفان شیعه است و هیچیک از محدثان پیشین مذهب اهل بیت علیهم‌السلام اینچنین سخنی از آنان نقل نکرده‌اند و هرچه هست بنقل از مصادر سنی مذهب‌ان همانند فتن ابن حماد است و گویندگانش افرادی همانند ابی جلد و امثالش است که نزد شیعیان اعتباری ندارد؛ بنابر دیدگاه شیعه، اهل بیت علیهم‌السلام تنها من باب عدم امکان ظهور و بطور قهری متعرض قیام و اصلاح کلی نمی‌شدند و نه اینکه بطور دلبخواهی و از سر خمودگی با وجود اینکه شرایط راستین قیام و اقامه‌ی عدل الهی مهیا شود، در خانه بنشینند. لذا ممکن نیست که حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام هنگامی که شرایط ظهورش مهیا شده و علایم حتمی بوقوع پیوسته و از جانب خداوند مامور به خروج و ظهور و قیام شد، به کنج خانه‌ای خزیده و منتظر باشد تا شماری از یارانش برخیزند و همه کارها را بدون هیچ دخالتی از سوی حضرت مهدی علیه‌السلام انجام دهند و آن هنگام که تمامی کارهای ظهور انجام دهند و حکومت عدل برپا کنند، و سپس حضرت مهدی علیه‌السلام را باخبر کنند تا از خانه‌اش خارج شده و بر اریکه‌ی قدرت تکیه زند. این هرگز جزو مرام اهل بیت علیهم‌السلام نبوده است و متهم کردن امام مهدی علیه‌السلام که اتفاقاً به نص دیگر امامان بعنوان قیام‌کننده‌ی اهل بیت علیهم‌السلام از او یاد شده بدین تهمت‌های ناروا، ناپسند و قبیح است. پس سند این روایت هرگز قابل اعتماد نیست و متنش در تناقض با سخنان صریح اهل بیت علیهم‌السلام است. و مقدمه ۲ نیز فاسد است؛ چراکه اولاً امر حضرت محمد بن الحسن علیه‌السلام جزو میعاد است و خداوند هرگز در اصل امر او بداء نمی‌کند. بلکه ممکن است در برخی از علایم خرد و ریز ظهور بدا رخ دهد ولی در اصل اینکه حضرت محمد بن الحسن المهدی امام دوازدهم شیعه علیه‌السلام تنها قائم بروی زمین است، هیچ بدا و دگرگونی نیست. پس با استناد به خبر مذکور نمی‌توان آنچه خداوند به نص احادیث صحیح، جزو میعاد غیرقابل تخلف قلمداد نموده را رها کرده و مقام مهدویت را از حضرت مهدی علیه‌السلام عزل نموده و بر مدعی پتیاره‌ای الصاق کنیم. ثانیاً همه امامان از اهل بیت علیهم‌السلام قائم به امر الهی بوده‌اند و هرکدام از آنان توان قیام برای برپایی حکومت عدل داشته باشند، مکلف بدین حکم الهی هستند. ولی موانعی برای هرکدام از آنان پدید آمد که از برپایی آن حکومت بازمیداشت؛ و به همین سبب مقام قیام برای برپایی حکومت عدل به حضرت مهدی علیه‌السلام تفویض شد و هرقیامی تحت عنوان مهدویت برای غیر او طی روایات بسیاری بعنوان قیام شیطانی تلقی شد. و احادیث صحیح پی درپی آن حضرت را بعنوان تنها قائم آخرالزمان معرفی نمود (در این باره در جلد دوم از این کتاب به فراخ سخن خواهیم گفت). پس مراد از آنکه امر قیام یا در یکی از امامان علیهم‌السلام است یا فرزندش یا نوه‌اش، صرفاً مختص این دوازده امام است که از سوی خداوند بعنوان قائم بامرالله معین شده‌اند. و نه اینکه بدین بهانه، در امر امامت بطور افسارگسیخته عمل

❖ روایت چهارم: منهم الغلام الاصر الساقین اسمه احمد

عن امیرالمؤمنین (علیه السلام): ... ان منهم الغلام الاصر الساقین اسمه احمد.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت است: ... و از جمله ایشان پسری دارای پاهای زرد رنگ که اسمش احمد است.^۱

✚ مناقشه

الف. این روایت هیچ سندی نه در کتاب المناقب و نه در سایر کتب ندارد. روایت مرسله است و هیچ یک از راویان میان محدث (ابن شهرآشوب) که در قرن ششم می‌زیسته با امام علی (علیه السلام) که در قرن اول می‌زیسته است، عنوان نشده و سند غیرقابل اعتماد است.

ب. اصل این اخبار مرسله بر این قرار است که مرحوم ابن شهرآشوب در باب علم غیب امیرالمؤمنین (علیه السلام)، اخبار آن حضرت درباره فرمانروایان و پادشاهان و یا

نموده و مدعی ده‌ها امام الهی بشویم؛ چراکه ممکن است امام مهدی (علیه السلام) نتواند کاری کند ولی فرزندش قیام کند. و همچنین فرزندش نتواند کاری کند و فرزند فرزندش. ثالثاً. طبق این روایت نیز می‌توان به آسودگی تمام این سناریو را بروی احمد بصری پیاد کرده و گفت از طرفی احمد مهدی اول است؛ پس او همانی است که در خانه‌اش می‌نشیند و او را برای خلافت فرامی‌خوانند! از طرفی او مهدی است و یازده مهدی پس از او هست پس می‌تواند امر ظهور در مهدی ششم رخ دهد و نه احمد! چراکه امر قیام ممکن است در احمد نشود و در نوه‌ی او بشود! پس با همین مقدمات پوک و بی‌پایه اساساً مقام قائمیت از خود احمد نیز زایل شده و می‌توان بروی هر مدعی دیگری تطبیق داد. رابعاً. ابداع‌کننده‌ی این روش استدلالی، موسسان دین بابت بودند که دقیقاً با همین مقدمات پیروانشان را از مذهب شیعه خارج نموده و افزون بر امامت دوازده امام معصوم (علیهم‌السلام)، با این بهانه که امر مهدی توسط فرزند یا نوه‌اش هم می‌تواند اقامه شود، شیعیان را به گرویدن به باب و بهاء و عبدالبهاء و شوقی افندی و دیگر رهبران بهائیت فرامی‌خواندند.

(۱) مناقب آل ابی طالب - ابن شهرآشوب - ج ۲ - ص ۱۰۸.

سرزمین‌ها را در کتابش جمع نموده است. در این اخبار از پادشاهان عباسی و اموی و غیر ایشان و ایضا سرزمین هند و سند و این و آن سخن گفته شده و در این میان نیز گفتاری آمده بدین شرح که از جمله آن پادشاهان و آنانی که حکومت خواهند یافت، پسری است که اسمش احمد است و پاهای زردینه گرفته دارد.

شیخ علی نمازی در این باره گوید:

العلوی علیه السلام فی أخبار الملاحم و الملوك الذين یأتون بعده، و إن منهم الغلام الأصفر الساقین اسمه أحمد - الخ.

خبر علوی (منقول از امام علی علیه السلام): در اخبار حماسه و نبردها و پادشاهانی که بعد از او خواهند آمد، اسم یکی از آن‌ها که پسری دارای پاهای زرد است، احمد است. الخبر.^۱

و خدا می‌داند مناسبت و پیوستگی پادشاهان بعد از امام علی علیه السلام اعم از بنی عباس و بنی امیه و غیرهم با مدعی یمانیت و قائمیت و عصمت چیست؟! بنابراین این خبر مرسل بر ادعای این مدعیان دلالتی ندارد و استدلال باطل است.

ج. این خبر هیچ فضیلتی بر پسری که پاهای زرد دارد و اسمش «احمد» است، در بر ندارد؛ هیچ عاقلی یکی از حُکام و پادشاهان که هم‌ردیف بنی امیه و بنی عباس قرار گرفته و اسمش احمد است را سبب جلالت و قداستش نمی‌داند؛ بلکه با پژوهش در کتب فتن و محن و روایات عامه درمیابیم که «الغلام الأصفر: پسر پا زرد» همانا یکی از فرزندان پادشاهان رومی است که بر جنگ و کشتار شهره است؛ همانطور که در ملاحم و فتن صحیح السند حاکم نیشابوری آمده است:

(۱) مستدرک سفینه البحار-ج ۸-ص ۱۴.

و الخَامِسَةُ يَوْلُدُ فِي بَنِي الْأَصْفَرِ غُلَامٌ مِنْ أَوْلَادِ الْمَلُوكِ يَشْبُ فِي الْيَوْمِ
كَمَا يَشْبُ الصَّبِيُّ فِي الْجُمُعَةِ، وَ يَشْبُ فِي الْجُمُعَةِ كَمَا يَشْبُ الصَّبِيُّ فِي
الشَّهْرِ... فَبَعَثَ فِي الْجَزَائِرِ وَ الْبَرِّيَّةِ بَصْنَعَةَ السُّفْنِ، ثُمَّ حَمَلَ فِيهَا الْمُقَاتِلَةَ
حَتَّى يَنْزِلَ بَيْنَ إِنْطَاكِيَّةَ وَ الْعَرِيشِ.

فتنه پنجم: در فرزندان قوم زرد، پسری از نسل پادشاهان بدنیا می‌آید که
در یک روز به اندازه یک هفته دیگر کودکان رشد می‌کند؛ در یک هفته به
اندازه یک ماه کودکان دیگر رشد می‌کند... پس در جزایر و خشکی‌ها
کشتی‌سازی نموده و جنگاورانی در آن بار نموده و بین انطاکیه و عریش
آورد.^۱

د. با چشم‌پوشی از هر چه گفته شد، بین دال و مدلول هیچ ارتباطی نیست؛
آنچه مدلول بود، اثبات یمانیت و عصمت و امامت احمد اسماعیل همبوشی با روایات
بود و آنچه این روایت مدعیست اینکه پسری زردپا خواهد آمد که اسمش احمد است؛
هیچ تصریحی بر اهلیت و شایستگی او بر مقاماتی همانند عصمت و مهدویت نیست؛
هیچ صله‌ای بین این و آن نیست و تنها استفاده اتباع همبوشی از این روایت، بازار
گرمی و جاری بودن نام امامشان بر زبان اهل بیت علیهم‌السلام است؛ و این را هر عالم و عامی
می‌داند که اسامی دجال و شیطان و خلفای جور و حرامزادگانی همانند عبیدالله بن
زیاد و دیگران نیز بر زبان اهل بیت علیهم‌السلام جاری شده است و این امر سبب قداست آنان
نمی‌گردد؛ و از این روست که برخی از سرکردگان این فرقه، مخالف استدلال بدین
روایت در اثبات پیشوایشان هستند و صرفاً برخی از پیروان کم اطلاع این جماعت بدین
روایت چنگ زده‌اند.^۲

(۱) المستدرک علی الصحیحین - ج ۵ - ص ۷۶۴؛ رک: الفتن - نعیم بن حماد - ص ۲۶۲.

(۲) دعوة السید احمد الحسن هی الحق المبین - ص ۱۴۹.

❖ روایت پنجم: فَأَمَّا الَّذِي يَخْفَى فَأَحْمَدُ!

عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر، عن أبيه، عن جدّه عليه السلام قال: «قال أميرالمؤمنين عليه السلام و هو علي المنبر: يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ أبيضُ اللَّوْنِ، مُشْرَبٌ بِالْحُمْرَةِ، مُبَدَّخُ البَطْنِ، عَرِيضُ الفَخْدَيْنِ، عَظِيمُ مِشَاشِ المَنَكِيِّينَ، بَطْهَرُهُ شَامَتَانِ، شَامَةٌ عَلَى لَوْنِ جِلْدِهِ، وَ شَامَةٌ عَلَى شَبْهِ شَامَةِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله، لَهُ اسْمَانِ: اسْمٌ يَخْفَى وَ اسْمٌ يعلَنُ، فَأَمَّا الَّذِي يَخْفَى فَأَحْمَدُ، وَ أَمَّا الَّذِي يعلَنُ فَمُحَمَّدُ.

امام باقر عليه السلام از امیرالمؤمنین عليه السلام حدیثی نقل می‌کند که او روی منبر فرمود: «یک مرد از فرزندان من در آخرالزمان ظهور کند که رنگش سفید متمایل به سرخی و سینه‌اش فراخ و ران‌هایش سطر و شانه‌هایش قوی است و در پشتش دو خال است، یکی به رنگ پوستش و دیگری مشابه خال پیامبر صلى الله عليه وآله و دو نام دارد، یکی نهان و دیگری آشکار، اما نام نهان احمد و نام آشکار محمد است»

این جماعت مدعی هستند مراد از اسم مخفی «احمد»، همانا احمد اسماعیل بصری است.

✚ مناقشه

بدیهیست که در این روایت، حضرت امام علی عليه السلام در مورد يك نفر سخن می‌کند که او کسی نیست جز حضرت صاحب الزمان عليه السلام و برای همین در روایت تصریح می‌کند: يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي: «یک مرد از فرزندانم خروج می‌کند»؛ بنابراین همه ویژگی‌های مذکور در این روایت، همانند اینکه «شانه‌های قوی و جسم سطر دارد» و «برای او دو نام است؛ احمد و محمد»؛ «رخی سفید مایل به سرخی دارد»؛ همگی مربوط به


همان یک نفر است و نه دو تن. ادامه این روایت نیز آشکارا صراحت دارد بر یک نفر بودن شخصی که در موردش سخن گفته است:

إِذَا هَزَّ رَأْيَتَهُ أَضَاءَ لَهَا مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى زُرُّوسِ الْعِبَادِ.

و چون پرچم او به اهتزاز درآید از مشرق تا مغرب را تابان کند و دستش را بر سر بندگان نهد و دل مؤمنان از برکت آن چون پاره آهن استوار گردد.

پس همه ضمائر در این روایت فقط بر يك نفر برمی‌گردد: یخرج رجل.. لون جلده... له... رأیته.. یده. و بدیهیست که اگر سخن در رابطه با دو تن بود بایستی از ضمیر مثنی رجالن.. لون جلدهما... لهما.. رأیتهما... یدهما؛ استفاده می‌نمود.

بنابراین همه ویژگی‌های مذکور در این روایت فقط به حضرت حجة بن الحسن المهدی علیه السلام برمی‌گردد.

شبهه 

احمد اسماعیل در نقل این روایت، الفاظ را دگرگون ساخته و در ابتدای روایت نوشته است: «للقائم اسمان اسم یخفی و اسم یعلن»^۱؛ یعنی «رجل من ولدی» را به «قائم» تغییر داده و سپس پیروانش مدعی شده‌اند: ۱. قائم در آخر الزمان يك نفر نیست؛ بلکه دو نفر هستند. ۲. روایت گفته است برای قائم دو اسم است؛ احمد و محمد. ۳. قائم اول

(۱) بیان البرائه- احمد اسماعیل؛ بیان السید احمد الحسن الیمانی الموعود- احمد اسماعیل. گردانندگان آیین احمد همبوشی نیز به پیروی از پیشوای خود روایت را بدین ترتیب دگرگون ساخته اند. ر.ک: ضرورة وجود م مهد- بشار الفصیلی- ص ۱۸ و ...

که همان محمد است و او امام مهدی محمد بن الحسن علیه السلام است؛ ۴. قائم دوم همانا احمد الحسن است که یمانی و قائم آخرالزمان است.^۱

جواب

اولاً نص روایت بدان گونه بود که نقل کردیم؛ پس با رجوع به اصل روایت، کلیت این شبهه مرتفع می‌گردد.

ثانیاً ادعای وجود چندین قائم در آخرالزمان ادعای باطل و برگرفته از اندیشه‌های بهائیت است^۲ و در این زمینه در ادامه کتاب سخن خواهیم گفت.

ثالثاً با رجوع به روایت و مطالعه فقرات آن، آشکارا مشاهده گردید که همه ضمائر این روایت تنها اشعار بر یک نفر دارد و همه ضمیرهای متصله و منفصله بر یک شخص اشعار دارد و راندن آن بر دو تن قبیح لغوی و عقلی و درحقیقت اغراء بجهل است.

رابعاً با رجوع احادیث آل محمد علیهم السلام می‌بینیم که ایشان بطور گویا بیان داشته‌اند که حضرت محمد بن الحسن المهدی علیه السلام دارای چند اسم است و یکی از اسامی کم فروغ آن حضرت که همانا اسم مخفی آن حضرت است، نام «احمد» می‌باشد؛ پس از جمله آن روایات:

عن حذیفة بن الیمان، قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول - و ذکر المهدی علیه السلام - : إنه یبایع بین الرکن و المقام، اسمه: أحمد، و عبد الله، و المهدی، فهذه أسماءه ثلاثها.

(۱) ر.ک: وحدة شخصية المهدی الأول و القائم و الیمانی - ناظم العقیلی.

(۲) میرزا نعیم اصفهانی بهائی در کتاب استدلالیه می‌نویسد: وجه هشتم (در اثبات قائمیت علیمحمد باب) آنکه در عبارات ائمه معصومین علیهم السلام در حق حضرت قائم حقّ جدید و امام جدید بسیار مذکور شده و البته و غیر از محمد بن الحسن باید باشد.

خذیفه یمانی گوید: از پیغمبر ﷺ شنیدم که مهدی ﷺ را یاد نموده و فرمود: او بین رکن و مقام بیعت خواهد گرفت و اسمش احمد و عبدالله و مهدی است؛ پس اینها سه نام از او هستند.^۱

بنابراین تمامی ادله روایی و عقلی و لغوی و سیاقی دلالت بر این دارد که مراد از این روایت تنها يك شخص است و او همانا حضرت امام زمان ﷺ است.^۲

(۱) الغیبه-طوسی-۴۵۴.

(۲) اساساً چند اسمی بودن برخی از انبیاء و اولیاء امر منصوص و قرآنی بوده است؛ همانطور که در حق پیغمبر خاتم ﷺ در قرآن دو اسم محمد و احمد ذکر گردیده است:

﴿وُ مَبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ صف ۶.

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ احزاب ۴۰.

و از امام باقر علیه السلام روایت است:

قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَخْبُرُ عَنْ عِيسَى: وَ مَبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ وَ بَشَّرَ مُوسَى وَ عِيسَى بِمُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ). سخن خداوند عزوجل از عیسی خبر می‌دهد: «مبشرم به پیغمبری که بعد از من خواهد آمد و اسمش احمد است» پس موسی و عیسی بر محمد صلی الله علیه و آله بشارت دادند. البرهان فی تفسیر القرآن -سید هاشم بحرانی- ج ۵-ص ۳۶۴. (به نقل از کافی و کمال الدین)

و از پیغمبر خاتم ﷺ روایت شده است:

أَمَّا مُحَمَّدٌ فَإِنِّي فِي الْأَرْضِ مُحَمَّدٌ، وَأَمَّا أَحْمَدُ فَإِنِّي فِي السَّمَاءِ أَحْمَدُ. پس من نامم «محمد» است چراکه در زمین ستوده شده‌ام؛ اما «احمد» هستم چرا که در آسمان مورد ستایش هستم [یعنی توسط کتب سماوی و ... مرا ذکر و ستایش نموده‌اند]. همان.

بنابراین، این همان تحقق وعده پیغمبر صلی الله علیه و آله در رابطه با امام زمان ﷺ است که در حق او فرمود:

قال النبي ﷺ: اسمه كاسمي، و اسم أبيه كاسم ابني. اسم مهدی ﷺ همانند اسم من و اسم پدرش همانند اسم فرزندانم (حسن) است. امالی-شیخ طوسی-ص ۳۵۱.

پس نام حضرت مهدی صلی الله علیه و آله، شبیه نام پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله است و همانطور که پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله دو اسم «احمد» و «محمد» را دارا بود؛ امام زمان صلی الله علیه و آله نیز دارای این دو نام است و روایات فوق همگی بر این امر دلالت و اشارت دارد.

شبیه

یکی از مبلغان این فرقه می نویسد:

یصف أمير المؤمنين عليه السلام ولده الذي يخرج في آخر الزمان بأنه: أبيض مشرب بحمرة بينما يصف الإمام الكاظم عليه السلام مهدي آل محمد عليه السلام في الرواية الرابعة بأنه: أسمر اللون.

در این روایت، امام علی عليه السلام فرزندش را که در آخر الزمان خروج می کند اینچنین وصف می کند: «سفیدروی مایل به سرخی»؛ حال آنکه امام کاظم عليه السلام، مهدی آل محمد عليه السلام را همانطور که در روایت چهارم آمد،^۱ این چنین معرفی می کند: «رخسار وی گندم گون است».^۲

آنان با استدلال به این اختلاف نقل در شرح چهره قائم آل محمد عليه السلام، ادعا دارند که ذکر دو چهره متفاوت از همدیگر دلالت می کند بر وجود دو قائم. بگونه ای که قائم اول چهره ای گندمگون دارد؛ اما قائم دوم چهره ای سفید مایل به تیرگی. و این تفاوت در چهره بمعنی وجود دو قائم است.

جواب

این استدلال حقیقتاً خنک و نزد اهل علم، قبیح است؛ همه اهل پژوهش و مطالعه می دانند که در حق تک تک اهل بیت عليه السلام و غیر ایشان جهت وصف چهره و اندام، اختلاف نقل و نظر است؛ آیا این بهانه واهی سبب می گردد تا مدعی وجود امامان گوناگون شده و از آن بابت که بعنوان مثال برای حضرت امیرالمومنین عليه السلام

(۱) اشاره به خبر فلاح السائل نوشته سید بن طاووس: قال عليه السلام: ذاك المهدي من آل محمد عليه السلام. ثم قال عليه السلام: بأبي المنتح البطن، المقرون الحاجين، أحمش الساقين بعيد ما بين المنكبين، أسمر اللون. (فلاح السائل-ص ۲۰۰).

(۲) جامع الأدلة- ابومحمد الانصاری-ص ۲۰۴.

چندین نوع شمایل روایت کرده‌اند، پس مدعی گردیم که «در زمان پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله، ده نفر علی بن ابی طالب وجود داشت، چون صفات ظاهری که برای علی بن ابی طالب علیه السلام گفته‌اند با هم در تفاوت است»؟! چه آنکه حتی اگر فرض بگیریم بین «فرد گندم گون»؛ با «سفید روی مایل به سرخی» فرقی است، این امر را می‌توان بر خطای راوی در نقل خبر از امام علیه السلام یا تغییر چهره حضرت مهدی علیه السلام در طول دوران زندگی‌اش دانست؛ چراکه طبق ادله شرعیه مذهب شیعه در آخرالزمان تنها یک قائم بعنوان امام معصوم و حجت خداوند بر بشریت موجود است که به واسطه او خداوند بر هستی عطف و رحمت ورزیده و غیث نازل می‌کند. فلذا چنگ زدن به یک اختلاف نقل نسبت به رنگ چهره امام مهدی علیه السلام برای اثبات مهدویت احمد اسماعیل حقیقتاً زنده بوده و بلکه از تهیدستی این فرقه در اقامه دلیل حکایت می‌کند.

قابل تأکید است که اساساً فرقی بین «رخسار گندم گون» با «رخسار سفید مایل به سرخی» نیست. چهره‌ای که از سفیدی مایل به رنگ کدر گردد را پوست گندمگون می‌نامیم و این از امور شناخته شده بین عرب و غیرعرب است؛ چنانکه زبیدی لغوی گوید:

السُّمْرَةُ: لون الأَسْمَرِ، و هو لَوْنٌ يَضْرِبُ إِلَى سَوَادٍ خَفِيٍّ وَ فِي صِفَتِهِ صلی الله علیه و آله:
 كَانَ أَسْمَرَ اللَّوْنِ وَ فِي رِوَايَةٍ "أَبْيَضَ مُشْرَبًا خُمْرَةً"

سمره (گندمگونی): یعنی رنگ گندم‌وار؛ و آن رخسار مایل به اندکی سیاهی است؛ پس در صفات [ظاهری] پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله آمده است: «او چهره گندمگون داشت»؛ و در روایتی دیگر: «چهره او سفید مایل به سرخی» بود.^۱

پس همانطور که پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله هم با اصطلاح «گندمگون» و هم با جمله وصفیه: «رخسار سفید مایل به سرخی» توصیف گردیده است؛ امام مهدی علیه السلام نیز در

(۱) تاج العروس-زبیدی-ج ۶-ص ۵۳۲.

توصیف ظاهر اینچنین عنوان شده است. حال آنکه با ادعای موهن این فرقه باید مدعی تعدد نبوت در زمان پیغمبر شد!

همچنین ابن منظور لغت شناس می نویسد:

بَعِيرٌ أَسْمَرٌ: أَيْضٌ إِلَى الشُّهْبَةِ.

شتر گندمگون: یعنی سفید مایل به تیره.^۱

پس پوست گندمگون، همان پوست سفید مایل به رنگ تیره است و هیچ فرقی بین این دو نیست؛ حال آنکه پیروان احمد اسماعیل بدین ادعا که بین چهره گندمگون با چهره سفید مایل به تیره، فرق است و اینکه امام مهدی علیه السلام بر روی صورتش خال دارد ولی صاحب الامر علیه السلام روی صورتش خط است، مدعی هستند که «امام مهدی» و «صاحب الامر» دو شخص جدا از هم هستند و حضرت حجت بن الحسن المهدی علیه السلام، صاحب الامر نیست!!^۲ و خدا می داند که دیگر باورهای بنیانی این فرقه نیز به اینچنین استدلال‌های سست و تعجب آور وابسته است.

❖ روایت ششم: حدیث وصیت

احمد طی نامه‌ای که به شیعیان نوشته، اصلی‌ترین دلیل خود مبنی بر راستی ادعایش را روایتی در کتاب الغیبة طوسی دانسته که آن را **حدیث وصیت** نام نهاده و

(۱) لسان العرب-ج ۴-ص ۳۷۶.

(۲) الإمام المهدی علیه السلام في خده خال، بينما صاحب الأمر علیه السلام في خده أثر... من هذا يتضح أن صاحب الأمر شخص آخر غير الإمام المهدی محمد بن الحسن علیه السلام. امام مهدی علیه السلام در صورتش خال دارد ولی صاحب الامر علیه السلام در صورتش خط دارد؛ و از همین مبرهن می‌گردد که صاحب الامر فردی غیر از محمد بن الحسن المهدی علیه السلام است! (جامع الأدلة-ص ۲۰۴).

آن را دلیلی آشکارا و برهانی بڑا در برابر منکران خود قلمداد شده و مدعی صحت سندی و قطعیت صدور آن گردیده است.

○ متن حدیث وصیت

احمد می‌نویسد:

لقد بشرکم بی جدی رسول الله ﷺ و ذکرنی فی وصیته باسمی و صفتی،
و وصلت لکم هذه الوصية بسند صحيح و ذکرها علماء الشيعة فی کتبهم.

همانا جد من رسول الله ﷺ بشارتِ مرا داده است و من را در وصیت خود
با اسم و ویژگی‌ام ذکر کرده و این وصیت به سند صحیح به دست شما
رسیده است و علماء شیعه در کتبشان ذکر کرده‌اند.

سپس وی روایت مد نظر خود را ذکر می‌کند:

أخبرنا جماعة، عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن سفيان البزوفري، عن
علي بن سنان الموصلي العدل، عن علي بن الحسين، عن أحمد بن محمد
بن الخليل، عن جعفر بن أحمد المصري، عن عمه الحسن بن علي، عن
أبيه، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد، عن أبيه الباقر، عن أبيه ذی الثغفات
سيدالعابدين، عن أبيه الحسين الزكي الشهيد، عن أبيه أميرالمؤمنين (عليه السلام) قال:
قال رسول الله ﷺ - في الليلة التي كانت فيها وفاته - لعلي (عليه السلام): يا أبا الحسن
أحضر صحيفة ودواة. فأملا رسول الله ﷺ وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع
فقال: يا علي إنه سيكون بعدى اثنا عشر إماما و من بعدهم اثنا عشر مهديا،
فأنت يا علي أول الاثني عشر إماما سماك الله تعالى في سمائه: عليا
المرتضى، و أميرالمؤمنين، و الصديق الأكبر، و الفاروق الأعظم، و المأمون،
و المهدي، فلا تصح هذه الأسماء لاحد غيرك. يا علي أنت وصي علي أهل

بیتی حیهم و میتهم، و علی نسائی: فمن ثبتها لقیتهی غدا، و من طلقتها فأنا برئ منها، لم ترنی و لم أرها فی عرصة القيامة، و أنت خلیفتی علی امتی من بعدی. فإذا حضرتك الوفاة فسلمها إلى ابني الحسن البر الوصول، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني الحسين الشهيد الزکی المقتول، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني سيدالعابدين ذی الثنات علی، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني محمد الباقر، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني جعفر الصادق، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني موسى الكاظم، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني علي الرضا، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني محمد الثقة النقی، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني علي الناصح، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني الحسن الفاضل، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني محمد المستحفظ من آل محمد عليه السلام. فذلك اثنا عشر إماما، ثم يكون من بعده اثنا عشر مهديا، (فإذا حضرته الوفاة) فليسلمها إلى ابني أول المقربين له ثلاثة أسامي: اسم كاسمی و اسم أبي و هو عبدالله و أحمد، و الاسم الثالث: المهدي، هو أول المؤمنین عليه السلام.

از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت است که فرمود: «پیغمبر صلى الله عليه وسلم در همان شبی که از دنیا رفتند دستور دادند که کاغذ و دواتی بیاورند. پس شروع به املاء وصیت خود کرد تا به اینجا رسید و فرمود: ع ای علی بعد از من دوازده امام خواهد بود و بعد از آنها دوازده مهدي؛ ای علی تو اولین امام از آن ائمه دوازده گانه هستی که خداوند در آسمانش تو را به چندین نام نامگذاری کرده است: مرتضی؛ امیرالمؤمنین؛ صدیق اکبر؛ فاروق اعظم؛ المأمون؛ المهدي. پس هیچ یک از این نامها شایسته شخصی غیر از تو نیست. ای علی تو وصی من بر اهل بیت من هستی و بر زنان من چه مرده و چه زنده؛ پس هر آنکه را که نگهداری به دیدار من آید و هر آنکه را که طلاق دهی از آنان من نیز از وی بیزار هستم. نه آن زن مرا در قیامت خواهد دید و نه من وی

را!! ای علی تو خلیفه من در امت من هستی، هرگاه وفاتت رسید خلافت را به پسر من حسن نیکوکار و وصول واگذار کن، تا هرگاه وفاتش رسید آن را به پسر من حسین شهید پاک شهید واگذار، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش علی سجده گزار واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش محمد باقر واگذار، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش جعفر صادق واگذار، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش موسی کاظم واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش علی رضا واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش محمد تقی مورد وثوق واگذار، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش علی پندگو واگذار، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش حسن فاضل واگذار، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش محمد حفظ شده از آل محمد ﷺ واگذار، پس آن‌ها دوازده امام هستند. سپس بعد از او دوازده مهدی می‌باشند. هرگاه وفات محمد مهدی رسید آن را به پسرش اول مقربین واگذار؛ برای او سه اسم است: یک اسمش مانند اسم من، و اسم دیگرش اسم پدر من است، و آن عبدالله و احمد، و نام سوم مهدی است. و او اولین مؤمنان است. ﴿۱﴾

احمد بن اسماعیل این روایت را بنیادی‌ترین دلیل وی بر امامت و مهدویت خود دانسته و از این رو می‌نویسد:

و هذا هو الإنذار الأخير لكم من الله و من الإمام المهدي ﷺ و ما بعده إلا آية العذاب و لخرى في هذه الحياة الدنيا، و في الآخرة جهنم يصلونها و بس المهاد لمن لم يلتحق بهذه الدعوة.

و این آخرین هشدار از طرف خدا و امام مهدی علیه السلام است ولی دیگر از پس آن نشانه‌های عذاب و خواری در این دنیا و جهنم در آخرت است برای هر کسی که به این دعوت نپیوسته باشد!

سپس در حق منکران پیشوایی اش می‌نویسد:

و أعلن بأسم الإمام محمد بن الحسن المهدي عليه السلام أن كل من لم يلتحق بهذه الدعوة و يعلن البيعة لوصي الإمام المهدي عليه السلام بعد ۱۳ رجب ۱۴۲۵ هـ ق فهو:

۱- خارج من ولاية علي بن أبي طالب عليه السلام و هو بهذا إلى جهنم و ينس الورد المورود و كل أعماله العبادية باطلة جملة و تفصيلا فلا حج و لا صلاة و لا صوم و لا زكاة بلا ولاية.

۲- أن رسول الله محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله برىء من كل من ينتسب إليه و لم يدخل في هذه الدعوة.

هم اکنون من به اسم امام محمد بن حسن المهدي عليه السلام اعلان می‌کنم که هر کس به این فراخوان ایمان نیاورد و اعلان بیعت با وصی امام مهدی علیه السلام نکند، از تاریخ ۱۳ رجب سال ۱۴۲۵ قمری به بعد:

۱- او خارج از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بوده و جایگاهش جهنم است و تمامی اعمال عبادی اش بدون استثنا باطل بوده و دیگر نه حجی و نه نمازی و نه روزه‌ای و نه زکاتی برایش بدون ولایت [منظور ولایت احمد بصری] باقی نخواهد ماند.

۲- بلاشک نبی اکرم ﷺ از هر کسی که خود را به وی منتسب می‌کند [خود را مسلمان می‌داند] ولی به این دعوت لبیک نگفته است، اعلان بیزاری و برائت می‌کند!^۱

استفاده‌های احمد بصری و پیروانش از این روایت بر چند بخش است:

• بخش نخست. ادعای ذریت و بنؤ

احمد و پیروانش روایت فوق را دلیلی بر راستی ادعای انتساب احمد همبوشی به نسل امام زمان ﷺ دانسته و این خبر را اصلی‌ترین دلیل روایی اثبات فرزندگی او از امام زمان ﷺ می‌دانند.

• بخش دوم. ادعای مهدویت

این طایفه مدعی هستند که حسب این روایت، فرزند امام زمان ﷺ دارای مقام مهدویت است. از اینرو مدعی مقام قائمیت و مهدویت برای احمد اسماعیل می‌گردند.

• بخش سوم. ادعای امامت و خلافت

این طایفه مدعی هستند که بنابر حدیث فوق پس از امام زمان ﷺ، احمد اسماعیل بصری جانشین او بوده و امامت امت را عهده‌دار خواهد شد. پس تمامی شئون امامان معصوم (علیهم‌السلام) از جمله علم غیب و عصمت و حجیت قول و قائمیت شامل وی نیز می‌شود.

• بخش چهارم. ادعای وصایت

این طایفه مدعی هستند بنابر روایت فوق، پیغمبر خاتم ﷺ شخصاً و مستقیماً بر احمد اسماعیل بصری وصیت نموده و در نتیجه او نیز جزو اوصیاء الهی (علیهم‌السلام) است و تمامی مقامات وصایت از حجج الله در حق او نیز مترتب است.

(1) <http://almahdyoon.org/bayanat-sayed/221-albara2a>

با اینچنین مقدماتی، این جماعت تمامی ادعاهای دیگر وی از جمله اینکه او «شتر حضرت صالح (علیه السلام)» و «عصای حضرت موسی (علیه السلام)» و «سپر حضرت داود (علیه السلام)» و «سنگ در دستان امام علی (علیه السلام)» و «ناجی حضرت ابراهیم (علیه السلام) از آتش» و «منجی حضرت نوح (علیه السلام) از طوفان» و «فرشته الهی» و «کعبه مؤمنان» و دیگر موجودات بوده را باور داشته و همه ادعاهای هشتادگانه این مدعی و پیروان ویژه اش را راست و درست می‌دانند و در هر اشتباه و خطا و دروغ و نیرنگی که از وی سر می‌زند و در هر مخالفتش با شریعت، او را حق دانسته و مخالف او را باطل می‌دانند؛ ولو مخالف او عقل سالم؛ فطرت پاک؛ روایات متواتر؛ قرآن کریم؛ پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله)؛ اهل بیت (علیهم السلام) و یا علمای شیعه باشد.

از این روی به سهولت هر که سخنی مخالف احمد اسماعیل بصری باشد را تکذیب نموده و به هر راهی گفتار مخالفشان ولو صادر از خداوند و یا اهل بیت (علیهم السلام) باشد را رمی بر انحراف یا خطا و غلط‌گویی نموده و فقط با این برهان که «امام احمد الحسن در حدیث وصیت ذکر شده، پس او حق مطلق است»، با تمامی ادله شرعیه صحیح‌ه‌ای که دروغ این مدعی و فرقه‌اش را ثابت می‌کند، ضدیت و مخالفت دارند و به راحتی حکم بر تکذیب نصوص قرآنی و سنت و یا عقل و سیره متشرعه می‌دهند.

ما در تنها روایتی که فرقه نوظهور احمد اسماعیل برای همه ادعاهایشان مطرح نموده‌اند، خوض خورده و عیار راستی ادعای این جماعت از این روایت را سنجیدیم و دیدیم که این روایت چه از بابت سند و چه متن و چه دلالت، مخالف هر آن چیزی است که این جماعت مدعی شده‌اند.

○ بررسی تطبیقی حدیث وصیت

- الف. سند روایت

احمد همبوشی در ابتدای سخنش مدعی شده سند روایت صحیح است.^۱ حال در صورت اثبات عدم صحت سند این خبر، ادعای او از دو نگرش خارج نیست:

الف. احمد بصری به دروغ مدعی درستی سند شده است.

ب. او در اثر نادانی و غفلت مدعی درستی سند است.

در هر دو حالتِ فوق، «عصمت» و «علمیت» او واضح البطلان است و ارجح و ارزش امامت آن مدعی که علمش در حد تشخیص سند صحیح از ضعیف نیست، از همین مختصر، هویدا است.

■ ادله تضعیف سند روایت

سند صحیح طبق سخن علامه عبدالهادی الفضلی در اصول الحدیث و نیز سخن شهید ثانی در کتاب البدایة فی علم الدراية و نیز در الوجیزة فی علم الدراية مرحوم بهبهانی و مقباس الهدایة علامه مامقانی و بزرگان دیگر، یعنی:

حدیثی که تمامی روات آن ۱- شیعی امامی ۲- عادل ۳- ضابط (دقیق در روایات) بوده باشد را حدیث صحیح از بابت سند می‌نامیم.

علامه عبدالهادی الفضلی می‌نویسد:

الحدیث الصحیح هو المسند الذی تتامت فیہ سلسلة السند من آخر
راو له حتی المعصوم الذی صدر منه الحدیث، مع اشتراط أن یکون کل

(۱) و ذکرنی فی وصیته باسمی و صفتی، و وصلت لکم هذه الوصیة بسند صحیح.

واحد من الرواة في جميع أجيال الرواية إماميا عادلا ضابطا في حفظه
للحديث و نقله له.

حدیث صحیح همان حدیث مسند^۱ است که سلسله سند آن در نهایت به
معصوم می‌رسد که صاحب حدیث است ولی با این شرط که تمامی روآت،
شرط شیعی امامی و عادل و ضابط در حفظ و نقل حدیث بودن را داشته
باشند.^۲

• گفتاری کوتاه پیرامون توثیقات رجالی

در مذهب شیعه امامیه توثیق راوی بر دو دسته است:

دسته اول: توثیقات خاصه و آن عبارت است از توثیقاتی که توسط بزرگان
شیعه بر روآت اعمال می‌گردد. بعنوان مثال یکی از دوازده امام علیهم‌السلام و یا اصحاب فقیه
ایشان (همانند زراره بن اعین و ابوبصیر و فضل بن شاذان و دیگران) و یا اتباع محدث و
فقیه ایشان (همانند ابن بابویه و ابن قولیه و ابن الولید و غیرهم) و یا محدثان و
دانشمندانی آشنا با رجال و قواعد توثیق، همانند شیخ برقی و شیخ طوسی و شیخ
مفید و شیخ کلینی و شیخ صدوق و شیخ مجلسی و شیخ نوری و همسانان شان یک
راوی را از بابت نقل روایت، مورد اعتماد بدانند.

پس این توثیقات شامل دو دسته‌اند:

توثیق پیشینیان: شامل امامان شیعه علیهم‌السلام و فقها و محدثان و دانشمندان رجالی
متقدم شیعه همانند محمد بن خالد برقی و سعد اشعری و فضل بن شاذان و محمدون

(۱) حدیث مسند یعنی حدیثی که سلسله سند آن ذکر گردیده است و راویان روایت از محدث تا
معصوم علیهم‌السلام معین و مذکور هستند.

(۲) اصول الحدیث - عبد الهادی الفضلی - ص ۱۰۷ - مؤسسه أم القرى للتحقیق والنشر - بیروت

ثلاث (شیخ ابوجعفر محمد کلینی؛ شیخ ابو جعفر محمد صدوق؛ شیخ ابو جعفر محمد طوسی) و شیخ کَشّی و شیخ نجاشی تا دوران ما قبل مرحوم ابن شهر آشوب.

پس این توثیقات بطور عمدۀ (و نه مطلق) در معرض اقبال بوده و سبب وثاقت راوی می‌شوند. چرا که آنان یا خود راوی را درک نموده و از وثاقتش اطمینان داشتند و یا شاهدانی زنده و موثق داشتند که آن راوی را فردی موثق و قابل اعتماد قلمداد می‌نمودند.

توثیق علمای متأخر: شامل دوران پس از مرحوم ابن شهر آشوب تا محمدون ثلاث اخری (شیخ محمد حر عاملی؛ شیخ محمد فیض کاشانی؛ شیخ محمدباقر مجلسی) و علمای عصر کنونی.

پس این دسته از توثیق‌ها، از دو حال خارج نیست:

■ توثیق بر مبنای ادله اماریه قطع‌آور

یعنی توثیق‌کننده (موثّق) دلایلی در قالب قرینه و تجربه جهت توثیق راوی اقامه نموده و علیرغم نبود توثیق خاص در حق وی، او را مورد اعتماد قلمداد می‌کند. این توثیقات من باب اجتهادی بودن برای خود موثّق و ایضا هر کسی که آماره توثیق مورد استفاده را مفید به علم می‌داند، حجت است؛ لکن برای غیرشان خیر. بعنوان مثال وقتی علامه سید خوئی روای «ابراهیم بن هاشم ابوعلی» را علیرغم نبود توثیق منصوص خاص متقدم در حقش، توثیق می‌کند، به ادله توثیقش رجوع می‌کنیم؛ وقتی ادله توثیقش نزد اهل علم و درایه، دلایلی قابل پذیرش باشد، این توثیق متأخر من باب حجیت ادله‌اش، حجت است.

■ توثیق بدون ادله اماریه قطع‌آور

یعنی توثیق‌کننده بی آنکه در حق یک راوی از علمای پیشین نصی جهت وثاقتش بوده باشد و یا خود به شاهی در قالب قرینه و فائده دست پیدا کند، و سپس از روی حدس و گمان وی را توثیق نماید. این توثیقات از سوی متأخرین حجیتی

نداشته و پندارمحور و غیرقابل اعتماد است. یعنی یا این توثیق بی ارائه دلیل حسی و آمارات توثیق، مطرح شود و یا اماراتی که مطرح می شود نزد اهل علم، ظنی و حدسی است. بعنوان مثال حضور راوی در بین روّات کتاب احتجاج طبرسی که برخی از اهل علم مدعی وثاقت این افراد هستند حال آنکه غالب اهل رجال و درایه این دلیل را ظنی و حدسی می دانند که افاده علم نمی کند.

دسته دوم: توثیقات عامه که عبارت است از توثیق یک طیف از روّات که «نوع» آن طیف توثیق شده و در یکایک افراد آن نوعیت اعمال می شود.

بعنوان مثال توثیق «اصحاب اجماع»؛ این دسته از روّات، افرادی هستند که شیعه بر وثاقت ایشان و وثاقت مشایخشان اجماع نظر دارد. پس هر روای که از اصحاب اجماع باشد خود وی و راوی مرسل و محذوفی که از وی نقل روایت نموده، موثق است. پس این دسته‌های مورد اعتماد، بر مبنای علم «فوائد رجالیه» مقرر می گردد. طیوفی همانند: اصحاب اجماع؛ رجال نوادر الحکمه؛ رجال کامل الزیارات و وکلای امامان؛ رجال کثیر الروایه از اجلا؛ مشایخ نجاشی؛ رجال بنی فضال و دیگر دستجات که بین دانشمندان رجالی، در حجیتشان تفاوت نظر است. پس برای هر کدام بحثی فراخ است و مجالی دگر نیاز، تا در ادله اثبات و نفی آن طیوف سخن کرد.

با توجه بدین گفتار مختصر، راوی‌های موجود در سند خبری که این فرقه نامش را وصیت گذاشته‌اند، یا ۱. بایستی توسط امامان معصوم علیهم السلام و علمای پیشین مذهب شیعه توثیق شده باشند؛ یا ۲. بایستی امارت (قرینه) قطعی و مفید بعلم در توثیقشان یافت و یا ۳. در طیوفی قرار بگیرند که نوعیت آن طیف توسط عالمان خبره رجالی، توثیق شده باشد؛ حال در سند خبر موجود در کتاب الغیبه نگریسته و ادله توثیق و تضعیف روّات این روایت را بررسی می کنیم:

این روایت تنها یک سند دارد و آن را شیخ طوسی در کتاب الغیبه ذکر نموده است. طبق پژوهشی که اینجانب و همچنین سایر افراد محقق در این فرقه گمراه بر

تنها سند این روایت داشته‌ایم، همگی گواه بوده‌ایم که سند این روایت جزو ضعیف‌ترین اسناد روایی می‌باشد که تشکیل یافته از روّات مجهول و ضعیف و موثق می‌باشد. تنها سند این روایت بدین قرار است:

أخبرنا جماعة، عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن سفیان البزوفری، عن علی بن سنان الموصلی العدل، عن علی بن الحسين، عن أحمد بن محمد بن الخلیل، عن جعفر بن أحمد المصری، عن عمه الحسن بن علی، عن أبيه، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام.

در این سند بغیر از جماعة^۱ و ابی عبد الله البزوفری هیچ یک از روات نه شیعی بودندشان و نه حافظ و ضابط بودندشان ثابت نیست؛ بلکه قرآینی بر تضعیفشان وجود دارد. پس سند این خبر، آحاد ضعیف غریب مهمل است.

گفتیم احمد اسماعیل و سرکردگان فرقه‌ی وی ادعا دارند که سند این خبر صحیح است. دلایلی که ایشان در توثیق این سند عرضه می‌کنند، شامل دلیل فراگیر و دلیل ویژه است. بدین معنا که آنان یکبار مجموعه روات موجود در این خبر را در یک طیف توثیقی قرار داده و آنان را بدین دلیل فراگیر، توثیق می‌کنند؛ و بار دیگر یکایک راوی‌ها را توسط دلایلی ویژه‌ی آن راوی توثیق می‌کنند.

▪ دلیل فراگیر توثیق

دلیل عام آنان بدین قرار است:

قرینه اول: این خبر توسط شیخ طوسی در کتاب الغیبه و از طریق خاصه (شیعه) ذکر گردیده است. پس وقتی شیخ طوسی این روایت و سندش را جزو طرق خاصه می‌داند، پس اثبات می‌شود یکایک روّات، شیعی امامی هستند.^۱

(۱) دسته روات عمدتاً مورد اعتمادی که شیخ طوسی از آن‌ها از بزوفری نقل روایت می‌کرده است.

قرینه دوم: شیخ علی نمازی شاهرودی در حق روّات این خبر مدعیست: این خبر سبب حسن و کمال روّات این خبر است.^۲

قرینه سوم: از آن بابت که در حق روّات این خبر نه توثیق و نه تضعیفی صادر نگردیده است، طبق قانون «اصالتِ عدالت» که علامه حلی و برخی عالمان رجالی دیگر بدان معتقد بودند، این روّات این خبر همگی عادل هستند و بایستی بنا را بر عدالتشان گذاشت.^۳

پس بر مبنای قرینه نخست، همه این راوی‌ها، شیعه امامی هستند؛ و طبق قرینه دوم همه آنان باور درست و کامل داشته‌اند و طبق قرینه سوم آنان عادل‌اند. و این یعنی روات این خبر شیعی امامی عادل‌اند؛ و این بهترین حالت برای سند روایی نزد مذهب شیعه امامیه است.

(۱) بما أن رواية الوصية قد صرح الشيخ الطوسي -مع عدة روايات- بأنها مروية عن طرق الخاصة أي إن روايتها شيعة إمامية، ولو كان فيها راو واحد غير إمامي لما أدرجها على أنها عن طرق الخاصة. بدین سبب که شیخ طوسی تصریح نموده است که حدیث وصیت توسط طرق خاصه نقل شده است؛ پس این یعنی راوی‌های آن خبر همگی شیعه امامی هستند و اگر فقط یک راوی غیر امامی در میانشان یافت می‌شد، شیخ اینچنین عنوان نمی‌داشت که از طرق خاصه هستند. (الوصیه و الوصی أحمد الحسن -ص ۲۸۶).

(۲) وبما أن الشيخ علي النمازي أيضاً استدل على حسن عقيدتهم. و چونکه شیخ نمازی استدلال نموده است بر حسن باورهای راویان این خبر. (همان)

(۳) و بعض علماء الرجال الكبار يذهبون إلى أن الأصل في رواية الشيعة هو الوثاقة إلا من نص على ضعفه، كما ذكر ذلك المحقق الخوئي في عدة مواطن في معجمه عن العلامة الحلي. برخی از علمای بزرگ رجالی باور دارند که بایستی در راوی‌های شیعی، بنا را بر وثاقت گذارد مگر اینکه نصی دال بر تضعیف آن راوی پیدا شود؛ همانطور که محقق خوئی بارها و بارها در معجم رجالی‌اش این عقیده را از علامه حلی، عنوان کرده است. (همان-۳۰۷)

✚ مناقشه در دلیل فراگیر

هر سه قرینه، ریشه در وهم و گمان دارد. عالمان رجالی شیعه این سه قرینه اختراعی را در توثیق روایات و تصحیح اسناد استفاده نکرده‌اند و غربت و تکروی این فرقه در بهره‌برداری از این قرینه‌های اختراعی و ناقص الخلقه نشان از نبود دلیلی درست و پابرجا در تصحیح سند آن روایت دارد. و اما فساد قراین سه‌گانه:

○ نادرستی قرینه اول

قرینه اول باطل است؛ چراکه اهل روایت و حدیث مطلعند «طریق خاص» یعنی طریق سندی که توسط محدثین شیعه تحصیل و تخریج شده باشد، حال اینکه در این طریق، راوی غیرشیعه امامی نیز وجود دارد یا نه، ارتباطی به تخصیص طریق ندارد. بنابراین ما احادیث «موثق» را نیز جزو طرق خاصه می‌دانیم؛ «حدیث موثق» یعنی حدیثی که یک یا چند راوی آن سنی مذهب و یا غیر امامی ولی مورد اعتماد بوده باشد، ولی این حدیث توسط محدثان شیعه گرفته شود.^۱ در نتیجه اینکه شیخ طوسی این خبر را در میان اخباری از طرق خاصه، بیاورد، بمعنی اثبات تشیع و امامی بودن یکایک روایات از ابتداء تا انتهاء نیست. بویژه با بحث و پژوهش در همان اسنادی که شیخ طوسی در الغیبه بعنوان طرق خاصه مطرح نموده، راوی‌هایی را می‌بینیم که فاسد المذهب بوده و سنی مذهب و یا از شیعیان غیرامامی هستند.

پس از جمله ایشان:

❖ جعفر بن محمد بن مالک^۲

نجاشی در حق او گوید: جعفر بن محمد بن مالک... کوفی أبو عبدالله کان ضعيفاً

فی الحدیث.

(۱) الموثق: و هو ما دخل فی طریقہ من لیس یامامی، ولکنه منصوص علی توثقه بین الأصحاب. (اصول

الحدیث-ص ۱۰۸.)

(۲) الغیبه-ص ۱۳۹.

جعفر بن محمد مالکی... کوفی ابوعبدالله که در حدیث ضعیف است.

ابن الغضائری در حقش گوید: کذاب متروک الحدیث جمله و کان فی مذهبه ارتفاع. (دروغگویی که احادیثش همگی دور ریز است و در مذهبش غلو دارد) احمد بن الحسین نیز در حقش گوید: کان یضع الحدیث وضعا، و یروی عن المجاهیل، و سمعت من قال: کان أيضا فاسد المذهب و الروایة. (جعفر بن محمد بن مالک از خودش به دروغ احادیثی می ساخت و از افراد ناشناسی نقل حدیث می کرد و من شنیده ام که او هم در مذهبش و هم در روایتش فاسد بوده است).^۱

بنابراین علمای پیشین شیعه او را جزو افراد فاسد العقیده و ای بسا سازنده احادیث دروغین دانسته اند؛ حال آنکه وی در همان طرق خاصه شیخ طوسی در الغیبه ذکر گردیده است.

❖ احمد العبرتائی^۲

او نیز در تشیعش اختلاف است؛ همانطور که علامه خوئی در حق وی می نویسد:

لا ینبغی الریب فی انحراف الرجل عن الحقّ و فساد عقیدته بعد أن کان مستقیماً فی أوّل أمره.

در انحراف او از حق و فساد عقیدتی اش بعد از اینکه دوران ابتدائی را دارای مذهب درست بوده، شکی نیست.^۳

(۱) الضعفاء من رجال الحدیث - حسین الساعدی - ج ۱ - ص ۳۵۷.

(۲) الغیبة - ص ۱۴۲.

(۳) المستند فی شرح العروة الوثقی - ج ۲ - کتاب الصلاة.

❖ احمد بن علی الإیادی الرازی^۱

شیخ طوسی در وصف وی گوید: أحمد بن علی أبو العباس الرازی الخضیب الإیادی، متهم بالغلو.

ابن الغضائری در حقیقت گوید: أحمد بن علی أبو العباس الرازی... کان ضعیفاً. و حدثنی أبی. رحمه الله. أنه کان فی مذهبه ارتفاع.

شیخ نجاشی در حقیقت گوید: أحمد بن علی، أبو العباس الرازی الخضیب الإیادی: قال أصحابنا: لم یکن بذاک، و قیل: فیہ غلو و ترفع.^۲

❖ ابوسلمی صحابی^۳

وی از جمله روّاتی است که شیخ در قسمت طرق خاصه آورده است، حال آن که وی از رجال عامه است. محقق شوشتری می گوید:

روی الغیبة عنه نصّ النبی ﷺ علی الاثنی عشر علیه السلام و وصف الخبر بأنه من الخاصّة. لكنّ الظاهر وهمه و کون رجاله من العامّة.

کتاب الغیبه طوسی نصّ نبوی ﷺ در حق دوازده امام علیهم السلام را از ابوسلمی نقل نموده و گفته است: این خبر از خاصه است؛ لیکن ظاهراً این وهم اوست و رجال آن از عامه است.^۴

(۱) الغیبة-ص ۱۴۷.

(۲) معجم رجال الحدیث - ج ۲-ص ۱۶۲.

(۳) الغیبه-ص ۱۴۷.

(۴) قاموس الرجال-ج ۱۱-ص ۳۵۵.

پس بطور مکرر رخ داده است که شیخ طوسی در بخش طرق خاصه در الغیبه روایتی را آورده است که همگی از رجال سنی مذهب یا دیگر مذاهب بوده‌اند. و دانشمندان بزرگ رجالی همانند مرحوم شوشتری نیز بدان تصریح نموده‌اند.

❖ احمد بن محمد الخلیلی

وی تنها آورنده روایت موسوم به وصیت است و جزو ضعیف‌ترین روّات و از رجال عامه است؛ همانطور که سید بن طاووس در موردش گوید:

فیما نذکره عن هذا أحمد بن محمد الطبری المعروف بالخلیلی من رواتهم و رجالهم.

پس آنچه از احمد بن محمد طبری معروف به خلیلی از روایت و رجال عامه است، ذکر می‌کنیم.^۱

همچنین روّات گوناگون دیگر که جملگی یا از غالیان و یا از عامه و یا از فرقه‌های نوظهور همانند فطحیه و دیگران هستند. پس اینکه شیخ طوسی این دست از روایات را در طریق خاصه آورده، سبب اثبات تشیع یکایک آنان نمی‌گردد. فائتبه.^۲

(۱) الیقین-ص ۳۳۵.

(۲) بیان یک حکم کلی که تنها شامل بخشی از زیرمجموعه‌های آن حکم گردد، نه تنها در کتاب غیبت طوسی که در تمامی کتب و مصادر اصیل شیعه، جاری و ساری است؛ همانطور که مرحوم ابن قولویه القمی در مقدمه کتاب شریف کامل الزیارات مدعیست تمامی روایات کتابش از طریق رجال مورد اعتماد و شیعی ذکر گردیده است:

أخرجته و جمعته عن الأئمة صلوات الله عليهم أجمعين من أحاديثهم و لم أخرج فيه حديثاً روی عن غيرهم إذ كان فيما رَوينا عنهم من حديثهم كفاية عن حديث غيرهم، وقد علمنا أنا لانحيط بجميع ما روی عنهم في هذا المعنى و لا في غيره، لكن ما وقع لنا من جهة الثقات من أصحابنا عليهم السلام [برحمته] و لا أخرجت فيه حديثاً روی عن الشذاذ من الرجال. كامل الزیارات-ص ۱۵.

کتب حدیثی غیرشیعه نیز بدین سیاق است؛ ما روایاتی که در مصادر اهل تسنن (مثلاً صحیح بخاری) باشد را «روایات مروی از طرق مخالفین» تلقی می‌کنیم و در گفتگو با مخالف استدلال و استناد می‌کنیم؛ حال آن که صدها راوی شیعی در کتب حدیثی آنان وجود دارد و از این روست که شمس‌الدین ذهبی عالم بزرگ سنی مذهب درباره روایات شیعی موجود در کتبشان می‌گوید:

فلو رد حدیث هؤلاء لذهب جملة الآثار النبوية و هذه مفسدة بينة.

اگر قرار باشد، احادیث روایات شیعه مردود اعلام شود، پاره‌ای از آثار نبوت از بین می‌رود و این تباهی بزرگی است!^۱

پس جزء و کل قرینه نخست، باطل است.

○ فساد قرینه دوم

قرینه دوم نیز نادرست است؛ چرا که اولاً گفتیم توثیقات متأخرین هیچ حجیتی ندارد و شیخ نمازی از جمله متأخرین است و توثیقش فقط در صورتی پذیرفته است که

و این در حالیست که در این کتاب شریف درکنار خیل فراوان روایات موثق شیعی، روایاتی از سردسته نواصب و بزرگان عامه همانند «عمر بن سعد» و «ابن شهاب الزهری» نیز وجود دارد. یا همانند شیخ ابوجعفر کلینی که در پیشگفتار کتاب بی‌همتای کافی می‌نویسد: و يأخذ منه من یرید علم الدین و العمل بالآثار الصحیحة عن الصادقین علیه السلام. هر کسی طالب دین صحیح است به آثار صحیحی که از امامان راستگوار علیهم السلام ذکر نموده‌ام، رجوع کند. (الکافی - ج ۱ - ص ۸)

حال آنکه در این کتاب شریف راوی‌های غیرشیعی و بلکه ناصبی همانند «احمد بن هلال» وجود دارد. بنابراین ادعای کلی محدثین در سرآغاز کتاب در رابطه با اعتبار روایات و یا تشیع و وثاقت روایات، در حقیقت ادعای تغلیبی است و نه اطلاقی (یعنی غالباً اینچنین است و نه مطلقاً) و بدون قرینه مفید بعلم نمی‌توان از آن در یکایک اجزای محل ادعا بهره برد.

(۱) میزان الاعتدال - ج ۱ - ص ۵.

پایند به دلیل قطعی باشد که نیست و وی هیچ دلیل مقارنی بر ادعای خویش جز اینکه این روایت خبری در فضیلت اهل بیت (علیهم السلام) نقل کرده‌اند، ندارد.

ثانیاً حتی اگر در کلام شیخ نمازی مماشات کرده و دلیلش را اعتبار بخشیم، اصل این دلیل مبتلا به دور است؛ چراکه نخست بایستی صحت این خبر اثبات شود تا اصل نقل این خبر توسط این روایت اثبات شود؛ حال آنکه تنها سند این خبر، همین یکی است و این یعنی حسن و کمال این روایت متوقف بر توثیقشان است و توثیقشان، متوقف بر حُسن و کمالشان. و این همان دور باطل است که در علم رجال ساقط و از دایره اعتبار خارج است. پس دور بدین قرار است:

الف. این خبر، صحیح است چون روایت آن دارای حُسن و کمال هستند.

ب. روایت خبر وصیت، دارای حسن و کمال هستند، چون خبر وصیت که حاکی از فضیلت اهل بیت (علیهم السلام) دارد، نقل نموده‌اند.

پس وثاقتِ سند متوقف بر درستی متن و درستی متن متوقف بر وثاقت سند است و این دور باطل است.

ثالثاً حتی اگر هرچه گفتیم را نادیده بگیریم، «حسن و کمال» برای روایت سبب وثاقتشان نمی‌گردد. چون ادعای «حسن و کمال»، در بهترین حالت، سبب اثبات تشیع برای این روایت است و نه بیشتر. یعنی مسئله عدالت راوی و ضبط و حفظ روایات برای ایشان همچنان ثابت نیست. پس این گفته باعث وثاقت راوی‌ها نمی‌شود.

رابعاً نقل روایاتی در حق فضائل اهل بیت (علیهم السلام)، سبب تشیع روایت آن نمی‌گردد؛ چه آنکه کتب سنی مذہبان پر است از اخباری که در فضایل اهل بیت (علیهم السلام) و اثبات امامتشان روایت شده است و این احادیث توسط محدثان و راوی‌های سنی ثبت و ضبط شده است. بلکه سرکردگان نواصب همانند شیخ تقی‌الدین ابن تیمیه نیز،

اخباری در فضایل و مناقب اهل بیت علیهم‌السلام نقل نموده‌اند.^۱ نیز برخی از عالمان سنی مذهب همانند احمد بن شعیب نسائی و خطیب خوارزمی و ابن مردویه و ابن مغزلی و شبلنجی و جوینی و قندوزی نقشبندی و دیگران کتاب‌های ویژه در فضایل و مناقب و خصایص آل محمد علیهم‌السلام نوشته‌اند که پر از روایات گوناگون در اثبات امامت ایشان است. پس اگر این امر سبب افاده حسن و کمال روّات باشد، تر و خشکی از روات سنی مذهب نمی‌ماند مگر آنکه ایشان را شیعه موثق امامی بدانیم!

خامساً شیخ نمازی، اصطلاح «حسن و کمال» را سبب وثاقت راوی نمی‌داند؛ بلکه به هنگام مورد اعتماد دانستن یک راوی، به وثاقتش تصریح کرده و دلیل توثیقش را عنوان می‌کند و از طرفی «حسن و کمال» را در هیچ مکانی از کتابش بعنوان مبنای اصلی وثاقت راوی قرار نمی‌دهد؛ چنانکه در ترجمه عبد الملک الشیبانی می‌نویسد:

ثقة عين؛ كما قاله النجاشي وغيره. جملة من رواياته الدالة على حسنه
و كماله.

موثق و بزرگوار است؛ همانطور که نجاشی و غیره این را گفته‌اند؛ برخی از روایاتش دلالت بر حسن و کمالش دارد.^۲

آشکارا دیده می‌شود که شیخ نمازی بین وثاقت این راوی و حسن و کمالش فرق گذارده و چرایی توثیق وی را وثاقت او نزد علمای رجالی پیشین دانسته و اشاره می‌کند که وی از بابت عقیده حسن و کمال دارد. پس این جداسازی بین «وثاقت» و «حسن و کمال»، نشانگر عدم اتکاء بدین ادعا جهت توثیق روات نزد شیخ نمازی است.

(۱) فضل أبی بکر الصدیق - تقی الدین ابن تیمیة - ج ۱۳ - ص ۱۲۲۰ - ناشر: مجلة جامعة أم القرى لعلوم الشريعة - السعودية

(۲) مستدرکات علم رجال الحدیث - ج ۵ - ص ۱۴۹.

سادساً نقل یک خبر توسط راوی، به معنی ایمان آن راوی به مضمون آن خبر نیست؛ چراکه نقل یک خبر، فراتر از اعتقاد به آن است؛ پس این روال همیشگی علمای شیعه بوده است که نقل یک خبر توسط راوی را به مثابه باور او بدان خبر نمی‌دانند؛ شیخ طوسی در این باره گوید:

لو صح أنه نقله لم يدل على أنه كان معتقدا لما تضمنه الخبر... إنما رواه ليعلم أنه لم يشذ عنه شيء من الروايات، لا لأنه يعتقد ذلك... مجرد الرواية فلا حجة فيه على حال.

اگر نقل این خبر درست باشد (نقل خبری توسط یکی از ثقات شیعه در اثبات نظریه جبر) این دلیلی ندارد که بگوییم وی مضمون آن خبر را باور داشته است، بلکه او این خبر را نقل کرده تا بدانند چیزی از روایات از او غریب نمانده است؛ نه اینکه او خود بدان اعتقاد دارد... پس صرفاً نقل روایت هیچ حجتی از این باره ندارد.^۱

پس نقل خبری توسط یک راوی، به معنی پابندی وی به مضمون آن خبر نیست.! همچنانکه محدثان سنی مذهب احادیث فراوانی در اثبات ولایت و امامت اهل بیت (علیهم‌السلام) -همانند حدیث غدیر و ...- نقل نموده‌اند حال آنکه جزو سرپیچی کنندگان از این باور هستند؛ بنابراین اصل ادعای اثبات تشیع روات این خبر بواسطه نقل خبری دال بر امامت امامان شیعه (علیهم‌السلام)، لغو است.

(۱) العدة فی اصول الفقه-شیخ طوسی -ص ۱۳۱.

○ فساد قرینه سوم

اولاً بنیاد اندیشه «اصالت عدالت» زاییده تفکرات سنی مذهب‌بان بوده و در مخالفت با منش و باور مذهب شیعه است. چراکه سنیان برای اثبات «عدالت همه اصحاب پیامبر ﷺ»، این قاعده را اختراع کرده‌اند تا بتوانند ادعایی باطل را لباس حق بیوشانند. علامه سیدشرف الدین در این باره می‌نویسد:

لا عجب منهم فی ذلك بعد بنائهم علی أصالة العدالة فی الصحابة
أجمعین. و حیث لا دلیل علی هذا الأصل.

از آن‌ها تعجب نمی‌کنم آن‌هم بعد از آنی که بر مبنای «اصالت عدالت»
در حق همه اصحاب نبوی بنای عقیده کرده‌اند. حال آنکه هیچ دلیلی بر این
اصل نیست.^۱

عدالت، امری احراز‌ی و نیازمند به دلیل قطعی یا گمان زیاد در موارد خردتر است؛ پس عدالت در حق فردی که صرفاً فسقش اثبات نشده، ثابت نمی‌گردد؛ چراکه عدالت نیز در حقش اثبات نگردیده است. پس هم فسق و هم عدالت، نیاز به احراز دارند و از اصالت ثبوت بر افراد خارجند.^۲ همچنانکه افرادی اگرچه فسق از آنان منتفی

(۱) ابوهریره - ص ۵۵.

(۲) میرزا ابوالقاسم نراقی می‌نویسد:

اختلف الفقهاء و الأصوليون فی أصالة العدالة و الفسق، فمنهم من يقول بأصالة العدالة، و منهم من يقول بأصالة الفسق، و الحقُّ أنَّ الأصل بالنسبة إليهما سواءٌ و إليه ذهب جدی المحقق فی (مناهج الأصول)، لأنَّ النسبة بين الفسق و العدالة ليست التضادَّ بمعنى تقابل العدم و الملكة حتّى يكون العدم موافقاً للأصل و الملكة مخالفة له علی المذهب المختار فی تحقیق معنهما، فإنَّ العدالة كما بیناه فی محلّه هی نفس فعل الطاعات و الكفّ عن المعاصی المنبعث عن هیئة نفسانية من قبیل الخوف و الشوق و المحبّة و نحوهما، و الفسق نفس فعل المعاصی المنبعث من هیئة نفسانية من قبیل عدم المبالاة و نحوها، و إلا امتنع الخلوّ منهما،

است - همانند دیوانه گان و کودکان و کم خردان - ولی این برداشته شدن فسق از آنان، سبب نمی شود که آنان را عادل دانسته و در حکم یا روایت به عدل آن دیوانه یا کودک یا کم خرد استناد کرد. بلکه هم عدالت، بنابه برخی باورها و کردارها، هویدا می شود - همانند راستگویی و راست کرداری و برپایی نماز و پرهیزکاری و روزه داری و ... - و هم فسق و بدکاری بواسطه برخی باورها و کردارها پدید می آید. - همانند دروغگویی یا خیانت یا ستمگری یا بی مبالاتی به اعمال دینی و ... - پس فسق و عدالت، هر دو امر وجودی و پدیداری هستند و نه اینکه عدم اثبات وجود یکی، سبب اثبات وجود دیگری باشد. که در اینصورت اگر برای فردی، عدالت اثبات نمی شود، لاجرم می بایست او را فاسق می نامیدیم که این نیز نادرست است.

ثانیاً اتهام علامه حلی به باور اصالت عدالت، نارواست و هر کسی که در خلاصه الأقوال علامه حلی بیژهد، می بیند که وی در توثیق روّات هرگز بر اصالت عدالت بسنده ننموده چرا که هر اهل پژوهشی می داند این قاعده، ظنی و غیرقابل تکیه است؛ اگرچه علامه خوئی گمان برده که علامه حلی به اندیشه ناروای اصالت عدالت در علم رجال باور داشته است، ولی این ادعا درست نیست و اهل رجال می دانند که علامه حلی در توثیق راویان تا بوده بر دلایل رجالی بسنده نموده است.^۱ علامه حلی

مع أنّ الصبی أو المجنون لا عادل و لا فاسق، فبعدهما كان كلاهما أمراً وجودياً كان نسبة الأصل إليهما مساوياً. (شعب المقال فی درجات الرجال ص-۲۴)

(۱) بعنوان مثال علامه حلی در ترجمه ابراهیم بن عبدالحمید می نویسد: ابراهیم بن عبد الحمید، وثقه الشيخ فی الفهرست. قال فی کتاب الرجال: انه واقفی من اصحاب الصادق علیه السلام. قال سعد بن عبدالله: انه ادرك الرضا علیه السلام و لم يسمع منه، فترکت روايته لذلك. ابراهیم بن عبدالحمید؛ شیخ طوسی در الفهرست توثیقش نموده و در کتاب الرجال می گوید او واقفی المذهب از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده است؛ سعد بن عبدالله می گوید او امام رضا علیه السلام را درک نمود ولی از او حدیثی نقل نکرد؛ پس به همین خاطر روایاتش را رها کردم. (خلاصه الأقوال ص-۳۱۳). دیده می شود که علامه علیرغم توثیق خاص ابراهیم بن

عبدالحمید، بعلت اصرار او بر واقفی‌گری، دست از روایاتش کشیده است؛ که این نشانگر سختگیری آن عالم رجالی است و نه سهل‌انگاری و تکیه به باورهایی سست همانند اصالت عدالت.!

نیز همو در رابطه با زید النرسی صاحب اصل و زژاد گوید: و لما لم اجد لاصحابنا تعديلا لهما و لا طعنا فيهما، توقفت عن قبول روايتهما. بدین سبب که از اصحابمان نه تعدیلی و نه طعنی در حق این دو تن وارد نشده است در قبول روایات این دو نفر توقف نموده‌ام. آشکارا دیده می‌شود که علامه حلی بی‌اعتنا به قانون اصالت عدالت، این دو راوی را علیرغم خیل فراوان روایاتشان، علیرغم اینکه فسقشان ثابت نیست، روایاتشان را نپذیرفته است.

نیز همو در ترجمه احمد بن حماد می‌نویسد که امام باقر علیه السلام او را ترضی نموده است؛ ولی چون اموری هست که آن تعدیل را رد می‌کند، پس در روایات او باید توقف نمود. (همان-۳۲۳)

نیز همو در ترجمه اسماعیل برادر اسحاق بن عمار می‌نویسد: اسماعیل بن عمار، اخو اسحاق. روی الکشی حدیثا فی طریقہ ضعف، ان الصادق علیه السلام كان إذا رأهما قال: و قد يجمعهما لاقوام -یعنی الدنيا و الآخرة. و قد ذكرنا سند الحديث فی الكتاب الكبير، و الاقوی عندی التوقف فی روایتہ حتی تثبت عدالته. اسماعیل بن عمار برادر اسحاق است؛ کشی حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل نموده است که وقتی این دو را می‌دید، فرمود: این دو برای اقوامی جمع می‌شوند یعنی دنیا و آخرت [این جمله یعنی ترجمه اسماعیل همانند برادر موقش اسحاق بن عمار است] و ما سند را در کتاب کبیر ذکر کرده‌ایم و بهتر در نزد من توقف در روایات اوست تا عدالتش ثابت گردد. همان-ص ۳۱۷.

دیده می‌شود که علامه حلی نه تنها باور به اصالت عدالت ندارد بلکه حتی توثیقی که به سند صحیح نرسیده باشد و یا دارای معارض باشد را نیز مردود دانسته و حکم بر جهالت حالش داده و روایاتش را نمی‌پذیرد.

تنها اشکالی که علامه خوئی بواسطه آن، علامه حلی را به قانون نادرست اصالت عدالت رانده، این است که علامه روایات ابن سمکه الأدیب را بدون وجود توثیق خاص پذیرفته است.! حال آنکه علامه علیرغم نبود توثیق خاص، دلایل دیگری برای استقبال از روایات وی بیان داشته است؛ من جمله:

الف. برتری ابن سمکه در ادبیات عرب و علوم دینی. (کلام علامه: کان من اهل الفضل و الادب و العلم)

ب. نوشتن کتاب‌های ماندگار پیرامون باورهای شیعی و ادبیات عرب. (کلام علامه: له کتب عدة لم یصنف مثلها) و مراد از این کتب، کتاب‌هایی نظیر العباسی است که هم شیخ طوسی و هم نجاشی و سایرین همگی این کتاب را جزو کتاب‌های تکرار ناشدنی و خوب دانسته‌اند.

در خلاصه الأَقوال نیمه نخست کتاب را ویژه راویان موثق و نصف دیگر را ویژه متروکین قرار داده است. همو در بخش دوم (متروکین) افراد فراوانی را ذکر می‌کند که نه تنها قدحی ندارند، بلکه مدح گوناگونی نیز دارند، ولی علامه چون آن مدح‌ها را مفید بعلم نمی‌داند، روایات وی را ترک نموده است؛ حال آنکه حسب اصالت عدالت همه آن روایات در معرض توثیق و تعدیل بوده‌اند. پس راندن علامه به اندیشه ناروای اصالت عدالت، نادرست است.

ثالثاً محدثان پیشین شیعه اعم از شیخ صدوق^۱ و شیخ طوسی و دیگران بدین قاعده پایبند نبوده‌اند؛ چراکه گفتیم پیروی از اصالت عدالت در امر روایی و رجالی

ج. شاگردی ابوالفضل ابن عمید از سران حکومت آل بویه شیعی نزد او. (کلام علامه: علیه قرأ أبو الفضل محمد بن الحسين بن العمید)

د. شاگردی پدر ابن سمکه نزد شیخ البرقی (از پیشوایان رجالی و حدیثی شیعه). (کلام علامه: كان اسماعيل بن عبد الله من اصحاب احمد بن ابي عبد الله البرقي و ممن تأدب عليه)

سپس بنابر این قراین می‌نویسد: پس نه تعدیل و نه جرحی در حقیق نیامده است؛ لکن بنابر این ادله و امارات، روایاتش پذیرفته است. آن هم درحالیکه اگر روایت معارضی داشت، آن روایت نیز سالم است. (نص کلام علامه: هذا خلاصة ما وصل اليها في معناه. و لم ينص علماؤنا عليه بتعديل، و لم يرو فيه جرح، فالاقوى قبول روايته مع سلامتها من المعارض). خلاصه الأَقوال-ص ۶۶.

بنابراین راندن علامه حلی بر باور به قاعده اصالت عدالت، نارواست و از این روست که علامه سیدجعفر المروج در باره این شبهه می‌نویسد: أن ابتناء قبول روايته على أصالة العدالة معارض بما ذكره العلامة في زيد الزراد و زيد النرسی... فالمتحصل: أن توثيقات العلامة لم تكن مبتنية على هذا الأصل. ادعای پذیرش روایات بر پایه قاعده اصالت عدالت توسط علامه حلی، معارض است با آنچه علامه حلی در ترجمه زید الزراد و زید النرسی گفته است... پس نتیجه پژوهش آنکه توثیقات علامه بر اساس اصاله عدالت نبوده است. (منتهی الدراییه-ج ۵-ص ۱۸۱).

جهت پژوهش وافی در این رابطه ر.ک: الفوائد الرجالية- شیخ احمد الماحوزی - صص ۵-۲۳.

(۱) بعنوان مثال وی در حق کتاب المنتخبات می‌نویسد:

برگرفته از سنی مذهببان و اندیشه «عدالت صحابه» است و از این روست که شیخ طوسی سردسته بزرگان علم رجال شیعه، در کتاب عده الاصول می‌نویسد:

مما يدل أيضا على صحة ما ذهبنا إليه، أنا وجدنا الطائفة ميزت الرجال الناقلة لهذه الأخبار، و وثقت الثقات منهم، و ضعفت الضعفاء، و فرقوا بين من يعتمد على حديثه و روايته، و من لا يعتمد على خبره، و مدحوا الممدوح منهم و ذموا المذموم، و قالوا فلان متهم في حديثه، و فلان كذاب، و فلان مخلط، و فلان مخالف في المذهب و الاعتقاد، و فلان واقفي، و فلان فطحي، و غير ذلك من الطعون التي ذكروها، و صنفوا في ذلك الكتب، و استثنوا الرجال من جملة ما رووه من التصانيف في فهارسهم، حتى إن واحدا منهم إذا أنكر حديثا نظر في إسناده و ضعفه برواته. هذه عاداتهم على قديم الوقت و حديثه لا تنخرم.

از جمله ادله درستی آنچه بر آن رفته‌ایم {مبنی بر امکان پیروی از خبر واحد} این است که ما شیعه را این چنین یافته‌ایم که روایان نقل کننده

کتاب المنتخبات، فانی لم اروها عن محمد بن الحسن الا أجزاء قرأتها عليه و أعلمت على الأحاديث التي رواها محمد ابن موسى الهمداني، قد رويت عنه كل ما في كتاب المنتخبات مما اعرف طريقه من الرجال الثقات. من فقط قسمت‌هایی از این کتاب را از محمد بن حسن نقل نموده‌ام که بر او قرائت نموده‌ام و علم حاصل نموده‌ام بر احادیثی که از محمد بن موسی همدانی روایت کرده است. سپس کل کتاب المنتخبات را از طریقی که خودم بر آن شناخت دارم از رجال ثقه، نقل نموده‌ام. الفهرست-شیخ طوسی-ص ۱۳۶.

نیز همو در رابطه با یکی از راههای درستی احادیث نزد خود، می‌گوید:

كل ما لم يصححه ذلك الشيخ (ره) و لم يحكم بصحته من الاخبار فهو عندنا متروك غير صحيح. هر روایتی که شیخ ابن الولید تصحیح نموده و حکم بر صحتش ندارد، پس آن خبر نزد ما متروک و نادرست است. من لايحضره الفقيه-ج ۲-ص ۹۰.

پس دیده می‌شود که شیخ صدوق که از محدثان پیشین و بزرگ شیعه است، هرگز بر قاعده ظنی اصالة العدالة بسنده نکرده است.

اخبار اهل بیت (علیهم السلام) را از همدیگر جدا ساخته‌اند؛ برخی از آنان توثیق و برخی دیگر تضعیف شده‌اند و بین آنانی که به احادیث روایت شده از وی اعتماد می‌شود با کسی که به اخبار او اعتماد نگردد، فرق گذاشته شده است؛ شیعه راویان خوب را ستوده و راویانی که لایق سرزنش هستند را نکوهیده و می‌گوید: «فلانی در حدیثش متهم است»؛ «فلانی دروغگو است»؛ «فلانی احادیث را درهم و برهم نقل می‌کند»؛ «فلانی شیعه نیست و مخالف باورهای ماست»؛ «فلانی گرایش‌های واقفی و فطحی و... دارد» و از این دست طعنه‌هایی که یادآور شده و برایش کتاب‌ها نوشته‌اند و رجال حدیث در کتب روایی را در فهرست‌های خود مورد تفکیک و استثناء قرار داده‌اند.^۱

بر پایه این گفتار شیخ طوسی، اجماع مذهب شیعه از دوران امامان معصوم (علیهم السلام) تا زمان خودش بر پژوهش‌های سندی شیعه و پس‌زدن راویان نکوهیده و ستایش راویان مورد اعتماد اثبات شده و ادعای باور پیشینیان به قاعده پندارمآب اصالت عدالت را برطرف می‌سازد.

شیخ محمد سند پیرامون نظر شیعه نسبت به اصالت عدالت گوید:

ليس في المتقدمين و لا الشيخ الطوسي و لا العلامة الحلي من بيني علي
أصالة العدالة بمجرد عدم إحراز الفسق من دون ضميمة وجود أمارات علي
الوثاقة.

نه پیشینیان شیعه و نه شیخ طوسی و نه علامه حلی بنا را بر اصاله
العداله نگذاشته‌اند؛ آن هم به صرف عدم احراز فسق راوی بدون پیوستگی
با قرائنی مبنی بر وثاقت وی.^۲

(۱) عدة الأصول-ج ۱-ص ۱۴۱.

(۲) بحوث فی مبانی علم الرجال-ص ۱۴۷.

علامه جعفر سبحانی در این باره گوید:

لو كان بناء القدماء على أصالة العدالة في كل من لم يعلم حاله، فلا معنى لتقسيم الرواة إلى الثقة، و الضعيف، و المجهول، بل كان عليهم أن يوثقوا كل من لم يثبت ضعفه، و من المعلوم ثبوت خلافه.

اگر پیشینیان شیعه بر «اصاله العداله» در حق هر راوی که حالش معلوم نیست، بنای عقیده می نمودند، پس دیگر تقسیم راویان به ثقّه و ضعیف و مجهول معنایی نداشت! بلکه ایشان باید هر کسی که ضعفش اثبات نگردیده بود را توثیق می نمودند و آشکار است که آنچه رخ داده، خلاف این است.^۱

همچنین شیخ ماحوزی در این باره می نویسد:

آنچه علامه خوبی رحمته الله درباره باور پیشینیان به اصالت عدالت گمان برده است با گفتار صریح آنان که رهنمون می شود بر اعتمادشان تنها به روایان ستوده و قابل اعتماد، در مخالفت است.^۲

بنابراین هر سه استدلال این فرقه که بعنوان «دلیل فراگیر» درستی سند آوردند، باطل و نادرست است.

▪ دلیل ویژه توثیق

۱. علی بن سنان الموصلی العدل

وی راوی مهمل است؛^۱ کسی او را مورد اعتماد ندانسته است. نه توثیق عام و نه توثیق خاص در حق او از سوی علمای رجال گذشته و حال وارد نشده است. او یک

(۱) کلیات فی علم الرجال-ص ۲۳۱.

(۲) فوائد رجالیه شیخ احمد ماحوزی-جعفر سند؛ فاضل دمستانی-ص ۷.

راوی با روایات اندک است که هر از چندی از او نقل روایت شده و هیچ شرح حالی از وی در کتب رجالی جز برخی حدسیات نیامده است علامه مامقانی می‌گوید:

علی بن سنان الموصلی: لیس له ذکر فی کتب الرجال و إنما وقع فی طریق الشیخ (ره) فی « کتاب الغیبة ».

علی بن سنان الموصلی: هیچ ذکری از او در کتب رجالی نیست و نام او تنها در طریق شیخ طوسی (ره) در کتاب الغیبه افتاده است.^۲

○ دلیل توثیق

الف. لقب: «العدل» در انتهای نام علی بن سنان، نشانگر آن است که وی ثقه و شیعه است.^۳

ب. این خبر را بزوفری (یکی از شیعیان مورد احترام) از علی بن سنان نقل نموده است،^۴ پس بنابر قاعده «کثرت روایت اجلاء» وی موثق است. چراکه اگر توثیقی در حق یک راوی نباشد، اما یک یا چند تن از بزرگان شیعه از او نقل خبر کنند، پس به حکم قاعده «کثرت روایت اجلاء» آن مشیخه نیز توثیق می‌شود. وگرنه چطور ممکن است یک راوی موثقی همانند بزوفری، از فردی غیرقابل اعتماد، روایت بگیرد؟

(۱) مُهمل یعنی راوی که نه از او خوب گفته‌اند و نه بد؛ و نمی‌دانیم راوی درستکاری بوده یا بدکار.

(الرسائل الرجالیة - محمد کلباسی - ج ۴ - ص ۱۰۰)

(۲) تنقیح المقال - ج ۲ - ص ۲۹۱.

(۳) أن الرجل موصوف ب (العدل) و هذه الصفة كانت تطلق علی من يعرف بالعدالة و الوثاقة و الورع و الاستقامة. (انتصارا للوصیة - ۵۱).

(۴) أن الرجل من الشيعة فهو معتمد عليه من قبل البزوفري الثقة الجليل وهذا مؤيد آخر علی وثاقته. (همان)

مناقشه 

در ابطال دلیل اول می‌گوییم:

(۱) پیشتر گفتیم که سند صحیح، سندیست که تمامی روات آن عادل و ضابط و شیعه امامی بوده باشند؛ حال آنکه لقب «العدل» صرفاً می‌تواند عدالت وی را ثابت کند (بفرض ثبوت این لقب بعنوان صفت راوی). ولی از کجا می‌توان مطمئن شد که وی ضابط در روایت نیز بوده است؟

ضبط و حفظ روایت ربطی به راستگو و عادل بودن راوی ندارد؛ بلکه به میزان دقت و عدم فراموش‌کاری وی برمی‌گردد که هیچ اشاره‌ای به این مطلب نشده است! پس حتی اگر ادعای نادرست اینها را درست بگیریم، باز از اثبات آنچه رهبر این فرقه ادعا کرده، ناتوان است.

(۲) بنا بر نظر علمای رجال، لقب العدل از القاب ویژه اهل تسنن است؛ یعنی رجالی‌های عامه، رؤات خود را بدین لقب نام نهاده و تعدیل می‌نمودند و این لقب بدین گونه در بین علمای شیعه شایع نیست؛ پس از این رو گمان می‌رود که این راوی نیز از غیر شیعیان باشد.

علامه خوئی می‌گوید:

كان يوصف بها بعض علماء العامة، فلا يبعد أن يكون الرجل من العامة.

«بعضی از علماء عامه به لقب العدل وصف شده‌اند؛ پس اصلاً بعید نیست

که همین علی بن سنان هم از عامه باشد!»^۱

و علامه شوشتری در این باره گوید:

(۱) معجم رجال الحديث - ج ۱۲ - ص ۴۶ - ناشر: مرکز نشر آثار شیعه - قم

علی بن سنان الموصلی... فیستشّم من وصفه بالعدل عامیته.

علی بن سنان الموصلی... از توصیفش به «عدل» عامی بودنش فهمیده می‌شود.^۱

بنابراین بنا بر نظر رجالیون شیعه، گمان می‌رود که علی بن سنان موصلی از اهل تسنن بوده و شیعه نباشد.

۳) لقب نهادن راوی بر «العدل» سبب عدالت یا وثاقت راوی نیست. چرا که تلقیب (لقب دادن) باعث توصیف (وصف حال راوی) نیست؛ توصیف راوی بر «عدل» بودن سبب تعدیل وی می‌گردد؛ ولی تلقیب وی فراتر از توصیف اوست و در نتیجه دلالت این تلقیب بر عدالت راوی، ظنی و خارج از محل ادعاست.

بعنوان نمونه علامه خوئی در ترجمه الفقیه الدارمی العدل می‌نویسد:

الفقیه الدارمی العدل: لا یبعد أن الرجل من العامة، و أن کلمة من ألقابه، و هذه کلمة تطلق علی الکتاب فی القضاء و الحکومات، فیقال: کاتب العدل.

الفقیه الدارمی العدل: هیچ بعید نیست که این شخص از عامه [اهل تسنن] باشد و این کلمه [العدل] از القاب وی باشد. و این لقب به عریضه‌نویس‌های دادگستری اطلاق می‌شده است و می‌گفتند: نویسنده عدل.^۲

(۱) قاموس الرجال - ج ۷ - ص ۴۷۷.

(۲) معجم رجال الحدیث - ج ۶ - ص ۲۱۰. یکی از مبلغان این فرقه می‌نویسد: بعض أتباع فقهاء آخر الزمان یقولون بأن (العدل) كانت تطلق علی قضاة العامة فلا تدل علی المدح! أقول: عجیب هذا الکلام! یمکن المصیر إلى هذا الکلام لو کان علی بن سنان سنياً، ولكن هذا الموضوع قد تجاوزناه عندما أثبتنا بأنه

پس لقب عدل هم بر روات عادل و هم بر روات غیر عادل اطلاق شده است و استفاده از تلقیب العدل در اثبات عدالت وی فراتر از محل ادعا بوده و ظنی است. آنچه می باید اثبات شود، وصف شدن علی بن سنان به عدالت است و نه لقب داده شدن که ثابت نیست.

۴) لقب «العدل» در برخی نسخه‌های دیگر «المعدّل» نام برده شده است (علی بن سنان المعدّل)؛ همانند مقتضب الأثر جوهری و تهذیب المقال ابطحی و دیگر کتب؛ پس این نیز بیانگر آن است که اصل تلقیب «العدل»، بین قرائاتی همانند «العدل» و «العدل» یعنی برابر و «المعدّل» حیران است؛ پس نمی توان بر پایه آن بر تعدیل وی حکم نمود.

در ابطال دلیل دوم می گوئیم:

اولاً آن چیز که بعنوان مشیخه‌ی مورد رضایت مطرح است، «اکثر روایت اجلاء» است؛ و نه صرفاً «روایت اجلاء». پس فرق اولی و دومی در «کثرت روایت» است؛ بدین معنی که اگر بزرگان شیعه از یک راوی، روایات فراوانی نقل نمایند، بطوری که وی را

شیعی و لیس من أبناء العامة. برخی از پیروان فقهای آخرالزمان {منظور وی علامه خوبی است که اساساً پیش از ادعای احمدبصری از دنیا رفته است؛ پس آنان صرفاً با فقهای که در دوران احمدبصری زندگی می کنند دشمنی ندارند بلکه با اصل مرجعیت شیعه به جنگ برخاسته‌اند} می گویند که (العدل) بر قاضی‌های سنی مذهب اطلاق می شده است پس دال بر ستایش نیست. می گوئیم: این کلامی عجیب است! ممکن بود که این سخن را بپذیریم هنگامیکه علی بن سنان سنی مذهب می بود. ولی این موضوع هنگامیکه اثبات نمودیم که علی بن سنان شیعه است، و از سنی مذهب نیست، از آن گذر کردیم. انتصاراً للوصیه-ص ۵۱. حال آنکه دو دلیلی که بعنوان اثبات کننده تشیع او آورده اند را پیشتر آورده و نقض نمودیم. یکی از آنها گفته شیخ نمازی شاهرودی بود که مورد نقد قرار دادیم و دیگری کلام شیخ طوسی که همان را نیز مورد نقد قرار دادیم. پس هیچ تشیعی برای علی بن سنان ثابت نیست و دیده می شود که مبلغ این فرقه نیز پذیرفته است که در صورتی که تشیع یک راوی ثابت نباشد، کلمه "العدل" دلالتی بر تعدیل او ندارد و بلکه نشان از غیرشیعی بودنش دارد.

بعنوان یکی از پایگاه‌های اخذ حدیث در مذهب تشیع بدانیم؛ بنابراین علم حاصل می‌شود که آن مشیخه (اگرچه توثیقی از او در دسترس نیست)، اما بدین سبب که مرجع بزرگان شیعه در روایات اهل بیت علیهم‌السلام بوده و محدثان شیعه نزد او شاگردی نموده و آموزه‌های دین را از او گرفته‌اند، پس وی را نیز موثق می‌دانیم. حال وقتی به روایت شیخ بزوفری از علی بن سنان می‌نگریم، می‌بینیم تنها و تنها یک خبر از او (خبر موسوم به وصیت) نقل نموده است و این هرگز سبب وثاقت نمی‌شود. جمهور بزرگان شیعه نیز بر این امر اجماع نظر دارند. (جز شمار اندکی از ایشان که ادله‌شان سست و نادرست است).

ثانیاً اگر ادعا کنیم «روایت اجلاء» (و نه کثرت روایت اجلاء) سبب وثاقت راوی مشیخه می‌گردد، در این صورت بایستی تمامی روایات موجود در همه کتب شیعه را یکجا صحیح و قطعی الصدور دانست! چراکه همه محدثان کتب حدیثی شیعه (همانند کلینی و طوسی و صدوق و مفید و مجلسی و حر و فیض و دیگران) از علمای بزرگوار و مورد اعتماد شیعه هستند. بنابراین از هر راوی (اعم از مجهول و ثقه و ضعیف و مهمل و...) نقل خبر کنند، به حکم «روایت اجلاء» پس او نیز راوی ثقه و بزرگوار خواهد بود! از طرفی همین راوی‌های مورد اعتماد از هر کس دیگری نقل کنند، آنان نیز بنا به حکم «روایت اجلاء» موثق و بزرگوار خواهند بود و این تسلسل بیمار همان تورم قبیح است که مبطل این استدلال ضعیف است.

ثالثاً شیخ بزوفری هیچ پایبندی و تعهدی نداشته است که تنها و تنها از روایات ثقه نقل خبر کند؛ از این رو نام وی در میان اصحاب اجماع که ویژگی‌شان اخذ خبر از راوی ثقه بود، ذکر نشده است؛ بلکه وی بعضاً از افرادی نقل خبر نموده است که در نظر برخی از علمای رجالی شیعه، فردی ضعیف و غیرقابل اعتماد است؛ همانطور که از جعفر بن محمد بن مالک نقل خبر نموده است که نجاشی در حقیقت گوید:

كان ضعيفا في الحديث، قال أحمد بن الحسين: كان يضع الحديث
وضعا، و يروي عن المجاهيل، و سمعت من قال: كان أيضا فاسد المذهب
و الرواية.

وی در حدیث ضعیف بود؛ احمد بن الحسین گوید: وی بسیار حدیث جعل
می‌نمود و از افرادی نامعلوم نقل خبر می‌کرد؛ از کسی شنیدم که گفت: وی
همچنین فاسد المذهب و بد روایت هم بوده است.^۱

۲. علی بن الحسین

وی نیز مُهمَل است و بطور کلی نمی‌دانیم وی کیست تا ببینیم توثیق و تضعیفی
در رابطه‌اش وجود دارد یا نه؛ چرا که ده‌ها راوی به این اسم و در طبقات مشابه وی
وجود دارد که سبیلی از افراد مورد اعتماد و یا ضعیف و کذاب و... در میانشان است.

○ دلیل توثیق

پیروان احمد بصری ادعا دارند: «علی بن الحسین همان پدر شیخ صدوق است که
از افراد مورد اعتماد شیعه است»^۲ و به این سخن محدث نوری استناد می‌کنند:

إن الموجود في كتب الأحاديث و الرجال التعبير عن والد الصدوق
بقولهم: علی بن الحسین، أو علی بن بابویه.

آنچه در کتب احادیث و رجال از پدر شیخ صدوق تعبیر می‌شود: علی بن
حسین یا علی بن بابویه القمی است.^۳

(۱) نقد الرجال - تفرشی - ج ۱ - ص ۳۶۰.

(۲) هو علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی والد الشیخ الصدوق (ره). انتصاراً للوصیة - ص ۵۷.

(۳) خاتمة المستدرک - ج ۱ - ص ۳۱۶.

مناقشه

اولاً. اصل ماجرا از قرار دیگر است؛ شیخ نوری در خاتمه مستدرک اشکالی را مطرح می‌کند که شخصی گفته است: «نویسنده کتاب فقه الرضاء، علی بن موسی است که وی همان پدر شیخ صدوق است!» سپس در رد این سخن می‌گوید «اسم پدر شیخ صدوق علی بن موسی نیست؛ بلکه آنچه که در کتب احادیث برای وی نوشته می‌شود علی بن حسین یا علی بن بابویه است نه علی بن موسی.» گفته شیخ نوری بر این قرار است:

إِنَّ الْمَوْجُودَ فِي كِتَابِ الْأَحَادِيثِ وَالرِّجَالِ التَّعْبِيرُ عَنِ وَالِدِ الصَّدُوقِ
بِقَوْلِهِمْ: عَلِيُّ بْنِ الْحُسَيْنِ، أَوْ عَلِيُّ بْنِ بَابُويَه، وَ لَمْ أَجِدْ مَوْضِعًا عَرَبِيًّا فِيهِ عَنْهُ
بِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى، كَيْ يُقَاسَ عَلَيْهِ الْمَوْجُودُ فِي خُطْبَةِ الْكِتَابِ.

همانا آنچه در کتب احادیث و رجال از پدر شیخ صدوق تعبیر می‌شود:
علی بن حسین یا علی بن بابویه القمی است و هیچ جایی نیافته‌ام که او را
علی بن موسی نام ببرند تا اینکه او را با عنوان این کتاب مقایسه کنیم.^۱

پس نام پدر شیخ صدوق، علی بن حسین بن موسی بن بابویه است و در کتب احادیث با لفظ علی بن حسین نوشته می‌شود نه علی بن موسی.

ولی این فرقه از این سخن شیخ نوری طبرسی یک قاعده مطلق ساخته‌اند که در هر جایی، روایتی بیاید که علی بن حسین از جمله رؤات آن است، پس بی گمان منظور از او، صدوق اول (پدر شیخ صدوق) است که برداشت خنک و نادرست آن‌ها از سخن شیخ نوری هویداست.

ثانیاً. شیخ طوسی همه روایات صدوق اول را به دو راه گرد آورده است:

(۱) همان..

أخبرنا بجمع كتيبه و رواياته الشيخ المفيد رحمه الله و الحسين بن عبيد الله، عن أبي جعفر ابن بابويه، عن أبيه.

ما از تمامی کتب و روایات پدر شیخ صدوق به دو راه خبر دار شدیم: ۱- شیخ مفید رحمه الله از شیخ صدوق از صدوق اول. ۲- حسین بن عبید الله از شیخ صدوق از صدوق اول^۱

این در حالی است که سند شیخ طوسی تا علی بن حسین در روایت مورد بحث حتی در یک راوی باهم در تطابق نیست:

ابوجعفر الطوسی أخبرنا جماعة، عن أبي عبد الله الحسين بن علي البزوفري، عن علي بن سنان الموصلي العدل، عن علي بن الحسين...

پس بدیهیست که هیچ ارتباطی بین علی بن حسین در این خبر با شیخ علی بن حسین بن بابویه صدوق اول وجود ندارد و این خطاهای فاحش از سوی احمد اسماعیل و یارانش نشانگر نادرستی ادعای صحت سندی آن روایت است.

ج. با پژوهش در اسانید روایات کتاب کمال الدین شیخ صدوق می‌بینیم که وی با فاصله دو نسل از علی بن سنان موصلی نقل روایت کرده است:

حدَّثنا أبو العباس أحمد بن الحسين بن عبدالله بن محمد بن مهران الابي العروضي بمر و قال: حدَّثنا [أبو] الحسين [بن] زيد بن عبدالله البغدادي قال: حدَّثنا أبو الحسن علي بن سنان الموصلي.^۲

یعنی بین شیخ صدوق تا مشیخه‌ی علی بن سنان موصلی، چهار طبقه روایی فاصله است:

(۱) الفهرست-الشیخ ابو جعفر محمد الطوسی-ص ۲۷۴-مکتبه المحقق الطباطبائی-قم
(۲) کمال الدین و تمام النعمة-ص ۴۷۶.

۱. ابن مهران عروسی؛ ۲. ابوالحسین بغدادی؛ ۳. علی بن سنان موصلی؛
۴. مشیخه‌ی علی بن سنان.

حال آنکه شیخ صدوق از پدر خویش بدون هیچ واسطه‌ای نقل روایت کرده است:

«حدّثنی اَبی»، قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن إسحاق بن یعقوب.

«حدّثنی اَبی»، عن سعد بن عبدالله، عن علی بن محمّد الرّازی.^۱

بدیهیست که میان پدر شیخ صدوق و افرادی که ۴ طبقه روایی از دوران او دورتر هستند پیوندی نیست و این ادعا که پدر شیخ صدوق جزو مشیخه روات قدیمی‌تر از خویش بوده ناروا و بعید است.

بنابراین راوی دوم این خبر نیز مجهول است و پر واضح است که خبری که یک راوی مجهول از راوی مجهول دیگر گرفته و نقل نماید، ظنی و غیرقابل اعتماد بوده و نیازمند حجتی آشکارا در تصحیح و تقویتش می‌باشد.

۳. احمد بن محمد الخلیلی

وی راوی ضعیف و متروک و غیر قابل اعتمادی است که دانشمدان رجالی شیعه پشت به پشت او را تضعیف کرده‌اند.

علامه مامقانی می‌نویسد:

أحمد بن محمّد الخلیلی... و مثله فی مائة منقبة للقمی: ۳۷، و غیبة

الشیخ الطوسی: ۱۴۷ حدیث ۱۰۹، و عنه فی بحار الأنوار ۳۶/۲۱۶

حدیث ۱۸... و قد جزم المؤلف قدس سره بضعفه. حصيلة البحث المعنون
ضعیف.

احمد بن محمد الخلیلی... روایاتش در المنقبه قمی و الغیبه شیخ طوسی
ص ۱۴۷ ح ۱۰۹ و بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۲۱۶ ح ۱۸ است... مؤلف کتاب
مقتضب الأثر یقین بر ضعف وی دارد. و نتیجه پژوهش من این است که
وی ضعیف است.^۱

ابن الغضائری وی را کذاب می‌داند^۲ و سید بن طاووس او را از راوی‌های سنی
مذهب می‌داند^۳ و علمای شیعی همانند علامه حلی و علامه خوئی و مجلسی و
مامقانی (رحمهم الله) نیز همگی او را تضعیف نموده‌اند.

(۱) تنقیح المقال فی علم الرجال - ج ۷ - ص ۲۹۶. لازم بتذکر که طبق کتب روایی یکی از مشایخ علی
بن سنان الموصلی، احمد بن محمد الخلیلی می‌باشد. در کتاب الغیبه طوسی تنها دو روایت از علی
بن سنان موصلی وجود دارد که هر دو از احمد بن محمد الخلیلی اخذ شده است؛ یکی همین روایت
که در صدد بررسی سندش هستیم:

أخبرنا جماعة، عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن سفیان البزوفری، عن علی بن سنان الموصلی العدل، عن
علی بن الحسین، عن أحمد بن محمد بن الخلیل... الخ؛ الغیبه - ص ۱۵۰

و دیگری: عن أبي علی أحمد بن علی الرازی الایادی قال: أخبرني الحسين بن علی، عن علی بن سنان
الموصلی العدل، عن أحمد بن محمد الخلیلی... الخ؛ الغیبه - ص ۱۴۷.

(۲) رجال ابن الغضائری - ص ۴۲.

(۳) الیقین - ص ۳۵۵.

❖ وهم و دفع

شاید گفته شود: «آن احمد بن محمد بن خلیل که تضعیف شده است دارای پسوند -آملی- یا -طبری- است ولی در راوی خبر الغیبه، آن پسوند وجود ندارد، پس بین این دو نفر فرق است!»

پس در پاسخ می‌گوییم: اولاً احمد بن محمد بن خلیل آملی، اصلی‌ترین و معروف‌ترین لقبش «الخلیلی» است و بدین سبب سایر القابش در کتب حدیثی زیاد ذکر نمی‌شود؛ همانطور که سید بن طاووس گوید:

فیما نذکره عن هذا أحمد بن محمد الطبری المعروف بالخلیلی من رواتهم
و رجالهم.

پس آنچه از احمد بن محمد طبری «معروف به خلیلی» از روایت و رجال عامه است، ذکر می‌کنیم.^۱

نیز همانطور که ابن الغضائری در کتب منتسب بدو گوید:

أحمد بن مُحَمَّد، الطَّبْرِي، أبو عَبْدِ اللَّهِ، الخَلِيلِي، (الذی یقالُ له: غلامُ
خَلِيل، الأَمَلِي) كَذَابٌ، وَ ضَاعَ لِلهَدِيثِ.

احمد بن محمد طبری ابو عبدالله، الخلیلی، (که به او غلام خلیل می‌گفتند! آملی) کذاب و حدیث ساز بود.^۲

ثانیاً اخبارِ علی بن سنان موصلی از احمد الخلیلی در کتب حدیثی بدین سان بیان شده است:

(۱) همان -ص ۳۳۵.

(۲) رجال ابن الغضائری -ص ۴۲.

حدثنا أبو الحسن علي بن سنان الموصلي المعدل، قال: أخبرني «أحمد بن محمد الخليلي الآملي»، قال: حدثنا محمد بن صالح الهمداني^۱

و این همان خبری است که شیخ طوسی نیز در کتاب الغیبه از احمد الخلیلی الآملی نقل نموده ولی فقط لقب مشهور وی یعنی «الخلیلی» را ذکر نموده است:

عن علي بن سنان الموصلي العدل، عن أحمد بن محمد الخليلي عن محمد بن صالح الهمداني^۲.

بنابراین شیعه اجماع نظر دارد در تکذیب و تضعیف این راوی و تنها آورنده خبر موسوم به وصیت همین راوی است که بیانش آمد.

احتمالاً وی همان «غلام خلیل» است که علمای متعصب سنی در مدح و ثنای وی و باورش به مبانی مخالفین شیعه مطالب فراوانی دارند؛ همانطور که ذهبی در حقیقت گوید:

غلام خلیل **الشیخ، العالم، الزاهد، الواعظ، شیخ بغداد، أبو عبدالله، أحمد بن محمد بن غالب بن خالد بن مرداس، الباهلی البصری، غلام خلیل... و كان له جلاله عجيبة، وصوله مهيبه، و أمر بالمعروف، و اتباع كثير، و صحة معتقد، إلا أنه يروى الكذب الفاحش، و يرى وضع الحديث.

غلام خلیل **شیخ؛ عالم؛ زاهد؛ واعظ؛ استاد بغداد؛ ابو عبدالله احمد بن محمد بن غالب بن خالد بن مرداس الباهلی البصری غلام خلیل... برای او جلالی عجیب و صولتی مهیب و امر بمعروف و یارانی فراوان و «صحت

(۱) مقتضب الأثر - احمد بن عیاش جوهری - ص ۱۰.

(۲) الغیبه - ص ۱۴۷.

اعتقاد» بود و تنها ایرادش این بود که دروغ‌های فاحشی روایت می‌نمود و اعتقاد به وضع حدیث داشت.^۱

و احتمالاً مراد از اخبار وضع شده، روایاتی است که شیخ طوسی در کتاب الغیبه از وی من باب امامت اهل بیت (علیهم‌السلام) نقل نموده است؛ والله اعلم.

○ دلیل توثیق

شیخ کجوری یک روایت که از جمله روایات آن احمد الخلیلی است را تصحیح نموده پس او موثق است.^۲

✚ مناقشه در دلیل توثیق

جزء و کل این ادعا باطل است.

اولاً شیخ کجوری هیچ توثیقیه‌ای بر احمد الخلیلی ندارد و اعتبار او بر روایتی که از جمله روایات آن احمد الخلیلی است، سبب وثاقت وی نمی‌گردد چراکه اسباب و علل تصحیح یک روایت گوناگون است؛ ممکن است روایتی به دو سند ذکر شده باشد که سند اول ضعیف و سند دوم قوی باشد؛ پس تصحیح شیخ کجوری (اگر باشد) بر روایتی که یکی از روایاتش احمد الخلیلی است، فراتر از توثیق راوی است و محل دلالت فراتر از محل ادعاست و استدلال بدان باطل است.

ثانیاً گفتیم توثیقات متأخرین سبب وثاقت راوی نمی‌گردد و حتی اگر ادعای توثیق توسط شیخ کجوری را وقع نهیم، باز سبب افاده وثاقت احمد بن محمد الخلیلی نیست.

(۱) سیر اعلام النبلاء-ج ۱۳-ص ۲۸۲.

(۲) إذن ف [أحمد بن محمد بن الخلیل] شیعی، کامل، حسن؛ آی یحتج بحدیثه، بل ثقة؛ حسب ما أفاده الكنز، و معتمد علیه حسب مبانی العلامة الحلی وبعض الأعلام المتقدمین، لعدم ورود ذم فیه أبداً. انتصاراً للوصیة-ص ۶۰.

ثالثاً دیده شد که احمد بن محمد الخلیلی یکی از روایت ضعیف نزد اهل رجال است و اگر از پذیرفتنش ابا داری، پس او از جمله روآتی است که نه وثاقت و نه کذبش محرز نیست و راوی مجهول غیر قابل اعتماد است.

۴. جعفر بن احمد مصری

وی نیز مُهمَل است و هیچ توثیقیه‌ای در کتب شیعه ندارد. همانطور که علامه مامقانی می‌نویسد:

جعفر بن أحمد المصری... هو ممن لم يذكره علماؤنا الرجالیون فهو مهمل.

جعفر بن احمد المصری... علمای رجالی شیعه ذکرش نکرده‌اند؛ پس مهمل است.^۱

○ دلیل توثیق

اتباع احمد می‌گویند که چون ذهبی و ابن حجر عسقلانی (دو تن از دانشمندان رجالی سنی مذهب) این راوی را رافضی لقب داده‌اند، پس او شیعه است.^۲

✚ مناقشه در دلیل توثیق

اولاً قانونی مبنی بر اینکه اگر کسی توسط علمای سنی مذهب تضعیف یا متهم به شیعه‌گری شود، پس همانا شیعه است، وجود ندارد. این قاعده یک اختراع ناقص الخلقه و نادرست است. چراکه سالبه‌های جزئیه فراوانی بر این ادعای کلی وارد است.

(۱) تنقیح المقال فی علم الرجال - ج ۱۵ - ص ۳۸.

(۲) جعفر بن احمد المصری: شیعی، وقد ضعفه أبناء العامة لشیعیه. (الوصییه و الوصی احمد الحسن - ص ۲۸۷).

یعنی افراد فراوانی از سنی مسلکان و مذاهب چهارگانه، به دلیل اظهار دوستی نسبت به اهل بیت یا نشر فضائلشان، متهم به تشیع و رافضی‌گری شده‌اند. بعنوان مثال ذهبی در ترجمه حاکم نیشابوری شافعی می‌نویسد:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ طَاهِرٍ، أَنَّهُ سَأَلَ شَيْخَ الْإِسْلَامِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ الْأَنْصَارِيِّ
عَنِ الْحَاكِمِ فَقَالَ: الْإِمَامُ فِي الْحَدِيثِ رَافِضِي خَبِيثٌ.

محمد بن طاهر از شیخ الإسلام ابواسماعیل الأنصاری در مورد حاکم نیشابوری پرسید؛ پس گفت: وی امام در حدیث بوده ولی یک رافضی خبیث است!^۱

حال آیا حاکم نیشابوری، از شیعیان دوازده امامی است و در پی آن اخباری که در منقبت خلفای جور آورده، درست است؟! همچنین ابن ندیم معتزلی در ترجمه شافعی (امام مذهب شافعیه) می‌نویسد:

كَانَ الشَّافِعِيُّ شَدِيدًا فِي التَّشْيِيعِ.

شافعی از شیعیان سرسخت بوده است.^۲

پس رانده شدن برخی از روایت و بزرگان سنی مذهب همانند شافعی و احمد نسائی و حاکم نیشابوری و ابن مغزلی و خطیب خوارزمی و دیگران به تشیع توسط معاندین سبب اثبات تشیع آن افراد نمی‌گردد.

ثانیاً با پژوهش در سخنان اهل رجال می‌بینیم که یک راوی در آن واحد توسط علمای سنی به تشیع و توسط علمای شیعه به تسنن متهم شده است!^۱

(۱) المعجم المختص بالمحدثین- ابو عبد الله الذهبی- ص ۳۰۳.

(۲) الفهرست- ص ۲۹۵.

بعنوان مثال یکی از روّات صحیح بخاری، «عبّاد بن یعقوب الرواجنی» است؛ حال آنکه دانشمندان رجالی اهل تسنن در حقیقت نوشته‌اند:

عباد بن یعقوب الرواجنی (خ): صدوق فی الحدیث رافضی جلد.

عباد بن یعقوب رواجنی (بخاری از او نقل کرده است): او در حدیث صادق اما یک رافضی زمخت است!^۱

لکن همو از نظر علمای رجال شیعه از غیرشیعیان است؛ شیخ می‌گوید:

عبّاد بن یعقوب الرواجنی، عامی المذهب، له کتاب أخبار المهدی.

عباد بن یعقوب الرواجنی عامی المذهب بوده و کتاب اخبار المهدی را نوشته است.^۲

نیز علامه در حقیقت گوید:

عبّاد بن یعقوب الرواجنی... عامی المذهب.^۳

بنابراین استدلال احمد اسماعیل و یارانش در اثبات وثاقت جعفر مصری ناروا و نادرست است.

(۱) ذکر اسماء من تکلم فیہ و هو موثق، ص ۱۰۶.

(۲) الفهرست-شیخ طوسی-ص ۱۹۲.

(۳) خلاصة الأقوال-ص ۳۸۰.

۵. حسن بن علی بن بیان

این راوی نیز مهمل است و هیچ توثیقی شامل حال او نگشته است. تنها کسی که به روایاتش نگاه نموده و او را در زمره روّات خویش ذکر نموده است، ابن عدی سنی مذهب است که حسن ابن بیان را جزو افراد ضعیف در حدیث ذکر نموده است:

حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَ حَدَّثَنَا جَعْفَرٌ قَالَ وَ حَدَّثَنِي عَمِّي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ بِيَانٍ.^۱

دیده می شود که در همین سند نیز جعفر المصری از عمویش حسن بن علی بن بیان نقل روایت نموده است.

○ دلیل توثیق

این راوی در واقع «حسین بن علی» است و نه حسن بن علی؛ و چون در این طبقه از روایات، یک راوی به نام حسین بن علی المصری وجود دارد که باتوجه به همسانی در نام پدر (علی) و لقب «مصری» در این دو راوی، پس هر دو یکی هستند.^۲

✚ مناقشه در دلیل توثیق

این برداشت ظنی است و قرائنی که مطرح می گردد نیز ظنی می باشد و در نتیجه نمی توان مطمئن شد از اینکه حسن بن علی بن بیان همانا ابوعبدالله الحسین المصری یکی از اصحاب بزرگ شیعه باشد؛ بویژه که به نقل از ابن عدی آوردیم که جعفر المصری از «حسن بن علی بن بیان» نقل روایت نموده است؛ یعنی وی هم در کتب شیعه و هم در کتب عامه نامش «حسن بن علی بن بیان» است و هیچ عالمی از

(۱) الکامل فی الضعفاء- ابن عدی ج ۲-ص ۴۰۴.

(۲) هو الحسین و لیس الحسن و أكید أن (الحسن) تصحیف، بدلیل اتحاد الأب و اللقب أو النسبة و هی (المصری). انتصارا للوصیة-ص ۶۴.

گذشته تاکنون مدعی تصحیف نام وی نشده و این ادعا، جدید و بدون دلیل قطعیت‌آور است.

به هر روی چه گمانه‌زنی‌های پیروان احمد بصری را پذیرفته و او را توثیق کنیم (که پذیرفته نیست و توثیق نمی‌شود) و چه این گمانه‌زنی را خارج از دایره اطمینان دانسته و حسن بن علی را همانند سایر روّات مهمل بدانیم، باز تاثیری در اصل امر یعنی ضعیف بودن سند این روایت نمی‌کند.

۶. علی بن بیان

او علی بن بیان بن زید بن سیابه است که هیچ توثیقی در رابطه‌اش نیست؛ در کتب رجالی ذکر نگردیده و مهمل است.

○ دلیل توثیق

الف. پسر او یعنی حسن بن علی بن بیان شیعه است؛ پس علی بن بیان هم شیعه است.^۱

ب. او از اصحاب امام صادق علیه السلام و در نتیجه موثق است؛ چراکه حدیث وصیت را از امام صادق علیه السلام نقل نموده است.^۲

✚ مناقشه در دلیل توثیق

دلیل الف باطل است. چراکه هیچ مناط قطعی که از آن اثبات شود تشیع فرزند دال بر تشیع پدر است؛ وجود ندارد. بلکه سالبه‌های فراوانی اینچنین قاعده‌ی پوک و بی‌هویتی را نقض می‌کند. بعنوان مثال صحابی بزرگوار خالد بن سعید اموی از شیعیان نامی اهل بیت علیهم السلام است که پدرش کافری بود که از ترس شمشیر مسلمان شد و راه

(۱) استفاد تشیعه من ابنه. (الوصیه و الوصی احمد الحسن - ص ۲۸۷).

(۲) إنه من الرواة عن الإمام الصادق علیه السلام و أصحابه، والذین رجع بعض العلماء الکبار وثاقتهم جميعاً إلا من ثبت ضعفه، أي إن الأصل في أصحاب الصادق علیه السلام الوثاقاة إلا ما خرج بدلیل. (همان - ص ۳۰۷).

ناصری‌گری پیش گرفت. حال آنکه بنابر قانون خنک این فرقه می‌بایست بنابر تشیع خالد بن سعید، پدرش سعید بن عاص بن امیه را هم شیعه دوازده امامی بدانیم!

کل و جزء این دلیل ب نیز باطل است؛ چراکه اولاً هیچ دلیلی برای اثبات صحبت علی بن بیان با امام صادق (علیه السلام) بغیر از همین روایت کتاب الغیبه (روایت موسوم به وصیت) وجود ندارد. پس شرط اثبات صحبت ابن بیان با امام صادق (علیه السلام)، اثبات صحت این روایت است که همان نیز مشروط به وثاقت علی ابن بیان است. پس ادعای صحبت وی با امام صادق (علیه السلام) مبتلا به دور است و باطل. دور بدین طریق که:

الف. علی ابن بیان از اصحاب امام صادق (علیه السلام) و در نتیجه موثق است؛ چراکه او از امام صادق (علیه السلام) روایت وصیت را نقل کرده است.

ب. روایت منقول ابن بیان از امام صادق (علیه السلام) (روایت وصیت) صحیح السند است، چرا که ابن بیان از اصحاب امام صادق (علیه السلام) بوده و موثق است!

نتیجه: ابن بیان از اصحاب امام صادق (علیه السلام) است؛ چونکه ابن بیان از اصحاب امام صادق (علیه السلام) است!

این دور آشکار است و این استدلال باطل.

ثانیاً. اهل علم می‌دانند که نقل روایت یک راوی از نبی خدا (صلی الله علیه و آله) یا امامان معصوم (علیهم السلام) منجر به اثبات صحابی‌گری آنان نمی‌شود. چراکه در عرف و در رجال کسی از اصحاب حدیثی نبی خدا (صلی الله علیه و آله) یا امامان معصوم (علیهم السلام) است که مدت‌های طولانی در محضر آن بزرگواران دانش‌آموزی کند و ده‌ها حدیث را شنیده و آنرا نگاشته و یا بخاطر بسپرد. حال آنکه تنها یک خبر از علی بن بیان به امام صادق (علیه السلام) منتسب است و هر اهل علمی می‌داند که بواسطه انتساب یک خبر به ابن بیان - که اصل آن انتساب بواسطه ضعف روات ثابت نیست - و زان پس به امام صادق (علیه السلام)، هیچ صحابی‌گری برای ابن بیان اثبات نمی‌شود. پس او اساساً جزو اصحاب امام صادق (علیه السلام) نیست، بلکه تنها و تنها یک خبر از او نقل نموده است. همانند هر انسان دیگری که می‌تواند خبری از

فردی شنیده و نقل کند و یا خبری از خود ساخته و منتشر نماید. و زیرکی طراح شبهه از همینجا هویدا می‌شود که تلاش می‌کند بین مقام راوی و مقام صحابی همسانی ایجاد کند و به همین دلیل می‌نویسد: «علی بن بیان از روات امام صادق علیه السلام و اصحاب اوست!»^۱ حال آنکه حتی بین کسانی که مدعی وثاقت همه‌ی اصحاب امام صادق علیه السلام هستند، هیچ نصی دال بر وثاقت هرکه خبری از امام صادق علیه السلام نقل کند، وجود ندارد!

ثالثاً ادعای «تعدیل همه اصحاب امام صادق علیه السلام» باطل و ظنی است؛ ادعای تعدیل افرادی که جزو اصحاب و شاگردان امام صادق علیه السلام بوده‌اند شباهت دارد بر ادعای تعدیل همه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله که باطل است. بله! بزرگان شیعه بیان نموده‌اند که امام صادق علیه السلام دارای جلسات تحدث و روایت‌گری بوده است که شاگردان ثقه او به چهار هزار تن می‌رسید.^۲ ولی همان بزرگان تأکید کرده‌اند که همین شاگردان از فرقه‌ها و مذاهب مختلف اعم از شیعه و غیر شیعه بوده‌اند.^۳ از این رو، دیدگاه بزرگانی که مدعی وثاقت شاگردان چهار هزار نفره امام صادق علیه السلام شده‌اند، از دو تصور خارج نیست:

تصور اول. مراد از وثاقت، موثق و مورد اطمینان بودن شاگردان امام صادق علیه السلام نزد پیروان و یاران خود می‌باشد.

یعنی افرادی به شاگردی و مصاحبت امام صادق علیه السلام درمی‌آمدند که از رهبران و بزرگان فرقه‌های دینی و عقلی همانند معتزله و اهل اثر و فلاسفه و متکلمان مسیحی و مسلمان و مانوی و فقهاء شیعه و غیر شیعه بوده‌اند و با اینکه عمده ایشان نزد مذهب

(۱) إنه من الرواة عن الإمام الصادق علیه السلام وأصحابه. (همان.)

(۲) فان أصحاب الحديث قد جمعوا أسماء الرواة عنه، من الثقات علی اختلافهم فی الآراء و المقالات، فكانوا أربعة آلاف رجل. الارشاد - شیخ مفید - ص ۲۸۹.

(۳) «علی اختلافهم فی الآراء و المقالات». همان.

شیعه از بدعتگزاران و کجروان بودند، ولی در مذهب خود و بین پیروانشان از علمای بزرگ و مورد اعتماد (ثقه) بوده‌اند.

پس این تصور با ادله قوی ثابت است؛ همانند شاگردی ابوحنیفه در محضر امام صادق علیه السلام و یا شاگردی مالک بن انس امام فرقه مالکیه نزد آن حضرت و یا شاگردی سران گروه‌های معتزله و دیگر مذاهب نزد آنحضرت که جملگی از بزرگان مکاتب «اعتزال» و یا «اثر» عامه بودند و از افراد موثق نزد ایشان؛ ولی همان افراد در نظر شیعه جزو ضعیفان بشمار می‌آمدند.

تصور دوم. مراد از وثاقت، عادل و ثقه بودن یکایک شاگردان و اصحاب امام صادق علیه السلام در نظر شیعیان است.

پس این امر به ادله قطعی باطل است؛ من جمله حضور سران فرقه‌های ضاله در محضر درس امام صادق علیه السلام؛ و حضور افراد دروغگو و ضعیف و فاسد الروایه و فاسد المذهب در بین اصحاب آنحضرت. پس از جمله ایشان:

* ابراهیم بن اَبی حَبَّة المَکِّی. علامه خوئی در حَقش گوید:

عَدَّ الشَّيْخ الطُّوسِي فِي أَصْحَابِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ علیه السلام... قَالَ الشَّيْخُ

الطُّوسِي: «ضَعِيفٌ»

شَیْخِ أَوْ رَأَى جُزْءَ أَصْحَابِ إِمَامِ صَادِقٍ علیه السلام أَوْرَدَهُ وَ مَيَّ غَوِيْدٌ: ضَعِيفٌ اسْت. ^۱

* عبدالکریم کزّام بن عمرو. او از اصحاب امام صادق و باقر علیه السلام است. ^۱ لکن شیخ طوسی در حَقش گوید: عبدالکریم بن عمرو الخثعمی، لقبه کزّام، کوفی واقفی خبیث، له کتاب، رَوَى عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام. ^۲

(۱) الضعفاء من رجال الحديث - ج ۱ - ص ۱۴۰.

و روّات فراوان دیگر همانند حارث بن عمر بصری، عبدالرحمن بن الهلقام، و عمرو بن جمیع و وهب بن وهب و ابو حنیفه نعمان بن ثابت و ابوجعفر منصور دوانیقی و دیگران که جملگی از اصحاب امام صادق علیه السلام بشمار آمده و جزو افراد فاسد الروایه و فاسد المذهب نام برده شده‌اند و این سالبه جزئیّه، ناقض و مبطل آن موجه کلیه است. بنابراین جزء و کل این ادعا مردود می‌باشد.

رابعاً. خلاصه این قاعده آن است که مرحوم ابن عقده چهار هزار نفر از شاگردان امام صادق علیه السلام را ذکر نموده است که به گفته بزرگان شیعه، جزو ثقات (که بیانش آمد) هستند؛ از این رو ادعای توثیق فقط شامل آن افراد موجود در کتاب ابن عقده است؛ از طرفی شیخ طوسی نیز به گفته خود آن چهار هزار شاگرد مذکور در رجال ابن عقده را در کتاب خویش ذکر نموده است، حال آنکه هیچ اسمی از «علی بن بیان» در آن میان نیست و این یعنی همان توثیق نیز (با مماشات در هرچه گفتیم) شامل علی بن بیان نمی‌شود.

دیده می‌شود که سند این روایت غیرقابل اعتماد است. این خبر توسط افرادی ناشناس یا ضعیف و غیرقابل اعتماد نقل شده است و این در حالیست که احمد همبوشی مدعی گردیده تنها سند این روایت، صحیح است و همین اظهار نظر نادرست و گزاف در ابطال هر چه از علمیت و شأنیت و عصمت ادعا نموده، کافیت! آن مدعی که سندی به این سستی را از سند صحیح تشخیص ندهد، بین خزائن غیبی الهی و خزائن نفتی سعودی نیز فرقی نخواهد دید!

• نگرشی بر قراین تصحیح روایت

همانطور که بطور مشروح بیان نمودیم، سند این خبر ضعیف و غیرقابل اتکا است و سرکردگان این فرقه نیز خود بروشنی از آن آگاهند ولی از این حقیقت گریزانند

(۱) رجال البرقی - ص ۷۵ و ص ۱۱۷ .

(۲) رجال - شیخ طوسی - ص ۳۳۹ .

و برای شانه خالی کردن از غیرقابل اعتماد بودن سند این خبر دو نگرش کلی را مطرح می‌کنند. یکی عدم پذیرش علم رجال و انتشار شبهاتی پیرامون علم رجال تا بدین بهانه اصل پژوهش سندی را زیر سوال ببرند و از زیر بار ضعف سندی این خبر و اغلب اخبار بی سند و ضعیف و دروغینی که پایه‌های این فرقه بدان‌ها وابسته است، بیرون آیند و دیگر اینکه جهت تقویت سندیت این خبر، ادعا دارند که این روایت محفوف به قرائن قطع‌آور است؛ یعنی اگرچه روایت ضعیف السند است؛ ولی قرینه‌هایی وجود دارد که اثبات می‌کند روایت موسوم به حدیث وصیت، صحیح است و می‌توان بدان احتجاج نمود. قرینه‌هایی که این سرکردگان این فرقه ادعا دارند، عبارت است از:

■ قرینه اول: نقل روایت توسط بزوفری

یکی از سرکردگان این گروهک می‌نویسد: «شمارا بخدا مگر ممکن است مردی به بزرگی و وثاقت حسین بزوفری روایتی ضعیف و یا دروغین نقل کند؟»^۱

✚ نقد و بررسی

پوچی و خنکی این سخن، ناگفته هویدا است؛ در نزد شیعه شیخ بزوفری مؤثق و مورد اعتماد است؛ این یعنی او خبر را همانطور که گرفته، به همان صورت نیز روایت کرده است؛ ولی هیچکس مدعی نگردیده که وی بخاطر وثاقتش تنها و تنها روایات صحیح السند را منتقل نموده است! چنانکه این ادعا می‌تواند در رابطه با یکایک محدثان والامقام شیعه همانند ابن بابویه قمی و ابن قولویه قمی و کلینی و طوسی و صدوق و مفید و صفار و طبرسی و فیض کاشانی و محمدتقی مجلسی و محمد باقر مجلسی و ... که در رتبه و وثاقت هم شأن بزوفری یا برتر از او هستند، مطرح گردد و بخاطر جلالت مقامشان تمامی اخبار و احادیث موجود در کتابشان را صحیح پنداشت!

(۱) فبریکم هل يتوقع من هكذا رجل غاية في الوثاقفة و ذالعدالة أن ينقل رواية ضعيفة أو موضوعة. دفاعاً عن الوصية-ص ۳۷.

شبهه

طراح شبهه مدعیست شیخ طوسی از بزوفری تا امام صادق (علیه السلام) سند صحیح داشته است و روایت وصیت را می‌توان علاوه بر طریق ضعیف موجود در الغیبه، بدان سند صحیح دوم نیز مستند نمود؛ یعنی بدین سبب که شیخ طوسی از حسین بزوفری تا امام صادق (علیه السلام) دو سند داشته است، پس می‌توان روایت وصیت را نیز دارای دو سند دانست؛ چراکه شیخ طوسی روایت وصیت را از حسین البزوفری نقل نموده است و از طرفی در کتاب دیگرش گفته: «من در ذکر اسم راوی فقط بر ابتدای سند التزام دارم و ما بقى روات را در قسمت مشیخه ذکر نموده‌ام»؛ پس چون طریق شیخ از بزوفری به اصول اربعمئه، ابن عبدون و غضائری می‌باشد، علیهذا روایت وصیت دارای یک سند دیگری است و آن سند به اصول صحیحه می‌رسد و معتبر الصدور است.^۱

پاسخ

گفتاری که طراح شبهه مطرح نموده را در علم الحدیث با عنوان «تعویض سند» معرفی می‌کنیم. بدین قرار که اگر محدثی از یک روای تا امام معصوم (علیه السلام) دارای دو سلسله سند باشد، می‌توان در صورت ضعف سند اول، سند روایت را بسند دوم تعویض نموده و از وثاقت روایات سند دوم جهت اثبات صحت صدور روایت استفاده کرد. لکن این امر مشروط بر چند امر است که مهمترین آن، این است که محدث، خود تأکید کند که من تمامی روایات فلان راوی را به این دو سند اخذ نموده‌ام. یعنی ما مطمئن باشیم که اگر خبری از فلان راوی از طریق سند اول ذکر شده، همین خبر توسط سلسله سند دوم نیز روایت شده است. پس این شرط بدو راه محقق می‌گردد: *الف. وجود روایت به

(۱) و قد صرح الشيخ الطوسي في كتيبه بأنه يبتدأ في سند الرواية بالراوى الذى نقل الحديث من أصله أو من كتيابه ثم يذكر طريقه إليه في المشيخة و قد ابتدأ الشيخ الطوسي في سند رواية الوصية بالبزوفرى و ذكر طريقه إليه في بعض كتيبه و هو: أحمد بن عبدون و الغضائرى و هما من الثقات، و بذلك تكون رواية الوصية منقولة من أحد الأصول الأربعمائة المعتبرة. الوصية و الوصى أحمد الحسن -ناظم العقيلي- ص ۲۰۵.

سند دوم در کتاب محدث؛ یعنی محدث در قسمتی از کتابش روایتی را به سند ضعیف (سند اول) ذکر می‌نماید؛ لکن همو، این روایت را به سند صحیح (سند دوم از همان راوی) در مکان دیگری از کتابش نقل می‌کند. *ب. محدث تصریح می‌کند که «تمامی روایات فلان راوی را به دو سند اخذ نموده‌ام». در اینصورت نیز تعویض سند ممکن است.

حال برگردیم بر ادعای طراح شبهه؛ وی ادعا دارد بدین دلیل که شیخ طوسی در یکی از کتاب‌هایش، برای بزوفری سند دیگری دارد (و همان سند نیز به اصول چهارصدگانه میرسد)، می‌توان سند روایت وصیت را با آن سند صحیح، عوض کرد.

حال آنکه این ادعا نادرست بوده و ای بسا در اثر عدم مطالعه و فهم نادرست سخن شیخ طوسی صادر شده است وگرنه امر بر قرار دیگر است و آن اینکه شیخ طوسی تصریح دارد بر این که «در دو کتاب «تهذیب الأحكام» و «الإستبصار»، بخاطر فراوانی روایات، گهگاهی سند روایت را جهت رعایت اختصار، ذکر نموده است و مجموعه روآت را در آخر کتاب آورده است.» و من جمله اخباری که شیخ در این دو کتاب نقل کرده، روایاتی از حسین بزوفری است که سند وی تا امام معصوم علیه السلام را جهت اختصار، حذف نموده و در آخر کتاب یاد آور شده که اگر من روایتی از بزوفری به سند بریده نقل کرده‌ام، سند کامل بدین قرار است؛ لکن این امر فقط مختص دو کتاب «تهذیب الأحكام» و «الإستبصار» است و شامل کتب دیگر شیخ همانند الغیبه و الفهرست و المبسوط و عده الأصول و التبیان نمی‌گردد. همانطور که شیخ حر عاملی می‌گوید:

فی ذکر طرق الشیخ، أبی جعفر محمد بن الحسن الطوسی وأسانیده التی
حذفها فی کتاب (التهذیب) و (الاستبصار)، ثم أوردها فی آخر الكتابین.

بابی در ذکر راه‌های اخذ روایت شیخ طوسی و اسانیدی که در دو کتاب «تهذیب» و «استبصار» حذف نموده و در آخر این دو کتاب وارد نموده است.^۱

و بعد از چند صفحه به سند حسین بزوفری رسیده و می‌نویسد:

و ما ذکرته عن أبي عبدالله الحسين بن سفيان البزوفري: فقد أخبرني به أحمد بن عبدون، و الحسين بن عبيد الله، عنه.

روایاتی که حسین بن سفیان بزوفری از امام صادق علیه السلام روایت نموده را از احمد بن عبدون و حسین بن عبیدالله از او گرفته‌ام.^۲

در نتیجه دیده می‌شود که تنها استناد شیخ طوسی بدین سند از بزوفری در برخی از روایات آن هم فقط در دو کتاب استبصار و تهذیب الاحکام است و نه کتب دیگر من جمله الغیبه یا غیره؛ یعنی اگر فقط در تهذیبین طوسی^۳، روایتی از بزوفری با حذف سند نقل شده است، بدانید که آن روایت از احمد بن عبدون و حسین بن عبیدالله گرفته شده است؛ حال آنکه این فرقه با تدلیس این حقیقت و تحریف قاعده استنادی شیخ طوسی سعی در ایجاد این شبهه داشته‌اند که «در هر جایی روایتی از بزوفری به هر سندی نقل شده باشد، از آن بابت که شیخ دارای یک سند صحیح از بزوفری تا امام صادق علیه السلام است، پس روایات شیخ از بزوفری صحیح است» و اینچنین تزویر ناقابلی در گستره پژوهش‌های دینی ناروا و به دور از شرافت پژوهش‌های دانش پایه است.

(۱) تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة-ج ۲۴-ص ۱۲۹.

(۲) همان-ص ۱۴۲.

(۳) مراد از تهذیبین کتاب‌های الاستبصار فی ما اختلف من الأخبار و تهذیب الأحکام هر دو نوشته شیخ طوسی می‌باشد که با دو کتاب الکافی کلینی و من لا یحضره الفقیه صدوق کتب اربعه شیعه را تشکیل می‌دهد.

بنابراین قرینه نخست این جماعت خالی از اعتبار است.

■ قرینه دوم: همخوانی روایت وصیت با قرآن کریم

این فرقه مدعیست: از آن بابت که خداوند متعال در قرآن کریم تأکید بر وصیت در دوران مرگ دارد،^۱ پس روایت وصیت از این بابت در راستای قرآن کریم بوده و مضامینش حجت است. چرا که امامان معصوم علیهم السلام فرموده‌اند که بایستی روایات را به قرآن عرضه کنیم و اگر همخوان با قرآن بود آن روایت را بپذیریم^۲ و از آن بابت که روایت

(۱) آیات مورد استناد:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ (بقره ۱۸۰) بر شما مقرر و لازم شده چون یکی از شما را مرگ در رسد، اگر مالی از خود به جا گذاشته است، برای پدر و مادر و خویشان به طور شایسته و پسندیده وصیت کند. این حقی است بر عهده پرهیزکاران. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ صَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسُبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيَقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ اَرْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذَا لَمِنَ الْأَمِينِ﴾ (مائده ۱۰۶) ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که یکی از شما را [نشانه‌های] مرگ در رسید باید از میان خود دو عادل را در موقع وصیت به شهادت میان خود فرا خوانید یا اگر در سفر بودید و مصیبت مرگ شما را فرا رسید [و شاهد مسلمان نبود] دو تن از غیر [همکیشان] خود را [به شهادت بطلبید] و اگر [در صداقت آنان] شک کردید پس از نماز آن دو را نگاه می‌دارید پس به خدا سوگند یاد می‌کنند که ما این [حق] را به هیچ قیمتی نمی‌فروشیم هر چند [پای] خویشاوند [در کار] باشد و شهادت الهی را کتمان نمی‌کنیم که [اگر کتمان حق کنیم] در این صورت از گناهکاران خواهیم بود.

(۲) دفاعاً عن الوصية - ص ۱۵.

* لازم به تذکر که طراح شبهه مدعی می‌گردد اصل «عرضه روایات به قرآن کریم»، اصلی مقبول و ثابت نزد تمامی مسلمانان و همه مذاهب اسلامی است: فقد اتفق الجميع على اختلاف مذاهبهم بوجوب الاعتماد على الرواية إذا كانت موافقة للقرآن الكريم حتى إذا احتوى سندها على ضعف.

حال آنکه این ادعا نیز همانند دیگر ادعاهای او نادرست و پوک است و اهل پژوهش در ملل و نحل میدانند که فرقه‌هایی همانند اهل الحدیث و سلفیه و ایضا بعضی از اشاعره و غیرهم جملگی اصل عرضه روایات به قرآن را که اصالت شیعی دارد، اصلی باطل و از جمله اعتقادات زندیقان به شمار

وصیت همخوان و در راستای قرآن است و با قرآن تناقضی ندارد، پس ما آن را می‌پذیریم.

✚ نقد و بررسی

این سخن یک مغالطه استدلالی است؛ زیرا آنچه آیات قرآن کریم بدان تأکید دارد «اصل توصیه و وصیت، بهنگام وفات است»؛ و همه می‌دانند که وصیت پیغمبر در نزد شیعه متواتر و قطعی الصدور است و طراح شبهه نیز بر این امر معترف است.^۱

ولی آنچه بعنوان قاعده «همخوانی روایت با قرآن» مطرح است، تصحیح همه مفاهیم و جزئیات یک روایت توسط آیات قرآن است، پس در روایت موسوم به وصیت بایستی مضامین و جزئیات این خبر همخوان و همراستا با قرآن کریم باشد؛ یعنی مجموعه مطالب این خبر (از جمله وجود دوازده مهدی بعد از دوازده امام علیهم‌السلام)؛ و اینکه این دوازده مهدی از نسل حضرت مهدی علیه‌السلام هستند؛ و اینکه بنا به ادعای این فرقه نام اولین این مهدیان دوازدهگانه، احمد است) باید توسط نصوص قرآنی تأیید گردد حال آنکه اینچنین نیست و هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که همه مضامین روایت موسوم به حدیث وصیت، در قرآن وجود داشته و در توافق کامل با آیات کلام الله مجید است. پس مثل این فرقه، مثل کسی است که مدعی گردد: از آن بابت که خداوند در قرآنش فرموده است: «وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ» (نماز به پا دارید)؛ بنابراین تمامی روایاتی که حول کیفیت نماز خواندن و فضایل و اوقات و احکام و مقدمات و شمار رکعات نماز آمده

آورده‌اند! همانطور که الخطابی می‌گوید: وضعته الزنادقة: اصل عرضه روایات به قرآن از اختراعات زنادقه است. الفوائد المجموعة-ص ۲۹۱.

(۱) و قد حصل نقاش طويل بين الشيعة و أبناء العامة في هذه المسألة، فالسنة يقولون بعدم وجود وصية للرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عند وفاته و الشيعة يقولون بوجود الوصية. مناقشه‌ای طولانی بین شیعه و فرزندان عامه حول وصیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وجود داشت. پس اهل تسنن قائل بر عدم وجود وصیت برای پیغمبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودند؛ لکن شیعیان معتقد بوجود وصیت بودند. دفاع عن الوصية-۱۶.

است، جملگی صحیح است اگرچه سندی نداشته باشد یا توسط دروغویان ساخته شده باشد! بدیهیست که این سخن، کودکانه است و از سوی انسان فرهیخته عنوان نمیشود. زیرا اقیموا الصلاة، اصل نماز را اثبات می‌کند ولی از بابت مضامین و جزئیات و کیفیت و تعداد رکعات و اوقات و احکام قضاء و انواع نماز (واجبه و مستحبیه؛ میت و آیات و حاجت و فریضه و ...) و اذکارش (اذکار قیام و قعود و تکبیر و تسلیم و ...) ساکت است؛ همچنین آیاتی که طراح شبهه مدعی گشته، فقط اصل وصیت و توصیه را مطرح نموده است و از بابت جزئیات روایت وصیت، ساکت است بنابراین این قرینه نیز خالی از صحت است. دراینباره در بخش شبهات پیرامون حدیث موسوم به وصیت بطور مشروح سخن خواهیم گفت.

■ قرینه سوم: وجود روایت در کتاب الغیبة شیخ طوسی

طراح شبهه مدعیست از آن بابت که کتاب غیبت شیخ طوسی، توسط محدثی بزرگ و مورد اعتماد یعنی شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی نوشته شده و از طرفی خود کتاب نیز دارای ارزش وافر نزد اهل مذهب بوده، بطوری که شیخ حر عاملی این کتاب را در زمره مصادر مورد اعتماد دانسته است؛ پس این نیز خود از قراین صحت روایت وصیت است! شیخ طوسی نیز احادیث کتاب غیبت را صحیح می‌داند. پس وقتی محدث انسان والامقامی باشد؛ از طرفی کتاب، ارزشمند باشد و از طرفی محدث خود بر درستی روایات کتابش شهادت بدهد، آشکارا درستی حدیث وصیت از آن برداشت می‌شود.^۱

(۱) رویت هذه الرواية (الوصية) في أحد الكتب المعتمد عليها و هو كتاب الغيبة للشيخ الطوسي رئيس الطائفة العالم النحرير في الحديث وطرقه و رجاله، و قد تقدم كلامه و شهادته بصحة روايات كتبه و أنه لا يعمل و لا يستدل برواية غير معتبرة، و قد صرح الحر العاملي في خاتمة الوسائل بأن كتاب الغيبة للشيخ الطوسي من الكتب المعتمد عليها، و بهذا تكون رواية الوصية مفروغ من صحتها. دفاعاً عن الوصية-ص ۱۸.

نقد و بررسی

اینچنین استدلال‌های ضعیف، راه بجایی نمی‌برد. چراکه:

اولاً. ارزشمندی یک کتاب و بزرگی یک حدیث نگار، بمعنی درستی تمامی روایات آورده شده در آن کتاب نیست. وگرنه برمبنای اینچنین قانون ناری می‌بایست تمامی روایات کتبی همانند کافی و استبصار و تهذیب و وافی و بصائر و بحار و ده‌ها موسوعه حدیثی دیگر را بلا استثناء، درست بپنداریم چراکه تمامی آن کتب، ارزشمند و حدیث نگاران آن کتب، همگی از بزرگترین شخصیت‌های مذهب شیعه‌اند. در حالی که هرگز اینچنین نیست و این سخن تنها یک بازارگرمی بیهوده از جانب این فرقه برای راست نشان دادن ادعای کجشان است.

ثانیاً. شیخ طوسی در هیچ جایی از کتاب غیبت، مدعی صحت یکایک روایات «الغیبه» نیست؛ بلکه تنها ادعای او در این کتاب آن است که «۱. امامت و ولادت حضرت امام مهدی علیه السلام و ۲. حصر امامت در دوازده امام علیهم السلام به سند متواتر و صحیح، ثابت است.»^۱ و سپس جهت رفع شبهات واقفیان و سنی مذهبان، شروع به آوردن بخشی از روایات مربوط به ولادت و امامت حضرت صاحب الزمان علیه السلام و ایضا تصریح بر وجود دوازده امام علیهم السلام آن هم از کتب شیعه و مخالفین می‌کند. ولی این جماعت در فهم مضمون سخن شیخ طوسی مغالطه نموده و مدعی شده‌اند که شیخ ادعای صحت و تواتر تمامی روایات خاصه کتابش و از جمله آن روایت وصیت را دارد و این خود بر درستی و راستی روایت وصیت کافیهست.^۲ و این نیز از جمله اتهامات مکرر

(۱) الغیبه-ص ۱۲۶.

(۲) صرح بعض العلماء المحققین بصحة و اعتبار رواية الوصية منهم الشيخ الطوسي علیه السلام حيث استدلل بها علی إمامة الأنمة علیه السلام و وصفها بالصحة ضمناً مع الروایات التي نقلها عن طرق الخاصة. الوصية و الوصی-ص ۱۹۸.

این جماعت در حق محدثان و فقهای بزرگ شیعه است که گویی رگ حیات اینچنین جماعتی به همین تحریفها و اتهامها و بریده نقل کردنها و بد فهماندن هاست.

لازم بتذکر که بخش مهمی از کتاب غیبت شیخ، به اخبار ساخته شده توسط دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) و در مقام ابطال امامت و ولادت حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) پرداخته است که شیخ آن اخبار را جهت رد و ابطال و بعنوان شبهه نقل نموده است. همانطور که خود در شأن بخشی از روایات کتابش که به نقل از الموسوی واقفی المذهب ذکر نموده، می نویسد:

فأما ما ترويه الواقفة فكلها أخبار آحاد لا يعصدها حجة، و لا يمكن ادعاء العلم بصحتها، و مع هذا فالرواة لها مطعون عليهم، لا يوثق بقولهم و روایاتهم.

اما آنچه فرقه واقفیه نقل می کند همگی روایاتی آحاد هستند که هیچ حجتی آن روایات را یاری نمی کند. و نمی توان مدعی صحت آن روایات گردید؛ با این وجود پس راویان این روایات افرادی دارای طعن هستند و هیچکدام از گفته ها و روایاتشان قابل اعتماد نیست.^۱

بنابراین شیخ طوسی در جایی از غیبت، روایات واقفیان را بعنوان شبهه آورده و رد می کند و همین به تنهایی ادعای درستی همه روایات این کتاب را ابطال می نماید. گفتنیست که همو برخی از روایات موجود در الغیبه را در کتب تراجم و رجالش تضعیف نموده است؛ بنابراین: ۱. وقتی شیخ طوسی شخصاً بخشی از اخبار موجود در کتاب غیبت را آحاد و ضعیف دانسته و از طرفی ۲. چندین تن از روایات کتاب الغیبه را شخصاً تضعیف نماید، چطور می توان مدعی درستی همه روایات کتاب الغیبه گردید؟

(۱) الغیبة-ص ۴۱. و جالب توجه این که پیروان احمد بصری در اثبات حقانیت احمد به همین روایات نقل شده از موسوی واقفی نیز استناد می کنند؛ همانند استناد به خبر استخاره توسط صفوان!

پس انگیزه شیخ طوسی از «روایات متواتره و صحیحه» روایاتی است که اصل امامت و انحصار امامت در دوازده امام علیهم‌السلام و ولادت و ولایت حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام را اثبات می‌کند.^۱ پس می‌نویسد:

أما الدلیل علی أن المراد بالآخبار و المعنی بها أئمتنا علیهم‌السلام فهو أنه إذا ثبت بهذه الآخبار أن الإمامة محصورة فی الاثنی عشر إماما، و أنهم لا یزیدون و لا ینقصون، ثبت ما ذهبنا إلیه، لان الأمة بین قائلین: قائل یعتبر العدد الذی ذکرناه فهو یقول: إن المراد بها من یدهب إلی إمامته، و من خالف فی إمامتهم لایعتبر هذا العدد، فالقول -مع اعتبار العدد- أن المراد غیرهم خروج عن الاجماع و ما أدى إلی ذلك وجب القول بفساده.

اما دلیل آنکه مراد و معنی از این اخبار [که مدعی است، شمار امامان علیهم‌السلام تنها دوازده تن است] پیشوایان ما [امام علی و امام حسن و ... تا امام زمان علیه‌السلام] هستند، اینکه: وقتی بواسطه این اخبار اثبات گردید که امامت منحصر به دوازده امام است؛ و نه زیادت‌تر شوند و نه کمتر؛ همانا مذهب ما اثبات می‌شود؛ چراکه امت اسلام دو دیدگاه [پیرامون امامت] دارد: یکی همانکه شمار امامان علیهم‌السلام را دوازده امام می‌داند پس او می‌گوید مراد از آن، فرقه‌ای

(۱) قلنا: أما الذی يدل علی صحتها فإن الشيعة الامامية يروونها علی وجه التواتر خلفا عن سلف، و طريقة تصحيح ذلك موجودة في كتب الامامية. اما آنکه دلالت می‌کند بر صحت آن (امامت دوازده امام بعد از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) که همانا امامان مذهب امامیه هستند) اینکه شیعه امامیه آن اعتقاد را متواتراً و پشت به پشت روایت کرده‌اند و راه تصحیح آن در کتب امامیه موجود است. همان-ص ۱۵۶.

* شیخ حر عاملی نیز تصریح دارد بر اینکه مراد از تصحیح روایات یا تواتر آن، نصوصی در رابطه با اثبات امامت دوازده امام علیهم‌السلام است و لاغیر:

قال الشيخ بعد ما ذکر عدة أخبار آخر فی النص فی الأئمة الاثنی عشر علیهم‌السلام فهذا طرف من الآخبار قد أوردناه و لو شرعنا فی إيراد الآخبار من جهة الخاصة لطلال به الكتاب و انما أوردنا ما أوردناه لیصح ما قلناه من نقل الطائفتین المختلفتین «انتهی» الفوائد الطوسیة-ص ۱۱۶.

است که معتقد به امامت وی باشد؛ و دیگری آنکه از مخالفین امامت ایشان است پس او این عدد [دوازده امام] را معتبر نمی‌داند؛ پس با وجود معتبر بودن عدد [بواسطه اخباری که اثبات می‌کند امامت محصور در دوازده امام است] سخن فردی که مراد از این دوازده امام را، غیر از امامان دوازده‌گانه می‌داند، خروج از اجماع بوده و هر سخنی که اینچنین باشد بایستی فاسد اعلام گردد.^۱

شرح سخن شیخ طوسی بدین قرار است:

بنابر احادیث متواتر و صحیحی که در الغیبه آمده است، شمار امامان پس از پیغمبر ﷺ، فقط دوازده تن است؛ حال یا مراد از این دوازده امام پسا پیامبر ﷺ، همان امامان دوازده‌گانه شیعه یعنی امام علی و امام حسن و... تا امام زمان ﷺ هستند؛ یا که خیر! مراد افراد دیگری همانند ابوبکر و عمر و عثمان و علی ﷺ و حسن ﷺ و معاویه و غیرهم است! سپس شیخ در اثبات اینکه مراد از این دوازده امام، همانا امامان شیعه است، می‌گوید:

اولاً این اخبار متواتره شمار امامان را در عدد «دوازده» حصر نموده است؛ که نه زیادتر شوند و نه کمتر (أنهم لا یزیدون ولا ینقصون).

ثانیاً در دین اسلام دو اندیشه نسبت به شمار امامان وجود دارد: الف. باور شیعه امامیه و آن اینکه شمار امامان، منحصر در دوازده امام است و نه کمتر و نه بیشتر؛ ب. باور مخالفین شیعه امامیه که یا معتقد به شمار امامان بیشتر از دوازده امام (همانند اسماعیلیه و غیرهم) یا کمتر از آن (همانند واقفیه) هستند.

پس هنگامیکه بنابر اخبار متواتره اثبات گردید شمار امامان محصور در دوازده امام بوده و اثبات گردید که تنها مذهب از بین مذاهب اسلامی که قائل به حصر امامت

(۱) الغیبه ص ۱۵۷.

در دوازده امام می‌باشد، شیعه امامیه است؛ اثبات می‌گردد که مراد از این دوازده امام، همانا امامان مذهب شیعه علیهم‌السلام است و هر سخنی جدای از این نظر، خروج از اجماع بوده و فاسد است.

بنابراین تنها موضوع مورد تصحیح شیخ طوسی در کتاب الغیبه نسبت به اخباری است که چه از طریق مخالفین و چه از طریق شیعه و چه بسند ضعیف یا قوی، «حصر امامت در دوازده امام» را اثبات می‌کند و نه بیشتر؛ پس هر محقق می‌داند که ادعای تواتر معنوی کلیت روایات، سبب تواتر یکایک روایات زیرمجموعه نمی‌شود و ادعای درستی و حقانیت یک باور دینی، سبب درست دانستن یکایک احادیث پیرامون آن باور نیست؛ همانطور که درستی و راستی باور «رجعت اهل بیت علیهم‌السلام» بدین معنی نیست که تمامی خبرهایی که درباره رجعت آمده، درست باشد؛ ولی این فرقه مدعی تصحیح یکایک احادیث این کتاب بواسطه سخن پیشین شیخ شده‌اند که مردود است.

از جمله شیطنت‌های این فرقه نوظهور آن است که این‌ها وقتی به روایت موسوم به وصیت می‌رسند، مدعی می‌شود «چون شیخ طوسی این روایت را در کتاب الغیبه ذکر نموده است، پس این روایت قطعاً صحیح است.»

حال آنکه همان‌ها وقتی به توقیع صحیح السند سمری می‌رسند که شیخ طوسی در کتاب الغیبه ذکرش نموده، مدعی می‌شوند: شیخ طوسی هر چه در کتابش آورده صحیح نیست و توقیع سمری نیز ضعیف السند و ای بسا مرسل است و غیر قابل احتجاج!^۱

(۱) مع العبد الصالح-ص ۲۸ و ر.ک: قراءة جديدة فی رواية السمري.

■ قرینه چهارم: مضمون روایت وصیت متواتر است

طراح شبهه مدعیست روایت موجود در کتاب الغیبه، متواتر معنوی است! یعنی از آن بابت که روایات بسیار زیادی تک تک اجزای این روایت را تایید نموده است، پس این خبر از حیثه اخبار آحاد بالاتر بوده و متواتر معنوی است؛ پس بررسی سندی برای اینچنین روایت متواتری لازم نیست.

✚ نقد و بررسی

این ادعای عجیب و غریب ما را به حیرت واداشت که چطور علما و محدثان و رهبران مذهب شیعه از گذشته تاکنون متوجه این تواتر نگردیده و از تواتر این روایت ضعیف السند خبردار نشده‌اند و بلکه این خبر را روایتی شاذ و مخالف روایات صحیح و مخالف احادیث مشهوره و مخالف روایات متواتره دانسته‌اند؟! اما به یکباره مشک هستی پاره شده و فرقه‌ای زاییده تا مدعی تواتر این خبر گردد؟! با ژرف بینی در این ادعای شگرف، بر آن شدم تواتر معنوی مدنظر این جماعت را درک نمایم؛ پس دیدم که ادعای تواتر این روایت بر دو پایه برقرار است:

الف. تواتر روایات اثبات فرزند برای امام زمان علیه السلام.

ب. تواتر لفظ «مهدیین» در روایات اهل بیت علیهم السلام.

یعنی تمامی روایاتی که مدعی وجود فرزند برای امام زمان علیه السلام شده است؛ بعلاوه روایاتی که از «مهدیین» سخن گفته است، با همدیگر مضامین خبر وصیت را به درجه تواتر می‌رسانند؛ پس هنگامیکه روایت وصیت که مضامینش به درجه تواتر رسیده باشد، چه با سند چه بی سند، صحیح و قطعی الصدور است!.

چنانکه طراح شبهه بعد از ذکر روایاتی که به پندار او سبب اثبات فرزند برای

صاحب الزمان علیه السلام می‌شود، می‌نویسد:

الكثير من الروايات التي تنص على ذرية الإمام المهدي عليه السلام و هذا هو مضمون الوصية حيث نصت على اثني عشر إماماً و اثني عشر مهدياً من ذرية الإمام المهدي عليه السلام.

بسیاری از این روایات نصی بر فرزند داشتن امام زمان علیه السلام است و این همان مضمون وصیت است که بر دوازده امام و دوازده مهدی دلالت دارد که همه از فرزندان امام مهدی علیه السلام است.^۱

جُزء و کُل این ادعا در نهایت وهن و بی مایگی است.

* روایات فرزندی از امام زمان علیه السلام را که بطور کامل نقد و بررسی نمودیم و چیزی جز تحریف و دروغ و استدلال‌های بی‌ثمر و تأویل‌های ناروا ندیدیم.^۲

* اما ادعای تواتر مهدیین نیز ادعایی پوک است که عنقریب در این رابطه به فراخ خواهیم نوشت.

بنابراین اصل ادعای تواتر روایات فرزندی از امام زمان علیه السلام و مهدیان دوازده‌گانه دروغی بیش نیست و نیز همخوانی خبر وصیت برآن اخبار جهت تقویت سندی این روایت نیز باطل است.

از طرفی، آنچه بعنوان اصل موضع اختلاف است، اینکه حسب فهم غلط گروهک احمد همبوشی از این روایت، «بعد از وفات حضرت صاحب الزمان علیه السلام، دوازده مهدی از نسل او حکومت خواهند نمود که نام اولین آن مهدیین، احمد فرزند حجت بن الحسن است که او نیز صاحب مقام مهدویت است و مهدیان دیگر از نسل او هستند»؛ حال آنکه هیچ روایتی اعم از روایات فرزندی از امام زمان علیه السلام و اخبار مهدیین اینچنین ادعایی ندارند و این ادعا، يك ادعای شاذ و سست و دورافتاده و یتیم است که هیچیک

(۱) دفاعاً عن الوصية - ص ۲۰.

(۲) ر.ک: سرفصل: قول سلیس در ابطال فرزند ابلیس.

از روایات شیعی و لو به سند ضعیف نیز آن را یاری نمی‌کند و ادعای تواتر این روایت، دروغی آشکار است. همه کتاب‌های شیعه از ابتدا تا انتها، تنها یک سند برای این روایت ذکر نموده‌اند و آن همان سند ضعیف و مملو از راویان مجهول و غیرقابل اعتمادیست که بیان نمودیم.

از جمله شیگردهای این فرقه، ذکر مصادر فراوانی از کتب شیعه همانند بحار الأنوار و غایه المرام و مختصر البصائر و کتابهای دیگر بعنوان مصادر روایت موسوم به حدیث وصیت است. حال آنکه تمامی این کتب بلااستثناء این روایت را از غیبت شیخ طوسی و به همان سند ضعیف نقل نموده‌اند و بدیهیست که مراد از ذکر این همه مصادر که صرفاً اخبار موجود در کتب قدیمی‌تر را اعم از خبر صحیح و ضعیف و متواتر و دروغین ثبت و ضبط می‌نموده‌اند، ایجاد نوعی آز و طمع کاذب در نزد اهل تحقیق جهت قبول این روایت نامعتبر می‌باشد.^۱

(۱) بعنوان مثال یکی از مبلغان این فرقه نوظهور می‌نویسد:

الوصية.. ففی کتب: الغیبه-الطوسی؛ الموسوعه-الشهید الصدر؛ غایه المرام-هاشم البحرانی؛ بحار الأنوار-المجلسی؛ مختصر بصائر الدرجات-العلامة الحلی؛ مکاتیب الرسول المیانجی عن البزوفری علی بن سنان الموصلی... الخ (دلیل الأدله-فاضل التیمی-ص ۱۱).

صد البته اینچنین هوچیگری‌ها و فریبایی‌ها از افرادی که فرق بین «حسن بن سلیمان الحلی» نویسنده مختصر بصائر الدرجات (زنده در سال ۸۰۲ ق) با «علامه حلی» (متوفی ۷۲۶ ق) نویسنده خلاصه الأقوال و مختلف الشیعه را نمی‌داند، بعید نیست!

گفتنیست که یکی از انگیزه‌های اهالی این فرقه، ایجاد یک کتابخانه به ظاهر گسترده با عناوین گوناگون است تا از این راه ادعا کنند انصار امام احمد الحسن دارای ده‌ها و بلکه بیش از صد جلد کتاب در اثبات مذهب تازه‌شان هستند!! و اگر چه این عوام فریبی را در کتب رسمیشان ذکر نمی‌کنند ولی در گفتارها و مباحثه‌هایشان بارها و بارها بدین شانتاژ دست می‌زنند و مدعی کتب فراوان و چند ده جلدی این فرقه می‌شوند؛ حال آنکه این‌ها همگی جوسازی و هوچیگری و وانمودگری است و این جماعت هیچ نیستند جز تکرار شبهات بی ارزش و باطل؛ بطوری که می‌توانی

■ قرینه پنجم: این روایت معارض ندارد

طراح شبهه مدعیست از آن جهت که روایتِ وصیت هیچ معارضی در روایات شیعه ندارد، پس این خود نیز دال بر درستی روایت است؛ چرا که شیخ حر عاملی نیز بر این قاعده پایبند بوده است.

✚ نقد و بررسی

جزء و کل این شبهه، تباه است.

*فساد کلیت آن اینکه وقتی روایتی از جهت سندی غیر معتبر باشد، و نیز علمای شیعه در تضعیف آن، سخن‌ها گفته‌اند (که خواهد آمد) و خود نیز روایتی غریب و شاذ و بی قرینه باشد، قرینه «بلامعارض بودن»، مفید به اثر نیست و هرگز سبب افاده علم نمی‌گردد. پس بلامعارض بودن جزو شروط لازم برای اخبار آحاد است ولی شرط کافی نیست؛ بلکه بایستی سایر شروط نیز احراز گردد که گفتیم این خبر عمده شروط لازم و موجود در احادیث صحیح را دارا نیست.

* فساد جزئیت آن اینکه اتفاقاً این روایت بجز بخش ابتدائیش که ذکر نام دوازده امام است، بخش انتهائی‌اش در اختلاف و ناهمخوانی با احادیث مشهور و متواتر است.

یک شبهه را همزمان در ده جلد از کبتشان ببینی که با همان الفاظ و صرفاً با تغییر لحنشان از ادب به تهمت و یا از ناسزا و تقبیح به درخواست و التماس، ذکر نموده و سعی در جذب افراد بی اطلاع به مکتبشان دارند. برای همین است که می‌بینیم یکی از این جماعت کتاب سه جلدی می‌نویسد که جلد اولش ۳۸ صفحه و جلد دومش حدوداً ۵۰ صفحه و جلد آخرش تنها ۱۷ صفحه دارد!! (دحض تقولات المعاندین- ابومحمد الانصاری- ج ۱ و ۲، ۳۰).

همانطور که علامه بیاضی عاملی^۱ در کتاب نفیس و ممتاز الصراط المستقیم^۲ درباره این روایت می‌نویسد:

قلت: الرواية بالاثني عشر بعد الاثني عشر شاذة، و مخالفة للروایات الصحيحة المتواترة الشهيرة.

می‌گوییم: روایت دوازده مهدی بعد از دوازده امام، روایتی شاذ و مخالف روایات متواتره و صحیحه و مشهوره است.^۳

همچنین علامه مجلسی که دانشنامه‌ی احادیث شیعه را گردآوری نموده است، درباره این روایت گوید:

هذه الأخبار مخالفة للمشهور.

این اخبار مخالف مشهور است.^۴

پس خدا می‌داند که این طراح شبهه از کدام «بدون معارض» دم می‌زند؟

جالب که این جماعت مدعی پیروی از شیخ حر عاملی در پذیرش این قاعده هستند؛ و مدعیند حسب قاعده شیخ حر عاملی روایت موسوم به حدیث وصیت

(۱) شیخ حر عاملی در أمل الآمل در حق او گوید: الشيخ زين الدين علي بن يونس العاملي النباطي البياضي، كان عالما فاضلا محققا مدققا ثقة متكلمًا شاعرا أدبياً متبحراً، له كتب منها: كتاب الصراط المستقيم الى مستحقي التقديم. أمل الآمل - ج ۱ - ص ۱۳۵.

(۲) اقول: ... هو كتاب شريف ينقل فيه عن أكثر من مائتي كتاب من كتب الخاصة و العامة. می‌گوییم: ... صراط مستقیم کتابی شریف است که دارای بیش از دویست مصدر از کتب شیعه و سنی می‌باشد. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء - ج ۴ - ص ۲۵۷.

(۳) الصراط المستقیم علی مستحقی التقديم - ج ۲ - ص ۱۵۲

(۴) بحار الأنوار - علامه مجلسی - ج ۵۳ - ص ۱۴۸ - مؤسسة الوفاء - بیروت - لبنان

معارضی ندارد، پس صحیح الصدور است. حال آنکه شیخ حر عاملی درباره همین خبر می‌نویسد:

حدیث الاثنی عشر بعد الاثنی عشر اعلم انه قد ورد هذا المضمون في بعض الاخبار و هو لا يخلو من غرابة و اشكال و لم يتعرض له أصحابنا إلا النادر منهم على ما يحضرنى الآن و لا يمكن اعتقاده جزما قطعا لان ما ورد بذلك لم يصل الى حد اليقين بل تجوزيه احتمالا على وجه الإمكان مشكل لما يأتي ان شاء الله تعالى من كثرة معارضه.

حدیث دوازده مهدی بعد از دوازده امام در برخی اخبار ذکر شده است که خالی از غرابت و اشکال نیست و حسب تحقیقم تاکنون، به غیر از گروه اندکی از اصحاب مذهب شیعه بر آن اهمیتی نداده‌اند و امکان ندارد این روایت را بصورت جزم و قطع پذیرفت و این خبر افاده یقین نمی‌کند بلکه حتی احتمال امکان آن نیز مشکل است بخاطر معارض‌های فراوانی که دارد.^۱

همچنین درباره این خبر و همسانانش می‌نویسد:

أقول: هذه الروایات غیر موجبة للعلم و اليقين لكثرة معارضاتها.

می‌گویم: این روایات سبب ایجاد علم و یقین نمی‌شود به جهت فراوانی معارض‌هایی که دارد.^۲

حال باید دید که آیا این فرقه که در زمینه پذیرش روایتی بواسطه نداشتن معارض، پیرو شیخ حر هستند، درباره وجود معارض‌های فراوان و متواتر برای خبر

(۱) الفوائد الطوسية-ص ۱۱۵-فائده ۳۸.

(۲) همان-ص ۱۱۷.

وصیت نیز پیرو شیخ حرعاملی بوده و حکم به بی اعتباری خبر وصیت خواهند داد؟ و یا اینکه مثل آنان همان است که خداوند فرمود **أَفْتُوْمُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ**^۱

پس ما نیز بخش نخست این روایت یعنی «وجود دوازده امام بعد از پیغمبر خاتم النبیین» را همانا همخوان با روایات متواتره از آل محمد علیهم السلام می دانیم، ولی ادامه این روایت ضعیف السند بدین متن موجود دارای چندین وجه مورداختلاف است؛ همانند روایات رجعت و روایات حصر حجت‌های الهی صاحب وصیت و خلافت در دوازده امام علیهم السلام و روایات تنصیب بر اسامی امامان هدایتگر بدون استثناء و روایات ختمیت وصایت و مهدویت و امامت با امام زمان علیه السلام و احادیث بازدارنده از پذیرفتن احادیث شاذ و غیر مشهور و سایر اخبار که آمده و خواهد آمد.

■ قرینه ششم: عدم احتمال تقیه

طراح شبهه مدعیست از آنجایی که این روایت خارج از گسترده تقیه است، پس این خود قرینه‌ای بر صحت قطعی این روایت است. چرا که شیخ حرعاملی نیز تأکید بر این قرینه دارد.^۲

✚ نقد و بررسی

پژوهشگران مطلعند که مبحث تقیه، مبحث «جهت صدور» است؛ درحالیکه مبحث سند و صحت روایت، مبحث «اثبات صدور». بنابراین اصل ادغام این دو امر به هم دیگر غلط و مغالطه است. توضیح اینکه:

(۱) بقره ۸۵.

(۲) فلا یحتمل أبداً صدورهما للتقية، و إذا بطل ذلك ثبت صدورهما حقاً، و إنها موافقة للمذهب. دفاعاً عن الوصية - ص ۲۱ و ۲۲.

در علم اصول از سه منظر بر حدیث نگریسته می‌شود و بر پایه آن فهم صحیح از حدیث بدست می‌آید؛ یکی حجیت ظهور است؛ یعنی ظاهر و مفاد حدیث از چه سخن می‌کند و در چه بابی از ابواب فقه (اعم از احکام تکلیفی و وضعی) یا اعتقاد (اعم از اصول و ضروریات و جزئیات) کاربرد دارد؟ دوم اثبات صدور است و آن اینکه آیا این حدیث، اصیل و ثابت و مفید بعلم است و به سند صحیح و یا متواتر و یا محفوف بقرائن قطعی صادر شده است یا خیر؟ و سوم جهت صدور است و آن اینکه آیا این حدیث بطور تخصیصی صادر شده یا عام الدلاله است و یا اینکه آیا این حدیث از جهت تقیه و حفظ جان صادر شده است یا خیر؟ و مسایلی از این دست...

همانطور که در کتاب فرهنگ نامه اصول فقه آمده است:

مراد، «جهت صدور» روایت است و آن، انگیزه معصوم علیه السلام از سخن، رفتار و تقریری است که در قالب خبر، روایت شده است. انگیزه‌ای که معصوم علیه السلام را به کاری یا سخنی وا می‌دارد، در موارد مختلف، فرق می‌کند: گاه انگیزه، بیان حکم واقعی، گاه تقیه به خاطر حفظ جان خود و یا شیعیان و گاه غیر آن‌ها است.^۱

در نتیجه، مبحث سند، در گستره «اثبات صدور» است؛ حال آنکه مبحث تقیه، در گستره «جهت صدور». خلط این دو به یکدیگر مغالطه و نارواست. چه آنکه می‌توان با این قاعده غلط و ناقص (که اگر خبری از سر تقیه نباشد، پس صحیح است) تمامی روایات غلو در حق امامان معصوم علیهم السلام را چون خارج از تقیه است، صحیح دانست که فسادش مبرهن است و یا روایات دروغین فرقه‌های نوظهور دوران امامان معصوم علیهم السلام را که تماماً مدعی خلود و الوهیت و قائمیت و خاتمیت و نبوت پیشوایان شیعه بود را از آن بابت که با روح تقیه سازگار نیست، راست پنداشت که زشتی و نادرستی اینچنین اندیشه‌ای به اندازه دیگر اندیشه‌ها و سخنان این فرقه است!

(۱) فرهنگ نامه اصول فقه - مرکز اطلاعات و منابع اسلامی - ص ۳۸۷.

پس سخن شیخ حر عاملی (بنابر پذیرفتگی یک حدیث بواسطه عدم صدورش از بابت تقیه) در تعریف «مجموعه ویژگی‌های پذیرش یک روایت» است؛ یعنی اگر روایتی ولو صحیح السند باشد، ولی از بابت تقیه و رد گم کنی صادر شود، از حجیت خارج است و این مبحث جزو مباحث جهت صدور است؛ اما آنچه ما در این گفتار بر آنیم هیچ ارتباطی بدین امر ندارد؛ سخن ما پیرامون اثبات صدور است و آن اینکه این روایت برخلاف ادعای سست احمد بصری، از بابت سندی و صدور، ضعیف و غیر قابل اعتماد و احتجاج است؛ بلکه این روایت شاذ و مخالف روایات متواتره و صحیحه است.

■ قرینه هفتم: مخالفت روایت با عامه

طراح شبهه مدعیست این روایت از آن بابت که مخالف باورهای سنی مذهبان است، پس درست و مفید بعلم است چراکه اولاً روایاتی از اهل بیت (علیهم السلام) اشعار بر این دارد که آنچه مخالف عامه است را بگیری و ثانیاً چطور می‌توان باور نمود که سنی مذهبان روایتی را که ماهیت مذهبشان را نقض کند روایت کنند؟!۱

✚ نقد و بررسی

اولاً بنابر آنچه عنوان شد این روایت پیش از روایات سنی مذهبان، با روایات متواتره شیعی در دشمنی و تناقض است. کمای اینکه شیوخ شیعه همانند شیخ حرعاملی و شیخ جبل عاملی و دیگران همگی بر این امر تأکید داشتند و بیانش آمد.

(۱) مخالفة الوصية لعقائد أبناء العامة، فإن دواعي الوضع والكذب والتزوير في الأحاديث هي لإقصاء الخلافة عن الإمام علي وذريته وإضفاء الشرعية على حكومة بني أمية وبني العباس، فإن كان مضمون الخبر مخالفاً لتلك الدواعي دل على أنه صحيح... فبربكم هل يعقل أن يضع أتباع بني أمية أو بني العباس حديثاً ينسف عقيدتهم من الأساس، ويبين للناس أنهم قد غصبوا الخلافة من أهلها الذين نص عليهم رسول الله ﷺ. الوصية و الوصي احمد الحسن -ص ۲۳۰.

ثانیاً پایه‌ی «اختلاف با سنی مذهب‌ان سبب رستگاری است» یک اصل فرعی از مجموعه قوانین کلی پذیرش احادیث است که بنیان‌گذار آن امام صادق علیه السلام است^۱ ولی این پیشوای راستگویی پیش از آن، شروط گوناگونی مقرر فرموده است؛ من جمله:

الف. راویان آن حدیث ثقه و دانا و خداترس و موجه نزد مذهب اهل بیت علیهم السلام باشد.^۲

ب. حدیث، حدیثی مشهور و معتبر نزد اصحاب شیعه بوده و شاذ نباشد.^۳

پ. حدیث موافق سنت متواتر و آیات قران بوده و در تضاد با مفاد سنت نباشد.^۴

با توجه بدین شروط اولیه سه‌گانه، اگر بین دو حدیث که تمامی شروط بالا را دارا بودند، دوگانگی شد، آن روایتی که مخالف اندیشه‌های سنی مذهب‌ان باشد را پذیرا بوده و در پذیرش روایت همخوان با آنان درنگ می‌شود؛ چراکه اگر اینچنین نبود بایستی تمامی روایات غلو در اهل بیت علیهم السلام که آنان را در قواره خدایگان و فرشتگان درآورده است را از آن بابت که مخالف سنی مذهب‌ان است، تصحیح می‌نمودیم و این فساد مبرهن است!

حال روایت مورد بحث ما روایتیست دارای راویان مجهول و یا ضعیف و یا از غیر شیعه؛ و از طرفی روایتیست که علمای ما از گذشته تا کنون آن را شاذ و مخالف روایات مشهوره قلمداد نموده‌اند و از طرفی روایتیست که معارض سنت متواتره شیعه (همانند

(۱) اصول کافی ج-۱ ص-۶۷.

(۲) الحکم ما حکم به أعدلهما و أفقههما و أصدقهما فی الحدیث و أورعهما، و لایلتفت إلی ما یحکم به الآخر.

(۳) ینظر إلی ما کان من روایتهم عنا فی ذلك الذی حکما به المجمع علیه من أصحابک، فیؤخذ به من حکمنا، و یتروک الشاذ الذی لیس بمشهور عند أصحابک.

(۴) ینظر فما وافق حکمه حکم الکتاب و السنّة و خالف العامّة، فیؤخذ به، و یتروک ما خالف حکمه حکم الکتاب و السنّة و وافق العامّة.

اخبار رجعت و حصر حجت‌های الهی در دوازده تن) می‌باشد. پس خدا می‌داند که این جماعت از چه رستگاری دم می‌زنند؟!

ثالثاً بنابر آنچه یافتیم کلیت آنچه بعنوان وجود «بیست و چهار امام» تحت قالب «دوازده امام» و «دوازده مهدی» مطرح است؛ در حقیقت ریشه در اخبار سُنیان دارد و بلکه مروج آن کعب احبار یهودی می‌باشد؛ چنانچه در کتب اهل تسنن آمده است:

عن شریح بن عبید، عن عمرو البکالی، عن کعب الاحبار، قال: هم اثنا عشر، فاذا کان عند انقضائهم فیجعل مکان اثنی عشر اثنا عشر مثلهم و كذلك وعد الله هذه الامة.

عمرو البکالی از کعب الأحبار نقل نمود که می‌گفت: تعداد خلفاء خداوند دوازده تن است؛ پس وقتی این دوازده تن اتمام یافت؛ پس دوازده تن دیگر همانند ایشان، جایشان را می‌گیرند و خداوند این امت را بدین امر وعده داده است.^۱

یعنی باوری که نخستین و تنهاترین ترویج دهنده آن در صدر اسلام، همانا کعب احبار یهودی بوده، امروزه مورد ادعای احمد اسماعیل و پیروانش می‌باشد.

■ قرینه هشتم: استدلال علما به روایت وصیت

طراح شبهه ادعا دارد بدین سبب که این روایت مورد استناد و استدلال و تصحیح علما بوده است، پس این روایت صحیح و قطعی الصدور است.^۲

(۱) تفسیر ابن ابی حاتم - ج ۸ - ص ۲۶۲۸.

(۲) استدلال بعض کبار العلماء و المحدثین بروایة الوصیة يدل علی اعتبارها و صحة الاعتماد علیها؛ لأنها لو كانت ضعيفة فلا يمكن أن يستدل بها هؤلاء العلماء الكبار. دفاعا عن الوصیة - ص ۲۳.

✚ نقد و بررسی

اولاً آنچه با مراجعه به کتب حدیثی، یافت شد این بود که این روایت تنها یک مصدر دارد و آن غیبت شیخ طوسی است و به غیر از شیخ طوسی احدی از محدثان پیشین شیعه به این روایت اشاره و اعتنایی نکرده‌اند. در ادوار بعد از وی نیز این روایت همیشه بعنوان روایتی شاذ و بی اعتبار یاد شده و از این رو بغیر از افراد بسیار کمی از محدثان بدان متعرض نشده‌اند. از این روست که شیخ حر عاملی در شأنیت این روایت نزد محدثین و اصحاب شیعه می‌نویسد:

حدیث الاثنی عشر بعد الاثنی عشر اعلم انه قد ورد هذا المضمون فی بعض الاخبار و هو لا یخلو من غرابة و اشکال و لم یتعرض له أصحابنا إلا النادر منهم.

حدیث دوازده مهدی بعد از دوازده امام در برخی اخبار آمده که خالی از غرابت و اشکال نیست و تنها شمار اندکی از اصحاب ما بر این روایت متعرض شده‌اند^۱.

ثانیاً از میان همان افراد اندکی که بدین خبر ضعیف اشاره نموده‌اند، اغلب هدفشان ردّ این خبر و نقد مفاد شاذ آن می‌باشد:

*پس تنها آورنده این خبر، شیخ طوسی است که در حق مفاد این خبر می‌نویسد:

فأما من قال: إن للخلف ولدا و أن الائمة عليهم السلام ثلاثة عشر. فقولهم یفسد بما دللنا علیه من أن الائمة اثنا عشر، فهذا القول یجب إطرأحه، علی أن

هذه الفرق كلها قد انقرضت بحمد الله و لم يبق قائل يقول بقولها، و ذلك دليل على بطلان هذه الاقاويل.

اما این سخن که: «امام زمان علیه السلام فرزندی داشته و امامان علیهم السلام سیزده تن هستند!» پس این سخن بواسطه دلایلی که در اثبات حصر امامت در دوازده امام عرضه نمودیم، فاسد است و بایستی که این سخن را دور انداخت؛ بویژه که فرقه‌هایی که اینچنین ادعایی کرده‌اند الحمدلله همگی منقرض شده‌اند و این خود نیز دلیلی بر بطلان اینچنین قیل و قال‌هایست.^۱

گویا شیخ طوسی در زمان ما می‌زید و در ابطال احمد بصری سخن می‌کند!!
*و از جمله افرادی که این روایت را ذکر نموده، شیخ بیاضی عاملی است که در حق این خبر می‌نویسد:

قلت: الرواية بالاثني عشر بعد الاثني عشر شاذة، و مخالفة للروايات الصحيحة المتواترة الشهيرة.

میگویم: روایت دوازده مهدی بعد از دوازده امام، روایتی شاذ و مخالف روایات متواتره و روایات صحیحه و روایات مشهوره است.^۲

نیز همو در این رابطه می‌نویسد:

ليس بعد دولة القائم علیه السلام دولة واردة إلا في رواية شاذة من قيام أولاده من بعده.

(۱) الغيبة ص ۲۲۸.

(۲) الصراط المستقیم علی مستحقى التقدیم - ج ۲ - ص ۱۵۲

بعد از حکومت قائم^ع هیچ حکومتی نخواهد بود جز حکومت ذکر شده در یک روایت شاذ که از برای فرزندان قائم بعد از وی خواهد بود.^۱

* و از جمله افرادی که این روایت را به نقل از شیخ طوسی، ذکر نموده است، شیخ حر عاملی است که می‌نویسد:

و روی الشیخ فی کتاب الغیة فی جملة الأحادیث التي رواها من طرق العامة.

این روایت را شیخ طوسی در زمره احادیثی که به نقل از طرق عامه آورده است، روایت می‌کند.^۲

و همو در شأن این روایت می‌نویسد:

حدیث الاثنی عشر بعد الاثنی عشر اعلم انه قد ورد هذا المضمون فی بعض الاخبار و هو لا یخلو من غرابة و اشکال و لم یتعرض له أصحابنا إلا النادر منهم علی ما یحضرنی الآن و لا یمکن اعتقاده جزما قطعا لان ما ورد بذلك لم یصل الی حد الیقین بل تجویزه احتمالا علی وجه الإمكان مشکل لما یأتی ان شاء الله تعالی من کثرة معارضه.

حدیث دوازده مهدی بعد از دوازده امام در برخی اخبار آمده که خالی از غرابت و اشکال نیست و حسب تحقیقم تاکنون، به غیر از شمار اندکی از اصحاب مذهب شیعه بر آن اهمیتی نداده‌اند و امکان ندارد این روایت را بصورت جزم و قطع پذیرفت و چراکه آنچه در این باره آمده سبب افاده یقین

(۱) همان - ج ۲ - ص ۲۵۴.

(۲) الإیقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة - ص ۳۶۲ - ناشر: دلیل ما - قم - ایران

نمی‌شود بلکه حتی احتمال امکان آن نیز مشکل است بخاطر فراوانی معارض‌هایی که دارد.^۱

نیز بار دیگر درباره این خبر می‌نویسد:

أقول: هذه الروایات غیر موجبة للعلم و الیقین لكثرة معارضاتها.

می‌گویم: این روایات سبب ایجاد علم و یقین نمی‌شود به جهت فراوانی معارض‌هایی که دارد.^۲

همچنین گوید:

مثل هذا المطلب الجلیل یجب تواتر الاخبار به كأمثاله علی تقدیر وجوب اعتقاده علینا فكیف ورد من طریق شاذ و ورد معارضه بهذه القوة المشار إليها.

اینچنین باور بزرگی (وجود دوازده مهدی بعد از دوازده امام) بایستی با اخبار متواتره اثبات گردد همانند دیگر باورهای همانندش که بدان‌ها معتقدیم؛ چطور این عقیده را بپذیریم حال آنکه این خبر از طریق شاذ آمده و از طرفی معارض‌های متواتر دارد؟^۳

(۱) الفوائد الطوسية-ص ۱۱۵-فائده ۳۸.

(۲) همان-ص ۱۱۷.

(۳) همان-ص ۱۱۷. این مخالفت شیخ حر عاملی با این خبر ضعیف، حقیقتاً بی سابقه است؛ وی در کتاب‌های گوناگون این خبر را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و با وجود اینکه دچار اندیشه اخباری‌گری بوده و بسختی در برابر حدیثی ولو ضعیف السند، جبهه می‌گرفت، تمام قد در برابر این خبر ایستاده و با توجه به دوراندیشی که داشته و از عوارض اینچنین اخبار شاذی مطلع بوده، در تضعیف و عدم امکان استناد بدین خبر، سنگ تمام گذاشته است. هنگامی که این عالم اخباری با آن

نیز در شأن روّات این خبر می‌نویسد:

ما رواه الشيخ في كتاب الغيبة في جملة الأحاديث التي رواها من طريق
المخالفين.

آنچه شیخ در کتاب الغیبه آورده است در زمره احادیثی است که از طریق
مخالفین ذکر نموده است.^۱

* و از جمله آورندگان این خبر، علامه محمدباقر مجلسی است که در حق این
خبر می‌نویسد:

هذه الأخبار مخالفة للمشهور.

این اخبار مخالف مشهور است.^۲

* و از جمله افرادی که حول قیام فرزند امام زمان عجل الله فرجه بعد از وی سخن نموده،
شیخ مفید است که می‌گوید:

ليس بعد دولة القائم عجل الله فرجه لأحد دولة إلا ما جاءت به الرواية من قيام ولده
إن شاء الله ذلك، و لم ترد به على القطع و الثبات، و أكثر الروايات أنه لن
يمضى مهدى هذه الأمة عجل الله فرجه إلا قبل القيامة بأربعين يوماً يكون فيها الهرج.

سیطره بی‌همتایش بر اخبار و احادیث شیعه و سنی و آن دل بستگی فراوانش به احادیث صحیح و
ضعیف، صراحتاً این خبر را بی پایه و غیرقابل استناد و طرفی معارض با احادیث متواتره می‌داند،
حقیقتاً بایستی ادعای گزاف احمد بصری و دار و دسته‌اش مبنی بر صحت سندی و مفاد این خبر را
ادعایی خام و خنک و همانند دیگر گفته‌هاشان نارس و ناقص دانست.

(۱) همان-ص ۱۱۵.

(۲) بحار الأنوار-علامه مجلسی-ج ۵۳-ص ۱۴۸- مؤسسه الوفاء - بیروت - لبنان

بعد از دولت قائم آل محمد علیهم السلام برای هیچ کسی دولتی نخواهد بود. مگر اینکه روایتی آمده است مبنی بر قیام فرزند وی که آن هم اگر خدا بخواهد؛ ولی تا بحال بطور قطعی ثابت نشده است! اما بیشتر روایات اهل بیت علیهم السلام دلالت بر این دارد که مهدی علیه السلام این امت را ترک نخواهد کرد جز اینکه چهل روز به قیامت باقی مانده باشد که این ایام هم سردرگمیست.^۱

بنابراین علمای شیعه پشت به پشت از گذشته تاکنون (جز یکی دو نفر) این خبر را بدین سیاق موجود در کتاب الغیبه، روایتی شاذ و ضعیف و ظنی الصدور و مخالف روایات متواتره و در تضاد با روایات صحیحه و دارای معارض فراوان دانسته و جملگی آن را خارج از دایره حجیت و افاده اثر قرار داده‌اند.

شبهه

طراح شبهه، سخنش خلاف آن چیز نیست که عنوان نمودیم. او ادعا دارد که سید مرتضی و مرحوم میرزای نوری و همچنین مرحوم نمازی این روایت را اعتبار بخشیده‌اند.

نقد و بررسی

* سید مرتضی علم الهدی؛^۲ پس این عالم جلیل در هیچ مکانی از کتابش روایت موسوم به وصیت را تصحیح ننموده بلکه این خبر پس از درگذشت او و به واسطه شاگردش یعنی شیخ طوسی تخریح شده است! با جستجو در مطالب طراح شبهه دیدیم که مراد او، این است که سید مرتضی از وجود امامانی پس از دوازده امام سخن گفته و حکم به ایمان به آنها داده است.

(۱) الإرشاد - ج ۲ - ص ۳۷۸ - دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع - بیروت - لبنان

(۲) و من العلماء الذین قالوا بصحة مضمون رواية الوصية السيد المرتضى. دفاعاً عن الوصية - ص ۲۴.

حال آنکه حقیقت مطلب بگونه‌ای دیگر است و آن اینکه در رسائل سید مرتضی از ماجراهای پس از ظهور سوال می‌شود و سید مرتضی بنابر پرسش، بخشی از حالاتی که بعد از ظهور می‌توان متصور شد را ذکر می‌کند.

سخن سید مرتضی علم الهدی بدین منوال است:

إنا لانقطع علی مصادفة خروج صاحب الزمان محمد بن الحسن عليه السلام زوال التكليف، بل يجوز أن يبقى العالم بعده زمانا كثيرا، و لا يجوز خلو الزمان بعده من الأئمة. و يجوز أن يكون بعده عدة أئمة يقومون بحفظ الدين و مصالح أهله، و ليس يضرنا ذلك فيما سلكناه من طرق الإمامة، لأن الذي كلفنا إياه و تعبدنا منه أن نعلم إمامة هؤلاء الاثني عشر، و نبينه بيانا شافيا، إذ هو موضع الخلاف و الحاجة. و لا يخرجنا هذا القول عن التسمي بالاثني عشرية، لأن هذا الاسم عندنا يطلق على من يثبت إمامة اثني عشر إماما. و قد أثبتنا نحن و لا موافق لنا في هذا المذهب، فانفردنا نحن بهذا الاسم دون غيرنا.

ما مطمئن نیستیم که با ظهور صاحب الزمان عليه السلام تکلیف از همه زائل بگردد؛ بلکه جایز است که هستی پس از صاحب الزمان عليه السلام نیز مدت مدیدی باقی بماند و در عین حال این ممکن نیست که زمین خالی از حجت‌های الهی بوده باشد. و نیز جایز است شماری از امامان بوده باشند که دین را حفظ کرده و مصالح اهل دنیا را حافظ باشند و این ضرری به مسلک تشیع پیرامون نظریه امامت نمی‌زند. زیرا آنچه که ما برایمان تکلیف و واجب است و بایستی آن را قبول کرده و به آن تعبد داشته باشیم این است که عالم به امامت آن دوازده امام بوده باشیم و اگر خلافتی یا سوالی باشد ما آن را به بیان بسیار شافی تبیین می‌کنیم. پس این سخن ما را از نام‌گذاری به دوازده امامی خارج نمی‌سازد، زیرا که ما بر خلاف سایر فرق اثبات کرده‌ایم که

امامان ما دوازده تن هستند و این لقب (دوازده امامی) نیز صرفاً برای کسی استفاده می‌شود که این سخن را اثبات کرده باشد.^۱

پس کلام وی نه اشاره‌ای بر روایت موسوم به وصیت دارد و نه پایبندی اجباری به مفاد آن و پذیرش باور «دوازده مهدی پس از دوازده امام»! بلکه سخن سید پیرامون رجعت و برگشت امامان علیهم‌السلام و بدست گرفتن زمام رهبری امت پس از شهادت حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام است. وی نه روایت موسوم به وصیت را تصحیح نموده و نه درباره آن سخنی رانده است. چنانکه وی تصریح می‌کند که آنچه واجب شرعی است، باور به «دوازده امام» است و لا غیر و این نیز مخالف مفاد این خبر و باورهای پیروان احمد اسماعیل است.

* **محدث نوری**^۲ پس برای او دو گفتار پیرامون باور «قیام فرزند امام زمان علیه‌السلام و جانشینی او» وجود دارد:

الف. روایت خلافت و قیام فرزند امام زمان علیه‌السلام بعد از او سند معتبر دارد.^۳

ب. روایت خلافت و قیام فرزند امام زمان علیه‌السلام بعد از او قطعی و ثابت نیست.^۴

(۱) رسائل الشریف المرتضی - ج ۳ - ص ۱۴۶.

(۲) و المحدث المیرزا النوری فی النجم الثاقب... حیث استدلل بروایة الوصیة و وصفها بأنها معتبرة السند. دفاعاً عن الوصیة - ص ۲۳.

(۳) روی الشیخ الطوسی بسند معتبر عن الإمام الصادق علیه‌السلام خیراً ذكرت فیہ بعض وصایا... الخ. النجم الثاقب - ج ۲ - ص ۷۲.

(۴) انقطاع سلطة الجبارة و دولة الظالمین فی الدنیا بوجوده، و سوف لایحکمون علی وجه الأرض بعد ذلك، لأن دولته تتصل بالقیامة طبق رأى بعض العلماء؛ أو تتصل برجعة باقی الائمة علیهم‌السلام طبق رأى جماعة و ظواهر اخبار كثيرة، بل قد ألفت فی هذا الباب تصانیف عدة أو انها تتصل بدولة ابنائه كما قال الشیخ المفید فی الارشاد: "ولیس بعد دولت القائم علیه‌السلام لأحد دولة إلا ماجاءت به الروایة من قیام ولده إن شاء الله [تعالی] ذلك،

پس این قول دوم به نقل از ارشاد شیخ مفید است که مرحوم میرزا نیز اعتراضی بر آن ننموده است.

لازم بتذکر که مرحوم میرزای نوری من باب اینکه در صدد اثبات عیال و ذریه برای امام زمان علیه السلام بوده و از طرفی تمامی روایات در این باب، بدون سند و ضعیف و یا صادر شده از جانب غیر معصوم و یا به نقل از کتب غیر معتبر حدیثی و از کتب ادعیه و غیره است (که در فصل مربوط به ادعای بنوّت بررسی نمودیم)؛ در نتیجه روایت موسوم به وصیت را از آن باب که اولاً منتسب به معصوم علیه السلام بوده و ثانیاً در یکی از کتب حدیثی پیشین همانند الغیبه طوسی ذکر شده و ثالثاً دارای سند با ذکر روّات از ابتدا تا انتها بوده، نسبت به بقیه روایات شاذ و ضعیف و صادر شده از سوی غیرمعصومین پیرامون این موضوع بهتر دانسته و حکم بر اعتبار سندش داده است. حال آنکه این‌ها هیچکدام دلیل بر صحت سند نیست. گفتیم تنها سند این روایت، ضعیف و متشکل از روّاتی مجهول و ضعیف و موثق است و این سند به هیچ عنوان معتبر نیست. مرحوم نوری نیز هیچ دلیلی برای تقویت سند این خبر ارائه نداده و قراین این فرقه نیز درست نبوده و جملگی پندار مآب است. پس ادعای اعتبار روایت، بنا بر ادله محصلی که آوردیم، باطل است.^۱

و لم ترد به علی القطع و الثبات، و أكثر الروایات أنه لن یمضی مهدی هذه الأمة علیه السلام الا قبل القيامة بأربعین يوماً.

(۱) مرحوم محدث نوری در عین حال که جزو محققان نیکوکار می‌باشد، دارای نظریات شاذ بسیار است که ابراز آن نظریات شاذ همانند ادعای «تحریف لفظی قرآن» و ادعاهای مشابه سبب ایجاد اشکالات فراوانی گردید و مخالفین مکتب اهل بیت علیهم السلام را خوشنود نموده و زبان کینه‌ورزان را دراز و دهان بسته‌شان را باز کرد و فراریانشان را برگرداند. پس علمای شیعه در عصرهای بعد نسبت به وی واکنش نشان داده و کتب گوناگونی در رد ادعاهای شاذ و بی پایه وی نوشته و روال و باورهای شاذ وی را مورد نقد قرار دادند؛ پس امام خمینی رحمته الله در این باره می‌نویسد:

* **مرحوم نمازی**^۱؛ طراح شبهه در حق او دروغ بسته و مدعی شده است: «وی در تعلیقش بر روایتی که مدعیست دوازده مهدی از فرزندان امام زمان علیه السلام هستند، می نویسد: کذا و کذا...»^۲ حال آنکه اصل ماجرا از قرار دیگر است و آن اینکه مرحوم شیخ نمازی ابتدا روایتی می آورد که در آن ادعا می شود: «مهدیین نه امام هستند و نه از فرزندان امام زمان علیه السلام»، بلکه قومی از شیعیان اهل بیت علیهم السلام هستند و نه بیشتر:

عن ابی بصیر قال: قلت للصادق جعفر بن محمد علیه السلام: یابن رسول الله سمعت من أبیك أنه قال: یكون بعد القائم إثني عشر مهديا فقال: إنما قال: إثني عشر مهديا ولم يقل إثنا عشر إماما، ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى مولاتنا و معرفة حقنا.

علیه السلام شخص صالح متبع، إلا أن اشتياقه لجمع الضعاف و الغرائب و العجائب و ما لا يقبلها العقل السليم و الرأي المستقيم، أكثر من الكلام النافع. محدث نو علیه السلام شخص نکوکار و پژوهشگری بود؛ ولی اشتیاق داشت که بجای سخنان ارزشمند، مجموعه اقوال ضعیف و شاذ و ناباورانه که عقل سلیم و نظر درست آن را پس می زند، گرد آورد. (انوار الهدایة- ج ۱- ص ۲۴۵).

نیز علامه شیخ حرزالدین درباره یکی از کتب وی درباره تحریف قرآن می نویسد: یا لیته لم یکتبه، إذ به طالت ألسنة اليهود و الملحدين و لقد أراد شیئاً فوق فیما هو أعظم منه. ای کاش نوری این کتاب را نمی نوشت که با نوشتنش زبان یهود و کافران را دراز کرد؛ خواست ابرو را درست کند، چشم را کور کرد! (مقدمه نجم الثاقب نقلا از معارف الرجال- ص ۲۷۲).

نیز علامه بلاغی در حق وی گوید:

إن صاحب فصل الخطاب، من المحدثین المکثرین المجدین فی التبیع للشواذ. براستی صاحب فصل الخطاب (نوری) از جمله محدثانی بود که مجدانه در اخبار شاذ زیاده روی می کرد. (آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن (تفسیر بلاغی)- محمد جواد بلاغی نجفی- ج ۱- ص ۲۵).

ادعای اعتبار بخشی به سند خبر موسوم به وصیت نیز از جمله آرای شاذ وی می باشد.

(۱) و كذلك صاحب مستدرک سفینة البحار الشيخ علی النمازی معلقاً علی رواية تذكر المهديين من ذرية القائم علیه السلام إذا قال: (هذا مبين للمراد من رواية أبي حمزة... الخ) دفاعاً عن الوصية- ص ۲۴.

(۲) معلقاً علی رواية تذكر المهديين «من ذرية القائم علیه السلام» همان.

از ابوبصیر است که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: یابن رسول الله از پدرت شنیدم که فرمود: «بعد از قائم علیه السلام دوازده مهدی خواهد بود»؛ پس امام علیه السلام فرمود: «پدرم تنها گفت دوازده مهدی و نگفته است دوازده امام اما آن‌ها عده‌ای از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات اهل بیت علیهم السلام و معرفت حق ما دعوت می‌کنند.»

سپس شیخ نمازی در تعلیقش بر این روایت که هیچ ادعایی نسبت به پیوند مهدیین به نسل امام زمان علیه السلام نداشته و از طرفی از بین برنده ادعای امامت این مهدیین است، می‌نویسد:

أقول: هذا مبين للمراد من رواية أبي حمزة ورواية منتخب البصائر و لا إشكال فيه و غیرهما مما دل علی أن بعد الإمام القائم علیه السلام إثني عشر مهدیاً، و أنهم المهدیون من أوصیاء القائم علیه السلام و القوام بأمره کی لا یخلو الزمان من الحجة.

می‌گویم: این بیانگر مراد از روایت ابی حمزه و منتخب بصائر است و اشکالی هم ندارد مبنی بر این که دلالت می‌کند بر وجود دوازده مهدی بعد از امام قائم علیه السلام، که آن‌ها نیز هدایتگر و از اوصیاء قائم علیه السلام و قیام کننده برای امر او خواهند بود تا زمان از حجت خالی نماند.^۱

پس اولاً شیخ نمازی نه روایت موسوم به وصیت را تصحیح نموده و نه حتی به مضامین شاذ آن یعنی خلافت فرزندان امام زمان علیه السلام بجای او و اینکه نام اولینشان احمد عبدالله است، ملتزم گردیده است؛ بلکه وی ادعای وجود دوازده مهدی بعد از دوازده امام را جایز دانسته است. و همین سخن نیز سبب ادعای اعتقاد وی به مهدیین نمی‌گردد؛ چراکه عدم اشکال در يك امر، بمعنی پذیرش آن و ایمان بدان نیست؛

(۱) مستدرک سفینه البحار-ج ۱۰-ص ۵۱۶ و ۵۱۷.

چنانکه اگر کسی نسبت به «وجود موجودات زنده در مریخ» اشکالی وارد نکند، بدین معنی نیست که وی به موجودات فضائی و مریخی ایمان و یقین دارد!
 ثانیاً شیخ نمازی خود در ادامه سخن تصریح می‌کند که مراد از این مهدیان همان امامان شیعه هستند که اولین شان، امام حسین علیه السلام است:

إذا جاء الحجة المنتظر علیه السلام الموت يكون الذى يغسله و يكفنه و يحنطه
 و يلحده فى حفرة الحسين بن على علیه السلام و لا يلى أمر الوصى إلا الوصى.
 زمانی که مرگ سراغ حضرت حجت علیه السلام آید، آنی که او را غسل و کفن و
 حنوط کرده و به خاک می‌سپارد حسین بن علی علیه السلام است و وصی را جز
 وصی کفن و دفن نمی‌کند.^۱

کلام شیخ نمازی دلالت دارد بر اینکه مراد از مهدیین که وصایت و زعامت امت را
 بر عهده خواهند گرفت، همانا اولشان حسین بن علی علیه السلام است و این عقیده همان
 عقیده متواتره رجعت است که شیعه به آن اعتقاد دارد.

* شهید سید محمدصادق الصدر^۲ قضیه از این قرار است که سید صادق
 صدر ابتدا و در دوران نوشتن کتاب تاریخ پسا ظهور، معتقد به وجود امامانی بعد از
 حضرت قائم علیه السلام بود؛ او ابتدا باور داشت که این امامان از نسل حضرت حجت علیه السلام
 هستند و در کتاب تاریخ پسا ظهور بدان اشاره نموده بود؛ ولی پس از پژوهش دوباره و
 کاوش بیشتر، از این باور شاذ برگشته و معتقد بر ولایت امامان شیعه بعد از وفات
 حضرت حجت علیه السلام بواسطه رجعت گردید. همو در جزوه‌ای که در اصلاح و بازنگری
 نظراتش پیرامون پساظهور منتشر نمود، می‌نویسد:

(۱) همان.

(۲) و من الذين استدلوا بهذه الرواية هو السيد الشهيد الص علیه السلام فى كتاب تاريخ ما بعد الظهور. دفاعاً عن
 الوصية-ص ۲۴.

لیس الآن کلامنا حول الخلافة بعد النبی ﷺ بل بعد المهدي ﷺ و فیهما احتمالان أو أطروحتان.

الأطروحة الأولى: انه يتولى بعده أولاده الذين يكونون بدورهم أولياء صالحين، قد رباهم المهدي ﷺ بنفسه و نص على خلائفهم أمام المجتمع، كما قربنا ذلك فی (تاریخ مابعد الظهور).

الأطروحة الثانية: أن يتولى الأمر بعد آباؤه الأئمة المعصومون ﷺ و رجوعهم إلى الحياة بعد الموت ليحكموا العالم بعد المهدي ﷺ.

هم اکنون کلام ما پیرامون خلافت پیغمبر ﷺ نیست؛ بلکه مربوط به جانشین مهدی ﷺ است که در این امر دو گمانه و یا گزینه است:

گمانه نخست: بعد از مهدی ﷺ، اولادش که از صالحان نکوکار بوده و دست پرورده مهدی ﷺ بوده‌اند و مهدی ﷺ در حضور مردم بر خلافتش نص نموده است، خلیفه خواهند بود؛ پس ما در کتاب تاریخ پساظهور بدین نظر نزدیک بودیم.

گمانه دوم: بعد از مهدی ﷺ، پدران معصوم اولاد ﷺ با رجعتشان به حیات پس از مرگ بر عالم حکمرانی خواهند نمود.

سپس در رابطه با این دو گمانه می‌نویسد:

و لیس لنا أن نجزم بصحة الأطروحة الأولى دينياً. و إنما ينشأ ذلك من زاوية مادية لاستبعاد أن يعود الإنسان للحياة بعد موته. و الآن فان مقتضى القاعدة - فی مذهبننا علی الأقل - هو صحة الأطروحة الثانية بالخصوص.

از بابت دین نمی‌توان بر درستی گمانه اول مطمئن شد. بلکه این باور تنها از زاویه مادی‌گرایی نشأت می‌گیرد که حیات بعد از مرگ انسان‌ها را ناروا می‌داند. پس مقتضای این قاعده [وجود حاکمانی بعد از امام زمان علیه السلام] در مذهب ما این است که گمانه دوم را صحیح بدانیم.^۱

دیده می‌شود که شهید محمدصادق الصدر دقیقاً بر ضد باورهای این جماعت سخن کرده و گمانه اول را نشأت گرفته از فکر ماده‌گرایانی که زندگی پس از مرگ را غیرممکن و دروغ می‌دانستند، تلقی نموده و بلکه نظریه دوم یعنی رجعت اهل بیت علیهم السلام و حکومت ایشان پس از امام زمان علیه السلام را نظریه صحیح و موافق مذهب شیعه می‌داند.

دیده می‌شود که قرینه «استدلال علماء به روایت وصیت» نیز همانند پیشینیان بدور از راستی بوده و بنابر اسناد فراوان از علمای مذهب شیعه، این روایت آماج تضعیف‌ها و طردها قرار گرفته و احدی از علمای نامدار شیعه بنابر این خبر واحد ضعیف، بنای عقیده ننموده و جملگی ایشان (بغیر از محدث قمی که آراء شاذش در حیطه تحریف قرآن نیز مطرح است) بر شاذ و معارض بودن این روایت و مخالفتش بدین سیاق با روایات متواتره و روایات صحیحه و مشهوره حکم داده و افاده این روایت را ظنی و غیرقابل اعتماد و غیریقینی و غیرعلمی دانسته‌اند. پس خدا می‌داند که طراح شبهه از کدامین استدلال علما سخن می‌کند؟!

■ قرینه نهم: تصحیح سندی این روایت توسط خواب

سرچشمه مصیبت آنجاست که مبلغان احمد اسماعیل مدعیند قوی‌ترین دلیل در تصحیح سند روایت، آن است که «این روایت در خواب تصحیح شده است»؛ پس یقیناً صحیح‌السند است! طراح شبهه می‌نویسد:

(۱) بحوث فی الرجعة - ص ۲۷.

من أقوى القرائن وأشرفها، و هي شهادة الله تعالى في المنام على صحة
رواية الوصية.

از جمله قوی‌ترین و شریف‌ترین قرینه‌ها، شهادت خداوند در خواب بر
صحت روایت وصیت است!!^۱

✚ جواب

این سخن را نیاوردیم جز اینکه همگان شاهد قوی‌ترین و شریف‌ترین استدلال
این فرقه نوظهور در تصحیح سندی این خبر باشند. صد البته اینچنین دلایل یاه و
هجوی از اینچنین فرقه‌های نوظهور که کل هم و غمشان جذب نفرات بیشتر بهر طریق
باطلی و اخاذی از آنان است، هیچ بعید و دور از ذهن نیست. لکن عجب از مردمی
است که حق و حقیقت را در دگان اینچنین دین‌فروشنانی که پیشه‌شان دادوستد
عقیده است، می‌کاوند. کدامین امام از امامان شیعه و کدام عالم از علمای شیعی در
طول تاریخ ادعا کرده که خواب و قیلوله و چُرت جزو قراین و دلایل تصحیح روایت
است؟! در کدام کتاب رجالی، از جمله قواعد توثیق و تضعیف رجال حدیث، خواب و
رؤیاست؟! کدام راوی توسط خواب یک محدث، تضعیف و کدام راوی بنابر خواب
محدثی، توثیق شده است؟ اخباری که بر مبنای خواب تصحیح شده‌اند در کدام باب و
کتاب گرد آمده‌اند؟! پاسخ همه این پرسش‌ها، «هیچ» است. هیچ عالمی راویان اخبار
را توسط چُرت و خواب تضعیف و توثیق ننموده و هیچ کتابی اخبار توثیق یا تضعیف
شده توسط خواب و رویا را گرد نیاورده و هیچ خبری توسط خواب توثیق نشده است؛
جالب که طراح شبهه همان شبهات رفقاییش در اثبات حجیت رؤیا از قرآن و روایات را

(۱) دفاعاً عن الوصية-ص ۲۵.

تکرار نموده است و تنها دلیل برای اثبات صحت روایات توسط خواب را همان مطالب می‌داند که قبلتر ادله سبکشان را طرح و طرد نمودیم.^۱

با گفتار این مطالب دیده می‌شود که این روایت از بابت اثبات صدور و سندیت:

الف. آحادِ ضعیف السند است.

ب. غریبِ ظنی الصدور است.

ج. مخالف روایات متواتره و صحیحه و روایات مشهوره است.

د. شاذ و نادر است.

هـ. نزد محدثین و علمای شیعه کم اهمیت و خارج از حجیت و متروک است.

و. هیچ قرینه‌ای که سبب اثبات صحتش شود، وجود ندارد.

ب. متن روایت

افزون بر آنچه از سندیت این روایت گفتیم، هنگام رجوع به متن روایت، آن را مضطرب و تصحیف شده می‌یابیم:

• اضطراب متن روایت

اضطراب اول. در آغاز روایت مورد بحث، اینچنین گفته می‌شود:

فأنت يا علي أول الاثني عشر إماما سماك الله تعالى في سمائه: عليا المرتضى، و أمير المؤمنين، و الصديق الأكبر، و الفاروق الأعظم، و المأمون، و المهدي، فلا تصح هذه الأسماء لاحد غيرك.

(۱) ر.ك: ص از این کتاب.

ای علی تو اولین امام از آن امامان دوازده‌گانه هستی که خداوند در آسمان خود تو را به چندین نام نامگذاری کرده است: مرتضی؛ امیرالمؤمنین؛ صدیق اکبر؛ فاروق اعظم؛ المأمون؛ المهدی پس هیچ یک از این نام‌ها شایسته کسی غیر از تو نیست.

در این بخش از روایت، نبی اکرم ﷺ نام «مهدی» را ویژه امیرالمؤمنین ﷺ نموده و تنها و تنها علی بن ابی‌طالب ﷺ را شایسته این عنوان می‌داند. حال آنکه در ادامه روایت باز هم همین عنوان استعمال شده و سیزده مهدی دیگر نیز خلق می‌شوند. پس این روایت مضطرب النص است^۱؛ پس از آن بابت که فقرات این روایت در ظاهرش دچار اختلاف است و از طرفی در امر صادر از جانب خدا و رسول، اختلافی نیست^۲، پس این اضطراب و اختلاف نص، سبب عدم یقین بر صدور آن از سوی پیامبر ﷺ می‌گردد.

(۱) یکی از جنبه‌های بررسی روایات از دیدگاه متن و یا سند، مبحث اضطراب روایت در سند و یا نقل و یا نص است؛ *اضطراب در سند یعنی اینکه روایتی به سند آحاد نقل شده باشد لکن این سند دچار تناقضاتی باشد؛ مثلاً روایتی در کتاب کمال الدین به سند: زید عن عمرو عن الصادق ﷺ:.. الخ نقل شده باشد؛ لکن همین روایت، در کتاب الغیبه به همین سلسله روایت لکن بدین ترتیب: عمرو عن زید عن الصادق ﷺ:.. الخ نقل شده باشد؛ پس این درهم و برهم بودن روایت در سند روایت، سبب اضطراب سندی روایت می‌شود. *اضطراب در نقل یعنی روایتی به سند آحاد با الفاظ مختلف و یا با نقصان در يك نقل و ازدیاد در نقل دیگری روایت شود؛ مثلاً يك راوی در روایتی بگوید: «کنا مع الصادق ﷺ فی بینه... الخ» حال آنکه همو، همین روایت را در حدیثی دیگر اینچنین نقل کند: «کنا مع الصادق ﷺ فی الطريق»؛ پس این اضطراب در نقل روایت نام می‌گیرد. *اضطراب در نص یعنی اینکه يك روایت دارای الفاظی باشد که با هم در تناقض است. همانند همین روایت موسوم به وصیت که در ابتدا می‌گوید: «مهدی لقب ویژه امام علی ﷺ است و احدی حق تسمیه به لقب مهدی را ندارد»؛ لکن در ادامه روایت می‌گوید «سیزده مهدی دیگر نیز وجود خواهند داشت.»

(۲) ﴿وَلَوْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ نساء ۸۲.

✚ مناقشه در اضطراب اول

این فرقه در این زمینه دو شبهه دارند:

شبهه ۱. تحریم این نام‌ها در آسمان است و نه بر روی زمین!^۱

این فرقه مدعیست مراد از این تحریم، تحریمیست که در آسمان اثر دارد و بر روی زمین اعتباری ندارد! پس اسم امام علی علیه السلام در آسمان مهدی است و اسامی سیزده مهدی دیگر (حضرت حجة ابن الحسن علیه السلام و دوازده مهدی از نسل وی) بعنوان مهدی زمینی هستند. پس اضطرابی نیست.

شبهه ۲. مراد از این القاب، جمعشان است.^۲

این فرقه مدعیست که مراد از اینکه «القاب مهدی و صدیق کبر و فاروق اعظم و غیرها بر شخصی غیر از امیرالمومنین حرام است»، همه این القاب است و نه یکایکش! یعنی کسی حق ندارد بگوید من هم مهدی و هم فاروق و هم صدیق هستم. ولی تک تک این القاب استفاده‌اش توسط دیگری مشکلی ندارد.

✚ نقد و بررسی

مناقشه اول بی پایه و باطل است؛ هیچ فقره‌ای از این روایت ادعا ندارد که لفظ «المهدی» تنها در آسمان بر غیر از امیرالمومنین علیه السلام حرام است؛ بلکه تنها اشاره روایت بر این است که این تسمیه از خداوند در آسمان برای حضرت امیرالمومنین علیه السلام اعلان شده است [یعنی همانند لقب‌سازی غاصبین خلافت، ابتکار زمینیان و توسط این و آن نبوده است]. ولی اینکه این اسامی محدود به او در عالم سماوی بوده و در زمین بی اعتبار است اولاً ظنی و بی دلیل بوده و ثانیاً در مخالفت با کلام امیرالمومنین علیه السلام است؛ چرا که او این القاب را مطلقاً (و نه فقط در آسمان!) بر غیر خود حرام دانسته است.

(۱) هی لا تصح لغيره فی السماء لا فی الأرض. فی القطیف ضجه-ص ۹۹.

(۲) هی لا تصح لغيره جمیعها لا بعضها. همان.

بعنوان مثال لقب «الصدیق الأكبر»؛ لقبی است که جزو القاب اختصاصی امام علی علیه السلام در روایت موسوم به وصیت ذکر شده است: «سماک الله تعالی فی سمائه: علی المرتضی، و امیرالمؤمنین، و "الصدیق الأكبر"، و الفاروق الأعظم، و المأمون، و المهدی».

حال آنکه امام علی علیه السلام در شأن این تسمیه فرمود:

عن عبادالله بن عبدالله قال: سمعت علیاً علیه السلام یقول: أنا عبدالله و أخو رسولہ، و أنا الصدیق الاکبر، لا یقولها بعدی إلا کاذب مفتر.

امام علی علیه السلام فرمود: من بنده خدا و برادر رسولش هستم؛ من «صدیق اکبر» هستم که احدی جز من این ادعا را نمی‌کند جز آنکه کذاب مفتر باشد.^۱

پس مراد صرفاً تحریم این نام در آسمان نبوده؛ بلکه در زمین و آسمان این القاب ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام است و احدی غیر از او حق تلقیب بدین القاب را ندارد.

بطلان مناقشه دوم نیز واضح‌تر از اولی است؛ چراکه گفتیم حضرت مولی الموحدین علیه السلام یکایک القاب مختص خود را بر دیگران حرام دانسته است و نه صرفاً جمع آن را؛ چنانچه روایت «أنا الصدیق الاکبر، لا یقولها بعدی إلا کاذب مفتر» بدان اشعار دارد. و همچنین روایت مربوط به اختصاص لقب امیرالمؤمنین و دیگر اخبار. پس پاسخ‌هایی که این فرقه در قالب احتمال و ایده ارائه داده است، خالی از راستی و درستی است.

اضطراب دوم. در آخر روایت اینچنین گفته می‌شود:

(۱) مناقب أهل البيت - المولی حیدر - ص ۱۵۶.

له ثلاثة أسامي: اسم كاسمي، و اسم أبي و هو عبدالله و أحمد، و الاسم الثالث المهدي.

برای او «سه» اسم است: اسمی همانند اسم من و اسم پدرم که آن عبدالله است و احمد و اسم سوم مهدی.

در این فقره از روایت باز اضطراب و اختلاف دیده می‌شود؛ بطوری که در ابتدا گفته می‌شود برای مهدی «سه اسم» است؛ ولی در ادامه می‌گوید: ۱- نامی همانند نام من؛ ۲- نام پدرم که همان عبدالله است؛ ۳- احمد و ۴- مهدی!؛ پس بجای سه اسم، چهار نام وجود دارد و این نیز اضطراب آشکارا در نص است که باز سبب ادعای اختلاف در کلام رسول الله ﷺ می‌کند که عقلاً و شرعاً ممتنع است، پس این روایت از حجیت خارج است و قابل اعتماد نیست.

✚ مناقشه در اضطراب دوم

این جماعت مدعی هستند «نامی همانند نام من»، باید با «و احمد» ادغام بشود که در این صورت، براحتی مشکل حل می‌شود. یعنی «اسم کاسمی» همان «احمد» است که در ادامه روایت آمده و هر دو یکیست و وقتی با هم جمع بشوند می‌شود سه اسم: ۱. اسم کاسمی: احمد؛ ۲. اسم ابی: عبدالله؛ و ۳. الإسم الثالث المهدي.

✚ نقد و بررسی

این ادعا نادرست و در مخالفت با نص خبر موسوم به وصیت است؛ چرا که اولاً اگر روایت می‌خواست اسم پیامبر ﷺ (اسم کاسمی) را بر «احمد» مطابق بنماید، بایستی می‌گفت: اسم کاسمی، و اسم ابی و «هما»... الخ (اسمی نظیر اسم من و اسمی نظیر اسم پدرم که آن دو عبدالله و احمد هستند)؛ حال آنکه روایت اینچنین است: اسم کاسمی و اسم ابی و «هو» عبدالله؛ پس باید «هما» استعمال می‌شد و نه «هو».

ثانیاً در صورتی که گمانه این فرقه را روا می‌دانستیم، بایستی نص روایت بدین ترتیب اسمی بود: «اسم کاسمی، و اسم اُبی و هما احمد و عبدالله»؛ یعنی همانطور که ترتیب الفاظ ابتدا از اسم پیغمبر ﷺ (اسم کاسمی) و سپس اسم پدر پیغمبر ﷺ (و اسم ابی) شروع شده، پس بدیهیست که بایستی در ادامه نیز همین ترتیب را رعایت نموده و بگوید «احمد و عبدالله»؛ حال آنکه روایت برعکس این ترتیب را ذکر نموده است (عبدالله و احمد)؛ پس اینچنین نامرتبی و بی‌درایتی و درهم‌پاشیدگی فاحش در کلام حضرت رسول الله ﷺ قبیح و نامقبول است.

بنابراین دیده می‌شود که فقرات این روایت دچار اضطراب و اختلاف است و این همه خلافگوی و ناهمسازگاری در کلام معصوم ﷺ ناروا و دور از عقل و ایمان است و این امر باعث می‌شود که صدور این خبر از جانب معصوم ﷺ را باور نکنیم. بویژه هنگامیکه آورندگان آن نیز افرادی غیرقابل اعتمادند.

• تصحیف در متن روایت

این روایت علاوه بر اضطراب گوناگون در متن، دچار تصحیف^۱ لفظی نیز گردیده است؛ بطوری که در نسخه‌های مخطوط کتاب الغیبه می‌بینیم که بخش: **فإذا حضرته**

(۱) تصحیف یعنی تغییری که در خط و صورت یک روایت رخ دهد. پس حدیثی که دچار تصحیف واقع شود را حدیث مصحّف می‌گوییم. پس تصحیف بر دو بخش است: **تصحیف لفظی**: که همان وقوع خطا در «نوشتار» است که یا در سند روایت است (همانند تصحیف راوی ثقه «برید بن معاویه» به «یزید بن معاویه») و یا در متن است (همانند: تصحیف روایت من صام رمضان «و آتبعه ستاً» به «و آتبعه شیئاً»): **تصحیف معنوی**: و آن تغییر در معنی یک حدیث است (همانند کلام ابو موسیٰ العنزی که گفت: «نحن قوم لنا شرف، نحن من عنزة، صلیٰ إلینا رسول الله ﷺ») پس وی «عنزة» که سپر جنگی پیغمبر ﷺ بود را با قبیله خود یعنی «بنی عنزه» اشتباه گرفته و مدعی شده است که پیغمبر ﷺ بر بنی عنزه درود فرستاده است).

پس آن تصحیفی که معنی و ماهیت روایت را عوض نماید (تصحیف در متن یا معنی) سبب ساقط شدن حجیت آن خبر گردیده و از درجه صحت، عزل می‌نماید.

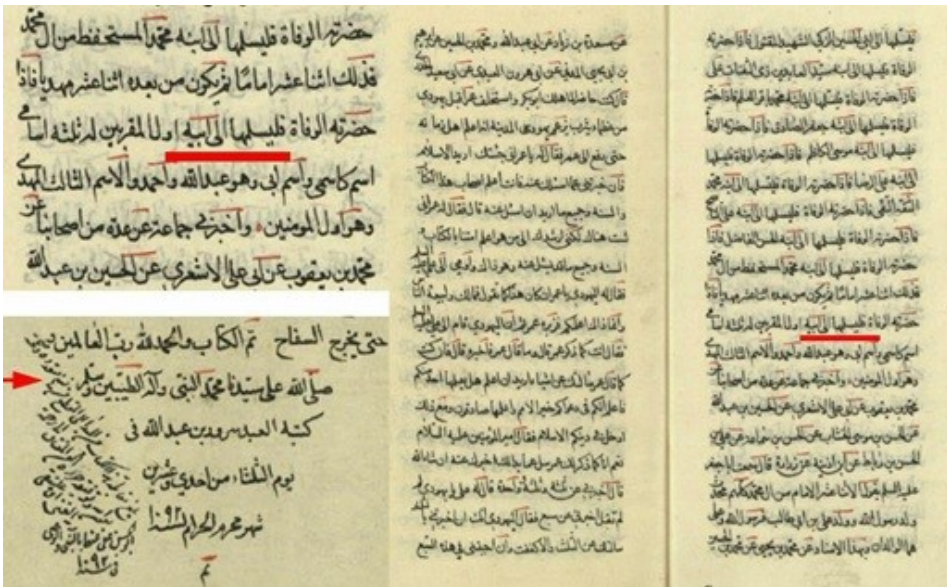
الوفاة فليسلمها إلى ابنه (زمانی که وفات امام زمان علیه السلام برسد، پس امر را به پسرش تسلیم می‌نماید.) در اصل بدین قرار است که:

فإذا حضرته الوفاة «فليسلمها إلى ابيه».

زمانی که وفات او برسد، پس امر را به پدرش تسلیم می‌نماید.

یعنی پس از وفات حضرت حجت علیه السلام، پدرش امام حسین علیه السلام وصی بعد از او خواهد بود. لکن بدین سبب که در این روایت ده بار پشت سر هم دیگر از لفظ «فليسلمها إلى ابنه... به پسرش تسلیم می‌کند.» استفاده شده، در مورد امام زمان علیه السلام نیز کلمه «ایبه» به «ابنه» تغییر یافته (تصحیف متن) و یک جابجایی در نقطه‌گذاری سبب تغییر معنی (تصحیف معنوی) گردیده است.

همانطور که در نسخه خطی ۴ قرن پیش الغیبه طوسی در کتابخانه ملی ایران، این روایت با لفظ «فليسلمها إلى ابيه» ذکر شده است:



شیخ حر عاملی نیز بر این تصحیف اشاره دارد:

الحديث المروى فى كتاب «الغيبة» أولاً على تقدير تسليمه فى خصوص الاثنى عشر بعد المهدي عليه السلام لا ينافى هذا الوجه؛ لاحتمال أن يكون لفظ ابنه تصحيفاً، و أصله أبيه بالياء آخر الحروف، و يراد به الحسين عليه السلام لما روى سابقاً فى أحاديث كثيرة من رجعة الحسين عليه السلام عند وفاة المهدي عليه السلام ليغسله.

اگر با حدیث روایت شده در کتاب الغیبه در باب اعتقاد بر وجود دوازده نفر بعد از مهدی عليه السلام مسالمت کنیم^۱، باز با باور رجعت منافاتی ندارد، چراکه احتمال می‌رود لفظ «ابنه: پسرش» تصحیف شده باشد و اصل روایت «ابیه: پدرش» با یاء باشد و مراد از پدرش، حسین عليه السلام باشد؛ بواسطه احادیث فراوانی که از رجعت امام حسین عليه السلام در زمان وفات مهدی عليه السلام سخن می‌کند تا او را غسل نماید.^۲

دیده می‌شود که اصل محل ادعای این فرقه طبق نسخه‌های خطی معتبر و گفته بزرگ محدثان شیعه، مخدوش و مغشوش بوده و دچار تصحیف گردیده است؛ اما از این دو نسخه، نسخه‌ای مشهور شده است که در آن از لفظ «فلیسلمها الی ابنه» استفاده شده است. بهر حال اصل تصحیف و امکان تغییر در لفظ برقرار است و این سبب می‌شود که حجیت روایت در محل تصحیف ساقط گردد و دلالت این قسمت از روایت، ظنی باشد.

پس این روایت از جهت متن مضطرب و مصحّف است و از این بابت نیز حجیت روایت ساقط بوده و اثبات می‌گردد که این روایت در ثبت و ضبط و انتقال، دستخوش

(۱) گفتیم که شیخ حر عاملی و سایر علماء شیعه این عقیده را ظنی و روایات حول آن را نادر و معارض با روایات متواتره می‌دانند.

(۲) الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة - ص ۴۰۵.

تغییر و تحول شده است که همین مسئله نیز (در کنار ضعف سندی) ما را از یقین بر مفاد این خبر باز می‌دارد.

همچنین در همین بخش از روایت، شیخ طوسی خبر را اینچنین نقل می‌کند:

من بعده إثنا عشر مهدياً فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول
المقرّبين.

حال آنکه شیخ سلیمان حلی در کتاب مختصر البصائر این خبر را به نقل از شیخ طوسی بدین منوال نقل می‌کند:

من بعده إثنا عشر مهدياً فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول
المهدين^۱.

پس لفظ «مقرّبين» نیز بر لفظ «مهدیین» تصحیف شده است.

پس این روایت از بابت متن و نص:

الف. مضطرب و غیر قابل اعتماد است.

ب. تصحیف شده و از اعتبار در محل احتجاج ساقط است.

(۱) مختصر البصائر-ص ۱۴۵.

ج. دلالت روایت

درباره وجود حجت‌های الهی، پس از دوازده امام، در کل سه دیدگاه مطرح است:

• دیدگاه‌های پیرامون پسا ارتحال حضرت مهدی علیه السلام

▪ نظر اول: رجعت امامان علیهم السلام

یعنی پس از وفات حضرت قائم علیه السلام، به اذن خداوند، امامان شیعه علیهم السلام باز بدین عالم رجوع نموده و من باب راستی وعده الهی که فرمود: «ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم!»^۱ حکومت جهانی عدل به ایشان واگذار می‌شود.

آیت الله شیخ محمد السند در کتابچه‌ای که پیرامون باور مهدیان دوازده‌گانه پس از حضرت صاحب الزمان علیه السلام، نوشته است، شواهدی مبنی بر اینکه مراد از آن مهدیان، همان امامان دوازده‌گانه شیعه علیهم السلام هستند، می‌آورد که هم‌اکنون به اختصار آورده و مطالبی افزون بر گفته‌های او، بیان می‌کنیم:

○ شاهد اول: «احمد» یکی از نام‌های امام زمان علیه السلام است

بنابر اخبار روایت شده از امامان معصوم علیهم السلام، نام‌های «عبدالله و احمد و محمد و مهدی» اسامی مربوط به امام زمان علیه السلام است و در نتیجه لفظ «له ثلاثة اسامی: اسم کاسمی و... الخ» جملگی بر خود حضرت حجت علیه السلام اشاره دارد و نه «ابیه» یا «ابنه» موجود در روایت. چراکه تمامی ضمائر در این فقره از حدیث به امام زمان علیه السلام برمی‌گردد: اذا حضرته... فلیسلم... له ثلاثة اسامی... پس این ضمائر جملگی اشعار بر حضرت حجت علیه السلام دارد؛ بدین رو نام‌های عبدالله و احمد و محمد و مهدی، جملگی از نام‌های آنحضرت است و روایات اهل بیت علیهم السلام بدین امر تصریح نموده است:

(۱) ﴿و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ القصص ۵.

۱- عن حذيفة قال: سمعت رسول الله ﷺ و ذكر المهدي ﷺ فقال: إنه يبايع بين الركن و المقام اسمه أحمد و عبدالله و المهدي فهذه أسماء ثلاثتها.

از حذیفه نقل است که گفت: از پیغمبر ﷺ شنیدم که مهدی ﷺ را یاد نموده و فرمود: او بین رکن و مقام بیعت می‌گیرد که اسمش احمد و عبدالله و مهدی است و این اسم‌های سه‌گانه اوست.^۱

۲- عن أبي جعفر عن آبائه ﷺ قال: قال أمير المؤمنين ﷺ. و هو علي المنبر: يخرج رجل من ولدي في آخر الزمان أبيض اللون مشرب بحمرة، مبدح البطن عريض الفخذين عظيم مشاش المنكبين بظهرة شامتان شامة علي لون جلده و شامة علي شبه شامة النبي ﷺ، له اسمان اسم يخفي و اسم يظهر، أما الذي يخفي فأحمد و أما الذي يعلن فمحمد.

امام باقر ﷺ از امیرالمومنین ﷺ حدیثی نقل می‌کند که او روی منبر فرمود: «یک مرد از فرزندان من در آخر الزمان ظهور کند که رنگش سفید متمایل به سرخی و سینه‌اش فراخ و ران‌هایش سطبر و شانه‌هایش قوی است و در پشتش دو خال است، یکی به رنگ پوستش و دیگری مشابه خال پیامبر ﷺ و او دو نام دارد، یکی نهان و دیگری آشکار، اما نام نهان احمد و نام آشکار محمد است»^۲

پس مراد از لفظ «له ثلاثة اسامي: اسم كاسمي... الخ» بنابر اسلوب لغت عربی و نیز نص صریح احادیث آل محمد ﷺ، شخص حضرت مهدی ﷺ می‌باشد و نه فرد دیگر.

(۱) الغيبة-شيخ طوسي-ص ۴۵۴.

(۲) کمال الدین-ص ۶۵۳.

○ شاهد دوم: مراد از مهدیون، امامان شیعه علیهم‌السلام است

روایات متواتره تصریح بر این دارد که یکایک امامان شیعه علیهم‌السلام «مهدی» یعنی هدایت شده بوده و آن‌ها همانا «مهدیون دوازده‌گانه» مذکور در روایات هستند و بنابراین در هر مکانی از روایات شیعه، لفظ **المهدیون الإثنی عشر** استفاده شده است، باید مراد را به ایشان برگرداند. پس از جمله این روایات:

۱- عن سلیم الشامی انه سمع علیاً علیه‌السلام یقول انی و اوصیائی من ولدی مهدیون کلنا محدثون فقلت یا امیرالمؤمنین من هم قال الحسن و الحسین علیهم‌السلام ثم ابنی علی بن الحسین علیه‌السلام قال و علی یومئذ رضیع ثم ثمانیة من بعده واحدا بعد واحد.

سلیم بن قیس از امام علی علیه‌السلام شنیده است که فرمود: همانا من و فرزندانم که دارای وصیت هستند، مهدیون (هدایت شده) و محدثون (سخن گفته با ملائکه) هستیم. سلیم پرسید: ای امیرالمؤمنین! آن «فرزندان صاحب وصیت» چه کسانی هستند؟ پس فرمود: حسن و حسین علیهم‌السلام و سپس علی بن حسین علیه‌السلام (که آن زمان شیرخوار بود) سپس هشت امام پس از او (۱). محمدباقر ۲. جعفر صادق ۳. موسی کاظم ۴. علی الرضا ۵. محمد الجواد ۶. علی الهادی ۷. حسن العسکری ۸. حجه بن الحسن المهدی علیه‌السلام؛ یکی پس از دیگری.^۱

بدیهیست که حضرت امام علی علیه‌السلام، دارندگان وصیت و نیز مهدیان دوازده‌گانه را منحصر و محدود در خود و یازده امام از نسل خود قرار داده و احدی را بر این امامان هدایت شده دوازده‌گانه نمی‌افزاید.

پیغمبر خاتم صلوات‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خطاب به حضرت زهراء علیها‌السلام فرمود:

۲- أبناء بعلک أوصیائی إلى یوم القیامة کلّهم هادون مهدیون، فالأوصیاء بعدی أخی علی، ثمّ حسن، ثمّ حسین، ثمّ تسعة من ولد الحسین.

فرزندان همسرت، اوصیاء من تا روز قیامت هستند که همگی هادیان و مهدیان هستند. پس اوصیاء پس از من، برادرم علی؛ سپس حسن؛ سپس حسین و سپس نه فرزند از نسل حسین است.^۱

پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله فرمود:

۳- خیار أمتی: أحد عشر إماما بعد أخی واحدا بعد واحد کلما هلك واحد قام واحد، مثلهم فی أمتی کمثل نجوم السماء، کلما غاب نجم طلع نجم، إنهم أئمة هداة مهدیون.

بهترین افراد امت من: یازده امام بعد از برادرم (علی) است که یکی بعد از دیگری می آیند؛ هر آنی که یکی از دنیا برود دیگری بر مقام او قیام می کند. مثال اینها در امتهم همانند مثال ستارگان آسمانی است که هرگاه یکی به خاموشی گرایید، ستاره‌ای دگر طلوع می کند. آن‌ها (امام علی و یازده امام بعد از او علیهم السلام) هدایت‌گر و مهدیون (هدایت شده) هستند.^۲

۴- روایة أبی حمزة أنه قال: «یا أبا حمزة، إن منّا بعد القائم علیه السلام إحدى عشر مهدیاً من ولد الحسین علیه السلام»

ابو حمزه روایت می کند از امام صادق علیه السلام که فرمود: ای اباحمزه! یقیناً از ما بعد از قائم علیه السلام یازده مهدی است از فرزندان حسین علیه السلام.^۳

(۱) ارشاد القلوب-ج ۲-ص ۳۲۲. ر.ک: کمال الدین-ص ۲۶۲.

(۲) الغیبه-نعمانی-ص ۸۴.

(۳) مصباح المتهجد-شیخ طوسی-ص ۴۱۱.

پس از آن روی که نه تن از امامان مهدیین از فرزندان امام حسین علیه السلام هستند (امام سجاد و امام باقر و... علیهم السلام)، و از طرفی ولی و وصی بعد از حضرت حجت علیه السلام، امام حسین علیه السلام است، از بابت تغلیب (تعمیم دادن اکثریت یک مجموعه بر اقلیت آن) مهدیین یازده‌گانه از وُلد حسین علیه السلام معرفی شده‌اند که با خود امام حسین علیه السلام می‌شوند دوازده مهدی.

همانطور که شیخ حر عاملی نیز در این باره گوید:

قوله فی حدیث اَبی حمزة: «إثنا عشر مهدیاً من ولد الحسین علیه السلام» لا یبعد تقدیر شیء له یتّم به الکلام بأن یقال: أكثرهم من ولد الحسین علیه السلام، و لا یخفی أنه قد بینی المتکلم کلامه علی الأكثر الأغلب عند ظهور الأمر.

این سخن امام علیه السلام در روایت اَبی حمزه که فرمود: «دوازده مهدی از فرزندان حسین علیه السلام هستند» بعید نیست که ارزیابی آن بدین تتمه باشد که: اکثر این مهدیین از فرزندان حسین علیه السلام هستند [یعنی نه امام بعد از حسین علیه السلام جملگی مهدیین هستند] و بدیهیست که صاحب سخن همیشه کلامش را بر اکثریتِ غالب بنا می‌کند من باب ظهور امر.^۱

یعنی از آن بابت که اکثریت غالب این مهدیان دوازده‌گانه از فرزندان امام حسین علیه السلام هستند (امام سجاد و امام باقر و امام صادق و امام کاظم و امام رضا و امام جواد و امام هادی و امام عسکری و امام مهدی علیه السلام) و از طرفی گوینده در استعمال الفاظش اکثریت غالب مجموعه را بر کل آن مجموعه تعمیم می‌دهد (مثلاً گوینده می‌گوید: «دانش آموزان فلان مدرسه باهوش هستند»؛ و این در حالی است که اغلب و اکثر دانش آموزان آن مدرسه باهوش هستند و تعداد اندکی از ایشان هوش مناسب ندارند. لکن از آن باب که اکثریت غالب بر همگی تعمیم یافته، کل دانش آموزان مدرسه باهوش قلمداد می‌شود.) پس در این حدیث، اکثریت

(۱) الإیقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة-ص ۴۰۵.

غالب بر کل مجموعه مهدیان اعم از امام علی و امام حسن و امام حسین و فرزندان حسین علیه السلام تعمیم داده و فرموده همانا آن مهدیان از فرزندان امام حسین علیه السلام هستند.

پس دیده می‌شود که چندین و چند روایت دلالت صریح دارد بر اینکه مراد از مهدیون خود اهل بیت علیهم السلام هستند و طبعاً در هنگام رجعت بدین عالم با مقام مهدویت خویش بر عالمیان حکومت خواهند نمود.

○ شاهد سوم: جبران تأخیر حکومت با رجعت

با ژرف نگری در روایات اهل بیت علیهم السلام دیده می‌شود که ایشان فرموده‌اند امر رهبری و حکومت و تشکیل دولت کریمه بسیاری از امامان دچار تأخیر شده است. درحالیکه «تأخیر» به معنی «لغو و ابطال» نیست؛ بلکه بدین معنی است که اگر آنان در زمان خود امکان تشکیل حکومت نداشتند، در دورانی بدین امکان دست خواهند یافت؛ بدیهیست مراد از این عصر، همانا دوران پسا ظهور است.

پس از جمله این روایات:

۱- عن إسحاق بن عمار، قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: «يا أبا إسحاق، إنَّ

هذا الأمر قد آخّر مرتين»

اسحاق بن عمار گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ایا ابا اسحاق!

همانا امر حکومت اهل بیت علیهم السلام دو بار به تأخیر دچار شده است.»^۱

۲- عن إسحاق بن عمار الصيرفي، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

«قد كان لهذا الأمر وقت و كان في سنة أربعين و مائة، فحدثتم به و

أذعتموه فأخّره الله عزّ وجلّ»

(۱) الغيبة-نعمانی-ص ۳۰۳.

اسحاق بن عمار صیرفی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «برای قیام و تشکیل حکومت ما زمانی تعیین شده بود که سال ۱۴۰ ق بود پس در این باب زیاد سخن نموده و برملا کردید و خداوند نیز آن را به تأخیر انداخت»^۱

۳- عن عثمان النوی، قال: سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول: «كان هذا الأمر في فأخّره الله و يفعل بعد ذلك في ذرّيتي ما يشاء»

عثمان النوی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «امر قیام و تشکیل حکومت برای من بود که خداوند آن را به تأخیر انداخت؛ او بعد از این در فرزندانم هرچه خواهد، می‌کند.»^۲

در صحیحہ ابی بصیر از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

۴- «إن أصحاب محمد صلی الله علیه و آله و عدوا سنة السبعین فلما قتل الحسين علیه السلام غضب الله عزّوجلّ علی أهل الأرض فأضعف علیهم العذاب، و إنّا أمرنا كان قد دنی فأذعتموه فأخّره الله عزّوجلّ»

«همانا اصحاب محمد صلی الله علیه و آله بر سال ۷۰ ق وعده دادند؛ پس زمانی که حسین علیه السلام کشته شد خداوند بر اهل زمین غضب فرمود و عذاب را بر ایشان بیشتر نمود. امر قیام ما نزدیک بود. پس شما آن را برملا کردید و خداوند هم آن را به تأخیر انداخت.»^۳

در وصیت امام صادق علیه السلام اینچنین آمده است:

(۱) همان.

(۲) الغیبه-شیخ طوسی-ص ۴۲۸.

(۳) مختصر بصائر الدرجات-عزالدین بن سلیمان الحلّی-ص ۳۳۶.

۵- «فلا تعجلوا فوالله قد قرب هذا الأمر - ثلاث مرات - فأذعتموه، فأخره الله»

«شتاب ننمایید! بخدا قسم امر قیام اهل بیت (علیهم السلام) نزدیک بود (سه بار اینچنین گفت) ولی شما امر را برملا کردید و خداوند هم آن را به تأخیر انداخت.»^۱

پس این اخبار مستفیضه دال بر این است که برپایی حکومت امامان شیعه (علیهم السلام) جملگی به تأخیر افتاده است و این امامان دوازده گانه بعد از قیام مهدی صاحب الزمان (علیه السلام)، قیام و مهدویت و زعامت خواهند داشت. این موافق همان آیه کریمه است که فرمود:

﴿و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾

ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم!^۲

امام صادق (علیه السلام) در شأن این آیه می فرماید:

فهذه الآية جارية فينا إلى يوم القيامة.

پس این آیه در ما جاری است تا روز قیامت.^۳

و امیرالمومنین (علیه السلام) در حق این آیه می فرماید:

(۱) تحف العقول - ابن شعبه - ص ۳۱۰.

(۲) قصص ۵.

(۳) معانی الاخبار - شیخ صدوق - ص ۷۹.

«لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الصَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا. وَ تَلَا
عَقِيبَ ذَلِكَ. (وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ. وَ نَجْعَلَهُمْ
أَنْيَمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ).»

«دنیا بعد از همه سرکشی‌هایش سرانجام به سمت ما خواهد آمد و رو به ما خواهد نمود همانند شتری که در آغاز بچه خود را شیر نمی‌دهد و لگدپرانی می‌کند و سرانجام به وی میل و عطوفت می‌کند آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم!»^۱

پس گفته نشود که مراد از این مستضعفان، فرزندان مهدی هستند و نه خود اهل بیت (علیهم‌السلام)؛ که در این حال گفته می‌شود:

این ادعا مخالف صریح سخنان اهل بیت (علیهم‌السلام) است؛ همانطور که در کلامشان آمد و نیز در کلام نبوی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) که فرمود:

عن المفضل بن عمر، قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: إن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) نظر إلى علي و الحسن و الحسين (عليهم السلام) فبكى و قال: أنتم المستضعفون بعدى. قال المفضل: فقلت له: ما معنى ذلك يا ابن رسول الله؟ قال: معناه أنكم الأئمة بعدى، إن الله عزوجل يقول: «و نريد أن نمُن على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم أئمة و نجعلهم الوارثين».

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق (علیه‌السلام) شنیدم که فرمود: همانا پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به علی و حسن و حسین (علیهم‌السلام) نظر نموده و به یکباره گریه کرد و فرمود: «شماها مستضعفان بعد از من هستید!» مفضل گوید: گفتم معنی این سخن چیست یابن رسول الله؟ امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «یعنی بعد از من امامت بر

عهده شماسست» چراکه خداوند فرموده است: «ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم»^۱

پس روایات صراحت دارد بر اینکه امامان شیعه علیهم السلام که در دوران خود امکان تشکیل حکومت عدل الهی را نداشتند، بی تردید در این دنیا صاحب حکومت شده و باز وارث زمین و حاکم اهل زمین خواهند بود و این امر به روایات متواتره و تأیید مضمونی آن توسط قرآن کریم ثابت قطعی است که تنها راه اجرایی شدن آن رجعت اهل بیت علیهم السلام بدنی و زعامتشان بعد از مهدی علیه السلام خاتم صلوات الله علیهم است.

○ شاهد چهارم: اخبار حول رجعت

روایات رجعت از جمله معارض‌های متواتر و صحیح نسبت به ادعای شاذ «امامت فرزندان مهدی علیه السلام بعد از او» است و در ادامه در این باب سخن خواهیم نمود.

○ شاهد پنجم: نبود خلیفه از نسل امام مهدی علیه السلام

عن الحسن بن علی الخزاز قال: دخل علی بن ابی حمزة علی ابی الحسن الرضا علیه السلام فقال له: أنت إمام؟ قال: نعم، فقال له: إني سمعت جدك جعفر بن محمد علیه السلام يقول: لا يكون الامام إلا و له عقب. فقال: أنسیت یا شیخ أو تناسیت؟ لیس هكذا قال جعفر علیه السلام، إنما قال جعفر علیه السلام: لا يكون الامام إلا و له عقب إلا الامام الذی یرج علیہ الحسن بن علی علیه السلام فإنه لا عقب له، فقال له: صدقت جعلت فداك هكذا سمعت جدك يقول.

حسن بن علی الخزاز گوید: امام رضا علیه السلام نزد ابن حمزه آمد؛ ابن حمزه گفت: آیا تو امامی؟ فرمود: «بله!» پس گفت: اما من از جد تو جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود «امامی نیست جز آنکه عقب (ادامه دهنده امامت

از نسب) داشته باشد» پس امام رضا علیه السلام فرمود: «جعفر صادق علیه السلام اینچنین نگفته است! بلکه گفته ی جعفر صادق علیه السلام بر این قرار بود: امامی نیست جز آنکه عقب داشته باشد جز آن امامی که حسین بن علی علیه السلام بر آن خروج خواهد نمود؛ پس او دیگر عقبی ندارد!» پس ابن حمزه گفت: «آری فدایت شوم! از جدت اینچنین شنیدم!»^۱

پس گفته نشود که «مراد از این مهدی همانا بیست و چهارمین حجت الهی یعنی مهدی سیزدهم است!» که می‌گوییم:

اولاً در قسمت مربوط به رجعت اثبات خواهد گردید که امام حسین علیه السلام بعد از حضرت حجت بن الحسن رضی الله عنه امر امت را بدست خواهد گرفت؛ پس بدیهیست که انتساب آن بغیر از حضرت حجة ابن الحسن رضی الله عنه، انتسابی پوچ و ناروا بوده است.

ثانیاً در این حدیث معتبر امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «إنما قال جعفر علیه السلام: لا يكون الامام إلا و له عقب إلا الامام الذي يخرج عليه الحسين بن علي» (صرفاً گفته ی جعفر صادق علیه السلام بر این قرار بود: امامی نیست جز آنکه عقب داشته باشد جز آن امامی که حسین بن علی علیه السلام بر آن خروج خواهد نمود) پس امام رضا علیه السلام صراحت دارد که آنکسی که عقبه‌ی خلافت نخواهد داشت، همانا صاحب منصب امامت است: (إلا الامام الذي يخرج عليه الحسين علیه السلام)، حال آنکه طبق خبری منتسب به امام باقر علیه السلام، آنحضرت، مهدیین دوازده گانه را فارغ از مقام امامت می‌داند:

عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير قال: قلت للصادق جعفر بن محمد علیه السلام يا ابن رسول الله إني سمعت من أبيك علیه السلام أنه قال: يكون بعد القائم عليه السلام اثنا عشر مهدياً فقال: إنما قال: اثنا عشر مهدياً، و لم يقل: إثنا عشر إماماً، ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى مولاتنا و معرفة حقنا.

(۱) الغيبة-شيخ طوسی ص-۲۲۴.

علی بن ابی حمزه روایت می‌کند از ابوبصیر که گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: ای پسر پیغمبر من از پدرت علیه السلام شنیدم که فرمود بعد از قائم علیه السلام دوازده مهدی خواهد بود!» پس امام صادق علیه السلام فرمود: «او فقط گفته است: «دوازده مهدی و نگفته است: دوازده امام! ولی ایشان دسته‌ای از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات ما و معرفت حق ما دعوت می‌کنند!»^۱

ثالثاً اثبات گردید اصل وجود مهدیان دوازده‌گانه از نسل امام زمان علیه السلام، ادعایی شاذ و مخالف متواتر است، پس تفسیر و توجیه آنچه معتبر است، توسط آن چیز که ضعیف و شاذ است، ناروا بوده و نوعی توسل به جهل است.

فلذا این حدیث صحیح صراحت دارد بر اینکه: «حضرت امام زمان علیه السلام نسلی که ادامه دهنده امر مهدویت و امامت باشد، نخواهد داشت»؛ و این باور با ادعای «وجود اولاد و عیال» برای آنحضرت نیز در دوگانگی نیست. چراکه مراد از «عقب» صرفاً فرزند نیست! بلکه مراد فرزند و نسل و نسبی است که ادامه دهنده امر مهدویت و امامت وی باشند؛ پس این روایت معتبر آشکارا نظریه‌ی پیشوایی بشریت توسط فرزندان امام مهدی علیه السلام را منتفی می‌داند و در نتیجه مراد از افرادی که پس از آن حضرت، رهبری و هدایت بشر را بدست خواهند گرفت، همانا اهل بیت علیهم السلام هستند.

○ شاهد ششم: باور درست شیعیان

از جمله شواهد محکم بر اینکه پیشوایان امت، همانا دوازده امام هستند و نه بیش و کم؛ این است که امامان شیعه علیهم السلام بر باورهای ضروری دینی یاران و شاگردان خویش نظارت داشته و آن را تصحیح و تأیید نموده‌اند؛ پس در این باورهای تصحیح شده‌ی شیعه که به سمع و نظر اهل بیت علیهم السلام رسیده و آن حضرات تأییدش نموده‌اند هیچ و هیچ اثری از پیشوایی امت پس از حضرت مهدی علیه السلام بدست فرزندان او (وجود

(۱) کمال الدین - شیخ صدوق - ص ۳۵۸.

مهدیین از نسل قائم (ع) نیست. پس از جمله این روایات، آنچه سید عبدالعظیم حسنی خطاب به امام هادی (ع) عرض نمود:

إني أقول أن الله تعالى واحد ليس كمثلته شيء... و إن محمداً (ص) عبده و رسوله خاتم النبيين، فلا نبي بعده إلى يوم القيامة، و أن شريعته خاتمة الشرائع، فلا شريعة بعدها إلى يوم القيامة، و أقول إن الامام و الخليفة و ولي الامر بعده أميرالمؤمنين علي بن أبي طالب (ع)، ثم الحسن، ثم الحسين، ثم علي بن الحسين، ثم محمد بن علي، ثم جعفر بن محمد، ثم موسى بن جعفر، ثم علي بن موسى، ثم محمد بن علي (ع)، ثم أنت يا مولاي.

فقال علي (ع): و من بعدى الحسن ابني، فكيف للناس بالخلف من بعده؟

قال: فقلت: و كيف ذاك يا مولاي؟ قال: لأنه لا يرى شخصه، و لا يحل ذكره باسمه حتى يخرج فيملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً.

قال: فقلت: أقررت. و أقول إن وليهم ولي الله، و عدوهم عدو الله، و طاعتهم طاعة الله، و معصيتهم معصية الله... فقال علي بن محمد (ع)، يا أبا القاسم، هذا والله دين الله الذي ارتضاه لعباده، فأثبت عليه، ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا و في الآخرة.

عبدالعظیم می گوید من نزد امام هادی (ع) گفتم: من اعلان می کنم که خداوند واحد است و چیزی همانند وی نیست!... و اینکه محمد (ص) بنده و پیغام آور اوست و او همانا ختم دهنده رسالت بوده و بعد از وی هیچ پیغمبری

تا روز قیامت برنخواهد خاست و شریعت وی تا روز قیامت باقیست و شریعت جدیدی بوجود نخواهد آمد.

نیز اعلان می‌کنم که امام و جانشین و صاحب ولایت بعد از وی، امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام است و بعد از وی حسن و حسین سپس علی بن الحسین زین العابدین سپس محمد بن علی سپس جعفر بن محمد صادق وارث علم اوصیاء سپس موسی بن جعفر فروشاننده خشم سپس علی بن موسی الرضا سپس محمد بن علی التقی علیه السلام و سپس تو ای سرور من.

پس امام هادی علیه السلام فرمود: و بعد از من هم فرزندانم حسن عسکری علیه السلام و زان پس جانشین وی! پس چطور خواهد بود حال مردم در آن وقت؟

پس پرسیدم: چگونه خواهد بود ای مولا؟

پس فرمود: شخصی از مکان وی آگاه نمی‌گردد و ذکر اسم وی نیز جایز نیست تا زمانی که ظهور کرده و زمین را پر از عدل و داد کند همانگونه که از ظلم و جور مملو گشته است.

من ادامه دادم: پس به این نیز اقرار می‌کنم؛ هر کسی دوست اینان باشد دوست خداست و دشمنان اینان دشمنان خدا هستند و اطاعت از آنان اطاعت از خداست و نافرمانی آنان نافرمانی از خدای متعال است.

پس امام علیه السلام فرمود: بخدا قسم این همان دین خدا است که خداوند از آن رضایت دارد. پس بر همین عقیده باش که خداوند تو را در زندگی دنیا و آخرت پایدارت کند.^۱

(۱) امالی - شیخ صدوق - ص ۴۱۹ و توحید صدوق - ۸۱.

بدیهیست که اگر اعتقاد به پیشوایی و مهدویت فرزندان حضرت حجة بن الحسن علیه السلام نیز باوری بایسته و پذیرفته در دل باورهای مهدوی بود، امام هادی علیه السلام همانطور که باورهای سید عبدالعظیم رحمته الله علیه را در این باره تکمیل و امضاء نمود، بی تردید بر ولایت فرزندان مهدی علیه السلام نیز اشاره نموده و سپس دین بعلاوه مهدیان دوازدهگانه که غیر از امامان شیعه علیهم السلام هستند را دین مورد رضایت خداوند می‌دانست. حال آنکه در باب ولایت امر، تنها و تنها بر دوازده امام بسنده نموده و این دین را دین کامل و مرضی نزد خداوند می‌داند. پس شکی نیست که اگر برای دوران پس از حضرت امام مهدی علیه السلام حکومتی است، همچنان برای امامان دوازده‌گانه اهل بیت علیهم السلام است که به وجودشان دین کامل گردیده و نه غیرشان.

این شواهد پی در پی بر این حقیقت رهنمون می‌شود که امر پیشوایی امت پس از حضرت مهدی علیه السلام بدست پدران مطهرش که همانا امامان مهدیین هستند خواهد بود و روایات متواتره شیعه بر این امر صراحت دارد.

▪ رأی دوم: امامت فرزندان مهدی علیه السلام، بعد از او

این نظر در نزد شیعه، دورافتاده و نادرست و ناخوانا با احادیث و شواهدیست که عنوان گردید.

شیخ طوسی در این رابطه می‌نویسد:

فأما من قال: إن للخلف ولدا و أن الأئمة ثلاثة عشر. فقولهم يفسد بما دللنا عليه من أن الأئمة اثنا عشر، فهذا القول يجب إطرأحه، على أن هذه الفرق كلها قد انقضت بحمد الله و لم يبق قائل يقول بقولها، و ذلك دليل على بطلان هذه الأقاويل.

اما این سخن که: «امام زمان علیه السلام فرزندی داشته و امامان سیزده تن هستند!» پس این سخن بواسطه دلایلی که در اثبات حصر امامت در دوازده امام عرضه نمودیم فاسد است و بایستی که این سخن را دور انداخت؛ و

خصوصاً که فرقه‌هایی که اینچنین ادعایی کرده‌اند الحمدلله همگی منقرض شده‌اند و این خود نیز دلیلی بر بطلان اینچنین قیل و قال‌هایست.^۱

شیخ حر عاملی در این باره گوید:

حدیث الاثنی عشر بعد الاثنی عشر اعلم انه قد ورد هذا المضمون فی بعض الاخبار و هو لا یخلو من غرابة و اشکال و لم یتعرض له أصحابنا إلا النادر منهم علی ما یحضرنی الآن و لا یمکن اعتقاده جزماً قطعاً لان ما ورد بذلك لم یصل الی حد الیقین بل تجویزه احتمالاً علی وجه الإمكان مشکل لما یأتی ان شاء الله تعالی من کثرة معارضه... هذه الروایات غیر موجبة للعلم و الیقین لکثرة معارضاتها

حدیث دوازده مهدی بعد از دوازده امام در برخی اخبار ذکر شده است که خالی از غرابت و اشکال نیست و حسب تحقیقم تاکنون، به غیر از گروه اندکی از اصحاب مذهب شیعه بر آن اهمیتی نداده‌اند و امکان ندارد این روایت را بصورت جزم و قطع پذیرفت و سبب افاده یقین نیست بلکه حتی احتمال امکان آن نیز مشکل است بخاطر فراوانی معارض‌هایی که دارد... این روایات من باب فراوانی معارض‌هایی که دارد، سبب افاده علم و یقین نیست.^۲

همچنین علامه بیاضی عاملی در این رابطه می‌نویسد:

لیس بعد المهدی عليه السلام دولة واردة إلا فی رواية شاذة من قیام أولاده من

بعده.

(۱) الغیبه-ص ۲۲۸.

(۲) الفوائد الطوسية-ص ۱۱۵ و ۱۱۷-فائده ۳۸.

بعد از مهدی علیه السلام دولت واردهای وجود ندارد جز یک روایت شادّ که فرزندانش بعد از او قائم بر امر می‌شوند.^۱

و آنچه شیخ مفید گوید:

قد جاءت الرواية الصحيحة أنه ليس بعد دولة المهدي علیه السلام دولة الا ما ورد من قيام ولده مقامه الا ماشاءالله و لم ترد على القطع و البت.

روایت صحیح‌ه دلالت بر این دارد که بعد از دولت مهدی علیه السلام [مراد از دولت همانا امامت است] برای احدی دولتی نیست. جز آنچه از قیام فرزندانش آمده است که این نیز قطعی و ثابت نیست.^۲

علامه مجلسی در این باره گوید:

هذه الأخبار مخالفة للمشهور.

اخبار پیرامون حکومت فرزندان مهدی علیه السلام مخالف مشهور است.^۳

مرحوم سید هاشم معروف حسنی در باره این خبر می‌نویسد:

و الرواة لهذه الرواية كلهم من المجهولين ما عدا البيهقي... و بلاشك فإن الذين وضعوا اسطورة الإثني عشر مهديا وضعوها للتشويش على الأئمة الأثني عشر.

(۱) الايقاظ من الهجعه-شيخ حر عاملی-ص ۳۹۹ به نقل از الصراط المستقیم-ج ۲-ص ۲۵۴.
 (۲) همان-ص ۳۹۸ به نقل از ارشاد مفید-ج ۲۰ص ۳۸۷ و إعلام الوری شیخ طبرسی-ج ۲-ص ۲۹۵.
 (۳) بحار الأنوار-علامه مجلسی-ج ۵۳-ص ۱۴۸ - مؤسسه الوفاء - بیروت - لبنان

روایت این روایت به غیر از بزوفری، همگی مجهول هستند... بلاشک آن‌هایی که اسطوره دوازده مهدی را ساخته‌اند هدفشان تشویش باور دوازده امامی بوده است.^۱

شیخ علی آل محسن که از مجتهدان و پژوهشگران بزرگوار شیعه و از ناشران اندیشه اهل بیت (علیهم‌السلام) در جهان عرب است، درباره سندیت خبر خلافت فرزند امام زمان (علیه‌السلام) پس از آن حضرت می‌نویسد:

هذه الرواية سندها ضعيف، بل مظلّم جدًا، و أغلب روايتها مجاهيل، لم يرد لهم ذكر في كتب الرجال، لا بمدح و لا بقدم.

سند این روایت (موسوم به وصیت) ضعیف؛ بلکه بسیار پراشکال است؛ اغلب روایات آن افرادی مجهول هستند که در کتب رجالی نه به بدی و نه خوبی ذکر نشده‌اند.^۲

نیز سید ضیاء الخباز از پژوهشگران محترم شیعه و از فعالان و مدافعان مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) در عربستان می‌نویسد:

هذا سنده في غاية الضعف و التهاك لإشتماله على عدة من المجاهيل... و هذا كاف في وهن الرواية و لست أدري أي عقيدة هذه التي تبني خبر كهذا؟

سند روایت (موسوم به وصیت) در نهایت ضعف و پوچی است بعلت مشتمل بودن بر چندین راوی مجهول... و همین خود در وهن این روایت

(۱) الموضوعات في الآثار و الأخبار - صص ۲۸۸/۲۸۷.

(۲) الرد القاصم - شیخ علی آل محسن - صص ۲۸.

کافی است و نمی‌دانم این چه عقیده‌ای است که بر اساس اینچنین خبری بنا شده است؟^۱

از این رو دیده می‌شود که این تفکر و این روایت نزد شیعه از علمای پیشین تا تاکنون، شاذ و ضعیف و مخالف مشهور و بلکه مخالف متواتر بوده است. از طرفی با رجوع به احادیث اهل بیت علیهم‌السلام درمی‌یابیم که سفارش اکید آنان بر این بوده است که پیروانشان بایستی بین «روایتی شاذ و نادر» و «روایتی مشهور و متواتر»، روایت مشهوره را پذیرفته و به روایت شاذه تکیه نکنند. همانطور که امام صادق علیه‌السلام فرمود:

عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث قال: «أنظر إلی ما كان من روايتهم عننا في ذلك الذي حکما به المجمع عليه بين أصحابك، فيؤخذ به من حکمنا، و يترك الشاذّ النادر الذي ليس بمشهور عند أصحابك، فإنّ المجمع عليه لا ريب فيه»

به روایتی که از ما می‌شود نظر کنید و آن حکمی را که بین اصحابتان [یعنی علمای مذهب] اجماع گردیده باشد را بپذیرید چرا که بواسطه آن حکم ما اخذ می‌شود و آن خبر شاذّ نادر که نزد اصحاب مشهور نیست باید رها شود. پس آنچه بر آن اجماع شد شکی درش نیست.^۲

نیز آنچه زراره از امام باقر علیه‌السلام پرسید:

زرارة بن أعين قال: سألت الباقر عليه السلام فقلت: جعلت فداك يأتي عنكم الخيران أو الحدیثان المتعارضان فبأيهما آخذ؟ فقال: يا زرارة خذ بما اشتهر بين أصحابك و دع الشاذّ النادر.

(۱) المهدوية الخاتمة فوق زيف الدعوى و تضليل الأعداء-ج ۲-ص ۹.

(۲) الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة-ص ۶۲ بنقل از اصول کافی-ج ۱-ص ۶۸.

زراره گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم فدایت شوم از شما دو خبر و یا دو حدیث متعارض نقل می‌شود؛ پس کدامین را بپذیریم؟ پس امام علیه السلام فرمود: «ای زراره آن حدیثی را بپذیر که نزد اصحاب مشهور باشد و آن روایت شاذ و نادر را رها کن!»^۱

پس زمانی که اصحاب مذهب شیعه همگی پشت به پشت تفکر وجود دوازده مهدی از نسل امام زمان علیه السلام را مخالف روایات متواتره و مخالف روایات مشهوره و مخالف روایات صحیح و در عین حال وابسته به روایتی شاذ؛ غیرقابل اعتماد؛ کثیر المعارض؛ ضعیف السند؛ تصحیف شده؛ ظنی الصدور و مضطرب المتن دانسته و اصل این باور را رهاشده و گمان مآب تلقی نموده‌اند، وظیفه شرعی ما بنابر فرمایش اهل بیت علیهم السلام رجوع به همان باور مشهور و رها کردن این باور شاذ و سست است.

○ روایات مهدیان دوازده گانه

از جمله ادعاهای فرقه احمد اسماعیل «فراوانی و تواتر روایات مهدیین» است! این فرقه ادعا دارد که روایات مربوط به «ذریه و فرزندی امام زمان علیه السلام» و «وجود مهدیان پس از امام زمان علیه السلام» بنابر احادیث اهل بیت علیهم السلام، متواتر است. ما در ابتدای این کتاب ادله ذریه و اخبار مورد استدلال این فرقه را تحت عنوان «قول سلیس در ابطال ادعای فرزند ابلیس» عرضه و نقد نمودیم که نیازی به تکرار نیست؛ اما با توجه به روایت موسوم به وصیت و ادعای همخوانی و همتایی اخبار مهدیان دوازده گانه با آن روایت، آنچه بعنوان روایات «مهدیان دوازده گانه از نسل حضرت مهدی علیه السلام» مطرح است، باید سه قضیه تامه را اثبات نماید:

گزاره الف. دوازده مهدی از نسل امام دوازدهم علیه السلام خواهد بود.

گزاره ب. نام اولین مهدی بعد از امام دوازدهم علیه السلام، «احمد» است.

(۱) الوافی فیض کاشانی - ج ۱ - ص ۲۹۱.

گزاره ج. همه این مهدیان دوازده گانه، حجت خداوند هستند.

پس روایاتی که عرضه می‌کنند بایستی هر سه گزاره بالا را اثبات بنمایند؛ وگرنه از حیثه استدلال درست خارج است.

❖ روایت اول: خبر وصیت

روایت موسوم به وصیت!

✚ نقد و بررسی

پس بحث فراخی در رابطه با این روایت کرده و اثبات نمودیم که این روایت چه از نگرش سندی و چه متنی و چه دلالتی غیر قابل اعتماد است؛ این روایت از جهت سند، آحادِ غریبِ ضعیفِ ظنی الصدور و گرد آمده از روّات مجهول یا ضعیف و یا عامی المذهب است؛ نیز از جهت متن، مضطرب و مصحّف و شاذ بوده و از لحاظ دلالت نیز شاذ و مخالف اخبار مشهوره و احادیث متواتره و مخالف باور مشهور اصحاب شیعه می‌باشد و علمای شیعه در تضعیف این خبر و تبیین معارض‌های فراوانش سخن‌ها گفته‌اند.

لازم بتذکر که این روایت ادعا دارد که پس از وفات حضرت مهدی علیه السلام، فرزندان او بخلافت خواهند رسید، یعنی بنابر مفاد این خبر، شرط احراز خلافت برای فرزند حضرت مهدی علیه السلام، وفات آن حضرت است؛ و بنابراین فرزند آن حضرت پیش از وفاتش حق اخذ بیعت از برای خود و ادعای تاسیس حکومت مهدوی را ندارد.

حال سوال اینجاست که آیا احمد همبوشی طبق این روایت خود را امام عصر پیش از ظهور می‌داند یا خیر؟

اگر او خود را حجت خداوند در این عصر می‌خواند، پس امامت و مهدویت حضرت مهدی علیه السلام را نقض نموده و بلکه او ضد روایتی که نامش را وصیت گذاشته، عمل نموده است. چرا که طبق این خبر شروع امر امامت فرزند مهدی علیه السلام بعد از وفات مهدی علیه السلام است و نه در عصر حیات وی؛ اعم از غیبت و ظهور. و بیعت‌گیری از برای او

پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام و بدست آن حضرت می‌بایست انجام گیرد، همانطور که بیعت غدیر توسط پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله انجام گرفت؛ پس آنچه طبق این روایت بر آن ملزم گشته‌ایم، اقرار بر مهدویتِ فرزند حضرت حجت علیه السلام است که همو نیز باید توسط حضرت مهدی علیه السلام به نطق خاص و نص تام تعیین و تثبیت گردد. حال آنکه علیرغم وجود ده‌ها توثیق روایت شده از حضرت امام مهدی علیه السلام، هیچ سخنی از جانب آنحضرت مبنی بر حقانیت این مدعی در بین احادیث وجود ندارد^۱ و از طرفی این مدعی، پیش از ظهور امام زمان علیه السلام ادعای امامت و اخذ بیعت نموده است و این امری شاذ و حاکی از سوداگری این مدعی است؛ چراکه هرگز امامان معصوم علیهم السلام و حجت‌های الهی پیش از حجت ناطق زمانشان، برای خود اخذ بیعت نمی‌نمودند؛ امام کاظم علیه السلام پیش از شهادت امام صادق علیه السلام اعلان و ادعای امامت نمی‌کرد و از مردم برای خود بیعت

(۱) طبق آنچه در کتب پیشینیان همانند الغیبه شیخ طوسی یافتیم تنها یک فرد مدعی گشته است که در دوران غیبت و وفات او شخصی به نام «احمد» خواهد آمد که جانشین اوست.

شیخ طوسی در الغیبه می‌نویسد:

قال سعد فلما اعتل محمد بن نصیر العلة التي توفي فيها، قيل له و هو مثقل اللسان: لمن هذا الامر من بعدك؟ فقال بلسان ضعيف ملجلج: أحمد، فلم يدروا من هو! سعد بن عبدالله گوید: زمانی که محمد بن نصیر النمیری دچار بیماری شد گفتند: «بعد از تو امر مهدویت برای کیست؟» پس با زبانی لرزان و صدایی ضعیف گفت: «احمد!» پس دانسته نشد که مراد از احمد کیست؟! الغیبه ص-۳۹۸.

و محمد بن نصیر النمیری که احمد خلیفه اوست، کسی بود که شیخ کَشّی در حَقش می‌نویسد: محمد بن نصیر الفهری النمیری، و ذلك أنه ادّعى أنه نبی، و أنّ علی بن محمد العسکری أرسله، و كان يقول بالتناسخ و الغلو فی اَبی الحسن، و يقول فيه بالرُبویة، و يقول یباحة المحارم و یحلّل نکاح الرجال بعضهم بعضاً فی أدبارهم، و يقول: إنّه من الفاعل و المفعول به أحد الشهوات و الطیبات. محمد بن نصیر النمیری مدعی نبوت بود و خود را فرستاده امام هادی علیه السلام میدانست؛ و معتقد به تناسخ بوده و در حق اَبی الحسن هادی علیه السلام غلو می‌نمود و معتقد ربوبیتش بود و ازدواج محارم با همدیگر را حلال دانسته و ایضا همجنس‌بازی مردان را حلال دانسته و دخول در دُبُر را نیز حلال می‌دانست و می‌گفت: لواط دهنده و لواط گیرنده از جمله شهوتگران پاک هستند. (رجال کشی ص-۴۳۸)

نمی‌ستاند و بجای امام صادق (علیه السلام)، خمس و زکات نمی‌گرفت. در صورتیکه این مدعی با سوء استفاده از خبری ضعیف و بی ربط به ادعایش، علناً پیروانش را امامت نموده و سر خود احکام دینی را نسخ کرده و باورهای دینی را اعم از باورهای ضروری و جزئی دگرگون ساخته و آیات و احادیث را بهر باطلی که می‌خواهد، تفسیر و منحرف می‌کند. و این یعنی با یک مدعی گمراه‌گر تمام عیاری روبرو هستیم که مُشتی اخبار ضعیف را گرد آورده و از همان اخبار ضعیف نیز بطور غلط بهره‌گیری نموده و آیینی تازه دست و پا کرده و پیروانش را از دین خدا خارج و داخل در دین خودش ساخته است.

❖ روایت دوم: اثنا عشر مهدیاً من ولد الحسين

عنه: إن منا بعد القائم (علیه السلام) اثنا عشر مهدیا من ولد الحسين (علیه السلام).

از امام صادق (علیه السلام) است که: همانا از ما بعد از قائم (علیه السلام)، دوازده مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) است.^۱

✚ نقد و بررسی

اولاً تنها آورنده این خبر محمد بن فضیل صیرفی است که شیخ طوسی حکم به ضعف روایاتش داده و نزد اهل علم به غلو متهم بوده است.

ثانیاً این روایت در کتب پیشین و مصادر اصلی بصورت: «أحد عشر مهدیا من ولد الحسين (علیه السلام)» یعنی «یازده مهدی از فرزند حسین (علیه السلام)» بیان گردیده است^۲ و نه دوازده مهدی، حال آنکه طراح شبهه من باب اینکه بخواهد این روایت را قرینه‌ای بر خبر موسوم به وصیت با مضمون دوازده مهدی بعد از دوازده قائم (علیه السلام)، قرار دهد، از نسخه

(۱) الأربعون حدیثاً فی ذریة القائم و المهدیین - ص ۱۸ به نقل از منتخب الأنوار المضیئه - ص ۳۵۴.

(۲) الغیبه - شیخ طوسی - ص ۴۷۸.

متأخر و دچار اشتباه نقل نموده است.^۱ ما نیز به طراری‌ها و مکاری‌های این فرقه خو کرده ایم و برایمان سبب تعجب نیست.

ثالثاً این روایت هیچ سخنی درباره وجود مهدیانی از نسل حضرت امام زمان علیه السلام ندارد؛ بلکه مدعیست افراد هدایت شده‌ای (مهدیین) از نسل امام حسین علیه السلام، پس از قائم علیه السلام وجود خواهند داشت و این همان عقیده رجعت است و ربطی به وجود مهدیین از نسل حضرت مهدی علیه السلام ندارد. و شکی نیست که اگر این مهدیان، از نسل قائم علیه السلام بودند، آنحضرت بجای اینکه بگوید از نسل حسین علیه السلام است، بسادگی و بی هیچ مانعی می توانست بگوید که آنان از نسل مهدی علیه السلام هستند؛ پس همینکه امام معصوم علیه السلام، عمداً آن مهدیان را از نسل قائم علیه السلام ندانسته دال بر این است که آنان از نسل مهدی علیه السلام نیستند؛ بلکه اغلب از نسل امام حسین علیه السلام هستند که همانا امامان شیعه علیهم السلام هستند. پس گزاره الف ثابت نیست.

محل ادعا (مهدیانی از نسل قائم علیه السلام)، اخصّ از محل استدلال (مهدیین از نسل حسین علیه السلام) بوده و این استدلال ظنی و باطل است.

رابعاً گزاره‌های ب و ج نیز در این روایت بکلی معدوم است و سخنی از آن نیست.

(۱) و هذه الرواية نفس معنى رواية الوصية، من حيث إثبات اثنا عشر إماماً، و اثنا عشر مهدياً لأنها تنص على أن بعد القائم علیه السلام اثنا عشر مهدياً. الأربعةون حديثاً في ذرية القائم والمهدیین -ص ۱۸. البته احمد اسماعیل نیز در کتاب الوصية عاصمة من الضلال -ص ۴۹ همین خبر را باز به نقل از کتاب متأخر منتخب المضيئه و متن دچار خطای این کتاب نقل کرده است؛ حال آیا از متن اصلی با خبر بوده و عمداً دغل نموده و یا نسبت به نص اصلی روایت بی اطلاع بوده و از سر جهل خطا نموده است، معلوم نیست.

❖ روایت سوم: یکون بعده اثنا عشر مهدياً

عن علي بن الحسين عليه السلام، أنه قال: يقوم القائم عليه السلام منا (يعني المهدي عليه السلام) ثم يكون بعده اثنا عشر مهديا (يعني من الأئمة من ذريته)

از امام سجاده عليه السلام است که گفت: قائم عليه السلام از ما قیام می‌کند (یعنی مهدی عليه السلام) و پس از او دوازده خواهد بود (یعنی از امامانی از نژاد او)^۱

✚ نقد و بررسی

اولاً سند این روایت مجهول و نامعتبر است. قاضی نعمان مغربی از محدثان دربار حکومت فاطمیان آفریقا و درگذشته در سده‌ی چهارم می‌باشد؛ حال آنکه امام سجاده عليه السلام در پایان سده‌ی نخست بشهادت رسیده است؛ پس سه قرن بین محدث (قاضی نعمان) و معصوم (امام سجاده عليه السلام) فاصله زمانی است و این درحالیست که نام هیچیک از روّات، مشخص نیست؛ پس سند روایت مرسل بوده و در نهایت بی اعتباریست و از دامنه استدلال خارج است. همانطور که علامه خوئی در رابطه با روایات مرسل قاضی نعمان گوید:

علي تقدير تسليم وثاقته و كونه إماميا اثني عشريا، فلا يخرج بذلك ما احتواه كتابه عن سلك الأخبار المرسله، فتسقط حجيته للإرسال.

حتی اگر فرض بر وثاقت و شیعه‌امامی بودن نعمان مغربی باشد، پس این امر سبب خروج محتوی کتاب او از اخبار مرسله نمی‌گردد؛ پس حجیت روایاتش بخاطر ارسال، ساقط است.^۲

(۱) شرح الأخبار - قاضی نعمان المغربی - ج ۳ - ص ۴۰۰.

(۲) مصباح الفقاهه - ص ۴۲.

ثانیاً کتاب شرح الأخبار، کتابیست در اثبات مهدویتِ فرمانروایان حکومت فاطمیان و اینکه پس از حضرت مهدی علیه السلام، از نسل او حکومت فاطمیان تشکیل شده و از بین آن‌ها مهدیان دوازده‌گانه‌ای خروج خواهند نمود. فلذا این کتاب در تقویت یکی از فرقه‌های مدعی مهدویت نوشته شده است و اغلب اخبار این کتاب در این باره، ساختگی و یا غریب و شاذ و بی هویت بوده و در کتب محدثان نام‌آشنای شیعه همانند صدوق و طوسی و مفید و کلینی و صفار و دیگران یافت نمی‌شود. مؤلف این کتاب در رسای مهدیان پس از قائم علیه السلام می‌نویسد:

ظهور المهدی الفاطمی... والله یحمیه و یستره و یقیه، و یدفع عنه حتی أظهر منه و أعز نصره و أنجز وعده. و قام طالعا من المغرب... و انتشرت دعوته دعاؤه و أولیاءه بالمشرق، و عم ذلك کل من فیه ظاهرا و مستورا إلى أن ینجز الله وعده لمن أوجب له من ولد ظهره علی جمیع الأرض لیظهره علی الدین کله... و ما یکون بعد ذلك من ولده فهو منسوب إليه علیه السلام.

ظهور مهدی فاطمی!... خداوند قائم علیه السلام را حمایت نموده و غایبش نموده و نگهش داشت تا اینکه از او کسی ظهور نموده و در نصرتش عزت داده و به وعده‌اش عمل نمود. او از مغرب قیام نمود... و دعوتِ دعوتگران و یاورانش در مشرق نیز منتشر شد و این دعوت بین همگان، همه‌گیر شد تا اینکه خداوند برای آنی که از فرزندان نژاد مهدی علیه السلام بودند بر همه اهل زمین، به وعده‌اش وفا نمود تا او را بر تمامیت دین، غالب کند... و آنچه [از مهدویت] خواهد بود، پس از آن به فرزندان او که منتسب به مهدی علیه السلام هستند، برمی‌گردد.^۱

(۱) شرح الأخبار - قاضی نعمان المغربي - باب ظهور المهدی الفاطمی - ج ۳ - ص ۳۵۳.

بنابراین تمامی اخباری که در رابطه با مهدیان پس از قائم^ع در این کتاب ساخته شده از این بابت است که مهدی مد نظر او در آفریقا ظهور کرده است و عجب از قومی که به اینچنین اخبار و کتبی در اثبات مدعای خویش متمسک می‌شوند!

ثالثاً نویسنده کتاب شرح الأخبار در آغاز مالکی المذهب بود و سپس شیعه گردیده و پس از چندی وارد دربار حکومت فاطمیان شده و باورهای حکومت اسماعیلی فاطمیان را پذیرفت. عده‌ای از محققان بر این باورند که وی از سر تقیه و خوف جان، به دین اسماعیلیه روی آورده است.^۱ عده‌ای دیگر بر این نظرند که او واقعا اسماعیلی مذهب بوده است؛ بطوری که هیچ روایتی از امامان^ع پس از امام صادق^ع نقل ننموده و از این رو روایات امام کاظم تا حضرت صاحب الزمان^ع را خارج از حجیت دانسته و صرفاً ایشان را مدعی امامت می‌دانست.^۲

حال چه تصور اول درست باشد و چه دوم، اخبار و احادیث مهدوی کتاب شرح الأخبار قاضی نعمان خارج از حجیت است؛ زیرا یا از سر تقیه و در مخالفت مذهب امامیه نگاشته و یا در اثر فساد مذهب؛ و در هر دو حال این روایات باطل و غیرقابل استناد است.

***نکته** دیده می‌شود که پایه باور به «مهدیان از نژاد قائم^ع» در عصر غیبت و بعد از وفاتش، در حقیقت از فرقه‌هایی همانند اسماعیلیه و پادشاهان حکومت فاطمیین که مدعی مهدویت بوده‌اند، ریشه گرفته است و فرقه تازه تاسیس احمد اسماعیل در حقیقت یک رونوشت ناقص الخلقه از تفکرات دین اسماعیلیه است.

(۱) الفوائد الرجالیه - سید بحر العلوم - باب النون - ج ۴ - ص ۱۰.

(۲) علامه محدث ابن شهر آشوب می‌گوید: ابن فیاض القاضی النعمان ابن محمد لیس یامامی.

و علامه سید خوئی می‌گوید: فالرجل مجهول الحال.

وزرکلی عامی در حقش گوید: القاضی النعمان: من أركان الدعوة للفاطمیین و مذهبهم بمصر... عاصر المهدي و القائم و المنصور و المعز (منشئ القاهرة) و خدمهم.

رابعاً اینکه گفته شده: «یعنی المهدی... یعنی من الأئمة من ذریته» «یعنی مهدی... یعنی از امامانی از نژاد او» در این خبر، همگی تعلیق‌های قاضی نعمان است و ربطی به خبر منتسب به امام سجاد علیه السلام ندارد. پس آنچه این فرقه بدان آویخته‌اند گفته‌ی نعمان مغربی است و نه خبر منتسب به امام سجاد علیه السلام!!

خامساً افزون بر گفته‌های پیشین، مدلول ما در این قسمت «اثبات وجود دوازده مهدی از نسل حضرت امام زمان علیه السلام که اسم اولین‌شان احمد است» بود حال آنکه تنها اشاره این خبر به وجود مهدیانی بعد از مهدی علیه السلام است بی آنکه نه ادعا کند آن مهدیان از نژاد امام مهدی علیه السلام هستند و نه اینکه نام اولین مهدی، احمد است، پس حتی همین خبر نیز می‌تواند حمل بر رجعت گردد. پس محل استناد، فراتر از محل ادعا بوده و استدلال باطل است. بنابراین هیچیک از گزاره‌های سه گانه اثبات نگردید.

❖ روایت چهارم: إنما قال: اثنا عشر مهديا، و لم يقل: اثنا عشر إماما

عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير قال: قلت للصادق جعفر بن محمد علیه السلام یا ابن رسول الله إني سمعت من أبيك أنه قال: يكون بعد القائم علیه السلام اثنا عشر مهديا فقال: إنما قال: اثنا عشر مهديا، و لم يقل: اثنا عشر إماما، ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى مولاتنا و معرفة حقنا.

علی بن ابی حمزه روایت می‌کند از ابوبصیر که گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: ای پسر پیغمبر من از پدرت شنیدم که فرمود بعد از قائم علیه السلام دوازده مهدی خواهد بود!» پس امام صادق علیه السلام فرمود: «او فقط گفته است: "دوازده مهدی و نگفته است: دوازده امام! ولی ایشان دسته‌ای از شیعیان ما هستند که مردم را به مولات ما و معرفت حق ما دعوت می‌کنند!"»^۱

(۱) کمال الدین - شیخ صدوق - ص ۳۵۸.

نقد و بررسی

اولاً سند این روایت ضعیف است؛ تنها آورنده این خبر علی بن ابی حمزه البطائنی است که علامه حلی در حقیقش گوید:

انه أصل الوقف، و أشد الخلق عداوة للولی بعد أبی إبراهیم موسی بن جعفر علیه السلام و نص الكشی فی رجاله، ان علی بن الحسن بن فضال قال: علی بن ای حمزة كذاب متهم ملعون.

او پایه‌گذار وقف [فرقه واقفیه که اعتقاد به بطلان امامت امام رضا علیه السلام داشتند] و دشمن‌ترین فرد نسبت به امام بعد از امام موسی کاظم علیه السلام بود و کَشَی در کتاب رجالش به نقل از علی بن حسن فضال گوید: علی بن حمزه کذاب متهم ملعون است.^۱

نیز مدنی کاشانی در حقیقش گوید:

الرّواية السابعة ضعيفة سندا أيضا فلا يمكن التمسك بها لإثبات حكم شرعی و ذلك لأنّ الراوی علی بن حمزة البطائنی هو واقفی مضعف.

روایت هفتم ضعیف السند است پس نمی‌توان برای اثبات حکم شرعی بدان متمسک شد چرا که راوی آن، علی بن حمزه البطائنی است که واقفی تضعیف شده است.^۲

ثانیاً این روایت خط بطلانیست بر ادعای احمد اسماعیل؛ چراکه در این روایت بصراحت مهدیان پس از قائم علیه السلام از مقام رهبری و پیشوایی امت عزل گردیده و مرتبه

(۱) دراسات فی الحدیث و المحدثین - هاشم معروف الحسینی - ص ۱۹۵.

(۲) براهین الحج - ج ۱ - ص ۱۹۶.

ایشان صرفاً در حد سایر شیعیان مقرر می‌شود. یعنی نه تنها هیچ سخنی از ذریت ایشان از نسل حضرت قائم آل محمد علیه السلام در این روایت وجود ندارد (بطلان گزاره الف)؛ بلکه طی این روایت حتی ادعای امامت و پیشوایی نیز از مهدیان پس از قائم علیه السلام زائل گردیده (بطلان گزاره ج) و همچنین هیچ اشاره‌ای بر پیوند به نسل امام زمان علیه السلام وجود ندارد (بطلان قضیه ب) بلکه ایشان صرفاً شیعیانی از اهل بیت علیهم السلام هستند که مردم را به امام زمان علیه السلام فرامیخوانند.

یکی از این سرکردگان این فرقه در رد این سخن می‌نویسد:

ربما یظن من یجهل الحقیقه بأن الامام الصادق علیه السلام هنا نفی الامامة عن المهدیین و الحقیقة أنه انما أكد علی أن ابیه الإمام الباقر علیه السلام قال اثنا عشر مهدیاً و لم یقل اثنا عشر اماماً و نفی أن الإمام الباقر علیه السلام قال اثنا عشر اماماً لا یعنی نفی الامامة عن المهدیین.

شاید آنی که از حقیقت جاهل است بیانگارد که امام صادق علیه السلام امامت را از مهدیین نفی نموده است حال آنکه در حقیقت او فقط تأکید نمود که پدرش امام باقر علیه السلام گفته «دوازده مهدی» و نگفته «دوازده امام» و انکار این که امام باقر علیه السلام گفته باشد: «دوازده امام» به معنی انکار امامت مهدیین نیست.^۱

او مدعیست که در این روایت امام صادق علیه السلام در مقام «اصلاح لفظ» است و نه «اصلاح عقیده»؛ یعنی آنحضرت کاری به امامت مهدیین نداشته و صرفاً الفاظ حدیث مروی از پدرش را اصلاح می‌کند!

(۱) الأربعون حدیثاً-ص ۲۲.

حال آنکه الف. راوی (ابوبصیر) نگفته است که: «امام باقر علیه السلام فرمود بعد از قائم علیه السلام دوازده امام است»؛ بلکه او گفته است:

انی سمعت من أبيك أنه قال: يكون بعد القائم علیه السلام اثنا عشر مهدياً.

من از پدرت امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: بعد از قائم علیه السلام «دوازده مهدی» خواهد بود^۱

پس از جانب راوی خطای لفظی رخ نداده است که امام صادق علیه السلام بخواهد خطای لفظی او را اصلاح نموده و بجای لفظ «اثنا عشر اماماً»، لفظ «اثنا عشر مهدياً» را وارد کند. اصل این ادعا، غلط و دروغ است. البته احمد اسماعیل که مدعی عصمت و مهدویت است، در نقل این روایت دست برده و در کتاب المتشابهات می‌نویسد:

منها: عن أبي بصير قال: قلت للصادق جعفر بن محمد علیه السلام يابن رسول الله إني سمعت من أبيك أنه قال: يكون بعد القائم علیه السلام اثنا عشر اماماً.

و از جمله دلایل حقانیتم اینکه... از ابوبصیر است که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم یابن رسول الله من از پدرت شنیدم که گفت: بعد از قائم علیه السلام «دوازده امام» خواهد بود!^۲

حال آنکه گفتیم این نقل احمد اسماعیل، دروغ است و خبر را بطرز صحیح موجود در کتاب کمال الدین آوردیم. تحریف و دروغ‌های احمد اسماعیل و اصحابش نیز دیگر عادی شده است.

ب. امام پس از عزل امامت از مهدیان، اینچنین می‌فرماید:

(۱) کمال الدین و تمام النعمه-ص ۳۵۸.

(۲) المتشابهات-ص ۱۴۷ به نقل از کمال الدین و تمام النعمه-ص ۳۵۸.

ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى موالاتنا.

ولی ایشان دسته‌ای از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات ما فرامیخوانند.^۱

پس هیچ اصلاح لفظی در کار نیست؛ چه آنکه اگر چنین بود، پس از اصلاح لفظ، سکوت می‌نمود؛ اما در این خبر، آنحضرت بلافاصله پس از عزل امامت از مهدیین، ایشان را به دیگر شیعیانشان گره می‌زند. پس امام صادق (علیه السلام) به هیچ عنوان در مقام «اصلاح لفظ» نیست؛ بلکه وی در مقام «اصلاح باور» است. یعنی طبق این روایت امام صادق صریحاً مهدیان بعد از قائم (علیه السلام) را از تمامی جوانب امامت همانند فرزندی از امامان و وصایت و زعامت و عصمت و غیره عزل نموده و تنها ویژگی ایشان را بر دو صفت بنا می‌کند: «تشیع ایشان» و «دعوتگری به امر مهدویت»؛ و این منهدم کننده رکن و بنیاد این فرقه است.

ثالثاً این روایت هیچ تصریح یا اشاره‌ای بر سه گزاره مطرح شده یعنی وجود دوازده مهدی از ذریه قائم (علیه السلام) که نام اولین‌شان «احمد» است، ندارد و باز قرینه‌ای بر فقرات شاذ روایت موسوم به وصیت نیست.

❖ روایت پنجم: و لیصلین فیہ اثنا عشر إماماً عادلاً

عن عمرو بن أبي المقدم عن أبيه عن حبة العرنی قال «خرج أمير المؤمنين (علیه السلام) إلى الحيرة فقال لتصلن هذه بهذه و أومی بیده إلى الكوفة و الحيرة حتى یباع الذراع فیما بینهما بدنانیر و لیبنین بالحيرة مسجد له خمسمائة باب یصلی فیہ خلیفة القائم (علیه السلام) لأن مسجد الكوفة لیضیق عنهم و لیصلین فیہ اثنا عشر إماماً عادلاً»

(۱) کمال الدین و تمام النعمه-ص ۳۵۸.

از حبه العرنی نقل است که گوید: «امیرالمومنین علیه السلام به بیابان الحیره خارج شد و فرمود این به این خواهد رسید (با دستش به بیابان و کوفه اشاره نمود) تا اینکه مسافت بینشان به چندین دینار فروخته شود، و در حیره مسجدی بنا خواهد شد که ۵۰۰ دروازه دارد که در آن جانشین قائم علیه السلام نماز خواهد خواند چرا که مسجد کوفه برای ایشان وسع مکان و گنجایش ندارد و در آن مسجد دوازده امام عادل نماز خواهند گذارد»^۱

✚ نقد و بررسی

اولاً سند روایت ضعیف است؛ چراکه تنها آورنده این خبر ثابت بن هرمز ابوالقدام از بنیانگذاران فرقه بتریه بوده و فاسدالمذهب و ضعیف است؛ چنانکه حضرت امام باقر علیه السلام در حقیقت فرمود:

عن أبي بصير، قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إن الحكم ابن عتيبة، و سلمة، و كثير النواء، و أبا المقدام، و التمار -يعني سالما- أضلوا كثيرا.
همانا حکم بن عتیبه و کثیر النواء و ابا المقدام (ثابت بن هرمز) و سالم تمار بسیاری را گمراه نمودند.^۲

از این روست که سید علی بروجردی در حقیقت گوید:

ثابت بن هرمز الفارسی أبو المقدام العجلی الحداد... زیدی بتری... فی "مشکا" ابن هرمز البتری الضعیف... فیعلم ضعفه

ثابت بن هرمز ابو المقدام الحداد... زیدی بتری المذهب.. در المشتركات بغدادی او بتری المذهب و ضعیف است... پس ضعف او دانسته می‌شود.^۱

(۱) تهذیب الاحکام - شیخ طوسی - ج ۳ - ص ۲۵۳.

(۲) معجم رجال الحدیث - علامه خوئی - ج ۴ - ص ۳۰۶.

ثانیاً این روایت هیچ ربطی به مدعای این جماعت ندارد؛ این خبر دلالت می‌کند که حضرت مهدی علیه السلام در دوران حکومتش گمارده‌ای خواهد داشت که در مسجد عظیم حیره نماز خواهد خواند و این مسجد به قدری بزرگ است که دوازده امام جماعت عادل در آن همزمان ادای فریضه خواهند نمود و این مسجد بواسطه حجم بسیار بزرگش و برخورداری از پانصد دروازه، توان گنجایش و پذیرش دوازده نماز جماعت بزرگ با امامان جماعات عادل جداگانه را خواهد داشت. این امر چه ارتباطی به وجود دوازده مهدی از نسل حضرت قائم آل محمد علیهم السلام که آن‌ها نیز پشت به پشت امامت و مهدویت را به ارث می‌برند و نام اولین‌شان احمد است، دارد؟! بنابراین هیچ یک از گزاره‌های سه گانه از این خبر استفاده نمی‌شود.

علامه سید ضیاء الخباز در این باره گوید:

تنها برداشتی که از این روایت می‌شود کرد این است که امام زمان علیه السلام برای نماز جانشینی دارد که در مسجد حیره نماز می‌گذارد که وسعت مکانش بقدری است که پانصد دروازه دارد و ۱۲ امام جماعت عادل از امامان جماعت می‌توانند در آن نماز به پا دارند.^۲

❖ روایت ششم: بعد القائم علیه السلام أحد عشر مهدياً من ولد الحسين عليه السلام

عن الصادق عليه السلام: إنَّ مِنَّا بعد الرسول عليه السلام سبعة أوصياء أئمة مفترضة طاعتهم، سابعهم القائم عليه السلام إن شاء؛ إنَّ الله عزيز حكيم يقدم ما يشاء و يؤخر ما يشاء و هو العزيز الحكيم ثم بعد القائم أحد عشر مهدياً من ولد الحسين عليه السلام، فقلت: من السابع جعلني الله فداك، أمرك على الرأس و

(۱) طرائف المقال - ج ۲ - ص ۵۵.

(۲) المهديه الخاتمه - ج ۲ - ص ۵۷.

العینین؟ قال: "قلت ثلاث مَرَات" قال: ثمّ بعدی إمامکم و قائمکم إن شاء الله.

از امام صادق علیه السلام است که فرمود: همانا بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله از ما اهل بیت علیهم السلام هفت امامِ وصی مفترض الطاعه خواهد بود که هفتمین امام، قائم علیه السلام است و خداوند حکیم هرچه را که بخواهد زود و دیر می‌سازد و او عزیز حکیم است؛ سپس بعد از قائم علیه السلام (هفتمین امام) یازده مهدی از فرزندان حسین علیه السلام خواهند بود. راوی گوید: گفتم: امام هفتم کیست فدایت شوم؟ فرمان تو روی چشمان و سر ما جا دارد! پس سه بار تکرار نمودم؛ پس فرمود: پس از من، پیشوا و قائمتان ان شاء الله.^۱

✚ نقد و بررسی

اولاً تنها آورنده این خبر جعفر بن محمد بن شریح حضرمی است که فردی مجهول بوده و هیچ توثیقی در حق او نیامده است. همانطور که در کتاب المفید من معجم رجال الحدیث آمده است:

جعفر بن محمد بن شریح: الحضرمی - مجهول؛ له کتاب؛ طریق الشیخ الیه ضعیف.

جعفر بن محمد بن شریح الحضرمی؛ مجهول است و دارای کتاب؛ سند شیخ طوسی تا او ضعیف است.^۲

پس سند این خبر ضعیف و غیر قابل استناد است.

(۱) اصول سته عشر-ص ۹۰.

(۲) المفید-ص ۱۱۲.

ثانیاً این خبر از اخبار ساخته شده توسط فرقه واقفیه است؛ چنانکه شمار امامان پس از پیامبر ﷺ که در حقشان وصیت شده را، فقط هفت امام می‌داند: «إِنَّ مِنَّا بَعْدَ الرَّسُولِ سَبْعَةٌ أَوْصِيَاءُ أُمَّةٍ مَفْرُضَةٌ طَاعَتُهُمْ» و در حق هفتمین امام، ادعای قائمیت و مهدویت خاتمه می‌شود: «سابعهم القائم». سپس باز همان روال فرقه‌های منحرفه یعنی پدید آوردن مهدیانی پس از اتمام امامان جهت حفظ مذهب باطلشان مطرح می‌شود (که همانند آن را در باورهای اسماعیلیه دیده و در فرقه بهائیه و احمد اسماعیل می‌بینیم)؛ حتی طراح شبهه نیز بدین امر اقرار دارد که روایات متواتره متن و دلالت این خبر را محکوم می‌کند.^۱ ولی بخاطر اثبات حقانیت فرقه‌ی تازه تاسیس خود، به اینچنین اخبار ساخته شده بدست ناصبیان و واقفیان که مخالف احادیث صریح و متواتر اهل بیت ﷺ است، احتجاج و بنای مذهب می‌کند.

ثالثاً افزون بر آنچه گفتیم، باز آنچه مورد ادعاست ثابت نیست؛ هیچیک از گزاره‌های الف و ب و ج با این خبر اثبات نمی‌شود؛ پس این روایت علیرغم سند ضعیف و متن دروغینش، از اثبات ادعای این جماعت نیز عاجز است.

❖ روایت هفتم: **إِن مِّنَا بَعْدَ الْقَائِمِ أَحَدٌ عَشْرٌ مَهْدِيًّا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ**

عن أبي حمزة، عن أبي عبد الله ﷺ في حديث طويل أنه قال: يا أبا حمزة
 إن منا بعد القائم أحد عشر مهديا من ولد الحسين ﷺ.

(۱) فالرواية من هذا الجانب محكومة بغيرها من الروايات المتواترة. (این روایت از این بابت که امام هفتم را قائم ﷺ معرفی کرده است توسط روایات متواتره محکوم است.) الاربعون حديثا-ناظم عقيلي-ص ۳۳.

از ابوحزمه از امام صادق (علیه السلام) در حدیث طولانی است که فرمود: ای اباحزمه همانا از ما بعد از قائم (علیه السلام) یازده مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) است.^۱

✚ نقد و بررسی

این همان روایت دوم در این فصل است که طراح شبهه باز تکرار نموده است!!

❖ روایت هشتم: فیجعل مکان اثنی عشر اثنا عشر مثلهم

عن عمرو البکالی، عن کعب الأحبار قال: هم اثنا عشر، فإذا کان عند انقضائهم فیجعل مکان اثنی عشر اثنا عشر مثلهم.

عمرو بکالی از کعب الأحبار نقل کند که او گوید: خلفاء الهی دوازده تن هستند پس وقتی اتمام یابند، بجای آنان، دوازده تن دیگر، نظیر خواهند آمد!^۲

✚ نقد و بررسی

بدور از هر تعصب و گرایش، از فریبخوردگان پاک نهاد و پرهیزکار این فرقه می‌خواهم که در احوال و کیفیت ادله و استنادات این گروهک نظر کنند! اخباری نقل شده از فرقه‌های ضاله همانند اسماعیلیه و واقفیه و یا از افراد مشهور به دروغگویی و بددینی همانند ابوالقدام بتری و ابن ابی حمزه واقفی و یا افرادی ناشناس و بی‌هویت و یا ضعیف همانند جعفر بن شریح حصرمی و محمد بن فضیل صیرفی و کتبی گم و رها شده و بی اعتبار همانند شرح الاخبار قاضی نعمان فاطمی و در آخر، دست به دامن «کعب الاحبار» ملعون شدن و مدد طلبیدن از او!! آیا همین‌ها برای فهمیدن حقیقت این فرقه‌ها کافی نیست؟ اگر به چشم انصاف بنگریم، وقتی آشکارا باورهای

(۱) الغیبه-ص ۴۷۸.

(۲) تفسیر ابن ابی حاتم-ذیل آیه ﴿کَمَا اسْتَخْلَفَ الدِّينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾

کعب الأخبار را بعنوان حدیث اهل بیت در کتاب «چهل حدیث» آورده و آن را جزو احادیث اهل بیت علیهم السلام بحساب می‌آورند^۱ باید هم امامی که تبلیغ می‌کنند نیز شباهتش به قائم آل محمد علیه السلام، بقدر شباهت کعب الأخبار به آل محمد علیهم السلام باشد!!

گفته می‌گردد که حتی اگر بسان این فرقه، سخن کعب یهودی را هم ردیف و هم مقام کلام اهل بیت علیهم السلام بدانیم، باز هم سخن او ادعای این جماعت یعنی وجود «دوزاده مهدی از نسل قائم علیه السلام» و اینکه نام اولین‌شان احمد است» را اثبات نمی‌کند. پس نه گزاره الف و نه ب اثبات نمی‌گردد.

❖ روایت نهم: ثم عدد أئمة مهديين

در شرح الاخبار قاضی نعمان آمده است:

و من رواية يحيى بن السلام يرفعه إلى عبد الله بن عمر، أنه قال: أبشروا فيوشك أيام الجبارين أن تنقطع، ثم يكون بعدهم الجابر الذي يجبر الله به أمة محمد صلوات الله عليه، المهدي، ثم المنصور، ثم عدد أئمة مهديين.

یحیی بن السلام به سند مرسل از عبدالله بن عمر نقل کند که گفت: بشارت دهید که دوران جبارین منقطع می‌گردد و سپس بعد از ایشان جابری خواهد بود که خداوند امت محمد صلوات الله علیه را بواسطه او بر جبر خود خواهد آورد؛ مهدی سپس منصور و سپس به تعداد امامان مهديين^۲.

(۱) امثالاً لما تحث عليه هذه الأحاديث الشريفة و طلباً لرضا الله تعالى في جمع و حفظ احاديث العترة الطاهرة و خصوصاً عدد أربعين حديثاً لما لهذا العدد من سر عظيم، عزمتم على كتابة أربعين حديثاً. حسب امثال امر احاديثي که دستور داده چهل حدیث از اهل بیت علیهم السلام حفظ نمائیم، و جهت طلب رضایت الله در جمع و حفظ احادیث عترت طاهره و خصوصاً عدد «چهل حدیث» من باب آنکه برای این عدد راز بزرگی است، بر نوشتن کتاب چهل حدیث عزم نمودم. الأربعون حديثاً-ص ۵.

(۲) شرح الأخبار- قاضی نعمان المغربي-ج ۳-ص ۴۰۰.

نقد و بررسی

طراح شبهه این خبر را نیز جزو چهل حدیث در اثبات مهدیین از نسل قائم علیه السلام آورده است؛ خبری شاذ و متروک آن هم در کتاب مربوط به فرقه اسماعیلیه (شرح الاخبار)؛ آن هم به نقل از یک راوی بد دین (یحیی بن سلام)؛ آن هم به سند مرسل ضعیف (یرفعه)؛ آن هم منتهی به کلام پسر عمر بن خطاب (خلیفه ی ابوبکر) یعنی عبدالله بن عمر؛ آن هم بی ربط به مدلول (دوازده مهدی از نسل قائم علیه السلام) که اسم اولین شان احمد است).! آیا احمد اسماعیل لایق همین استدلالات است؟

این ها مجموعه اخبار و ادله‌ای بود که این فرقه در اثبات ادعای تواتر روایت موسوم به وصیت و تواتر معنوی باور به «وجود دوازده مهدی از نسل قائم علیه السلام» آورده‌اند! و دیدیم که همگی محکوم به بطلان است.

■ رأی سوم: حکومت شیعیان پس از وفات مهدی علیه السلام

یعنی پس از وفات حضرت مهدی علیه السلام، شیعیان امر مهدویت را بر عهده خواهند گرفت.

مستند این ادعا روایتیست بدین قرار:

عن علی بن ابی حمزة، عن ابی بصیر قال: قلت للصادق جعفر بن محمد علیه السلام یا ابن رسول الله انی سمعت من أیک أنه قال: یکون بعد القائم اثنا عشر مهدیا فقال: إنما قال: اثنا عشر مهدیا، و لم یقل: اثنا عشر إماما، ولکنهم قوم من شیعتنا یدعون الناس إلی موالاتنا و معرفة حقنا.

علی بن ابی حمزه روایت می‌کند از ابوبصیر که گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: ای پسر پیغمبر من از پدرت شنیدم که فرمود بعد از قائم علیه السلام دوازده مهدی خواهد بود!» پس امام صادق علیه السلام فرمود: «او فقط گفته است: «دوازده

مهدی» و نگفته است: دوازده امام! ولی ایشان دسته‌ای از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات ما و معرفت حق ما دعوت می‌کنند!«^۱

مناقشه

این روایت تنها به یک سند نقل گردیده است که دچار ضعف است و ضعفش را بیان نمودیم. پس دلیل این ادعا در معرض ضعف بوده و از طرفی مخالفت این روایت ضعیف‌السند با روایات متواتره رجعت ائمه علیهم‌السلام بعد از مهدی علیه‌السلام و بدست گرفتن امور توسط ایشان و ایضاً مخالفت آن با روایاتی که مدعیست زمین هیچگاه از وجود حجت الهی خالی نمی‌شود، این ادعا را بکلی زیر سوال برده و از حجیت خارج می‌نماید.

پس تنها و تنها نظریه‌ای که درست و همخوان با روایات متواتره و احادیث صحیحه و نظرات مشهوره مذهب اهل بیت علیهم‌السلام است، بازگشت امامان به اذن الله و بدست گرفتن امور پس از وفات حضرت مهدی علیه‌السلام و پیش از برپایی قیامت می‌باشد که این همانا عقیده مورد اجماع مذهب شیعه است.

(۱) کمال الدین - شیخ صدوق - ص ۳۵۸.

پاسخ به شبهات پیروان احمد
همبوشی
پیرامون خبر موسوم به
حدیث وصیت

پاسخ به شبهات پیروان احمد همبوشی پیرامون خبر

موسوم به حدیث وصیت

با توجه به هر آنچه در ضعف سندی و دلالی و روایی خبر موسوم به وصیت ارائه نمودیم، این خبر از حجیت ساقط است و استناد بدان باطل. پس وقتی اصل کلی یک ادعا ابطال گردید، جزئیات آن نیز قهراً باطل است. بنابراین تمامی ادعاها و شبهاتی که پیروان همبوشی مطرح می‌کنند، پیشاپیش محکوم به بطلان است؛ ولیکن من باب فراگیری این نوشتار بدان شبهات نیز می‌پردازیم؛ شبهات این گروهک نسبت به خبر موسوم به وصیت علیرغم تعدد، در دو شبهه کلی مطرح است؛ اولی شبهه **مصدق محور** و دومی **شبهه اصالت محور**.^۱

(۱) این فرقه از آن بابت که با روی آوردن قواعد کلامی و اصولی شیعه مجموعه شبهات روایی و غیرروایی خود را محکوم به بطلان می‌بینند (چراکه اغلب روایات مورد استدلال ضعیف یا ساختگی یا بی ربط به موضوع مورد بحث است) و بنابر آن قواعد و اصول، شبهات خود را باطل و خارج از اعتبار شرعی می‌دانند، برای پوشش این بطلان فراگیر و گوهری، این قواعد و اصول را از پایه باطل دانسته و برای اثبات درستی ادعایشان، قواعد تازه‌ای را از نو ساخته‌اند. قواعدی که به زعمشان هم اصالت روایت مد نظرشان را اثبات نموده و هم مصداق صحیح از آن روایت را احمد اسماعیل عنوان می‌کند.

شبهه اول (مصدق محور)

پیروان احمد مدعی هستند که مراد از «احمد» مذکور در این خبر، همانا احمد اسماعیل بصری است؛ چراکه:

گزاره الف. در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «إن هذا الأمر لا يدعيه غير صاحبه إلا تبر الله عمره» (همانا این امر را، غیر صاحبش ادعا نمی‌کند مگر اینکه خداوند عمرش را ببرد!)^۱ پس مدعی امر امامت و وصایت و مهدویت اگر بعد از ادعا دچار فوت و مسخ نگردد، عمرش بریده نیست و او صاحب امامت است. پس احمد اسماعیل که پس از ادعای وصایت و امامت و احتجاجش به وصیت، از دنیا نرفته، پس همانا مهدی اول و صاحب مقام وصایت است.^۲

گزاره ب. وصیت نبوی در دوران پس از وفاتش، **عاصم من الضلال** (نگهدارنده از گمراهی) است. پس نمی‌توان برای تضلیل و گمراه نمودن مردم، به عاصم من الضلال استناد نمود. چراکه این جمع دو نقیض است. پس احمد اسماعیل هرگز نمی‌تواند با احتجاج به وصیت نگه دارنده از گمراهی، مردم را به گمراهی بکشاند، پس او در این ادعایش راستگو بوده و هدایتگر است و نه گمراه‌گر. پس اگر احمد اسماعیل، گمراه‌گر بود و از طرفی با استناد بدین نص هدایت‌گر، مردم را گمراه می‌نمود، این درواقع اغراء بجهل است و قبیح و از سوی خداوند دانا و دادگر رخ نمی‌دهد؛ پس بدین سبب

(۱) معجم احادیث امام مهدی - شیخ علی کورانی - ج ۳ - ص ۴۲۸.

(۲) ورد أن من يدعي هذا الأمر وهو كاذب في ادعائه يتبر أو يتبر الله عمره... والتبر من التتبر وهو الإهلاك... إذن الوصية لا يدعيها غير صاحبها، والسيد أحمد الحسن احتج بأنه صاحب الوصية إذن هو صاحبها والمعني بها. آمده است که هر که ادعای امر کند درحالی‌که در ادعایش دروغ‌گوست، خداوند عمر او را می‌برد... و بریدن همان قطع کردن است که یعنی کشتن؛ پس وصیت چیزی است که غیر از صاحبش ادعا نمی‌کند و سید احمد الحسن احتجاج کرده که صاحب آن است، پس همانا او صاحب آن و معنی برخاسته از آن است. (جامع الادله - ابومحمد انصاری - ص ۲۴۴)

که وصیت نگه دارنده از گمراهی است، بنابراین احمد بصری نیز نگه دارنده از گمراهی است.^۱

گزاره ج. تنها کسی که مدعی استناد بدین روایت و «نص تشخیصی» شده است، احمد بن اسماعیل است. یعنی اگرچه سایر مدعیان نیز، مدعی وصایت و امامت و مهدویت و غیرها بوده‌اند، اما هیچکدام با نص تشخیصی اینچنین ادعایی نکرده بودند. پس چون اولین مدعی مقام مهدویت اول آن هم با نص تشخیصی، احمد اسماعیل است، بدیهیست که او متصدی این مقام باشد؛ چراکه امام رضا علیه السلام در احتجاج بر جاثلیق با اشاره بر وجود اسم «محمد» در تورات فرمود:

فهل بعث الله قبل أو بعد من ولد آدم إلى يومنا هذا نبيا اسمه محمد عليه السلام؟

پس آیا قبل و بعد از فرزندان آدم تا روزگار ما، خداوند پیغمبری که اسمش محمد عليه السلام باشد را برانگیخت؟^۲

(۱) فلايد أن يحفظ العالم القادر الصادق الحكيم المطلق سبحانه النص - الذي وصفه بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به - من ادعاء المبطلين له حتى يدعيه صاحبه ويتحقق الغرض منه وإلا لكان جاهلا أو عاجزا أو كاذبا مخادعا ومغريا للمتمسكين بقوله بإتباع الباطل... ونص خليفة الله في أرضه على من بعده مع وصفه بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به - نصا إلهيا - لايد أن يكون محفوظا من الله أن يدعيه الكاذبون المبطلون حتى يدعيه صاحبه وإلا فسيكون كذبا وإغراء للمكلفين بإتباع الباطل. بایستی خداوند قادر راستگو و حکیم مطلق، آن نصی که نگه دارنده از گمراهی نامیده است را از ادعای اهل باطل بدور نگه دارد تا صاحب واقعی‌اش آن را ادعا کند و غرض از آن ادا شود؛ در غیر اینصورت این دال بر جهل یا عجز یا خدعه‌ی خداوند است که پیروانش را به پیروی از باطل گره بزنند... و نص خلیفه خدا در زمین بر حجت پس از خود آن هم با توصیف آن به نگه دارنده از گمراهی، نصی الهی است که بایستی از سوی خداوند از ادعاهای دروغگویان و مدعیان دروغین نگه داشته شود تا صاحب اصلی‌اش ادعایش کند؛ وگرنه خداوند دروغگو بوده و مکلفان را اغرای بجهل و دعوت به باطل نموده است. (سایت المهدیون - مقاله ترید آن لا تضل أبدا؟)"

(۲) الثاقب فی المناقب - ص ۱۹۱.

پس وقتی امام رضا علیه السلام اولین مدعی آخرین پیامبری را حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می‌داند که پیش از او هیچ محمد نامی، ادعایی اینچنین نکرده بود؛ پس این بیانگر آن است که احدی حق تشکیک و اعتراض به ادعای او را ندارد!^۱

پس احمد اسماعیل می‌نویسد:

فمن أراد الحقَّ و معرفة أحقیة هذه الدعوة تكفيه الوصية و ادعائی أنى المذكور فیها.

پس هر که حق را خواهد و معرفتِ احقیّتِ این دعوت را، وصیت او را کفایت می‌کند و ادعای من که همانا من مذکور در آن هستم!^۲

• پاسخ

▪ نقد و بررسی اجمالی

اثبات گردید که روایت مورد استدلال احمد اسماعیل (حدیث موسوم به وصیت)، چه از نگرش سندی و چه متنی غیرقابل اعتماد و استدلال است؛ پس اصل استدلال بدین روایت آحاد ضعیف شاذ مضطرب، آن هم در اثبات یکی از ارکان و اصول عقاید دینی، محکوم به بطلان است. بنابراین همه گزاره‌های فوق و استنتاج اختراعی وی بر مبنای «وهم» بنا شده است. بگونه‌ای که تمامی گزاره‌های فوق به یک شرط لازم ختم می‌شود و آن عبارت است از «صدور این روایت از زبان نبی خدا صلی الله علیه و آله»؛ بطوریکه اگر این شرط لازم اثبات نگرده، نتیجه‌ی ملزوم نیز پیشاپیش ثابت نیست؛ پس هنگامی که این خبر بسندی غیرقابل اعتماد و متنی دچار تغییر و تصحیف نقل شده و خبرگان

(۱) الوصیة و الوصی (جامع) - ص ۳۰.

(۲) الوصیة المقدسة الكتاب العاصم من الضلال - ص ۲۵.

عرصه‌ی حدیث که دانش احادیث آل محمد علیهم‌السلام نزد آنان بوده است، حکم به بی اعتباری و ترک این خبر داده‌اند، و از طرفی دلالتی بر آنچه این فرقه ادعا می‌کند ندارد، پس آن شرط لازم، منتفی است و تمامی آن گزاره‌های فوق متوقف و محکومد تا زمانی که این شرط لازم تحقق یابد. و هنگامی که مجموعه‌ی قرآینی که این فرقه در تحکیم آن خبر و اثبات صحت صدورش مطرح نموده بودند را نقد و رد نمودیم، پس امکان اثبات صدورش از جانب نبی خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همچنان در وادی ظن و وهم است و به تبع آن تمامی این گزاره‌ها، باطل است.

▪ نقد و بررسی تفصیلی

❖ فساد «گزاره الف»

اولاً عبارت «احدی جز صاحبش ادعای آن را نمی‌کند؛ مگر اینکه خداوند عمرش را بُرد»، به معنای عدم امکان ادعای امامت از سوی مدعیان دروغین نیست. بلکه این سخن یکی از کیفیتهای دنیوی مدعیان دروغین امامت و مهدویت را مرگی زشت یا زودتر از عمر طبیعی و یا از بین رفتن اولاد و نسل بیان می‌کند. چنانکه امام سجاد علیه‌السلام در دورانی که عده‌ای از نزدیکان محمد بن حنفیه در حق او ادعای امامت نمودند، بدو فرمود:

فلا تعرض لهذا، فإني أخاف عليك نقص العمر و تشتت الحال.

بسوی امر امامت نرو؛ زیرا که من بر تو از نقصان در عمر و پریشانی احوال نگرانم.^۱

(۱) الکافی-شیخ ابو جعفر کلینی-ج ۱-ص ۳۴۸.

پس بنابر کلام حضرت زین العابدین (علیه السلام) فهمیده می‌شود که قرار نیست مدعی دروغین امر الهی، بطور فوری و آنی مسخ شده و از دنیا برود؛ بلکه می‌تواند سال‌ها عمر کند ولی زان پس با مرگی زودرس و ناقص و یا زشت و یا بهر نوعی که سبب عبرت برای دیگران باشد از دنیا برود؛ پس اینکه احمد بصری پس از ادعای امامت، از دنیا نرفته و زنده مانده است، دلالتی بر راستی ادعای او ندارد.

و نیز مراد از «بتر الله عمره»، یعنی خداوند برکت را از عمر وی گرفته و نسل و فرزندان و همچنین اعمال و دارایی او را پس از چندی زائل و نابود می‌کند. همانطور که در آیه ۳ سوره کوثر خداوند خطاب به پیغمبرش می‌فرماید:

إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ.

همانا دشمن تو بتر یافته (بریده نسل) است.

و این وعده الهی در پاسخ به تمسخر و شایعه‌ای بود که مشرکین بعد از درگذشت پسران پیغمبر (قاسم و عبدالله) رواج داده و گفتند محمد بن عبدالله بواسطه ادعای ناحق پیامبری، همانا اَبتر خواهد بود و نسل و نسبش نابود خواهد شد. چنانکه در اخبار آمده است:

إِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ صَارَ أَبْتَرًا لَا عَقَبَ لَهُ.

مطمئناً محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَبتر شده و دیگر نسلی نخواهد داشت.^۱

ثانیاً بسیاری از مدعیان پیامبری و یا پیشوایی الهی پس از ادعای دروغینشان و تأسیس دین جدید، سالیان سال زنده مانده و دعوت گمراه‌گر خود را نشر داده‌اند. بعنوان مثال علی‌محمد باب که ادعای باییت و سپس مهدویت داشت (وی نیز همانند

(۱) کتاب سلیم بن قیس - ج ۲ - ص ۷۳۷.

احمد اسماعیل ابتدا ادعای بابت نموده و سپس مدعی مهدویت و وصایت گردید، از سال ۱۲۵۷ شروع به ادعای امر نمود ولی در سال ۱۲۶۶ در تبریز به دستور امیرکبیر کشته شد. یعنی وی نه سال پس از ادعای دروغین خود زنده مانده بود؛ همچنین میرزا حسینعلی نوری در سال‌های ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۵ ادعاهای دروغین خود مبنی بر رکن رابع و من یظهره الله و جانشین علی محمد باب بودن تا دعوی مهدویت و نبوت و الوهیت را سامان بخشید و از سال ۱۲۸۵ تحت الحفظ باقی ماند و در سال ۱۳۰۹ از دنیا رفت. یعنی ادعای دروغ وی در باب امامت و نبوت و الوهیت قریب به بیست و پنج سال دوام داشت. همچنین دروغگویان دیگری پسان غلام احمد قادیانی و شوقی افندی و عبدالبهاء و مهدی سودانی و محمد بن نصیر نمیری و سید مشعشع و دیگران که علیرغم ادعاهای فراوان، از نیابت گرفته تا امامت و نبوت و حتی الوهیت، سالیان سال زنده مانده و نشر کذب نموده‌اند. پس این گمانه که اگر مدعی امامت و وصایت، پس از ادعا مسخ نشد و بطور آئی از دنیا نرفت، او امام حق است، اندیشه باطلی است.

ثالثاً در حدیثی از امام باقر نقل شده است:

من سدّ طریقاً بتر الله عمره.

هر که راهی را بست، خداوند عمرش را بُرید.^۱

حال بنا بر اندیشه احمد بصری و پیروانش، طبق این حدیث هرکسی که راهی ببندد و بر دیگران سدّ طریق نماید، خداوند وی را مسخ نموده و فوراً جاننش را می‌گیرد! حال آنکه هرگز اینچنین نبوده و دلالت این دست از اخبار اینچنین نیست. و در روایتی که شیعه و سنی از نبی خدا ﷺ آورده‌اند، فرمود:

(۱) من لایحضره الفقیه-شیخ صدوق-ج ۱-ص ۲۵.

من أحب أن ينسأ في أجله و أن يمتهه الله بما حوله الله، فليخلفني في أهلي خلافة حسنة. فمن لم يخلفني فيهم بتر الله عمره، و ورد علي يوم القيامة مسوداً وجهه

هر که می خواهد مرگش را دورتر ببرد و خداوند از آنچه بدو ارزانی داشته بهره مند سازد، پس با خاندانم پس از من خوبی کند؛ پس هر که با خاندان من خوب نباشد، خداوند عمرش را ببرد و روز رستاخیز، سیاه رویش گرداند.^۱

و باز بنا بر گمانه‌ی نادرست احمد و دارودسته‌اش، می‌بایست ادعا کنیم تمامی افرادی که بر مرام و مذهب خاندان پیامبر ﷺ نبوده و یا در گفتار یا کردار نسبت به آن‌ها جفایی کرده باشند، بایستی بسرعت و بی درنگ از دنیا رفته و مرگ سراغشان آید؛ حال آنکه هیچکدام از این‌ها نه بر مبنای عقل و نه تجربه درست نیست و بلکه مراد از این دست از احادیث همان است که گفتیم؛ یعنی یا نقصان در عمر و یا سلب برکت از نسل و یا دارایی یا بی بهرمندی از پاداش‌های اخروی.^۲

(۱) موسوعه کربلا- لیبیب بیضون- ج ۱- ص ۱۵۱.

(۲) برخی از مبلغان این فرقه می‌گویند: «مراد از این روایت آن است که اگر کسی به خبر وصیت که در کتاب الغیبه آمده استناد کند، مرگ فوری سراغش آید و جانش را بگیرد؛ نه هر مدعی امامت؛ پس مدعیان وصایت یا پیغمبری ممکن است زنده بمانند؛ ولی کسی که مدعی شود که وصی امام معصوم ﷺ است و سپس به وصیت احتجاج کند، فوراً می‌میرد.» حال آنکه این ادعایی بس پوچ و نارواست؛ سخن روایت شده از امام معصوم ﷺ شامل همه‌ی مدعیان دروغین امامت الهی است؛ چه به خبری استناد کنند و چه نکنند و برای همین است که آورندگان این احادیث، آن را ذیل باب: «من ادعی الإمامة ولیس لها بأهل» (هر که ادعای امامت کند درحالیکه اهلیت‌ش را ندارد) آورده‌اند. و این خبر نیز شامل تمامی افرادی است که ادعای امامت کرده‌اند درحالیکه اهلیت‌ش را ندارند؛ و بنابر ادعای خنک و سبک این فرقه می‌بایست ادعا کنیم تا زمان شیخ طوسی که خبر موسوم به وصیت آن هم بسندی آحاد و ضعیف تخریج نشده بود، تمامی مدعیان دروغین از این رویداد یعنی نقصان عمر جان سالم بدر می‌برند و حدیث (بتر الله عمره) مادامی که خبر وصیت توسط شیخ طوسی نوشته نشده بود، اثر نداشته و پس از

اشاره می‌گردد که هیچ دلیل قطع‌آوری مبنی بر حیاتِ احمد اسماعیل همبوشی و عدم فوتش وجود ندارد. و گمان برآمده بر همین است که او هلاک گشته و یا به مرضی دچار گردیده که سبب کراهت از او می‌گردد و بدین رو در انظار هویدا نمی‌شود! تنها و تنها دلیل احتمالی که در رابطه با حیات و زندگی او عنوان می‌شود، فیس بوک! و پالتاک! است. یعنی بخشی از دنباله‌روهای او مدعی هستند از آن بابت که احمد همبوشی در وبگاه ارتباط مجازی فیس بوک، متنی نوشته و در برنامه پیغام‌رسان مجازی پالتاک، صدایش شنیده شده، پس او زنده است! درعین حال دسته دیگری از پیروان او مدعی هستند که هم صفحه فیس بوک منتسب به او، تقلبی و دروغین است؛ هم صدایی که در پیغام‌رسان پالتاک به اسم او منتشر می‌شود، صدای گوساله سامری است و نه احمد! حال این صدا، چه صدای گوساله سامری باشد و چه احمد بصری، سبب اثبات حیات وی نمی‌شود. از این روست که جماعتی از این فرقه‌ی رو به زوال مدعی هستند که اساساً احمد بصری به غیبت رفته و هیچ صوت و نوشته‌ای از او جز سخنرانی‌ها و نوشته‌های چند سال پیش صحت و اعتبار ندارد و همه کتاب‌ها و صداها و نوشته‌هایی که از او توسط مکتب انصارالمهدی منتشر می‌شود (همانند جلد‌های جدید المتشابهاً و کتاب وهم الحاد و دیگر نوشته‌ها) جملگی نوشته‌ی گوساله سامری است و نه احمد الحسن! و عجب از فرستاده‌ای که خودش غایب است و در عین حال نماینده‌ی ظهور کرده‌ی حضرت مهدی علیه السلام که در غیبت است؛ غایبی که نماینده‌ی غایب دیگر است!

❖ فساد «گزاره ب»

اولاً روایت موسوم به وصیت بخودی خود سندش ضعیف و متنش مضطرب و شاذ و مضامینش مخالف روایات متواتره و صحیحه است (که خبرش آمد)؛ پس اصل

ذکر این خبر در الغیبه طوسی، حدیث «بتر الله عمره» عملگر شده و مدعیان به این وصیت را کشته است! ادعایی که گزافی‌اش کم از دیگر ادعاهای این فرقه ندارد.

ادعای «نص صادر از معصوم (علیه السلام)» بودنش باطل است. لذا پیش از آنکه حول «نگهدارنده از گمراهی» بودن این خبر سخن شود، بایستی دانست که «اصل انتساب این خبر به معصوم (علیه السلام)» معلوم نیست. در نتیجه وقتی انتساب خبری به اهل عصمت و طهارت، ناروا و منتفی باشد، اصل ادعای بازدارنده از گمراهی بودنش نیز به مراتب یاوه و پوچ است.

ثانیاً حق بودن مفاد یک خبر، بمعنای عدم امکان سوء استفاده از آن نیست. بعبارت ساده‌تر؛ در اینکه احادیث راستین اهل بیت (علیهم السلام) و آیات قرآن کریم نگهدارنده از گمراهی هستند، تردیدی نیست؛ اما می‌توان برای حق جلوه دادن باطل نیز از این احادیث و آیات بهره برد. همانطور که امیرالمومنین (علیه السلام) در حق فتنه‌گران می‌فرماید:

فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مَزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُؤْتَدِينَ وَ لَوْ أَنَّ
الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ نَبْسِ الْبَاطِلِ، انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ. وَلَكِنْ يُؤَخِّدُ مِنْ
هَذَا ضِعْفٌ، وَ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ، فَيَمْرَجَانِ! فَهَذَاكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى
أَوْلِيَانِهِ، وَ يَنْجُو «الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى».

اگر باطل از آمیختگی با حق خالص می‌شد راه بر حق جویان پوشیده نمی‌ماند و اگر حق در پوشش باطل پنهان نمی‌گشت، زبان دشمنان یاوه‌گو از آن قطع می‌گشت. ولی پاره‌ای از حق و پاره‌ای از باطل فراهم شده و در هم آمیخته می‌شود، در این وقت شیطان بر دوستانش مسلط می‌شود، و آنان که لطف حق شاملشان شده نجات می‌یابند.^۱

پس بدیهیست که احادیث آل محمد (علیهم السلام) و رسم و آیین پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) و کلام الله مجید، همگی نگهدارنده از گمراهی هستند و بشر را به بهترین راه‌ها و بهترین باورها و بهترین کارها فرامی‌خوانند، ولی افراد حیل‌گر با مغالطه از همین نصوص و با تأویل‌های

غلط و ادعاهای ناروا و دیگر راه‌های مغالطه و سفسطه، برداشت غلط نموده و باطل خود را حق جلوه می‌دهند. همانطور که احمد قادیانی مدعی نبوت، مدعیست قرآن کریم و آیه مبارکه ﴿مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنَ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ نص صریحی است بر نبوت وی؛ حال آیا این آیه از قرآن کریم نگهدارنده از گمراهی است یا خیر؟ و آیا ارج و صحت این آیه‌ی الهی کمتر از خبری متروک و بی هویت است؟ پس چطور ادعا می‌شود که می‌توان از قرآن کریم که هدی للمتقین است ادعای باطل نمود ولی از روایتی ضعیف و بی هویت و متروک، خیر؟! خداوند متعال و حجت‌های الهی برای استفاده از سخنان کتاب خداوند و پیامبر اسلام، قواعد و شرایطی بیان کرده‌اند که هرگونه تخطی از آن قواعد سبب کجروی در فهم آن سخنان خواهد شد؛ به بیان ساده‌تر؛ اینکه اهل بیت (علیهم‌السلام) حدیثی بگویند و یا در کتاب خدا کلامی باشد، و فردی از آن حدیث یا آیه سوء استفاده کند، کاری غیرممکن نیست. چراکه خداوند بواسطه‌ی عقل و نقل قواعدی برای فهم درست از آیات و روایات داده است؛ بعنوان مثال برای مقام امامت، آیات و روایاتی وجود دارد که شرایط حجت‌های الهی را معین کرده است، حال اگر کسی آن شرایط حجت‌های الهی را نداشته باشد و سپس به آیه‌ای و یا روایتی در اثبات ادعایش استناد کند، پس ادعایش محکوم به بطلان است و این سخن گزاف که: «چون او ادعایش را به آیه‌ای یا روایتی نگهدارنده از گمراهی مستند کرده پس قطعاً ادعایش درست است» گفتاری ناروا و محکوم به بطلان است. چه آنکه تقریباً تمامی مدعیان دروغین سرشناس تاریخ اسلام، برای اثبات ادعاهایشان به آیات الهی و روایات نبوی استناد کرده‌اند و اگر قرار بود «ادعا» ضامن درستی سخن باشد، می‌بایست تمام مدعیان دروغین را تایید می‌کردیم! از طرفی پیش از احمد، مدعیان دیگری نیز به روایتی که وی وصیتش نامیده استناد کرده‌اند. همانند فردی بنام علیرضا پیغان که خود را مهدی پس از مهدی بنا بر خبر موسوم بوصیت الغیبه می‌نامید. پس اینکه صرف ادعا به خبری

ضعیف در کتاب الغیبه، برای اثبات راستگو بودن آن مدعی کافی باشد، سخنی به گزافگی گفته‌های پیشین است.^۱

ثالثاً اینکه خداوند آیات و نصوص شرعی را از استفاده ی باطل بدور نگه دارد سخن درستی است؛ اما بدین معنی نیست که هرگونه استفاده‌ی نادرست از آن منتفی باشد؛ بلکه خداوند برای بهره‌گیری و رهنمونی درست آن، شرایط و ویژگی‌هایی قرار داده است تا بواسطه‌ی آن بتوان بدرستی از نصوص شرعی که همگی نگه دارنده از گمراهی‌اند، بهره برد. وگرنه قرآن کریم و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام جملگی سبب نگه‌داری از آتشند و برای عمل به آن اجر و ثواب است و هر اندازه از جامه‌ی عمل پوشاندن به احادیث اهل بیت علیهم‌السلام دورتر شویم همانقدر از هدایت بدوریم؛ ولی این بدان معنا نیست که اگر کسی با سوء استفاده قرار دادن این احادیث اعم از نص و ظاهر، محکم و متشابه، افرادی را فریفت، بدین بهانه که آن آیات و احادیث درصدد هدایت است، پس باید به مغالطه و فریب دروغگویان اعتماد کرد؛ چراکه دروغ خود را به این آیات و احادیث آغشته‌اند. از طرفی نسبت دادن نبشته‌ای که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خواهان کتابتش بود

(۱) یکی از مبلغان احمد بصری در پاسخ به استناد علی‌رضا پیغان به خبر موسوم بوصیت می‌نویسد: «احتجاج به وصیت علاوه بر اخبار مردم از این وصیت باید این نکته در او باشد که اسم و اوصاف مدعی نیز مطابق وصیت ادعا شده باشد. به بیان دیگر اینکه معنا ندارد کسی به وصیت استناد کند در حالی که اسم و اوصافش مطابق وصیت و سفارشات صحف گذشتگان نباشد.» این مبلغ نادانسته شبهه‌ای که همپالگی‌هایش ساخته‌اند را پاسخ می‌دهد و آن اینکه ادعای یک مدعی دروغین و استنادش به خبری که ای بسا نگهدارنده از گمراهی است، بخودی خود کافی نیست. بلکه بایستی تمامی جوانب تطبیقی را مورد بررسی قرار داد و دید که آیا می‌توان آن مدعی را با قواعد و شرایطی که اهل بیت علیهم‌السلام فرموده‌اند تطبیق داد؟! سخن ما نیز همین است؛ پس ما شاهد بودیم که احمد بصری تاکنون چیزی جز دروغ و غلط‌نیاورده و با هیچ یک از شرایط مذکور در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام همخوانی ندارد. از طرفی اصل ادعای او نیز برای احراز این مقام کافی نیست. همانطور که پیروانش نیز بدان اذعان نمودند.

به روایت ضعیف کتاب الغیبه که این فرقه حدیث وصیت نامیده، از بُن ناشی از وهم و آبی بسا در مخالفت با اخبار روایت شده از اهل بیت علیهم السلام است.

چراکه الف. به سند صحیح آن مکتوب و نبشته‌ای که پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله در پیشگاه حاضران نتوانست بنویسد، بطور ویژه برای اهل بیت علیهم السلام و تنی چند از اصحاب باوفای خویش نوشت که در این مکتوب فقط بر امامت دوازده امام نص و تأکید گردیده است و خبری از مهدیان دوازده گانه و احمد و دیگر ادعاهای بی سابقه نیست و خبرش در ادامه خواهد آمد.

ب. آنچه پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعنوان منبع بازدارنده از گمراهی در بیان آن حضرت به سند متواتر (و نه آحاد شاذ ضعیف) ذکر گردیده، بدین قرار است:

الخبر المجمع علیه من رسول الله صلی الله علیه و آله، حیث قال: إني مستخلف فيكم خليفين: كتاب الله، و عترتي، ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدی، و إنيهما لن يفترقا حتی یردا علی الحوض.

خبری که همه اهل اسلام بر آن اجماع نظر دارند از رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین قرار است که فرمود: همانا من در بین شما دو خلیفه (جانشین) وا می‌گذارم: کتاب خداوند و عترت و اهل بیتم! که تا هر وقتی به ایشان متمسک شده‌اید هرگز پس از من گمراه نخواهید شد و این دو از همدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه روز قیامت به پیشگاهم برسند.^۱

و شیخ صدوق می‌نویسد:

(۱) مستدرک الوسائل - محدث نوری - ج ۷ - ص ۲۵۴.

إن جميع طبقات الزيدية و الامامية قد اتفقوا على أن رسول الله ﷺ قال:
 إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي و هما الخليفتان من
 بعدي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض.

همانا همه زیدیه و امامیه در تمامی طبقات روات، اتفاق نظر دارند که
 نبی اکرم ﷺ فرمود: من در میان شما دو وزنه گران بها را بجای می گذارم؛
 کتاب خدا و عترت من و این دو بعد از من خلیفه هستند و این دو هرگز تا
 روز قیامت از هم جدا نخواهند شد.^۱

و مرجع فقید میرزا جواد آقا تبریزی می نویسد:

يتواتر بين المسلمين قوله ﷺ: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي
 أهل بيتي ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدى أبدا»

متواتر است بین مسلمین که پیغمبر خاتم ﷺ فرمود: «همانا من در بیتان
 دو ثقل وامی نهیم: کتاب الله و عترتم که اهل بیتم است که تا هر وقتی به
 ایشان متمسک شده اید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد»^۲

و شهید قاضی نور الله شوشتری می نویسد:

في الخبر المشهور المتفق عليه و هو قوله "إني مخلف فيكم ما إن
 تمسكتم به لن تضلوا بعدى أبدا كتاب الله و عترتي أهل بيتي"

در خبر مشهور که همه بر آن اتفاق نظر دارند آمده است که پیغمبر ﷺ
 فرمود: همانا من در بیتان جانشینی می گذارم که اگر به ایشان متمسک

(۱) کمال الدین - شیخ صدوق - ج ۱ - ص ۶۳ - مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم

(۲) الأنوار الإلهية - ص ۱۸۷.

گردید هرگز بعد از من الی الأبد گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدا و عترتم که
اهل بیتم هستند.^۱

پس مصادر رجوع مسلمین جهت اخذ شریعت صحیحه عبارت است از ۱. قرآن
کریم و ۲. سنت نبوی و ۳. احادیث اهل بیت (علیهم السلام). و بنابر روایات متواتره تنها عناصر
بازدارنده از گمراهی همین سه منبع مقدّس و معصوم هستند. و از طرفی در بیان
معنی مشخص و مراد جدی از «اهل بیت (علیهم السلام) و تعداد امامان از ایشان» اینچنین آمده
است:

از طرفی به سند صحیح در معانی الأخبار و کمال الدین صدوق آمده است که
وقتی از امیرالمومنین (علیه السلام) سوال شد که مراد از عترت کیست (من العتره؟) اینچنین
فرمود:

(۱) مصادر فراوانی متعرض این حدیث شده اند از عامه و خاصه؛ نظیر شیخ طوسی در الخلاف و
امالی به سند صحیح؛ شیخ کلینی در اصول کافی بسند صحیح؛ شیخ صدوق در امالی و کمال الدین
و امالی به چندین سند؛ صفّار در بصائر الدرجات؛ عیاشی سمرقندی در تفسیر عیاشی؛ طبرسی در
الإحتجاج از مذهب اهل بیت (علیهم السلام) و از مذهب عامه احمد در مُسندش و ترمذی در صحیحش و طبرانی
در معجم کبیرش و محدثین فراوان دیگر؛ بطوری که مرحوم علامه میرحامد صاحب عیقات در این
باره می نویسد: رواه عن النبی (صلی الله علیه و آله) أكثر من ثلاثین صحابیا، و ما لا یقل عن ثلاثمائة عالم من کبار علماء اهل
السنة، فی مختلف العلوم و الفنون، و فی جمیع الأعصار و القرون، بألفاظ مختلفة و أسانید متعددة. این
حدیث را بیش از سی صحابی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نقل نموده اند و حداقل سیصد عالم از علماء اهل سنت در علوم و
فنون مختلف و در تمامی دورانها و قرون با الفاظ گوناگون و اسانید متعدد نقل نموده اند. خلاصه عیقات
الأنوار-مقدمه میر حامد نقوی. حال فریب خوردگان احمد بصری بیانداشند که حدیثی که بازدارنده
از گمراهی باشد به چه سندی و با چه قوتی و عظمتی نقل و ثبت و ضبط شده است و خبری که
احمد بصری با سوء استفاده از آن پیروانش را قریب می دهد در چه میزانی از صحت و فراوانی قرار
دارد؟!!

أنا و الحسن و الحسين والأئمة التسعة من ولد الحسين عليه السلام تاسعهم مهديهم و قائمهم، لا يفارقون كتاب الله و لا يفارقهم حتى يردوا على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حوضه.

«فرمود: من هستم و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین عليه السلام که نهمین آن‌ها مهدی و قائم آنهاست؛ آن دوازده امام از کتاب خدا جدا نمی‌شوند و کتاب الله هم از آنان جدا نمی‌گردد تا اینکه در روز قیامت در حوض کوثر در حضور نبی اکرم صلى الله عليه وآله وسلم حاضر گردند.»^۱

و به سند صحیح اعلائی از حضرت امام باقر عليه السلام نقل است که فرمود:

عن فضالة بن أيوب عن أبان بن عثمان عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام انه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلی بن أبی طالب عليه السلام: أنا أولى بالمؤمنین من أنفسهم، ثم أنت یا علی أولى بالمؤمنین من أنفسهم، ثم الحسن أولى بالمؤمنین من أنفسهم، ثم الحسين أولى بالمؤمنین من أنفسهم، ثم محمد بن علی أولى بالمؤمنین من أنفسهم، ثم جعفر بن محمد أولى بالمؤمنین من أنفسهم، ثم موسی بن جعفر أولى بالمؤمنین من أنفسهم، ثم علی بن موسی أولى بالمؤمنین من أنفسهم، ثم محمد بن علی أولى بالمؤمنین من أنفسهم، ثم الحسن بن علی أولى بالمؤمنین من أنفسهم، ثم الحجة بن الحسن الذي تنتهی إليه الخلافة و الوصاية، و یغیب مدّة طویلة، ثم ینظر و یملاً الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً .

از فضاله بن ایوب از ابان بن عثمان از محمد بن مسلم از امام باقر عليه السلام نقل است که فرمود: پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم به حضرت امام علی عليه السلام فرمود: من اولی به

(۱) کمال الدین - صص ۲۴۰ و ۲۴۱. حدیث شماره ۶۴؛ معانی الأخبار - صص ۹۰.

مومنین از خودشان هستم سپس تو ای علی اولی به مومنین از خودشان هستی و سپس حسن اولی به مومنین از خودشان است؛ سپس حسین اولی به مومنین از خودشان است؛ سپس علی بن حسین اولی به مومنین از خودشان است؛ سپس محمد بن علی اولی به مومنین از خودشان است؛ سپس جعفر بن محمد اولی به مومنین از خودشان است؛ سپس موسی بن جعفر اولی به مومنین از خودشان است؛ سپس علی بن موسی اولی به مومنین از خودشان است؛ سپس محمد بن علی اولی به مومنین از خودشان است؛ سپس حسن بن علی اولی به مومنین از خودشان است؛ سپس حجۀ بن الحسن که خلافت و وصایت به او منتهی می‌گردد و مدت طولانی به غیبت رفته و سپس ظهور نموده و دنیا را مملو از عدل و داد می‌کند همانگونه که مملو از ظلم و فساد گردیده بود.^۱

پس تنها ارکان دینی بازدارنده از گمراهی سه رکن است: اول کتاب الله؛ دوم سنت نبی الله؛ سوم احادیث امامان از اهل بیت علیهم‌السلام که دوازده تن هستند و خلافت و وصایت تا روز قیامت به این دوازده نفر منحصر بوده و در دوازدهمین امام به پایان می‌رسد. فلذا دیده می‌شود که خبر ضعیفی که این جماعت بعنوان نگهدارنده از گمراهی مطرح نموده‌اند، مخالف آن ارکانی است که به سند متواتر و صحیح بعنوان «عاصم از ضلال» تعیین شده‌اند. پس ادعاهای این جماعت از این دیدگاه نیز نادرست است.

(۱) النجم الثاقب - محدث نوری - ج ۱ - ص ۵۰۳؛ النصوص علی اهل الخصوص - شیخ احمد الماحوزی - ص ۲۷۸ نقلاً از اثبات الهداة حر عاملی؛ ماحوزی بعد از نقل این حدیث می‌نویسد: سنده فی هذه الرواية من اصح الأسانید. سند فضل بن شاذان در این روایت از صحیح‌ترین اسناد است.

❖ فساد مقدمه «ج»

اولاً نص تشخیصی که این مدعی عنوان نموده است، بایستی نص تصدیقی جازم مطابق راسخ باشد؛ یعنی ابتدا باید از تصورات گمان محور زائل گردیده (تصدیق جازم) و سپس بر مورد تطبیق یافته (مطابق) و در مقابل تشکیک و شبهه، مقتدر باشد (راسخ)؛ حال آنکه استدلال این جماعت به فراز: «له ثلاثة أسامي اسم کاسمی و اسم ابي و هو عبدالله و أحمد و الاسم الثالث المهدی» نه تصدیق جازم است و نه مطابق است و نه راسخ. ^۱ بلکه حتی در تصدیق غیر جازم، در حیطة وهم است و نه ظن. (توضیح این مطالب در مبحث قوانین معرفت حجت‌های الهی خواهد آمد.)

(۱) ۱. تصدیق جازم نیست چراکه: تصورات مختلفی برای این فراز از آن روایت وجود دارد و یکی از قوی‌ترین تصورها این است که مراد از «له ثلاثة اسامي» حضرت حجت علیه السلام است و نه فرزند مذکور در این خبر. پس نمی‌توان تصویری که اتفاقاً مخالف تصور اقوی است را بی هیچ قرینگی مفید بعلمی تصدیق نمود. پس تصدیق جازم نیست؛ ۲. مطابق نیست چراکه: اولاً (اثباتی): بارها و بارها دروغ‌گویی و نادانی و غلط نگاری‌های احمدبصری و سستی ادله و شبهاتش را آشکار ساختیم و دروغ او در مجموعه ادعاهایش اعم از ادعای فرزندگی از حضرت حجت علیه السلام و حجیت خواب و استخاره و صحت سندی خبر مورد شبهه‌اش و دیگر موارد را احراز و اثبات نمودیم؛ پس آنکه پی در پی دروغ‌ها و نادانی‌هایش آشکار و هویدا شده هرگز کسی نیست که بتواند امر رهبری امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را پس از حضرت حجت علیه السلام بدوش گیرد و چیزی نیست جز یک مدعی دروغگوی نادان. پس نمی‌توان آن مقامی که در خبر موسوم بوصیت ادعا شده را مطابق این دروغگوی نادان دانست. ثانیاً (ثبوتی): بیان نمودیم که اصل ادعای وجود فرزندان دوازدهگانه برای حضرت مهدی علیه السلام که حائز مقام مهدویت باشند، نه تنها ثابت نیست بلکه عکس آن قوت بیشتری دارد. پس اصل وجود فرزندگی از مهدی علیه السلام که عهده‌دار امامت پس از حضرت صاحب الزمان علیه السلام باشد، بطور ثبوتی منتفی یا معلق است و بدین سبب نمی‌توان این مقام را مطابق بر مدعیش نمود. ۳. راسخ نیست چراکه: مجموعه پاسخ‌هایی که به تمامی شبهات این فرقه در زمینه‌ی اثبات سند این خبر؛ اثبات مفاد این خبر و تطبیق آن بر احمد اسماعیل ارائه نمودیم، جوابی از سوی مبلغان این فرقه نداشته است و از طرفی پرسش‌هایی که پیرامون اضطراب موجود در متن و ضعف سندی و عدم امکان تطبیق مقام مذکور در این خبر بر

ثانیاً اختراع این قاعده که «اولین مدعی، حق بدست‌گیری مقام ادعا شده را دارد» (بعنوان مثال: احمد، همانا مهدی اول است چراکه اولین کسی که ادعای مهدی اول بودن نموده، احمد اسماعیل است!!) اختراعی باطل و بدعتی طنزآلود و ضد روایات اهل بیت علیهم‌السلام است. چه آنکه بسند صحیح از امام باقر علیه‌السلام است که فرمود:

عن ابی جعفر علیه‌السلام أنه قال: ما خرج موسی علیه‌السلام حتی خرج قبله خمسون
کذاباً من بنی اسرائیل کلهم یدعی أنه موسی ابن عمران علیه‌السلام.

قبل از آنکه موسی بن عمران علیه‌السلام ظهور نماید، پنجاه کذاب از بنی اسرائیل خروج نمودند و هر کدام از ایشان مدعی بود که او موسی بن عمران علیه‌السلام است!^۱

پس شأن و حال افرادی که احمد اسماعیل را به این علت که اولین ادعای مهدویت اول از آن اوست، تصدیق نموده‌اند، همانند حال اتباع کذابان دوران بنی اسرائیل است که رهبرشان پیش از دیگران و زودتر از سایر مدعیان، ادعای نص تشخیصی نموده بود. و الحق هم مقام هردو یکیست.

ثالثاً استدلال این جماعت به روایت احتجاج حضرت امام رضا علیه‌السلام بر جاثلیق نیز سست و شکستنی است. چراکه آنحضرت در این احتجاج، برای «محمد» مذکور در تورات چندین ویژگی تعریف می‌کند: أ. اهل بیت «محمد» مذکور در تورات، حسب زبور داوود، عبارتند از علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام «فقرأ الرضا علیه‌السلام السفر الأول من الزبور، حتی انتهى إلی ذکر محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسين علیهم‌السلام»؛ ب. او دارای نشانه‌هایی همانند صاحب شتر و عصا و کسوت پیامبری است «قال: لا أصفه إلا بما

احمد اسماعیل مطرح کردیم، از جانب پیروان و مبلغانش پاسخی ندارد؛ پس در برابر تشکیک و رد و نقد اقتداری ندارد و راسخ نیست.

(۱) کمال الدین و تمام النعمه - شیخ صدوق - ص ۱۴۷.

وصفه الله تعالى، هو صاحب الناقة و العصا و الكساء، النبي الذي يجدونه مكتوباً عندهم في التوراة والإنجيل»؛ ج. او در مقام امر به معروف و نهی از منکر و تشریح دین خدا و بیان حلال و حرام است «یأمرهم بالمعروف و ينہامهم عن المنکر، و یحل لهم الطیبات، و یحرم علیهم الخبائث» و ویژگی‌هایی از این دست که در احدی از افراد جز حضرت محمد مصطفی ﷺ جمع نگردد. پس صرف اینکه اولین ادعا را او نموده پس او هموست، در غایت خنکی و غربت است و همانند این است که بگوییم: «بدین سبب که امام رضا (علیه السلام) فرموده است: پیامبر خدا ﷺ صاحب شتر است (هو صاحب الناقة) پس هر که صاحب شتری گردید، پیامبر است!!»، خصوصاً که صرف وجود نام حضرت محمد مصطفی ﷺ در تورات و انجیل هرگز بعنوان اصلی‌ترین دلیل نبوت آنحضرت مطرح نبوده است، بلکه معجزات و کرامات و علوم و حقایق و ادله متواتری که ابراز نمود رکن اصلی اثبات دعوت اوست و اموری همانند ذکر در انجیل و غیره، صرفاً قراین و اماراتی در کنار ادله اصلی هستند و دیده نشده که پیغمبر خاتم ﷺ بهنگام اثبات پیامبری اش به اهل مدینه و مکه و اهل مسیح نجران و غیره، اصلی‌ترین دلیل حقانیتش را ذکر نامش در تورات تلقی بنماید! پس جزء و کل استدلال مبلغان این فرقه بدین روایت، باطل است.

رابعاً این ادعا که سایر مدعیان بر وصیت احتجاج و استناد نموده‌اند نیز حسب اخبار باطل است؛ عنوان نمودیم که در عصر کنونی نیز یکی از مدعیان دروغین مهدویت به نام «علیرضا پیغان» چندین سال پیش و احتمالاً در همان دورانی که احمد اسماعیل بصری بین رفتن حوزه یا ماندن در دانشگاه مردّد مانده بود، روایتی که این جماعت «حدیث وصیت» نامیده‌اند را اصلی‌ترین دلیل بر مهدویتش خوانده و مدعی شد که بنابر اخبار، حضرت امام زمان (عجل الله فرجه) وفات نموده و قبرش در جمکران است و طی وصیت پیغمبر ﷺ در کتاب الغیبه، جانشین بعد از او، همانا مهدی اول عبدالله علی‌رضا پیغان است!! همو در این رابطه کتاب «القائم» را نوشته و بین اتباعش که با خواب و رؤیا و استنادات این دجال به خبر وصیت و اخباری از این دست به او ایمان آورده بودند، منتشر نمود و پس از آنکه همانند سایر مدعیان دروغین، چند تن از ساده‌لوحان

را در شهرهای مذهبی همانند قُم فریب داد، توسط مراجع قانونی مورد پیگرد قرار گرفته و پس از مدت‌ها گمراهی و سوء استفاده از افراد ساده لوح، به جرم افساد فی الأرض به اعدام محکوم گردید و حتی دقایقی پیش از اعدام از او خواسته شد که جهت رفع حکم اعدام، توبه کند؛ ولی از ادعای خود برنگشت و در مقابل عده‌ای از اتباعش اعدام گردید تا پوچی ادعای او نیز همانند تمامی مدعیان دروغین دیگر هویدا شود.

علیهذا دیده می‌شود که جزء و کل شبهه نخست و در حقیقت اصلی‌ترین شبهه این جماعت، فانی و زایل بوده و نشأت گرفته از مقدمات و لوازمی غلط و ناروا است.

از جمله لطائف این فرقه آن است که یکی از دعوت‌گران بدین فرقه یعنی «عبدالله هاشم مصری» که مستندهای فراوانی در اثبات این جریان و راستی دعوت احمد بصری تحت عنوان «مستند ظهور» کارگردانی نموده بود، اخیراً ادعا نموده است که «او مهدی دوم از مهدیین دوازده‌گانه است و او فرزند معنوی احمد اسماعیل بصری بوده و جانشین او خواهد بود».!! پس این امر سبب دو شقّه شدن این فرقه گردیده است. انصار مکتب او را کافر و نجس فتوی داده و انصار پرچم او را مهدی دوم پس از احمد الحسن می‌دانند!

دلایلی که عبدالله هاشم برای ادعای خود اقامه نموده دقیقاً همان دلایلیست که احمد اسماعیل مدعی گردیده است؛ یعنی اصحاب مهدی دوم مدعی‌اند: اولاً عبدالله هاشم ماه‌هاست که بعد از ادعای مهدویت و وصایتش زنده مانده و فوراً هلاک نگردیده؛ بلکه علیرغم گذران چندین ماه از ادعایش، حیّ و حاضر است و کماکان از پیروان سید احمد الحسن بیعت می‌ستانند! (اثبات مقدمه اول)؛ ثانیاً او به حدیث وصیت که بازدارنده از گمراهی است، استناد نموده و اصلی‌ترین دلیل حقانیت ادعایش، همین حدیث است؛ پس امکان ندارد آنی که عاصم از ضلال است، سبب ضلالت گردد (اثبات مقدمه دوم)؛ ثالثاً او نخستین فردی است که مدعی مقام «مهدی دوم» از دوازده مهدی بعد از دوازده امام گردیده؛ پس قطعاً او مدعی حقیقی وصیت است (اثبات مقدمه سوم)؛ بویژه که در حدیث وصیت نیز به اسم او تصریح شده است:

«له ثلاثة أسامي: اسم كاسمي، و اسم أبي و هو عبدالله» پس بعد از سید احمد الحسن، سید عبدالله هاشم مهدی و قائم است!! و این زیرکی عبد الله هاشم در استفاده از جهل و گمراهی پیروان احمد اسماعیل و ادله‌ای که عیناً مشابه و مطابق ادله احمد اسماعیل است، دیگر سرکردگان این فرقه را سردرگم نموده است؛ بطوریکه بدون ردّ بر ادله او (چراکه با واژگونی دلایل او، درواقع ادله احمد اسماعیل سرنگون می‌گردد!) وی را کافر و خارج از دین معرفی می‌نمایند! و این مصداق بارز همان سخن است که چاه کن همیشه نه چاه است!

شبهه دوم (اصالت محور) □

پیروان احمد اسماعیل می‌گویند: اگر شیعیان این روایت وصیت را تضعیف کنند در آن صورت مدعی‌اند که نبی اکرم ﷺ وصیت نکرده است و این یعنی آن حضرت اینچنین تکلیف شرعی مهمی را انجام نداده است، زیرا روایتی غیر از حدیث وصیت موجود در الغبیه طوسی مبنی بر «وصیت کردن نبی اکرم ﷺ» موجود نیست!

گزاره های این جماعت بدین قرار است:

گزاره الف. در سوره بقره آیه ۱۸۰ آمده است:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَ
الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾

هرگاه یکی از شما را مرگ فرا رسد و مالی بر جای گذارد، مقرر شد که درباره پدر و مادر و خویشاوندان، از روی انصاف وصیت کند. و این شایسته‌ء پرهیزگاران است.

پس بر پیغمبر ﷺ نیز واجب است که در دورانی که به دوران مرگ نزدیک می‌شود و مرگ به حضورش می‌رسد، وصیت بنماید.

گزاره ب. تنها یک وصیت از پیغمبر ﷺ در شب وفاتش موجود است که همان حدیث وصیت موجود در کتاب الغیبه شیخ طوسی است.

پس اگر این وصیت انکار گردد، مدعی می‌شویم که آنحضرت وصیت ننموده است. و این درحقیقت انکار قرآن و یا ادعای مخالفت پیغمبر ﷺ با قرآن است که کفر محض است!

در نتیجه: جدای از هر بحث سندی و روایی بایستی بر درستی و راستی صدور حدیث وصیت از جانب پیغمبر ﷺ اذعان نمود؛ چراکه در صورت انکارش مدعی گردیده‌ایم که آن حضرت پیش از مرگ وصیتی ننموده و از دستور آشکارای خداوند سرکشی نموده است.^۱

• جواب

▪ فساد مقدمه «الف»

اولاً این آیه در رابطه با امور حقوقی و معاملاتی و حق تملک و ماترک است و ربطی به عقاید و اصول باورهای دینی ندارد! بدین معنی که اگر کسی مالی گرد آورده که پس از او بعنوان «ماترک» باقی می‌ماند، بایستی با وصیتی شایسته و عادلانه آن را

(۱) فمن ردّ هذه الوصية أو شكك فيها فقد حكم على الرسول ﷺ بأنه خالف قوله تعالى لأن الرسول ﷺ هو أول مطبق لشريعة الله تعالى و لا يقول ما لا يفعل، فكيف يترك أمر الله تعالى بالوصية عند الموت؟ و هذا لا يقول به إلا كافر بما أنزل على محمد ﷺ!! پس هر که این وصیت را مردود بداند یا در آن تردیدی کند، همانا حکم نموده بر این که پیامبر خدا ﷺ با خداوند متعال مخالفت نموده است؛ چراکه پیامبر ﷺ نخستین کسی است که مطابق شرع الهی عمل می‌کند و آنچه نکند را بزبان نمی‌آورد؛ پس چطور او دستور الهی مبنی بر وصیت بهنگام وفات را رها می‌کند؟ و این ادعا را جز کسی که بر محمد مصطفی ﷺ کافر شده، عنوان نمی‌دارد. (دفاعاً عن الوصية-ص ۱۶).

بین اهل و عیالش تقسیم بنماید. و اگر دین و بدهکاری بر ذمه دارد، وصیت کند که از اموالش و یا بطریق دیگر، دینش ادا گردد. این تفسیر به دو قرینه از آیه محرز است:

❖ قرینه اول: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا»

پس مراد از خیر در این آیه به اتفاق احادیث و گفته‌ها و تفاسیر همانا اموال و املاک است؛ پس هیچ حدیثی (حسب جستجوی اینجانب) مدعی نگرديده است که «خیر» در این آیه حاکی از عقاید و کلیات و جزئیات اعتقادی می‌باشد! بلکه اخبار روایت شده از اهل بیت علیهم‌السلام همگی بدین اشارت دارند که مراد از «ان ترک خیراً» همانا اموال و دارایی است. چنانکه وقتی فقیری نزد امیرالمومنین علیه‌السلام آمد تا طریقه وصیت نوشتنش را بیاموزد، آنحضرت فرمود:

فقال: أوص بتقوى الله، و اما المال فدعه لورثتك، فإنه طفيف يسير، و إنما قال الله عزوجل: (ان ترك خيرا) و أنت لم تترك خيرا توصی فيه.

به پرهیزکاری از خداوند توصیه کن؛ و دارایی‌ات را به ورثه‌ات بده چراکه ناچیز و کم است حال آنکه خداوند فقط فرموده: «اگر خیری به جای گذاردی» و تو خیری (دارایی قابل توجهی) بجای نگذاشتی که حال بدان وصیت بنمایی.^۱

قرآن کریم نیز بدین امر تصریح دارد که مراد از خیر ماترک، همانا دارایی است؛ چنانکه فرمود:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ * وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ * وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾

همانا آدمی پروردگار خود را سپاس نمی‌گوید * و او خود بر این گواه است * او «دارایی» را فراوان دوست دارد^۱

❖ قرینه دوم: «لُواَلِدَیْنِ وَالْأَقْرَبَیْنِ بِالْمَعْرُوفِ»

پس از این فراز از آیه هویدا می‌شود که دامنه و گستره نفوذ و ادای وصیت بهنگام وفات، منحصر در اهل و فامیل است و این یعنی امر وصیت مذکور در این آیه، وصیتی مربوط به ایشان است و بطور طبیعی منحصر در امور وراثتی و معاملاتی و ادای دین و یا تقسیم مال و احياناً سفارش‌هایی همانند فراخواندن به ادای نماز و روزه قضا و حلالیت گرفتن از فلان شخص.

از این روست که از امام صادق (علیه السلام) روایت است:

الوصیة حق علی کل مسلم و یستحب أن یوصی الرجل لذوی قرابته ممن لا یرث بشئ (من ماله) قلّ أم کثر، و من لم یفعل فقد ختم عمله بمعصیة.

وصیت بر هر مسلمانی واجب است؛ و واجب است که مرد به بستگانش نسبت به آنچه از دارایی‌اش ارث نمی‌رسد وصیت بنماید، پس هر که چنین نکند اعمالش [در دنیا] را با کاری نادرست خاتمه داده است.^۲

فقه‌های شیعه نیز در طول تاریخ این آیه را در آیات الاحکام و بعنوان بخشی از ادله وصایا و موارث و در کنار ابواب فقهی مشابهی همانند هبه و وقف و رهن و ودیعه و صدقه و اجاره و سایر ابواب مربوط به انتقال مال به غیر مطرح نموده‌اند.^۳

(۱) سوره‌العادیات-آیات ۷و۶و۵.

(۲) الهدایه- شیخ صدوق-باب الوصایاء-ص ۳۱۹.

(۳) ر.ک المقنعه-شیخ مفید-ص ۶۶۶؛ النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی- شیخ طوسی-ص ۶۰۴؛

السرائر- ابن ادريس حلی-ج ۳-ص ۱۸۲؛ تذکره الفقهاء- علامه حلی-ج ۲-ص ۴۵۲.

پس اصل استفاده از این آیه جهت اثبات روایت مد نظر مغالطه و نارواست. ثانیاً مذهب شیعه به صدور وصیت‌های گوناگون از زبان رسول خدا ﷺ باور دارد و روایات گوناگونی مبنی بر وصیت آنحضرت نقل و ثبت و ضبط گردیده است. پس اصل باور به وصیت رسول الله ﷺ نزد شیعه ثابت است؛ همانطور که ضعف و غُربت و عدم صحت روایت کتاب الغیبه موسوم به خبر وصیت نزد ایشان محرز است. پس هیچ ملازمتی بین این دو نیست؛ چراکه انکار «خصوص خبر وصیت در کتاب الغیبه»، سبب انکار «اصل وصیت پیغمبر ﷺ» نیست.

▪ فساد مقدمه «ب»

اولاً اگر فرض بگیریم که به غیر از خبر شاذ کتاب الغیبه، هیچ روایتی در باب وصایای پیغمبر ﷺ موجود نیست؛ باز این امر سبب التزام به آن خبر نمی‌شود. چراکه «عدم وجدان علم، سبب تمسک به ظن نمی‌گردد»؛ یعنی وقتی در بابی از ابواب احکام شرعی و یا امور عقیدتی، دلیلی علم‌آور یافت نشود، باز هم نمی‌توان به گمان روی آورد و آنچه حاصل گمان و حدس است را علم و حتم دانست. بلکه در این باره بایستی درنگ نمود تا اینکه احراز علم شود. همانطور که علامه مرعشی نجفی گوید:

أَنَّ مَسْلَكَ الْإِمَامِيَّةِ هُوَ عَدَمُ حُجِّيَّةِ الظَّنِّ مُطْلَقاً مِنْ أَيِّ طَرِيقٍ حَصَلَ، سِوَاءَ
كَانَ بَابَ الْعِلْمِ مَفْتُوحاً أَوْ نَقُولُ بَانْسَدَادِهِ، لِعَدَمِ حُجِّيَّةِ الظَّنِّ فِي نَفْسِهِ فَلَا
يَعْتَمَدُ عَلَيْهِ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ

همانا مذهب شیعه امامیه معتقد بر «عدم حجیت ظن» بصورت مطلق است؛ حال از هر راهی که بدست آید؛ و فرقی ندارد که بتوان به «علم»

رسید یا نه؛ چراکه ظن بخودی خود حجیت ندارد؛ پس در هیچ یک از احکام شرعی بدان اعتماد نمی‌شود.^۱

پس چه وصیتی صحیح الإلتساب از پیغمبر ﷺ موجود باشد و چه نباشد، اصل روایت ضعیف و مضطرب و متروک کتاب الغیبه، از حجیت خارج است و نمی‌توان بدان بسنده نمود.

ثانیاً برخلاف آنچه این جماعت با هوچیگری‌های فراوان مبنی بر «نبود هیچ روایتی در حق وصیت قبل از وفات پیغمبر ﷺ، جز روایت کتاب الغیبه» ادعا می‌نمایند؛ روایاتی صحیح‌السند در کتب شیعه در حق وصیت پیش از وفات پیغمبر ﷺ ثبت و نقل گردیده است. چنانکه روایات وصایت در کتب شیعه متواتر است و علامه مجلسی در بحار الأنوار جلد ۲۲ بیش از چهل روایت در باب وصایای نبی اکرم ﷺ ذکر می‌کند. پیش از ذکر روایات وصیت، بایستی دو نکته را متذکر گردم.

❖ نکته اول: تواتر وصایت ائمه (علیهم‌السلام) در احادیث نبوی

باور به وصیت پیغمبر ﷺ و اینکه حضرت مولی‌المتقین علی بن ابی‌طالب و سپس حسن بن علی و سپس حسین بن علی و سپس نه امام از نسل حسین که آخرینشان حجة بن الحسن است (علیهم‌السلام)، وصی و جانشین برحق او هستند، از جمله ارکان اعتقادی شیعیان است. و در این رابطه روایات فراوانی در کتب مشهوره شیعه موجود است؛ از جمله:

* عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: إن الله تعالى أرسل محمداً (صلى الله عليه وآله) إلى الجن و

الإنس و جعل من بعده اثني عشر وصيا منهم من سبق و منهم من بقي

(۱) القول الرشيد في الإجتهد و التقليد - علامه مرعشي نجفی (تقریر سید عادل العلوی) - باب الإجتهد لغة و اصطلاحاً.

امام باقر علیه السلام فرمود: همانا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را بر جنیان و انسانها فرو فرستاد و بعد از او دوازده وصی قرار داد که عده‌ای از ایشان سابقاً رفته‌اند و تعدادی از ایشان باقی‌اند.^۱

* عن الحسن بن محبوب، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر علیه السلام، عن جابر بن عبد الله الأنصاری قال: دخلت علی فاطمة علیها السلام و بین یدیها لوح فیہ أسماء الأوصیاء فعددت اثنی عشر أحدهم القائم علیه السلام، ثلاثة منهم محمد و ثلاثة منهم علی.

امام باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری نقل کند: روزی محضر فاطمه علیها السلام رسیدم در حالی که در مقابلش لوحی بود که اسامی اوصیاء در آن بود؛ پس شمردم و تعدادش دوازده بود که یکی از آنها قائم علیه السلام بود؛ سه نام محمد (محمد باقر... محمد الجواد... محمد الحجة علیه السلام) بود و سه نام علی (علی بن الحسین... علی بن موسی... علی بن محمد علیه السلام).^۲

وقتی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله پیرامون آیه اولی الامر سوال شد که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ فرمود:

* هم الأوصیاء بعدی، و لا یفرقون حتی یردوا علی الحوض، هادین مهدیین، لا یضرهم کید من کادهم، و لا خذلان من خذلهم، هم مع القرآن، و القرآن معهم، لا یفارقونه و لا یفارقهم، بهم تنتصر أمتی و بهم یمطرون، و بهم یدفع البلاء، و بهم یرتجب لهم الدعاء. قلت: یا رسول الله، سمهم لی.

(۱) اصول کافی - ابو جعفر الكلینی - ج ۱ - ص ۵۳۲.

(۲) الخصال - شیخ صدوق - ص ۴۷۷.

قال: أنت يا علي، ثم ابني هذا، و وضع يده على رأس الحسن، ثم ابني هذا، و وضع يده على رأس الحسين، ثم ابنه سميك يا أخي سيد العابدين، ثم ابنه يسمي محمدا، باقر علمي، و خازن وحى الله، و سيولد في زمانك يا أخي فاقراه مني السلام، ثم تكلمة اثني عشر إماما من ولدك إلى مهدي أمة محمد، الذي يملأ الأرض قسطا و عدلا كما ملئت قبله ظلما و جورا.

مراد از اولی الأمر، اوصیاء (وصیت شده‌ها) بعد از من هستند که متفرق نخواهند گشت تا اینکه در حوض کوثر بر حضور من وارد گردند.

آن اوصیا کسانی هستند که کید و مکر مکاران در آنها آسیبی نمی‌کند و خواری و جودشان فرا نمی‌گیرد و آنها با قرآن هستند و قرآن با آنان. نه قرآن از آنان جدا می‌شود و نه آنان از قرآن. بوجود آنها امت من پیروز خواهند گشت و بواسطه آنان است که آب باران نازل و بحرمت آنان است که دعاها مستجاب می‌گردد. امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: عرض کردم ای رسول الله آنها را برای من بشمر.

پس فرمود: تو ای علی؛ سپس این پسر و دستش را بر روی سر حسن کشید؛ سپس این فرزندم و دست خود را بر روی سر حسین کشید. سپس فرزند حسین یعنی سید العابدين که تو او را نام خواهی نهاد و سپس فرزند وی که محمد نامگذاری می‌شود و شکافنده علم من است و تو ای علی، علی زین العابدين را خواهی دید پس سلام من را نیز به وی برسان. سپس بقیه دوازده امام که از فرزندان تو تکمیل می‌گردند تا مهدي أمة محمد که زمین را از قسط و عدل پر می‌کند همانطور که از ظلم و جور مملو گشته است.^۱

(۱) الاعتقادات فی دین الإمامیه-شیخ صدوق-ص ۱۲۲.

و روایات فراوان دیگر که به سندهای گوناگون افاده تواتر می‌کند. از این روست که باور به «وصایت دوازده امام از نبی اکرم ﷺ»، از باورهای قطعی و همگانی شیعه بوده و در طول تاریخ این اعتقاد شیعه همواره در معرض نیش و کنایه و حقد و گلاویه مذاهب مخالف بوده است؛ همانطور که وهابی معاند اشرف جیزاوی می‌نویسد:

شیعه علیرغم چند فرقه شدن و کثرت اختلاف‌ها، مدعی امامت و خلافت علی شدند که با نص و وصیت پیغمبر ﷺ بود؛ و این عقیده نیز از جمله بدعت‌های ابن سبأ یهودی بود!... و ادعای وصیت و رجعت و غیبت و حتی الوهیت برای امامان نزد شیعه بدین روال توسط ابن سبأ یهودی بدعت‌گزاری شد^۱

و از جمله دشمنان مذهب تشیع، همین گروهک احمد اسماعیل است که یکی از رهبران‌ش می‌نویسد:

و قد حصل نقاش طویل بین الشيعة و أبناء العامة في هذه المسألة، فالسنة يقولون بعدم وجود وصية للرسول ﷺ عند وفاته و الشيعة يقولون بوجود الوصية.

مناقشه‌ای طولانی بین شیعه و فرزندان عامه حول وصیت پیغمبر ﷺ وجود داشت. پس اهل تسنن قائل بر عدم وجود وصیت برای پیغمبر خاتم ﷺ بودند؛ لکن شیعیان معتقد بوجود وصیت بودند.^۲

و جالب که همو بعد از این سخن می‌نویسد:

(۱) عقائد الشيعة الإمامية- اشرف الجيزاوی-ص ۲۷.
(۲) دفاعاً عن الوصية (نسخه جامع)-ناظم عقيلي-ص ۲۲۴.

و العجب أن بعض الشيعة اليوم رجعوا إلى مقالة أبناء العامة و أخذوا
يشككون بوصية رسول الله ﷺ ليلة وفاته.

و عجب است از برخی شیعیان که امروزه به همان باور سنی مسلکان
برگشته‌اند و شروع به تشکیک در وصیت پیغمبر ﷺ در شب وفاتش
نموده‌اند!^۱

و این سخن باطل است؛ چرا که تضعیف سند و متن روایتی که پیش از ما توسط
بزرگترین علمای مذهب تشیع همانند علامه مجلسی و حر عاملی و علامه بیاضی
عاملی و دیگر محققان مورد تضعیف و تردید قرار گرفته و بعنوان روایتی متروک و بی
هویت درآمده بود، سبب رویگردانی از اصل وصیت نیست؛ همانطور که اگر کسی
روایتی در باب اعتقاد به رجعت را بدین سبب که سندش ضعیف و بی اعتبار بوده و
متنش در مخالفت با احادیث آل محمد ﷺ بوده و نزد اصحاب شیعه، شاذ و متروک بوده
را تضعیف کند، سبب انکار اصل اعتقاد به رجعت نگردیده است. و این مغالطه سست و
برانگیختن وهم «دین ستیزی» در دل افرادی که خبر موسوم به وصیت را ضعیف
می‌دانند، سببی ندارد جز درماندگی موسسان این فرقه در گردآوردن و نگهداشتن
پیروانشان و ناتوانی‌شان در دفاع از شبهات و ادله‌ای که اقامه نموده‌اند.

❖ نکته دوم: ابطال قید «کتابت» و «در شب وفات» مربوط به

وصیت

اصل این ادعا که وصیت باید دارای دو قید «کتابت» و «در شب وفات» باشد،
ادعای باطلیست. هیچ دلیل شرعی و عقلی واجب نمی‌دارد که پیغمبر ﷺ و غیر او باید
و باید فقط در شب وفاتش وصیتی کند، بلکه طبق روایات اهل بیت ﷺ، مومن در طول

(۱) همان.

دوران زندگی خویش مستحب است که هر از چندی وصیتی شفاهاً و یا کتباً آماده کند؛ همانطور که نقل است از پیغمبر خاتم ﷺ که فرمود:

ما ينبغي لامرئ مسلم أن يبيت ليلة، إلا و وصيته تحت رأسه.

شایسته نیست که مسلمانی شبی بخوابد مگر اینکه وصیتش زیر سرش

باشد.^۱

اما در زمانی که نشانه‌های مرگ و گمان از دنیا رفتن در وجود او هویدا شود، بایستی نسبت به ما ترک‌داری‌ها و یا دیونش به خویشاوندان و نزدیکان و خانواده‌اش وصیت نماید. ﴿إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ، إِنْ تَرَكَ خَيْرًا، الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ﴾

پس هیچ دلیل شرعی مبنی بر «بایستگی وصیت در شب وفات» و «بایستگی نگاشته و نوشته بودن وصیت» وجود ندارد و آنچه پیروان این گروهک بعنوان لازمه و مقدمه‌ی واجب انگاشته‌اند، درست نیست.

با توجه به آنچه گفته شد، هر وصیت و توصیه‌ای که پیغمبر خاتم ﷺ در باب باورها و التزامات بعد از او مطرح نموده است، چه نگاشته و چه شفاهی؛ چه در شب وفاتچه پیش از آن و چه در دوران تندرستی؛ همگی بعنوان وصیت نبوی بوده است.

با توجه بدین نکات، به برخی از روایاتی که حول وصیتنامه پیغمبر ﷺ در کتب و مصادر شیعه ثبت و ضبط است، اشاره می‌نماییم:

(۱) النهایه-شیخ طوسی-ص ۶۰۴.

□ روایات وصیت پیش از وفات حضرت پیامبر ﷺ

• روایت اول

در کتاب سلیم بن قیس وصیت نبی اکرم ﷺ در دوران وفاتش با ذکر جزئیات و بدون کوچکترین اشاره‌ای به قضیه مهدیان دوازدهگانه پس از امامان معصوم (علیهم السلام)، موجود است.

امیرالمومنین علی (علیه السلام) خطاب به برخی از اصحاب که ما بینشان طلحه نیز بود سخن از لیالی وفات نبی اکرم ﷺ و قضیه قرطاس و دوات به میان آورده و فرمود:

یا طلحة، ألسنت قد شهدت رسول الله ﷺ حين دعا بالكتف ليكتب فيها ما لا تضل الأمة و لا تختلف، فقال صاحبك ما قال: (إن نبى الله ﷺ يهجر) فغضب رسول الله ﷺ ثم تركها؟ قال: بلى، قد شهدت ذلك. فإنكم لما خرجتم أخبرني بذلك رسول الله ﷺ و بالذى أراد أن يكتب فيها و أن يشهد عليها العامة. فأخبره جبرائيل: (أن الله عزوجل قد علم من الأمة الاختلاف و الفرقة)، ثم دعا بصحيفة فأملى على ما أراد أن يكتب فى الكتف و أشهد على ذلك ثلاثة رهط: سلمان و أبا ذر و المقداد، و سمى من يكون من أئمة الهدى الذين أمر الله بطاعتهم إلى يوم القيامة. فسمانى أولهم ثم ابنى هذا - و أدنى بيده إلى الحسن - ثم الحسين ثم تسعة من ولد ابنى هذا - يعنى الحسين - . كذلك كان يا أباذر و أنت يا مقداد؟ فقاموا و قالوا: نشهد بذلك على رسول الله ﷺ.

ای طلحه آیا تو شاهد رسول الله ﷺ نبودی وقتی که نبشته‌ای خواست تا در آن آنچه امت را از ضلالت و اختلاف دور بدارد بنویسد ولی رفیق تو گفت: «پیغمبر ﷺ هذیان می‌گوید» پس رسول الله ﷺ خشمگین گردیده و این کار را ترک کرد؟ طلحه گفت: بلی! شاهد این ماجرا بودم! پس مولا

علی علیه السلام فرمود: پس شما وقتی خارج شدید، پیغمبر صلی الله علیه و آله من را از آن نبشته و سخنانی که می‌خواست بنویسد تا عموم از آن مطلع گردند، باخبرم کرد. پس جبرئیل علیه السلام به نبی اکرم صلی الله علیه و آله اینگونه خبر داد: «خداوند دانسته است که این امت دچار اختلاف و افتراق می‌گردد.» سپس کاغذی طلبد و تمامی مواردی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می‌خواست نوشته شود را علی علیه السلام مکتوبه کرد و سه نفر نیز بر این واقعه شاهد بودند: سلمان و مقداد و ابوذر رضی الله عندهم. پیغمبر صلی الله علیه و آله آن‌هایی که امامان هدایت‌گر هستند و طاعتشان بر همه تا روز قیامت واجب است را نام بردند: پس من را نام برد بعنوان اولین آن‌ها؛ سپس این فرزندان حسن و سپس حسین سپس نه نفر از فرزندان حسین. ای ابوذر و ای مقداد آیا چنین بود؟ پس برخاسته و گفتند: ما بر این واقعه از نبی اکرم صلی الله علیه و آله شهادت می‌دهیم.^۱

این وصیت صحیح‌المسند نبوی چندین فراز دارد؛ اولاً به نصّ جلی نگهدارنده از گمراهی است: «لیکتب فیها ما لا تضلّ الأمة و لا تختلف»؛ ثانیاً نوشته است: «فأملی علی ما أراد أن یکتب فی الکتف»؛ ثالثاً دارای شهادتنامه از اصحاب با وفا و عادل است که افاده صحت وصیتنامه شرعی می‌نماید: «و أشهد علی ذلك ثلاثة رهط: سلمان و أبذر و المقداد»؛ و مهم‌تر از همه: رابعاً شمار حجت‌های الهی و امامانی که تا روز قیامت پیروی از ایشان، سبب دوری از تفرقه و اختلاف و گمراهیست، تنها دوازده تن است:

أئمة الهدی الذین أمر الله بطاعتهم إلى یوم القیامة. فسمانی أولهم ثم
ابنی هذا - و أدنی بیده إلى الحسن - ثم الحسن ثم تسعة من ولد ابنی هذا
- یعنی الحسن -

(۱) کتاب سلیم بن قیس - ص ۲۱۱؛ الغیبه - ابوزینب نعمانی - ص ۸۴؛ الإحتجاج - شیخ طبرسی - ج ۱ - ص ۲۲۳.

آن‌هایی که امامان هدایت‌گر هستند و خدا طاعتشان را بر همه تا روز قیامت واجب کرده است را نام بردند: پس من را نام برد بعنوان اولین آن‌ها سپس این فرزندان حسن و سپس حسین سپس نه نفر از فرزندان حسین^۱.

پس این وصیت صحیح‌السند متفق علیه نزد شیعه، همانیست که موافق سنت متواتره نبی اکرم ﷺ و احادیث صحیحه اهل بیت (علیهم‌السلام) بوده و در طول چهارده قرن زیست مذهب تشیع، مورد تأیید همه اصحاب شیعه امامیه بوده است.

پس فحوی و شاکله وصیت مکتوب نبوی اشاره و سفارش و توصیه بر امامت دوازده امام تا روز قیامت بوده است و این مخالف آنیست که تعداد حجت‌های الهی را بیش از دوازده تن معرفی نموده است. پس درحقیقت آنانی که نسبت بدین نبشته صحیحه نبوی در دوران وفاتش که براستی نگهدارنده از گمراهی می‌باشد، بی تفاوت بوده و خبری ضعیف و شاذ و غریب و مخالف سنت نبوی را بعنوان وصیت او می‌پندارند، مخالفان راستین وصیت و وصایت هستند، کمای اینکه مدعیان سنت گرایبی که داعیه اهل تسنن بودن را دارند، همانا مخالفان واقعی سنت نبوی هستند.

• روایت دوم

علامه مجلسی در بحارالانوار فقراتی از متن نوشته وصیت را بدون کوچک‌ترین اشاره‌ای به مهدیان دوازده‌گانه روایت می‌کند:

قال علی بن ابی طالب (علیه‌السلام): کان فی وصیة رسول الله ﷺ فی أولها: بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما عهد محمد بن عبد الله ﷺ و أوصی به، و أسنده بأمر الله إلى وصیه علی بن ابی طالب أمير المؤمنين (علیه‌السلام) و کان فی آخر الوصیة: شهد جبرئیل و میکائیل و إسرافیل علی ما أوصی به محمد ﷺ إلى

علی بن ابی طالب (علیه السلام)، و قبضه وصیه و ضمانه علی ما فیها علی ما ضمن یوشع بن نون لموسی بن عمران و علی ما ضمن و ادی وصی عیسی بن مریم، و علی ما ضمن الأوصیاء قبلهم (علیه السلام) علی أن محمد أفضل النبیین (علیه السلام)، و علیا أفضل الوصیین (علیه السلام)، و أوصی محمد (علیه السلام) و سلم إلى علی (علیه السلام) و أقر علی، و قبض الوصیة علی ما أوصی به الأنبیاء (علیه السلام)، و سلم محمد (علیه السلام) الامر إلى علی بن ابی طالب (علیه السلام) و هذا أمر الله و طاعته و ولاه الامر علی (علیه السلام) أن لا نبوة لعلی (علیه السلام) و لا لغيره بعد محمد (علیه السلام)، و كفی بالله شهيدا.

امام علی (علیه السلام) فرمود: در وصیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) ابتدا چنین بود: بسم الله الرحمن الرحیم این عهدی است از جانب محمد بن عبد الله (صلی الله علیه و آله) بر آنچه وصیت می کند و بنا به دستور الهی و اگذار می کند به وصی خویش علی بن ابی طالب امیرالمومنین (علیه السلام). همچنین در آخر وصیت اینچنین است: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر آنچه که محمد (صلی الله علیه و آله) به علی بن ابی طالب (علیه السلام) وصیت کرد شاهد بودند و اینکه وی را وصی خود گرفت و تضمین بر آن داد به حسب همان ضمانتی که یوشع بن نون برای موسی و ضمان وصی عیسی و بر ضمان اوصیاء قبل تر (علیه السلام) بر اینکه محمد (صلی الله علیه و آله) برترین انبیاء و علی (علیه السلام) برترین اوصیاء است. و محمد (صلی الله علیه و آله) وصیت نموده و امر را تسلیم علی (علیه السلام) کرد و بر آن تقریر و رزید و وصیت را به حسب آنچه که انبیاء به آن وصیت می کنند گرفت و محمد (صلی الله علیه و آله) امر را به علی بن ابی طالب (علیه السلام) تسلیم و اعطا کرد و این دستور الهی و اطاعت از امر اوست و بر این حسب که بعد از محمد (صلی الله علیه و آله) نبوتی برای هیچ کس نیست، ولایت امور را به علی (علیه السلام) اعطا کرد.»^۱

• روایت سوم

سید رضی در کتاب «ویژگی‌های امامان»، به نقل از حضرت امام علی (علیه السلام)، نوشته‌های مذکور در وصیت نبی خدا (صلی الله علیه و آله) در آخر عمر شریفش را ذکر می‌کند که باز خالی از ادعاهای احمد همبوشی و پیروان اوست.^۱

• روایت چهارم

عن الكاظم عن أبيه (عليه السلام) قال: قال النبي (صلى الله عليه وآله) في وصيته لعلي (عليه السلام) و الناس حضور حوله: أما والله يا علي ليرجعن أكثر هؤلاء كفارا يضرب بعضهم رقاب بعض، و ما بينك و بين أن ترى ذلك إلا أن يغيب عنك شخصي.

و قال في مفتاح الوصية: يا علي من شاقك من نسائي و أصحابي فقد عصاني و من عصاني فقد عصي الله، وأنا منهم برئ، فابراً منهم. فقال علي (عليه السلام): نعم؛ قد فعلت، فقال: اللهم فاشهد.

امام کاظم (علیه السلام) نقل کند از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که در وصیتش به امام علی (علیه السلام) و در حضور جمع فرمود: ای علی بخدا قسم بسیاری از همین‌ها کافر خواهند شد و به جان هم خواهند افتاد و فاصله تو با این اتفاق، وفات من است!

و در دیباچه وصیت اینچنین فرمود: ای علی هرکسی از زنان یا اصحابم تو را آزار رسانید پس بر من عصیان نموده و هرکه بر من عصیان نمود، نزد خدا عصیانگر است و من از آنان برائت می‌طلبم. مولا علی (علیه السلام) عرض کرد: آری! پس فرمود: خداوندا شاهد باش!^۲

(۱) همان.

(۲) همان-ص ۴۸۷.

• روایت پنجم

شیخ کلینی ره نیز در اصول کافی جلد اول صفحه ۲۸۱ مطالبی پیرامون وصیت نبوی با جزئیات دقیق ذکر می‌کند ولی باز هم هیچ اثری از مهدیان دوازده‌گانه و مدعای احمد اسماعیل در آن نیست.^۱

• روایت ششم

مرحوم نعمانی در کتاب الغیبه به نقل از امام صادق علیه السلام می‌نویسد:

عن المفضل بن صالح، عن معاذ بن كثير، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام أنه قال: الوصية نزلت من السماء على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كتابا مختوما، و لم ينزل على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كتاب مختوم إلا الوصية، فقال جبرئيل عليه السلام: يا محمد، هذه وصيتك في أمتك إلى أهل بيتك.

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أي أهل بيتي، يا جبرئيل؟ فقال: نجيب الله منهم و ذريته؛ ليورثك في علم النبوة قبل إبراهيم عليه السلام، و كان عليها خواتيم، ففتح على عليه السلام الخاتم الأول و مضى لما أمر فيه، ثم فتح الحسن عليه السلام الخاتم الثاني و مضى لما أمر به، ثم فتح الحسين عليه السلام الخاتم الثالث... ففعل، ثم دفعها إلى علي بن الحسين عليه السلام و مضى... ثم دفعها إلى محمد بن علي عليه السلام... ففعل، ثم دفعها إلى الذي يليه، فقال معاذ بن كثير: فقلت له: و أنت هو؟ فقال: ... نعم، أنا هو، حتى عدد على اثنا عشر اسما، ثم سكت، فقلت: ثم من؟ فقال: حسبك!

معاذ بن كثير از امام صادق علیه السلام نقل کند که فرمود: «وصیتنامه از آسمان بر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نازل گردید که کتابی مهر شده بود و قبل از «وصیت» هیچ

(۱) الکافی-شیخ ابو جعفر کلینی-ج ۱-صص ۲۸۰ و ۲۸۱.

نبشته‌ی مهر شده‌ای نازل نگردیده بود؛ پس جبرئیل علیه السلام عرض کرد: «ای محمد این وصیتنامه تو در اُمتت به اهل بیت می‌باشد!» پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای جبرئیل کدام اهل بیتم؟» پس گفت: «آنکه خداوند او را برگزید (امام علی علیه السلام) و فرزندان او! تا از تو در دانش نبوت قبل از ابراهیم علیه السلام ارث برند» این وصیتنامه مکتوب، دارای مَهرهایی بود؛ پس علی علیه السلام مهر اول را باز نمود و به هرآنچه امر شده بود، عمل نمود؛ سپس حسن علیه السلام مهر دوم را باز نمود و به هرآنچه امر شده بود، عمل نمود؛ سپس حسین علیه السلام به هرآنچه امر شده بود، عمل نمود؛ سپس وصیت را به فرزندش علی بن الحسین علیه السلام اعطا نمود که به هرآنچه امر شده بود، عمل نمود؛ و او وصیت را به محمد بن علی علیه السلام اعطا نمود و او نیز به هرآنچه امر شده بود، عمل نمود؛ و محمد باقر علیه السلام آن وصیت را به امام بعد از خودش اعطا نمود «معاذ بن کثیر گوید: «گفتم: و امام بعد از محمد باقر علیه السلام، شما می‌دید؟» پس فرمود: «آری من همویم» تا اینکه دوازده نفر را برشمرد؛ پس گفتم: «بعد [از این دوازده امام] چه کسی؟» پس امام صادق علیه السلام فرمود: «همین تو را کافاست!»

بنابراین روایات وصیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله به غیر از حدیث موسوم به حدیث وصیت، در جای جای کتب شیعه بدون ذکر کوچک‌ترین نامی از دوازده مهدی بعد از دوازده امام ذکر شده است. بلکه در متن وصیت‌نامه‌هایی که به اسناد مختلف نقل گردیده، تصریح شده است که تنها دارندگان مقام پیشوایی امت از جانب خداوند تا روز قیامت، دوازده تن هستند و تنها آنانند که اطاعت از ایشان، حکم شرعیست.

پس نگویند که: «هیچ یک از این وصیت‌ها سبب نگهداری از آتش دوزخ نیست» که می‌گوییم: اولاً آنچه عنوان نمودید این بود که «هیچ وصیتی بغیر از خبر موجود در الغیبه طوسی مبنی بر وصیت نبوی وجود ندارد پس انکار آن خبر بمنزله انکار اصل صدور وصیت از

سوی نبی خدا ﷺ و مخالفت آنحضرت با آیه وصیت بود» و ما دروغ بودن این ادعا را با ذکر وصیت‌های گوناگون از نبی خدا ﷺ بر ملا نمودیم. ثانیاً شبهه‌ای که در ابتدا بیان شده بود، بایستگی صدور وصیت از جانب نبی خدا ﷺ بر مبنای آیه وصیت بود و این در حالی است که در آن آیه هیچ سخنی مبنی بر عاصم از گمراهی بودن وصیت بیان نشده است! پس نمی‌توان قرینه ناچسب نگهدارنده از گمراهی بودن را به آنچه مفاد آن آیه بود چسباند! ثالثاً بیان شد: آن وصیتی که برآستی سبب نگهداشته شدن از گمراهی است بر امامت دوازده امام دلالت نموده و هیچ پیشوایی را برای پس از امام دوازدهم ﷺ معین نکرده بود. رابعاً می‌توان براحتی بین آنچه وصیت نبوی بوده با آنچه می‌بایست از سوی آنحضرت برای نگهداشته شدن از گمراهی بیان شده، تفکیک قایل شد؛ بگونه‌ای که نبی خدا ﷺ در دوران تندرستی و قدرت همانند روز غدیر و موسم حج و غیره آنچه که بعنوان نگهدارنده از گمراهی است را برای همگان بیان کند و در دورانی که در بستر مرگ و سستی است وصیت‌هایی را که ای بسا ضمان رهایی همه‌ی امت از آتش دوزخ نباشد، بیان کند. پس اصل ملزم کردن وصیت به گمراه نگهداشتن همگان از آتش نیز الزامی بی‌معناست.

فلذا کل و جزء شبهه دوم این جماعت نیز محکوم به بطلان است.

نگرشی بر روایات

«وصیت پیغمبر ﷺ»

نگرشی بر روایات «وصیت پیغمبر ﷺ»

باتوجه به اخبار موجود در کتب فریقین، دو اندیشه پیرامون با «نبنشته پیغمبر ﷺ» پیش از وفاتش» مطرح است:

نگرش اول: عدم وصیت پیغمبر ﷺ

یعنی پیغمبر ﷺ نه در زمان وفات و نه پیش از آن هیچ نبنشته‌ای به جای نگذاشت.

پس مُستند این نگرش، روایتی از امیرالمومنین (علیه السلام) است که فرمود:

لیس عندنا کتاب من رسول الله ﷺ إلا کتاب الله القرآن و کتابا فی رقاب سیفی.

نزد ما هیچ نبنشته‌ای پیغمبر ﷺ جز کتاب خدا یعنی قرآن و نبنشته‌ای در غلاف شمشیرم وجود ندارد.^۱

(۱) این روایت را صدوق در عیون اخبار الرضاء و مجلسی در بحار از شیعه و احمد حنبل در مسند و مسلم در صحیحش و محدثین فراوان دیگری از دو فرقه نقل نموده اند. ر.ک مکاتیب الرسول-احمد میانچی - باب کتاب فی رقاب السیف-ج ۲-ص ۱۰۶.

پس اخباری که در مصادر دو فرقه در این باره وجود دارد نزدیک به چهل روایت است که قریب به اتفاق آن در کتب سنی مذهبان بوده و تنها یکی دو روایت به اسانید مرسل در کتب شیعه موجود است.

• متن نبشته در شمشیر

پس در این باره اختلاف در نقل‌ها بسیار است؛ چه در کتب شیعه و چه عامه قریب به ده نقل قول از پیغمبر ﷺ مطرح است که مشهورترینش اینچنین است:

من قتل غیر قاتله أو ضرب غیر ضاربه فعلیه لعنة الله.

هر که با غیر از قاتلش جنگ نماید یا به غیر از آسیب‌رسانش آسیب زند،
لعنت خدا بر او.^۱

پس این خبر بطور غالب از روایات سنی مذهبان است و در کتب شیعه کم فروغ‌تر است؛ بهر حال برای این خبر دو تصور است:

تصور الف. هیچ نبشته‌ای از پیامبر خدا ﷺ پس از وفاتش بغیر از قرآن و این نبشته مختصر موجود در رقاب شمشیر، باقی نمانده است.

تصور ب. مراد از این سخن، نبشته‌ای در موضوع خاص است و بطور مطلق؛ بدین معنی که در رابطه با قصاص، هیچ نوشته‌ای از نبی خدا ﷺ جز همین نوشته‌ای که در غلاف شمشیر حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) قرار داشته، نمانده است.

پس تصور اول بواسطه روایات متواتر و اجماع اهل مذهب شیعه مبنی بر وجود چندین نبشته از پیغمبر ﷺ در امور مختلف، باطل است؛ اما تصور دوم ظاهراً تناقضی با اخبار نبشته‌های نبوی ندارد.

(۱) عیون اخبار الرضاء-ج ۲-ص ۴۳.

نگرش دوم: وصایای گوناگون پیغمبر ﷺ

نبشته‌های متعدد از پیغمبر خاتم ﷺ پس از وفاتش موجود است.

پس این نگرش بنا به اخبار متواتر ثابت است؛ بطوریکه تنها اخباری که پیرامون وصیت نبوی ذکر شده متواتر است؛ چه رسد به سایر نبشته‌های آن حضرت همانند نبشته فدک (که طی آن زمین فدک را به حضرت زهرا علیها السلام بخشید)؛^۱ کتاب محرمات و مناهی (که پیغمبر ﷺ برخی از تحریم‌ها را در آن گردآورده بود)؛^۲ و دیگر موارد که فراوان است و محقق عالی قدر شیخ علی احمدی میانچی بسیاری از آن نوشته‌ها را گردآورده است نیز دلالت بر درستی این تفکر دارد.^۳

پس در میان نبشته‌های مربوط به نبی اکرم ﷺ بعد از وفاتش آنچه جزو مسلمات است، نبشته «وصیت» می‌باشد.

❖ روایات پیرامون وصیت پیغمبر ﷺ

حسب جستجوی اینجانب، روایات پیرامون وصیت بر سه دسته‌اند:

• الف. وصیت از جانب خداوند نازل گردیده است.

پس عمده اخبار مربوط به وصیت پیغمبر ﷺ بدین دسته تعلق دارد؛ یعنی اکثریت اخباری که از وصیتنامه نبی اکرم ﷺ سخن گفته است، مدعیست این وصیت از جانب خداوند یگانه و در نبشته‌ای کامل توسط جبرائیل علیه السلام نازل گشته است و نه به خط امام علی علیه السلام و املاء نبوی.

(۱) قالت فاطمة علیها السلام... و ظلمونی حقی، و أخذوا إرثی، و حرقوا صحیفتی الی کتیبها لی أبی بملک فدک... الخ.

(۲) عن أبی حمزة عن أبی جعفر علیه السلام قال: "وجدنا فی کتاب رسول الله صلی الله علیه و آله: إذا ظهر الزنا من بعدی کفر موت الفجأة... الخ.

(۳) ر.ک: مکاتیب الرسول - شیخ علی میانچی.

پس از جمله آن اخبار که به اختصار مطرح می‌کنیم:

۱. کلینی در کافی روایت کند:

عَنْ مُعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ الْوَصِيَّةَ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى مُحَمَّدٍ كِتَابًا لَمْ يَنْزَلْ عَلَى مُحَمَّدٍ عليه السلام كِتَابٌ مَخْتُومٌ إِلَّا الْوَصِيَّةُ.

معاذ بن کثیر از امام صادق عليه السلام نقل کند که فرمود: همانا «وصیت» در قالب نبشته‌ای از آسمان بر محمد مصطفی صلى الله عليه وآله نازل گردید و بر او هیچ نبشته‌ی مهر شده‌ای جز وصیت نازل نگردیده بود.^۱

۲. نیز همو روایت کند از امام صادق عليه السلام که فرمود:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ كِتَابًا قَبْلَ وَفَاتِهِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجْبَةِ مِنْ أَهْلِكَ قَالَ وَ مَا النَّجْبَةُ يَا جَبْرِئِيلُ فَقَالَ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ وَ وُلْدِهِ.

از امام صادق عليه السلام است: همانا خداوند عزوجل قبل وفات پیغمبرش بر او نبشته‌ای فرورستاد و فرمود: ای محمد این «وصیت» تو است بر برگزیدگان از خاندانت؛ پس گفت: مراد از برگزیدگان کیانند ای جبرائیل؟ پس گفت: علی بن ابی طالب و اولادش.^۲

۳. نیز همو در کافی روایت کند از موسی الضریحی که امام موسی کاظم عليه السلام فرمود:

نَزَلَتْ الْوَصِيَّةُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ كِتَابًا مُسَجَّلًا نَزَلَ بِهِ جَبْرِئِيلُ عليه السلام مَعَ أَمْنَاءِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ جَبْرِئِيلُ عليه السلام يَا مُحَمَّدُ مُرْ بِإِخْرَاجِ مَنْ عِنْدَكَ

(۱) اصول کافی ج ۱-ص ۲۷۹.

(۲) همان-ص ۲۸۰.

إِلَّا وَصِيكَ لِيَقْبِضَهَا مِنَّا وَ تُشْهِدُنَا بِدَفْعِكَ إِيَّاهَا إِلَيْهِ ضَامِنًا لَهَا يَعْنِي عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِإِخْرَاجِ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ مَا خَلَا عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

وصیت از جانب الله در قالب نبشته‌ای مسجّل نازل گردید که جبرئیل علیه السلام به همراه سایر فرشتگان که امانت‌داران خداوند بودند فرو آوردش؛ پس جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد دستور ده همه از خانه‌ات خارج شوند جز وصی تو تا این وصیت را از ما گرفته و تو شاهد باشی که ما وصیت را به او اعطا نمودیم و بر آن تضمین نماید؛ پس پیغمبر ﷺ دستور به خارج گردیدن همه از خانه شد غیر از علی و فاطمه علیهما السلام.^۱

۴. آنچه علی المستفاد در کتاب «الوصیه» نقل کند از امیرالمومنین علیه السلام که فرمود:

دعانی رسول الله ﷺ عند موته، و أخرج من كان عنده في البيت غیری،
و البيت فيه جبرئیل و الملائكة علیهم السلام، أسمع الحس و لا أرى شيئاً، فأخذ
رسول الله ﷺ كتاب الوصية من يد جبرئیل علیه السلام مختومة فدفعها إلي.

پیغمبر ﷺ بهنگام مرگش مرا خواسته و همه را جز من از خانه اخراج نمود که در آن جبرئیل و فرشتگان علیهم السلام هم بودند؛ من نیز صدایشان را می‌شنیدم ولی چیزی نمی‌دیدم؛ پس رسول الله ﷺ نبشته «وصیت» که مهر شده بود را از دست جبرئیل علیه السلام گرفته و به من داد.^۲

(۱) همان-ص ۲۸۳.

(۲) مسند الإمام علی-ج ۷-ص ۱۳۶.

۵. علامه بیاضی عاملی نقل می کند:

دفع جبرئیل عليه السلام الصحيفة التي كتبها القوم إلى رسول الله ﷺ فدفعها النبي ﷺ إلى علي عليه السلام و قال: أمسكها فإن فيها الشروط على قطعتك، و ذهاب حقلك.

جبرئیل عليه السلام نبشته‌ای که جماعت (فرشتگان) نوشته بودند را به رسول الله ﷺ داد؛ سپس پیغمبر ﷺ آن را به علی عليه السلام داد و فرمود: بگیرش؛ پس در این نبشته شروطی بر قطعیت امر تو و از بین رفتن حقت وجود دارد.^۱

۶. صدوق در امالی اش نقل کند از امام صادق عليه السلام که فرمود:

إن الله عزوجل أنزل على نبيه ﷺ كتابا قبل أن يأتيه الموت، فقال: يا محمد، هذا الكتاب وصيتك إلى النجيب من أهلك فقال: و من النجيب من أهلي، يا جبرئيل؟ فقال: علي بن أبي طالب عليه السلام.

همانا خداوند نبشته‌ای بر پیغمبرش ﷺ فرو فرستاد که قبل از مرگش بود و فرمود: ای محمد این نبشته، وصیت تو به برگزیده از خاندانت است. پس عرض کرد: مراد از برگزیده از خاندانم کیست؟ پس فرمود: علی بن ابی طالب عليه السلام.^۲

۷. نیز صدوق و دیگران نقل کنند از جعفر بن سماعه به چند سند:

(۱) الصراط المستقیم - ج ۲ - ص ۹۴.

(۲) امالی - ص ۴۸۶؛ نیز ر. ک همو: کمال الدین - ص ۶۶۹.

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: نزل جبرئيل عليه السلام على النبي صلى الله عليه وآله وسلم بصحيفة من السماء لم ينزل الله تبارك و تعالی من السماء كتابا مثلها قط قبلها و لا بعدها مختوما فيه الخواتيم من ذهب فقال له: يا محمد هذه وصيتك إلى النجيب من أهلك، قال: يا جبرئيل و من النجيب من أهلي؟ قال: علي بن أبي طالب عليه السلام مره إذا توفيت أن يفك خاتما منها.

امام صادق عليه السلام فرمود: جبرئیل عليه السلام بر پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم به همراه نبشته‌ای از آسمان نازل گردید که نه پیش و نه پس از آن هرگز نبشته‌ای همانندش نازل نگردیده بود؛ نبشته‌ای مهر شده از طلا؛ پس گفت: ای محمد این وصیت تو بر برگزیده از خاندانت است؛ پس فرمود: ای جبرائیل برگزیده از خاندانم کیست؟ پس گفت: علی بن ابی‌طالب عليه السلام؛ دستورش ده که به هنگام وفات تو مهر این وصیت را بگشاید.^۱

۸. نیز شیخ طوسی نقل کند:

عن ابن عباس قال: نزل جبرئيل عليه السلام بصحيفة من عند الله على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فيه اثنا عشر خاتما من ذهب.

ابن عباس گوید: جبرئیل عليه السلام به همراه نبشته‌ای از جانب خداوند بر پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم نازل گردید که در آن نبشته دوازده مهر از طلا بود.^۲

پس این اخبار متواتر اثبات می‌نماید که اصل «وصیت» نبوی نه توسط خود وی و نه دیگری نوشته نشده است؛ بلکه این وصیت که بر حسب آن امامان دوازده‌گانه پس از او اوصیاء محمد مصطفی صلى الله عليه وآله وسلم لقب می‌گیرند، از جانب الله متعال و توسط جبرئیل عليه السلام

(۱) کمال الدین-ص ۲۳۲.

(۲) الغیبه-ص ۹۰.

صادر و نازل گردیده است. پس وصیت هنگامه ی وفات پیامبر ﷺ همانا از سوی خداوند نازل شده است و توسط فردی نگاشته نشده است.

• ب. وصیت در قالب «لوح» نوشته و مشهور شده است.

پس علاوه بر اخبار متواتری که «نزول وصیت از جانب الله» را اثبات نمود، اخباری مستفیض و پرشمار در کتب شیعه موجود است که ادعا دارد پیغمبر خاتم ﷺ پیش از وفاتش چندین سفارش و دستور و حکم عرضه نموده است که امیرالمومنین (علیه السلام) این سخنان را در نبشته‌ای گردآوری کرده است؛ پس این نبشته را که از بارزترین وصیت‌های نبوی بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، بعنوان «حدیث لوح» می‌شناسیم. پس از جمله این اخبار:

۱. شیخ صدوق نقل میکند از اسحاق بن عمار:

عن أبي عبد الله الصادق (عليه السلام) أنه قال: يا إسحاق ألا أبشرك، قلت: بلى جعلت فداك يا ابن رسول الله فقال: وجدنا صحيفة ياملاء رسول الله ﷺ و خط أمير المؤمنين (عليه السلام) فيها: بسم الله الرحمن الرحيم: هذا كتاب من الله العزيز الحكيم

امام صادق (علیه السلام) فرمود: ای اسحاق آیا بشارتت دهم؟ گفتم: بلی! فدایت شوم ای پسر رسول الله؛ پس فرمود: نبشته به املاء رسول الله ﷺ و خط امیرالمومنین (علیه السلام) یافتیم که در آن اینچنین بود: بسم الله الرحمن الرحيم؛ این کتابی از جانب خداوند عزیز و حکیم است.. الخ.^۱

۲. نیز همو به نقل از عبدالعظیم حسنی رحمته الله از امامان معصوم (علیهم السلام) نقل کند:

ان محمد بن علی الباقر علیه السلام جمع ولده و فیهم عمهم زید بن علی ثم اخرج إلیهم کتابا بخط علی علیه السلام و املاء رسول الله صلی الله علیه و آله مکتوب فیہ: هذا کتاب من الله العزیز الحکیم.

همانا محمد باقر علیه السلام فرزنداناش را جمع نمود که در بینشان عمویشان زید شهید نیز حضور داشت؛ پس کتابی بر ایشان نشان داد که به خط علی علیه السلام و املائی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که در آن بود: این کتابی از جانب الله عزیز و حکیم است..الخ.^۱

پس آنچه در این لوح شریف است، توسط محدثان شیعه به سند متواتر نقل شده است و متن این لوح به شکل مختصر بدین قرار است:

بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نوره و سفيره... عظم يا محمد أسمائي و اشكر نعمائي و لا تجحد آلائي اني انا الله لا اله الا ... اني فضلتك على الأنبياء و فضلت وصيك عليه السلام على الأوصياء و أكرمتك بشبليك بعده و بسطيك الحسن و الحسين عليهما السلام فجعلت حسنا عليه السلام معدن علمي انقضاء مده أبيه و جعلت حسينا عليه السلام خازن وحي و أكرمته بالشهادة ... بعترته أثيب و أعاقب أولهم: على سيد العابدين عليه السلام ... و ابنه شبيه جده المحمود محمد الباقر عليه السلام لعلمي ... سهلك المرتابون في جعفر عليه السلام ... حق القول مني لأكرمن مثوى جعفر عليه السلام و لأسرنه في أشياعه و أنصاره و أوليائه انتجت بعده موسى عليه السلام ... عند انقضاء مدة عبيد موسى عليه السلام ... ان المكذب بالثامن مكذب بكل أوليائي ... حق القول مني لأقرن عينيه بمحمد عليه السلام ابنه و خليفته من بعده ... و اختم بالسعادة لابنه علي عليه السلام ... اخرج منه الداعي سبيلي و الخازن لعلمي

الحسن علیه السلام ثم أكمل ذلك بآبنة رحمه للعالمين ... أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة و أولئك هم المهتدون قال عبد الرحمن بن سالم: قال أبو بصير: لو لم تسمع في دهرك إلا هذا الحديث لكفاك فضنه عن أهله.

بسم الله الرحمن الرحيم؛ این نبشته‌ای از جانب خداوند عزیز حکیم است بر محمد صلی الله علیه و آله که نور و فرستاده اوست ... ای محمد نام‌هایم را بزرگ دار و بر نعمتم سپاس ورز و با داده‌گانم کزی نکن که همانا من الله هستم؛ خدایی جز من نیست ... من تو را بر همه پیامبران برتری دادم و وصی تو را بر همه اوصیاء و تو را با دو نوهات بعد از آن وصی یعنی حسن و حسین علیهما السلام کرامت دادم پس حسن علیه السلام را در دوران پس از وفات پدرش علیه السلام معدن علمم قرارداده و حسین علیه السلام را مخزن وحی م قرار دادم و با شهادت کرامتش بخشیدم ... به عترت حسین علیه السلام ثواب و عقاب می‌نمایم که اولین‌شان: علی بن الحسین سید العابدین علیه السلام ... و پسرش شبیه جد محمودش است، محمد علیه السلام که شکافنده علم من است ... آنانی که در حق جعفر بن محمد علیهما السلام شک کنند هلاک شدنی‌اند ... یقین دان که جایگاه جعفر علیه السلام را کرامت خواهیم بخشید و او را بواسطه شیعاناش و یاورانش و دوستانش مسرور خواهیم نمود ... و بعدش موسی بن جعفر علیهما السلام را برگزیدم ... زمانی که وفات موسی علیه السلام در رسد، همانا تکذیب کننده امام هشتم علیه السلام تکذیب کننده همه اولیاء من است ... یقین دان که من چشمان امام هشتم علیه السلام را به فرزند و خلیفهاش یعنی محمد علیه السلام روشن خواهیم نمود ... و سعادت را برای فرزند او علی بن محمد علیه السلام ختام خواهیم داد ... از علی بن محمد علیهما السلام دعوت‌گر به راه الله و مخزن علوم من یعنی حسن بن علی علیهما السلام خواهد آمد سپس این امر با فرزند حسن علیه السلام که رحمتی بر عالمیان است کامل می‌شود ... صلوات و رحمت خداوند بر ایشان باد؛ این‌ها هدایت شده هستند؛ عبدالرحمن بن سالم گوید:

ابو بصیر می‌گفت: اگر در کل عمرت به غیر از همین یک حدیث را نشنیده‌ای پس این تو را کافیت؛ پس آن را از اهلش صیانت ورز.^۱

- ج. وصیت به املاء نبوی توسط امام علی (علیه السلام) نوشته شده است. پس این اخبار جدا از حدیث متواتر لوح است که بیانش آمد؛ بلکه اخباری پراکنده است که بر چهار دسته تقسیم می‌شود:

■ دسته اول: نص بر امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

همانند آنچه شیخ صدوق نقل کند:

عن أبي الحمراء خادم رسول الله ﷺ في حديث: "ثم قال لعلي (عليه السلام) يا أبا الحسن انطلق فاتني بصحيفة و دواة، فدفعها إلى علي بن أبي طالب (عليه السلام) و قال: اكتب فقال: وما أكتب؟ قال: اكتب: "بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما أقرت به العرب و العجم و القبط و الحبشة، أقرأوا بشهادة أن لا إله الا الله، و أن محمداً ﷺ عبده و رسوله، و أن علي بن أبي طالب (عليه السلام) أمير المؤمنين و ولي الأمر من بعدهم". ثم ختم الصحيفة، و دفعها إلى علي بن أبي طالب (عليه السلام)، فما رأيتها إلى الساعة"

ابی حمراء خادم پیغمبر ﷺ می‌گفت: پیغمبر ﷺ به علی (علیه السلام) گفت ای ابالحسن برو و کاغذ و دواتی بیاور؛ پس علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) به او رساند؛ پس گفت: بنویس! علی (علیه السلام) گفت: چه بنویسم؟ گفت: بنویس بسم الله الرحمن الرحيم این همانی است که عرب و عجم و قبط و حبشه بر آن اقرار ورزیدند؛ اقرار ورزیدند بدین گواهی که خدایی جز الله نیست؛ و اینکه

(۱) عیون اخبار الرضا- شیخ صدوق- ص ۴۸؛ به چندین سند؛ اصول کافی- ج ۱- ص ۵۲۷ به دو سند دیگر؛ الإمامه و التبصره- علی بن بابویه- ص ۱۰۳ به سند حسن دیگر؛ الغیبه- نعمانی- ص ۶۹ بسند دیگر؛ و اسانید متواتر دیگر در اختصاص مفید و غیبت طوسی و دیگر مصادر.

محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست و اینکه زین پس علی بن ابی طالب ﷺ رهبران مومنان و سرپرست امر ایشان است. سپس این نبشته را مهر نموده و به علی بن ابی طالب ﷺ داد؛ پس از آن موقع دیگر این نبشته را ندیدم.^۱

نیز همانند آنچه مجلسی در بحار به نقل از کتاب الوصیه نقل کند:

عن أبيه ﷺ قال: "قال علي بن أبي طالب ﷺ: كان في وصية رسول الله ﷺ في أولها: "بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما عهد محمد بن عبد الله ﷺ، و أوصى به، و أسنده بأمر الله إلى وصيه علي بن أبي طالب أمير المؤمنين ﷺ، و كان في آخر الوصية: شهد جبرئيل و ميكائيل و إسرافيل ﷺ علي ما أوصى به محمد ﷺ إلى علي بن أبي طالب ﷺ، و قبضه وصيه ضمانه علي ما فيها علي ما ضمن يوشع بن نون لموسى بن عمران ﷺ، و علي ما ضمن و أدى وصى عيسى بن مريم ﷺ، و علي ما ضمن الأوصياء قبلهم، علي أن محمدا ﷺ أفضل النبيين، و عليا ﷺ أفضل الوصيين و أوصى محمد ﷺ و سلم إلى علي ﷺ، و أقر علي و ضمن الوصية علي ما أوصى به الأنبياء، و سلم محمد ﷺ الأمر إلى علي بن أبي طالب ﷺ و هذا أمر الله و طاعته، و ولاه الأمر علي ﷺ أن لا نبوة لعلی ﷺ و لا لغيره بعد محمد ﷺ و كفى بالله شهيدا.

امام علی ﷺ فرمود: در وصیت رسول الله ﷺ ابتدا چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم این عهدی است از جانب محمد بن عبد الله ﷺ بر آنچه وصیت می کند و بنا به دستور الهی واگذار می کند به وصی خویش علی بن ابی طالب ﷺ. همچنین در آخر وصیت اینچنین است:

جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام بر آنچه که محمد صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام وصیت کرد شاهد بودند و اینکه وی را وصی خود گرفت و تضمین بر آن داد به حسب همان ضمانی که یوشع بن نون برای موسی و ضمان وصی عیسی علیه السلام و بر ضمان اوصیاء قبل تر بر اینکه محمد صلی الله علیه و آله برترین انبیاء و علی علیه السلام برترین اوصیاء ست. و محمد صلی الله علیه و آله وصیت نموده و امر را تسلیم علی علیه السلام کرد و بر آن تقریر ورزید و وصیت را به حسب آنچه که انبیاء به آن وصیت می کنند گرفت و محمد صلی الله علیه و آله امر را به علی بن ابی طالب علیه السلام تسلیم و اعطا کرد و این دستور الهی و اطاعت از امر اوست و بر این حسب که بعد از محمد صلی الله علیه و آله نبوتی نه برای علی علیه السلام و نه برای هیچ کس نیست، ولایت امور را به علی علیه السلام اعطا کرد و شهادت خداوند بر این امر کافی است»^۱

■ دسته دوم: نص بر امامت دوازده امام علیهم السلام

همانند آنچه سلیم بن قیس نقل کند از امیرالمومنین علیه السلام:

یا طلحة، ألت قد شهدت رسول الله صلی الله علیه و آله حين دعا بالكتف ليكتب فيها ما لا تصل الأمة ولا تختلف، فقال صاحبك ما قال: (إن نبی الله یهجرج فغضب رسول الله صلی الله علیه و آله ثم تركها؟ قال: بلی، قد شهدت ذاك. فإنكم لما خرجتم أخبرني بذلك رسول الله صلی الله علیه و آله و بالذی أراد أن یكتب فیها و أن یشهد علیها العامة. فأخبره جبرائیل علیه السلام: (أن الله عزوجل قد علم من الأمة الاختلاف و الفرقة)، ثم دعا بصحيفة فأملی علی علیه السلام ما أراد أن یكتب فی الكتف و أشهد علی ذلك ثلاثة رهط: سلمان و أباذر و المقداد رضی الله عنهم، و سمی من یكون من أئمة الهدی الذین أمر الله بطاعتهم إلى یوم القیامة. فسمانی أولهم ثم ابنی هذا - و أدنی بیده إلى الحسن - ثم الحسنین ثم تسعة

(۱) بحار الأنوار-علامه مجلسی-ج ۲۲-ص ۴۸۲.

من ولد ابني هذا - یعنی الحسین - ﷺ. كذلك كان يا أباذر و أنت يا مقداد؟ فقاموا و قالوا: نشهد بذلك على رسول الله ﷺ.

ای طلحه آیا تو شاهد رسول الله ﷺ نبودی وقتی که نبشته‌ای خواست تا در آن آنچه امت را از ضلالت و اختلاف دور بدارد بنویسد ولی رفیق تو گفت: «پیغمبر هذیان می‌گوید» پس رسول الله ﷺ خشمگین گردیده و این کار را ترک کرد؟ طلحه گفت: بلی! شاهد این ماجرا بودم! پس مولا علی ﷺ فرمود: پس شما وقتی خارج شدید، پیغمبر ﷺ من را از آن نبشته و سخنانی که می‌خواست بنویسد تا عموم از آن مطلع گردند، باخبرم کرد. پس جبرئیل ﷺ به نبی اکرم ﷺ اینگونه خبر داد: «خداوند دانسته است که این امت دچار اختلاف و افتراق می‌گردد.» سپس کاغذی طلبید و تمامی مواردی که نبی اکرم ﷺ می‌خواست نوشته شود را علی ﷺ مکتوبه کرد و سه نفر نیز بر این واقعه شاهد بودند: سلمان و مقداد و ابوذر رضی الله عنهم. پیغمبر ﷺ آن‌هایی که امامان هدایت‌گر هستند و طاعتشان بر همه تا روز قیامت واجب است را نام بردند: پس من را نام برد بعنوان اولین آن‌ها؛ سپس این فرزندان حسن و سپس حسین سپس نه نفر از فرزندان حسین رضی الله عنهم. ای ابوذر و ای مقداد آیا چنین بود؟ پس برخاسته و گفتند: ما بر این واقعه از نبی اکرم ﷺ شهادت می‌دهیم.^۱

■ دسته سوم: ذکر مهدیین دوازده‌گانه پس از امامان معصوم رضی الله عنهم

پس در این باره تنها و تنها یک خبر بسند ضعیف در کتاب غیبت طوسی نقل گردیده است که همان نیز محل رجوع و استناد فرقه احمد اسماعیل است و شرحش در بحث و بررسی حدیث موسوم به «حدیث وصیت» آمد.

(۱) کتاب سلیم بن قیس - ص ۲۱۱؛ الغیبه - ابو زینب نعمانی - ص ۸۴؛ الإحتجاج - شیخ طبرسی - ج ۱ - ص ۲۲۳.

■ دسته چهارم: سفارش‌های پس از وفات

همانند آنکه برقی در المحاسن نقل کند از امام باقر علیه السلام که فرمود:

كان في وصية رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلی عليه السلام: يا علي إذا أردت مدينة أو قرية فقل حين تعينها: "اللهم إني أسألك خيرها و أعوذ بك من شرها."

در وصیت پیغمبر صلى الله عليه وسلم به علی عليه السلام اینچنین نوشته بود: ای علی زمانی که عزم سفر به شهر یا روستایی نمودی پس هرگاه آن مکان را دیدی بگو: خداوند از تو خیر اینجا را می‌خواهم و از شرش به تو پناه می‌برم.^۱

نیز همانند آنچه شیخ طوسی روایت کند از امام صادق علیه السلام که فرمود:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان في وصية رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلی عليه السلام: يا علي أوصيك في نفسك بخصال فاحفظها ثم قال: اللهم أعنه، اما الأولى: فالصدق لا تخرجن من فيك كذبة ابدا، و الثانية: الورع لا تجتري. علي خيانة ابدا... الخ

در وصیت پیغمبر صلى الله عليه وسلم به علی عليه السلام بود: ای علی تو را وصیت می‌کنم به حفظ چند خصلت؛ و تو ای خدا یاریش کن؛ اول: راستی؛ پس هرگز از دهانت دروغ در نیاید؛ دوم: فروتنی؛ پس هرگز سرکش مباش؛ سوم: هرگز خیانت مکن... الخ.^۲

پس بطور کلی روایات وصیت مربوط به این بخش (یعنی املائی نبوی و به خط علوی) درباره «امامت امیرالمومنین علیه السلام» مستفیض و درباره «امامت دوازده امام تا روز قیامت» صحیح‌السند و دارای چندین قرینه قطع‌آور و درباره «دوازده مهدی پس از

(۱) المحاسن - ج ۲ - ص ۳۷۴.

(۲) تهذیب الاحکام - ج ۹ - ص ۱۷۵.

دوازده امام» شاذ و منحصر به یک روایت ضعیف السند و مخالف متواتر و غریب و با متنی دگرگون شده بوده و درباره «سفارش‌های پس از وفات» دارای سند مستفیض است.

□ «وصیت از جانب الله» یا «وصیت نوشته توسط امام

علی (علیه السلام)؟

حال سوال اینجاست که با توجه به تواتر روایات مربوط به نزول «وصیت» از جانب الله و اینکه وصیت حقیقی نبی اکرم ﷺ، از جانب خداوند نازل شده و در حق تک تک امامان معصوم (علیهم السلام) احراز امامت نموده است، و از طرفی وجود اخباری در اثبات «نوشته شدن وصیت توسط امام علی (علیه السلام) به املائی نبی خدا ﷺ»، پس آیا بین این دو خبر تناقضی هست؟

شاید این روایت اصول کافی پاسخگوی سوال ما باشد:

عَنْ عَيْسَى بْنِ الْمُسْتَفَادِ أَبِي مُوسَى الضَّرِيرِ قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) أَلَيْسَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) كَاتِبَ الْوَصِيَّةِ وَ رَسُولَ اللَّهِ (ﷺ) الْمُمْلَى عَلَيْهِ وَ جَبْرِئِيلُ وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ (علیهم السلام) شُهُودٌ قَالَ فَاطْرَقَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ قَدْ كَانَ مَا قُلْتَ وَلَكِنْ حِينَ نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ (ﷺ) الْأَمْرُ نَزَلَتِ الْوَصِيَّةُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ كِتَابًا مُسَجَّلًا نَزَلَ بِهِ جَبْرِئِيلُ (علیه السلام) مَعَ أَمْنَاءِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ جَبْرِئِيلُ (علیه السلام) يَا مُحَمَّدُ مَرُّ بِإِخْرَاجِ مَنْ عِنْدَكَ إِلَّا وَصِيكَ لِيَقْبِضَهَا مِنَّا وَ تُشْهِدَنَا بِدَفْعِكَ إِيَّاهَا إِلَيْهِ ضَامِنًا لَهَا يَعْنِي عَلِيًّا (علیه السلام) فَأَمَرَ النَّبِيُّ (ﷺ) بِإِخْرَاجِ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ مَا خَلَا عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ (علیهم السلام) فِيمَا بَيْنَ السُّتْرِ وَ الْبَابِ فَقَالَ جَبْرِئِيلُ (علیه السلام) يَا مُحَمَّدُ رَبُّكَ يَقْرَأُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ هَذَا كِتَابٌ مَا كُنْتُ عَاهِدْتُ إِلَيْكَ وَ شَرَطْتُ عَلَيْكَ

شَهَدْتُ بِهٖ عَلَيَّكَ وَ اَشْهَدْتُ بِهٖ عَلَيَّكَ مَلَائِكَتِي وَ كَفَى بِي يَا مُحَمَّدُ شَهِيدًا
 قَالَ فَارْتَعَدَتْ مَفَاصِلُ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ يَا جَبْرِيْلُ رَبِّي هُوَ السَّلَامُ وَ مِنْهُ السَّلَامُ
 وَ اِلَيْهٖ يَعُوذُ السَّلَامُ صَدَقَ عَزَّوَجَلَّ وَ بَرَّهَاتِ الْكِتَابِ فَدَفَعَهُ اِلَيْهٖ وَ اَمَرَهُ بِدَفْعِهِ
 اِلَى اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ ﷺ فَقَالَ لَهٗ اِقْرَاهُ فَقَرَاهُ حَرْفًا حَرْفًا فَقَالَ يَا عَلِيُّ هَذَا عَهْدُ
 رَبِّي تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اِلَى وَ شَرْطُهُ عَلَيَّ وَ اَمَانَتُهُ وَ قَدْ بَلَّغْتُ وَ نَصَحْتُ وَ اَدْبَيْتُ
 فَقَالَ عَلِيٌّ ﷺ وَ اَنَا اَشْهَدُ لَكَ بِاَبِي وَ اُمِّي اَنْتَ بِالْبَلَاغِ وَ النَّصِيحَةِ وَ
 التَّصْدِيقِ عَلَيَّ مَا قُلْتَ — وَ يَشْهَدُ لَكَ بِهٖ سَمْعِي وَ بَصْرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي
 فَقَالَ جَبْرِيْلُ ﷺ وَ اَنَا لَكُمْ عَلَيَّ ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِيْنَ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَا
 عَلِيُّ اَخَذْتُ وَصِيَّتِي وَ عَرَفْتَهَا وَ ضَمِنْتُ لِلّٰهِ وَ لِي الْوَفَاءَ بِمَا فِيهَا فَقَالَ
 عَلِيٌّ ﷺ نَعَمْ يَا اَبِي اَنْتَ وَ اُمِّي عَلَيَّ ضَمَانُهَا وَ عَلَيَّ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ وَ تَوْفِيقِي عَلَيَّ
 اَدَائِهَا فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَا عَلِيُّ اِنِّي اُرِيْدُ اَنْ اَشْهَدَ عَلَيَّكَ بِمُؤَافَاتِي بِهَا يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ فَقَالَ عَلِيٌّ ﷺ نَعَمْ اَشْهَدُ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ اِنَّ جَبْرِيْلَ وَ مِيكَائِيْلَ ﷺ
 فِيْمَا بَيْنِي وَ بَيْنَكَ الْاَنَ وَ هُمَا حَاضِرَانِ مَعَهُمَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقْرَبُونَ ﷺ
 لِاَشْهَدَهُمْ عَلَيَّكَ فَقَالَ نَعَمْ لِيَشْهَدُوْا وَ اَنَا يَا اَبِي اَنْتَ وَ اُمِّي اَشْهَدُهُمْ
 فَاَشْهَدَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ وَ كَانَ فِيْمَا اشْتَرَطَ عَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ بِاَمْرِ جَبْرِيْلَ ﷺ
 فِيْمَا اَمَرَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ اَنْ قَالَ لَهٗ يَا عَلِيُّ تَفَى بِمَا فِيهَا مِنْ مُؤَالَاةٍ مَنْ وَاٰلِيَ اللّٰهِ
 وَ رَسُوْلُهُ وَ الْبِرَاءَةِ وَ الْعَدَاوَةِ لِمَنْ عَادَى اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ الْبِرَاءَةِ مِنْهُمْ عَلَيَّ
 الصَّبْرِ مِنْكَ وَ عَلَيَّ كَظْمِ الْعَيْظِ وَ عَلَيَّ ذَهَابِ حَقِّي وَ غَضَبِ خُمُسِكَ وَ
 اِنْتِهَاكِ حُرْمَتِكَ فَقَالَ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللّٰهِ فَقَالَ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ ﷺ وَ الَّذِي فَلَقَ
 الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَبْرِيْلَ ﷺ يَقُوْلُ لِلنَّبِيِّ ﷺ يَا مُحَمَّدُ عَرَفَهُ اَنَّهُ
 يَنْتَهِكُ الْحُرْمَةَ وَ هِيَ حُرْمَةُ اللّٰهِ وَ حُرْمَةُ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ وَ عَلَيَّ اَنْ تُخَضَّبَ
 لِحْيَتُهُ مِنْ رَاسِهِ بِدَمِ عَيْطِ قَالَ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ ﷺ فَصَعِقْتُ حِيْنَ فَهَمْتُ الْكَلِمَةَ
 مِنَ الْاَمِيْنِ جَبْرِيْلَ ﷺ حَتَّى سَقَطْتُ عَلَيَّ وَجْهِي وَ قُلْتُ نَعَمْ قَبِلْتُ وَ رَضِيْتُ
 وَ اِنْ اِنْتَهَكْتَ الْحُرْمَةَ وَ عَطَلْتَ السُّنْنَ وَ مُرَّقَ الْكِتَابِ وَ هُدَمْتَ الْكَعْبَةَ وَ

خُضِبَتْ لِحْيَتِي مِنْ رَأْسِي بِدَمٍ عَيْطٍ صَابِرًا مُخْتَسِبًا أَبَدًا حَتَّى أَقْدَمَ عَلَيْكَ ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ﷺ وَ أَعْلَمَهُمْ مِثْلَ مَا أَعْلَمَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَقَالُوا مِثْلَ قَوْلِهِ فَخْتَمَتِ الْوَصِيَّةُ بِخَوَاتِيمٍ مِنْ ذَهَبٍ لَمْ تَمْسَهُ النَّارُ وَ دُفِعَتْ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَقُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ﷺ يَا أَبَتِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَلَا تَذَكُرُ مَا كَانَ فِي الْوَصِيَّةِ فَقَالَ سُنُّهُ اللَّهُ وَ سُنُّهُ رَسُولُهُ - فَقُلْتُ أَكَانَ فِي الْوَصِيَّةِ تَوْتُبُهُمْ وَ خِلَافُهُمْ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَقَالَ نَعَمْ وَاللَّهِ شَيْئًا شَيْنًا وَ حَرْفًا حَرْفًا أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آتَاهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾ وَاللَّهُ لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةَ ﷺ أَلَيْسَ قَدْ فَهِمْتُمَا مَا تَقَدَّمْتُ بِهِ إِلَيْكُمَا وَ قَبِلْتُمَاهُ فَقَالَا بَلَى وَ صَبَرْنَا عَلَى مَا سَاءَنَا وَ غَاطَنَا.

عیسی ضریر گوید: موسی بن جعفر ﷺ به من فرمود که: من به امام صادق ﷺ گفتم: مگر امیرالمؤمنین ﷺ کاتب وصیت و نیز پیامبر خدا ﷺ دیکته گو و جبرئیل و ملائکه مقرب ﷺ، شاهدان آن نبودند؟! حضرت صادق ﷺ مدتی سر به زیر انداخت و سپس فرمود: چنان بود که گفتم، ای ابوالحسن؛ ولی زمانی که وفات رسول خدا ﷺ در رسید، امر وصیت از جانب خدا در مکتوبی سر به مهر فرود آمد، آن مکتوب را جبرئیل همراه ملائکه ی امین خدای تبارک و تعالی ﷺ فرود آورد. جبرئیل ﷺ گفت: ای محمد! دستور ده هر که نزدت هست، جز وصی تو یعنی علی ﷺ بیرون روند، تا او مکتوب وصیت را از ما بگیرد و ما را گواه گیرد که تو آن را به او دادی و خودش ضامن و متعهد آن شود، پیغمبر ﷺ به اخراج هر که در خانه بود، جز علی ﷺ دستور داد و فاطمه ﷺ در میان در و پرده بود. آنگاه جبرئیل ﷺ گفت: ای محمد! پروردگارت سلام میرساند و میفرماید: «این همان مکتوبست که با تو پیمان کردم و بر تو شرط نمودم و خودم نسبت به آن بر تو شاهد بودم و فرشتگان خود را هم گواه گرفتم، در صورتی که شهادت خودم تنها کافی است ای محمد»؛ بندهای استخوان پیغمبر ﷺ بلرزه در آمد

و گفت: ای جبرئیل! پروردگار من خودش سلام است و سلام از جانب اوست و سلام بسوی او باز می‌گردد. خدای عزوجل راست فرموده و احسان کرده است، مکتوب را بده، جبرئیل آن را به او داد و دستور داد که به امیرالمؤمنین علیه السلام تسلیم کند و به او گفت: آن را بخوان، حضرت علی علیه السلام آن را کلمه به کلمه قرائت کرد. سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! این پیمانی است که پروردگارم -تبارک و تعالی- با من کرده و امانت او و شرط او بر من است، من رسانیدم و خیرخواهی کردم و ادا نمودم. علی علیه السلام گفت [پدر و مادرم بفدایت] من در این رسانیدن و خیرخواهی و تصدیق آنچه گفتی گواه توأم و گوش و چشم و گوشت و خونم برای تو گواهی می‌دهد، جبرئیل علیه السلام گفت: من هم در این موضوع گواه شما هستم، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود، ای علی! وصیت مرا گرفتی و آن را فهمیدی و وفاء به مضامینش را برای خدا و من ضمانت کردی؟ علی علیه السلام گفت: آری پدر و مادرم بقربان، ضمانت آن بر من، و یاری من و توفیق دادن مرا بر انجام آن بر خداست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! من می‌خواهم بر تو گواه گیرم که عمل کردن به این وصیت را روز قیامت به من خبر دهی، علی علیه السلام گفت: آری، گواه بگیر، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: الان جبرئیل و میکائیل علیه السلام میان من و تو حاضرند و ملائکه مقربین علیهم السلام همراه ایشانند، آن‌ها را بر تو گواه می‌گیرم، علی علیه السلام گفت: آری گواه باشند، من نیز ای که پدر و مادرم بقربان، ایشان را گواه می‌گیرم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را گواه گرفت. و از جمله آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام به دستور جبرئیل علیه السلام و فرمان خدای عزوجل شرط کرد، این بود که به او گفت: ای علی! وفا می‌کنی به آنچه در این وصیت است، از دوست داشتن کسانی که خدا و رسولش را دوست دارند و بیزاری و دشمنی نسبت به کسانی که با خدا و رسولش دشمنی کنند، با شکیبائی و فرو خوردن خشم، در صورت از میان رفتن حقت و غصب کردن خمست و دریدن پرده احترامت؟ گفت: آری حاضرم، ای رسول خدا! سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید که من از جبرئیل علیه السلام

شنیدم که به پیغمبر ﷺ می‌گفت ای محمد! به علی (علیه السلام) بفهمان که پرده احترام او که همان احترام خدا و رسول خدا ﷺ است دریده می‌شود، و این وصیت با این شرط است که ریشش از خون تازه سرش رنگین شود، امیرالمؤمنین (علیه السلام) گوید: چون این جمله را از جبرئیل امین (علیه السلام) فهمیدم، فریادی زدم و به رو بر زمین افتادم و گفتم: آری قبول دارم و راضی هستم، اگر چه پرده احترام دریده شود! و سنت‌ها تعطیل شود و قرآن پاره شود و خانه کعبه خراب گردد و ریشم از خون تازه سرم رنگین شود: همواره شکیبائی کنم و به حساب خدا گذارم تا بر تو وارد شوم. سپس رسول خدا ﷺ فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را خواند و چنانچه به امیرالمؤمنین (علیه السلام) اعلام فرمود، به آنها نیز اعلام کرد، ایشان هم مانند او جواب دادند، سپس آن وصیت با چند مهر از طلا که آتش به آن نرسیده بود [ساخته دست بشر نبود] مهر شد و به امیرالمؤمنین (علیه السلام) تحویل داده شد. ابوموسی گوید: من به موسی بن جعفر (علیه السلام) عرض کردم: پدر و مادرم بقرابانت، نمی‌فرمائی در آن وصیت نامه چه نوشته بود؟ فرمود: سنت‌های خدا و سنت‌های رسولش ﷺ بود، عرض کردم: طغیان جستن و مخالفت آنها (که بعد از پیغمبر ﷺ طغیان کردند) بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن وصیتنامه نوشته بود؟ فرمود: آری، بخدا، یک به یک و حرف به حرف.^۱

بنابراین، آن وصیتی که به هنگام سر رسیدن وفات پیغمبر ﷺ بعنوان وصیتنامه نبوی بوده و خداوند و ملائکه‌اش (علیهم السلام) بر آن شهادت داده‌اند، وصیتی نازل شده از جانب الله است و نه نوشته شده توسط امام علی (علیه السلام) و به املاء پیغمبر ﷺ؛ پس در این وصیتنامه علوم فراوانی نظیر آنچه در حق امامت اهل بیت (علیهم السلام) است و اسامی افرادی که بر ایشان طغیان نموده و امامت را از ایشان غصب می‌نمایند و نیز سنت پیغمبر ﷺ و سنت‌های الهی موجود است که جز در نزد اهل بیت (علیهم السلام) یافت نمی‌شود.

پس اولاً اصل وصیت در زمان وفات پیغمبر ﷺ، از سوی خداوند نازل شده است؛ ثانیاً وصیتی که بین مسلمین متداول است (که فرد محتضر به برخی از امور نزدیک پس از مرگش توصیه و وصیت می‌کند) و از پیغمبر ﷺ باقی مانده، بر چند دسته است؛ دسته‌ای بر امامت امیرالمومنین و یازده امام پس از او ﷺ رهنمون می‌شود و دسته‌ای دیگر دلالت بر برخی سفارش‌ها و توصیه‌ها می‌کند و در این بین تنها یک روایت شاذ دلالت بر وجود مهدیین دوازده‌گانه بعد از امامان شیعه دارد که خبرش آمد. پس آنچه این جماعت بعنوان «خبر وصیت» معرفی می‌کنند در بین اخبار مربوط به وصیت، خبری بی پایه و اساس و مخالف احادیث بیشمار است و بدان اعتماد نمی‌گردد.

□ بحث «امر جدید»

یکی از شبهاتی که موسسان این فرقه بدان اشعار دارند این است که «باور وجود دوازده مهدی از نسل قائم ﷺ پس از دوازده امام»، همان امر جدید است و دلالت لفظ نبوی که فرمود: «نیشته‌ای برای شما بنویسم که هرگز بعد از من گمراه نشوید»، بر همین امر جدید یعنی وجود دوازده مهدی پس از امامان معصوم ﷺ است؛ چراکه:

• تقریر ادعا

مقدمه اول: اگر مراد از «نگهدارنده از گمراهی بودن» وصیت، تاکید بر امامت دوازده امام بود که پیغمبر ﷺ بارها و بارها آن را گفته بود و نیازی به نوشتن آن در آخرین ایام عمرش نداشت.

مقدمه دوم: آنچه طبق روایت وصیت بعنوان «باور جدید» مطرح شده و پیش از آن سابقه‌ای نداشته، عقیده به وجود دوازده مهدی بعد از دوازده امام است که از نسل قائم ﷺ بوده و نام اولین‌شان، احمد است.

مقدمه سوم: طبق روایات، قائم ﷺ با «امر جدید» قیام می‌کند.

پس مراد از آن امر جدیدی که قائم علیه السلام با آن ظهور می کند، همین باور تازه ای است که در وصیت آمده و همین باور تازه همانا نگهدارنده از گمراهی است. حال آنکه این نگرش، باطل و این برداشت، سطحی است. چراکه:

مناقشه

اولاً طبق آیه اکمال،^۱ دین خدا به همان عقاید کلی و جزئی که توسط پیغمبر خاتم علیه السلام در طی بیست و سه سال نبوت و به رغم به جان خریدن جنگ ها و آسیب ها و زحمات ها تبلیغ شده، کامل گشته و هیچ باور نوزادی (بویژه در گستره ی رهبری الهی) پس از کامل شدن دین و تمام گشتن نعمت ولایت و و خرسندی خداوند بر این دین، نمی تواند بعنوان زایده ی عقیدتی بروز یافته و بر مجموعه عقاید اسلامی برتری یافته و بلکه بعنوان شرط پذیرفته شدن ایمان مسلمانان معرفی گردد که در اینصورت بایستی ادعا کنیم خداوند در بیان «کامل شدن دین» خطا ورزیده و دین بایستی در شب وفات پیغمبر علیه السلام و بواسطه عقیده مهدیان دوازده گانه کامل گشته و اتمام می یافت. فساد این کلام مبرهن است.

ثانیاً هیچ ملازمتی بین «حدیث موسوم به وصیت» با «نبشته ای که نگهدارنده از گمراهی است» وجود ندارد و بیانش آمد.^۲

ثالثاً اینکه «اگر عاصم از ضلال، امامت دوازده امام بود، پیغمبر علیه السلام قبل تر آن را عنوان نموده بود، پس باید این امر، امر جدیدی باشد» نیز در سخن سبک و ناپذیرفتنی است. چراکه پیغمبر علیه السلام بارها فرموده بودند مراد از افرادی که چنگ زدن به دامان ایشان سبب

(۱) ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِينًا﴾ امروز دین شما را به

کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم. مانده ۳.

(۲) ر.ک شبهه مصداق محور و اصالت محور اتباع احمد اسماعیل حول حدیث موسوم به وصیت.

هدایت و دورمانایی از گمراهی است، فقط و فقط «اهل بیت (علیهم السلام)» هستند؛^۱ و گفتیم که مراد از امامان اهل بیت نبوی، فقط و فقط دوازده امام (علیهم السلام) است؛ همانطور که نقل است:

أنا و الحسن و الحسين و الأئمة التسعة من ولد الحسين (علیهم السلام) تاسعهم مهديهم و قائمهم (علیهم السلام)، لا يفارقون كتاب الله و لا يفارقهم حتى يردوا على رسول الله (صلی الله علیه و آله) حوضه.

مراد از عترت من (امام علی (علیهم السلام)) هستم و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین (علیهم السلام) که نهمین آنها مهدی و قائم آنهاست (علیهم السلام)؛ آن دوازده امام از کتاب خدا جدا نمی‌شوند و کتاب الله هم از آنان جدا نمی‌گردد تا اینکه در روز قیامت در حوض کوثر در حضور نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) حاضر گردند.^۲

نیز همانند آنچه امام باقر (علیهم السلام) خطاب به جابر جعفی فرمود:

يا جابر إنَّ الأئمةَ هم الذين نَصَّ رسولُ اللهِ (صلی الله علیه و آله) بالإمامةِ، و هم الأئمةُ الذين قال رسولُ اللهِ (صلی الله علیه و آله): لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ وَجَدْتُ أَسْمِيَهُمْ مَكْتُوبَةً عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ بِالنُّورِ، اثْنَا عَشَرَ إِسْمًا، مِنْهُمْ: عَلِيُّ وَ سَيِّدَاهُ وَ عَلِيُّ وَ مُحَمَّدٌ وَ جَعْفَرٌ وَ مُوسَى وَ عَلِيُّ وَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيُّ، وَ الْحَسَنُ وَ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ (علیهم السلام)،

(۱) الخبر المجمع عليه من رسول الله (صلی الله علیه و آله)، حيث قال: إني مستخلف فيكم خليفتين: كتاب الله، و عترتي، ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي، و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض. خبری که همه اهل اسلام بر آن اجماع نظر دارند از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بدین قرار است که فرمود: همانا من در بین شما دو خلیفه (جانشین) وامی‌گذارم: کتاب خداوند و عترت و اهل بیتم! که تا هر وقتی به ایشان متمسک شده‌اید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد و این دو از همدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه روز قیامت به حضور من برسند. (مستدرک الوسائل - محدث نوری - ج ۷ - ص ۲۵۴).

(۲) کمال الدین - صص ۲۴۰ و ۲۴۱. حدیث شماره ۶۴؛ معانی الأخبار - صص ۹۰.

فهذه الأئمة من أهل بيت الصفوة و الطهارة عليهم السلام، والله يدعیه أحدٌ غیرنا إلا حشره الله تعالى مع إبليس و جنوده.

ای جابر همانا امامان کسانی هستند که رسول الله ﷺ بر امامتشان نص نموده است؛ ایشان امامانی هستند که پیغمبر ﷺ فرمود: زمانی که به معراج رفتم اسامی نورانی ایشان را در ساق عرش دیدم؛ دوازده اسم بود از ایشان: علی و دو نوه اش و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجت قائم علیه السلام پس اینها امامان از اهل بیت صفوت و طهارت هستند؛ به خداوند قسم احدی جز غیر ما ادعایش نمی کند جز اینکه خداوند وی را با ابلیس و لشکرش محشور نماید.^۱

و همانند آنکه فضل با شاذان نقل کند:

عن فضالة بن أيوب عن أبان بن عثمان عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام انه قال: قال رسول الله ﷺ لعلی بن أبي طالب عليه السلام: أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم أنت يا علی أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحسن أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم محمد بن علی بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم جعفر بن محمد أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم موسى بن جعفر أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم علی بن موسى أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم محمد بن علی أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحسن بن علی أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحجة بن الحسن عليه السلام الذي تنتهي إليه الخلافة و الوصاية، و يغيب مدة طويلة، ثم يظهر و يملأ الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً.

(۱) کفایه الاثر - خزاز القمی - ص ۲۴۶.

از فضاله بن ایوب از ابان بن عثمان از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل است که فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله به حضرت امام علی علیه السلام فرمود: من اولی به مومنین از خودشان هستم سپس تو ای علی اولی به مومنین از خودشان هستی و سپس حسن اولی به مومنین از خودشان است؛ سپس حسین اولی به مومنین از خودشان است؛ سپس علی بن حسین اولی به مومنین از خودشان است؛ سپس محمد بن علی اولی به مومنین از خودشان است؛ سپس جعفر بن محمد اولی به مومنین از خودشان است؛ سپس جعفر اولی به مومنین از خودشان است؛ سپس علی بن موسی اولی به مومنین از خودشان است؛ سپس محمد بن علی اولی به مومنین از خودشان است؛ سپس علی بن موسی اولی به مومنین از خودشان است؛ سپس محمد بن علی اولی به مومنین از خودشان است؛ سپس حسن بن علی اولی به مومنین از خودشان است؛ سپس حجة بن الحسن علیه السلام که خلافت و وصایت به او منتهی می‌گردد و مدت طولانی به غیبت رفته و سپس ظهور نموده و دنیا را مملو از عدل و داد می‌کند همانگونه که مملو از ظلم و فساد گردیده بود.^۱

پس وقتی بنابر نص متواتر نبوی، تنها «قرآن» و «اهل بیت علیهم السلام»، مصادر عاصم از ضلال بوده و باز به نص روایات متواتر، مراد از اوصیاء اهل بیت، فقط دوازده امام علیهم السلام باشد بطوری که وصایت با امام دوازدهم علیه السلام به انتها برسد، پس دیگر چه عصمت از ضلالتی برای مدعیان باقی می‌ماند؟

پس پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله اراده نموده بود که در حضور جمعی از صحابه و در دوران وفاتش بر این دو اصل (حجیت قرآن و خلافت اهل بیت علیهم السلام) تأکید دوباره نموده و از اصحابش بر این امر گواهی کتبی بگیرد تا پس از وفاتش امر امامت بدون درگیری و

(۱) النجم الثاقب - محدث نوری - ج ۱ - ص ۵۰۳؛ النصوص علی اهل الخصوص - شیخ احمد الماحوزی - ص ۲۷۸ نقلاً از اثبات الهداة حر عاملی؛ ماحوزی بعد از نقل این حدیث می‌نویسد: سنده فی هذه الرواية من اصحاب الأسانید. سند فضل بن شاذان در این روایت از صحیح‌ترین اسناد است.

ایجاد مزاحمت به امیرالمومنین (علیه السلام) انتقال یابد؛ لیکن زمانی که گوینده ای گفت: «پیغمبر ﷺ بیمار شده و هر چه می گوید هذیان است» پس پیغمبر ﷺ مطمئن گردید که نوشته شدن یا نشدن این نبشته بر اینچنین افراد نادان یا غرضورزی توفیری نمی کند؛ چه آنکه پس از وفات نیز مدعی خواهد شد که هر چه آنحضرت نوشته در حال لاعقلی و خبط دماغ بوده و حجیتی ندارد (حاشاه). بدین سبب پس از اخراج آن افراد از خانه اش، در حضور دو تن از اصحاب باوفایش، نبشته ای به خط امیرالمومنین (علیه السلام) تهیه نموده که در آن بر امر امامت و وصایت امیرالمومنین (علیه السلام) تصریح شده بود و سپس وصیتنامه اش را که نازل شده از جانب الله بود به آنحضرت تسلیم نموده و رخت از دنیای فانی بر بست.

پس این ادعای نادرست که پیغمبر خاتم ﷺ پس از نزول آیه اکمال دین و در دورانی که تازه مسلمانان پس از حج هرکدام به شهر و دیار خودشان رفته و از کامل شدن دین خدا خبر داده اند و آنحضرت نیز به بیماری سخت مبتلا و در طی آن خانه نشین شده و به بستر بیماری افتاده و توسط برخی از افراد، مسموم گردیده و حالات مرگ در وجودش نمایان شده و توسط جماعتی سرکش از اصحابش به هذیان گویی مبتلا می گردد، برای اولین بار زبان گشوده و از عقیده ای تازه و غریب و گنگ و نارس و بی سابقه سخن گفته و در بیان همان نیز به یک جمله کوتاه «یکون من بعده اثنا عشر مهديا» بسنده نموده و آن را قسیم بهشت و جهنم قرار دهد، بقدری قبیح و دور از نظر است که افراد عامی عادی نیز از اینچنین قباحتها و نقصانی در تبلیغ مبرا هستند؛ چه برسد به محمد مصطفی ﷺ که برترین پیامبر خداوند است و در تبیین عقاید حقه و بویژه باورهای راهبردی همانند امامت و مهدویت سنگ تمام می گذاشت و حاضر بود عزیزترین افرادش را از دست بدهد ولی در بیان این عقاید کاستی ننماید؛ کمای اینکه باوجود دهها تأکید بر ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) از بدو آغاز رسالتش، از برای محکم کاری این عقیده، در روز غدیر خم محشری به پا کرده و در حضور مسلمانانی که از تمامی نواحی جزیره العرب آمده بودند، بر ولایت وی و وصایت یازده امام از نسلش نص و

تأکید می‌نماید و سپس عمامه شریف خویش را بعنوان تاجگزاری بر راس مبارک حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) قرار می‌دهد و از اصحابش بر این امر بیعت می‌گیرد و از پس آن آیه اکمال دین نازل می‌شود. حال آیا قابل تصور است که اینچنین پیغمبری با این عظمت تبلیغش، در دورانی که خانه نشین شده و به بیماری مرگ مبتلا شده و با جسمی مسموم و دور و بری‌هایی که او را متهم به هذیان‌گویی می‌کنند؛ درحالی که تنها و غریب منتظر حضرت ملک الموت است، و در حالی که همه مسلمانان به شهر و دیار خود رفته و از کامل شدن دین در عقایدش خبر داده‌اند، به یکباره از باوری تازه سخن کند و به یک جمله‌ی گنگ و کوتاه بسنده نماید؟ و سپس این عقیده‌ی نوزاد را رکن اسلام و شرط ورود به بهشت برای مسلمانان قرار دهد؟ این از منظر عقل و شرع زشت و نکوهیده است؛ چه آنکه آنحضرت اگر در بیان اصول عقاید شرعی بود، بایستی همه عمر شریفش را در راه تبلیغش می‌نهاد؛ همانند آنچه در حق توحید و نبوت و معاد و امامت و دیگر ارکان عقیدتی جهان اسلام انجام داد؛ حال آنکه اینبار اینچنین نشده و بواسطه عدم بیان این عقیده نوزاد در بین مردم و پنهانکاری آنحضرت و نگستراندنش در بین آحاد مردم، تمامی مسلمانان اعم از شیعه و سنی از بدو اسلام تابکنون بلااستثناء بدون ایمان به آن باور تازه (که قسیم بین دوزخ و فرودس است!) از دنیا رفته‌اند و جایگاهشان در دوزخ بوده است و نعوذ بالله آنحضرت مصداق بارز آیه کتمان بوده^۱ تا اینکه یک مدعی پتیاره‌ای از اهالی بصره برخیزد و پس از عمری دست و پا زدن در حوزه و دانشگاه، مردم را از وجود این عقیده‌ی تازه خبردار کند و زان پس دروازه‌های بهشت به روی اهل اسلام گشوده شود؛ این قبیح مطلق است و شأن و آستان پیغمبر خاتم از اینچنین اتهاماتی والاتر است.

(۱) کسانی که بین‌ها و رهنمودی که ما فرو فرستادیم پس از آنکه آنرا برای مردم در کتاب توضیح داده‌ایم، نهفته می‌دارند، آنان را خداوند نفرین می‌کند و نفرین کنندگان نفریشان می‌کند (بقره ۱۵۹)

رابعاً هیچ تلازمی بین «قیام مهدی ﷺ با امر جدید» و «پدیدار شدن باوری تازه» وجود ندارد. اخبار «قیام قائم ﷺ با امر جدید» علیرغم قلت و غربتی که داشته و از احادیث آحاد است، دلالت بر این دارد که امام زمان ﷺ بر همان امری که پیغمبر ﷺ بدان دعوت می نمود، دعوت نموده و بر همان اسلام اصیلی که بواسطه انحراف برخی مذاهب اسلامی از آن دور مانده اند، رهنمون خواهد گردید. پس از جمله این اخبار:

عن الباقر (علیه السلام): إن قائمنا ﷺ إذا قام دعا الناس إلى أمر جديد كما دعا إليه رسول الله ﷺ، و إن الإسلام بدأ غريباً و سيعود غريباً كما بدأ، فطوبى للغرباء

از امام باقر (علیه السلام) روایت است: همانا قائم ﷺ ما زمانی که قیام کند مردم را به امر جدید دعوت می کند همانطور که رسول الله ﷺ بدان دعوت می نمود و اسلام غریبانه شروع شده و بار دیگر نیز غریبانه آغاز می گیرد پس خوش به حال غریبان.^۱

پس آن امری که مهدی موعود ﷺ بدان دعوت می کند، عقیده ای نو و بدعتی تازه در دین نیست؛ بلکه همان عقایدی است که پیغمبر خاتم ﷺ بدان دعوت می نمود و در چارچوب اکمال دین است؛ پس مهدی موعود ﷺ دین را تغییر نمی دهد؛ عقیده ای جدید و خارج از کلیات و جزئیات دین اسلام عرضه نمی دارد؛ بلکه عوام مسلمین را بدان عقاید حقه متوجه می کند که از آن دور بودند. پس مردم را به امر جدید دعوت می نماید؛ در عمل نیز چنین است؛ مساجدی که بر مبنای انحراف و مخالفت با اهل بیت (علیهم السلام) ساخته شده بود را ویران نموده و مساجدی بر کنگره ای مودت اهل بیت (علیهم السلام) بنا می کند؛ با افرادی که امیرالمومنین (علیه السلام) با ایشان مماشات می کرد و در

(۱) الغیبه - نعمانی - ص ۳۳۶.

مقابلشان علنی قیام نمی نمود، به جنگ برمی خیزد؛^۱ بلکه همانند پیغمبر ﷺ مظاهر انحراف و فرماندهان اهل خلاف و گمراهی را از بین برده و مردمان را بر همان اسلام ناب برمی گرداند؛^۲ پس مراد از «امر جدید»، آفرینش «باور نو» در اسلام و تغییر مبانی و عقاید و احکامش نیست و اتفاقاً این تفکر، تفکری برخاسته از منیش مدعیان دروغین است که به بهانه «خروج قائم ﷺ با امر جدید» دین خدا را تغییر داده و عقاید جدید و خارج از چارچوب قرآن و سنت متواتر و وابسته به اخبار شاذ را عرضه داشته و دین مردم را دگرگون می کنند تا مردم را از پایبندی به دین اسلام گسسته و این فریب خوردگان را از دین خداوند بیرون آورده و به دین جدید خودشان درآورند؛ رویدادی که در هنگام ظهور دین بابت و بهائیت رخ داد و گرویدگان باین فرقه ها بدین بهانه که «قائم ﷺ با امر جدید می آید»، آرام آرام از دین خداوند بیرون گشته و به دین جدید بهائیت درآمدند.

(۱) عن الحسن بن هارون ، قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام جالسا فسأله المعلى بن خنيس: أيسير القائم ﷺ إذا سار بخلاف سيرة علي عليه السلام؟ فقال: نعم و ذاك أن عليا عليه السلام سار باليمن و الكف لأنه علم أن شيعة سيظهر عليهم من بعده و أن القائم ﷺ إذا قام سار فيهم بالسيف و السي، و ذلك أنه يعلم أن شيعة لم يظهر عليهم من بعده أبدا. حسن بن هارون گوید: نزد امام صادق عليه السلام بودم پس معلى بن خنيس پرسید: آیا قائم ﷺ بعد از ظهور بر خلاف سیرت امام علی عليه السلام عمل خواهد نمود؟ پس فرمود: بله! چرا که علی عليه السلام با منت گذاری و خودداری با ایشان تعامل می نمود چون می دانست روزی شیعیانش بر این ها غالب خواهند شد؛ اما قائم ﷺ جز با شمشیر و اسری با این ها تعامل نمی کند چون می داند شیعیانش پس از او دیگر هیچگاه بر این ها غالب نخواهند شد. بحار الأنوار - ج ۵۲ - ص ۳۵۳؛ به نقل از الغيبة نعمانی.

(۲) عن عبد الله بن عطا، عن شيخ من الفقهاء يعني أبا عبد الله عليه السلام قال: سألته عن سيرة المهدي كيف سيرته؟ قال: يصنع ما صنع رسول الله ﷺ يهدم ما كان قبله، كما هدم رسول الله ﷺ أمر الجاهلية و يستأنف الاسلام جديدا . همان - ص ۳۵۲.

فَاعْتَرَهُ عَدُوُّهُ نَفَاسَةً عَلَيْهِ يَدَارِ الْمَقَامِ وَ مُرَافَقَةَ الْأَبْرَارِ فَبَاعَ الْيَقِينَ بِشَكِّهِ،
وَ الْعَزِيمَةَ بِوَهْنِهِ، وَ اسْتَبَدَلَ بِالْجَدَلِ وَجَلًّا، وَ بِالْاِغْتِرَارِ نَدْمًا ثُمَّ بَسَطَ اللَّهُ
سُبْحَانَهُ لَهُ فِي تَوْبَتِهِ، وَ لَقَاهُ كَلِمَةً رَحْمَتِهِ، وَ وَعَدَهُ الْمَرَدَّ إِلَى جَنَّتِهِ

ابلیس آدم را فریب داد، چراکه بر او حسادت می‌ورزید و از این که او در
دیاری پایدار، و همنشین نیکوکاران است، دلچرکین بود، با فریب او، آدم
یقین خود را به تردید و وسوسه او فروخت، و تصمیم راسخ را با گفته های
سست و بی پایه او عوض نمود، و این شد که خرسندی خود را مبدل به
ترس و وحشت ساخت، و فریب برایش پشیمانی به بار آورد؛ ولی پس از آن
خداوند دروازه ی توبه را برویش گشود و کلمات رحمتش را به او القا نمود، و
او را به بازگشت به بهشت وعده داد.

جلد نخست این نوشتار

در روز ۱۵ آبان ماه

سال ۱۳۹۷ خورشیدی

به پایان رسید.

و لله الحمد

أولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً

إِنَّ أَيْفُسَ الْخَلَّاقِ إِلَى اللَّهِ يُجَلُّ مَشْفُوقٌ بِكَلَامِ بَدْعَةٍ وَدَعَاءٍ ضَلَّاهُ فَمَنْ انْتَفَخَ بِهِ ضَالٌّ عَنْ هُدًى مَنْ كَانَ قَلْبَهُ مُتَمَلِّئًا لِمَنْ اتَّقَى بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ وَفَاتِهِ حَمَلًا عَطِيًّا غَيْرَهُ زَكَمَ غَضَبِيَّتِهِ زَجَلٌ قَمَشَ جَهْلًا مُوَجِّعٌ فِي جِهَالِ الْأُمَّةِ قَدْ سَمَّاهُ أَضْيَاءَ النَّاسِ عَلِيمًا بَكْرًا فَاسْتَكْبَرَ مِنْ جَمْعِ مَا قَالُوا مِنْهُ حَيْثُ مَا كَفَّرَ حَتَّى إِذَا انْتَوَى مَسَرَّ سَسَاءً أَجْرًا وَكَثُرَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ... فَإِنَّ تَرْفَتَ بِهِ إِخْدَاعِي التَّيْمِنَاتِ هَتَّاءَ مَا حَسِبُوا رَأَى مِنْ رَأْيِهِ، ثُمَّ قَلَبَهُ بِهَيْبَتِهِ مِنْ لَيْسِ الشَّهَادَاتِ فِي مِثْلِ تَسْبِيحِ الْغَنَكُوتِ... جَاهِلٌ غَبَاطٌ جَهْلَالَاتٍ... يَلْمُوهُ الرِّوَايَاتِ ذُرْوَةَ الرِّوَيْعِ الْهَشِيمِ لِامْرِئٍ... وَاللَّهُ بِأَضْيَارِ مَا وَرَّاهُ عَلَيْهِ، وَ لَا أَهْلَ لِيَا قَرْنَهُ بِه لَا يُحْسِبُ الْعِلْمَ فِي غَيْرِهِ مِمَّا انْكَرَهُ، وَ لَا يَرَى أَنَّ مِنْ وَرَائِهِ مَا يَلْفُ مِنْهَا لِعَفْوِهِ، وَ أَنَّ ظَلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ أَكْثَرَ بِه لِيَا يَلْمُ مِنْ جِهَلٍ نَفْسِهِ، مُتَمَرِّغٌ مِنْ جُورِ قَضَائِهِ النَّمَاءِ، وَ تَعَجُّ مِنْهُ النَّوَارِيتِ. إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مِنْ مَنَشْرِ يَعْمُوهُنَّ جَهْلَالًا.

همانا پست ترین آفریدگان نزد الله متعال آن مردی است که شیفته ی بدعتگرایی و فراخواندن به گمراهی است؛ پس او همانا فتنه ای است برای کسانی که فریبش را می خورند؛ کسی که از هدایت پیشمیاناش گمراه شده؛ و هر که چه دوران زندگی وجه پس از مرگش مرید او گردد را گمراه می سازد؛ جهال گناهان دیگران و اسیر گناهان خویش است؛ آنکه مشتکی جهل و خیال را باهم می آمیزد؛ نزد افرادی نادان، جایگاهی والا دارد؛ عده ای نا مردم او را دانشمند نامیده اند؛ از صبح تا شام چیزهایی گرد می آورد که کم آن بهتر از زیادش است؛ پیروانش را با آیهای گندیده و مسموم سیراب میکند و خیال می کند که دانشش بی همتاست؛ حال آنکه اگر سخنانش مورد ایهام و نقد قرار گیرد، هیچ و پوچ را بهم می یافد تا از سخنش دفاع کند و سپس بر همان حرفش یقین می کند... استدلالهایش در برابر پرسشها و شبهه ها سست تر از تار عنکبوت است. نادانی که سرخوش از نادانی خویش است... هموکه روایات را بی هیچ غور و ژرف اندیشی به هم می یافد؛ نه آنقدر سواد دارد که بتواند حق را از باطل جدا کند و نه مقامی که ادعایش را دارد مناسب اوست و نه حاضر است که بپذیرد برتر و بهتر از آنچه انکار میکند، نگرش و دانشی وجود داشته باشد؛ آنکه اگر چیزی را بلد نباشد، اصل علم بودنش را کتمان میکند؛ خونهای بنا حق ریخته از احکامش به فریاد آند و میراثهای بناحق رفته نفرین گوی او... شکوه می برم به خداوند از آن مردمی که به نادان ماندن خود کرده اند...



الحمد لله رب العالمین